



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

داستان



برای تمام بر علی بن ابی طالب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشنامه روابط سیاسی حضرت علی علیه السلام با خلفاء

نویسنده:

علی لباف

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

.....	فهرست	۵
.....	دانشنامه روابط سیاسی حضرت علی علیه‌السلام با خلفا	۱۴
.....	مشخصات کتاب	۱۴
.....	بخش یکم	۱۴
.....	گفتار یکم؛ نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام	۱۴
.....	دسته بندی شبهات سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام	۱۴
.....	تحلیلهای انحرافی از سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:	۱۴
.....	دسته یکم؛ شبهاتی که مدعی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» می‌باشند	۱۴
.....	اشاره	۱۴
.....	روش نقد شبهات دسته یکم	۱۴
.....	دسته دوم؛ شبهاتی که مدعی «کناره‌گیری امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خلافت و صرفنظر از آن، پس از گذشت شش ماه از خلافت ابوبکر»	۱۴
.....	اشاره	۱۵
.....	روش نقد شبهات دسته دوم	۱۵
.....	دسته سوم؛ شبهاتی که مدعی «عدم طرح حق خلافت و امتناع از تبیین مکتب امامت» می‌باشند	۱۵
.....	اشاره	۱۵
.....	روش نقد شبهات دسته سوم	۱۵
.....	آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلافت را واگذار و از حق خویش صرف نظر نمودند؟	۱۶
.....	تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قبال غصب خلافت	۱۶
.....	تفسیر صحیح از سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام	۱۹
.....	امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خودداری شدید از انجام بیعت با ابوبکر	۲۰
.....	امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اعلان عدم مشروعیت خلافت	۲۲
.....	قضاوت نهایی درباره معنای سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام	۲۲
.....	امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا چه اندازه قائل به حفظ سکوت بودند؟	۲۵

- ۲۶ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح مباحث امامت امتناع فرمودند؟
- ۳۰ آیا شیعه باید از طرح مباحث خلافت خودداری نماید؟
- ۳۳ آیا شیعه باید از طرح مباحث امامت خودداری نماید؟
- ۳۵ گفتار دوم؛ نقد و بررسی تحلیلهای مطرح شده درباره مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۵ چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟
- ۳۵ آیا صرف مشاوره برای احراز حسن روابط کافی است؟
- ۳۶ [بعض مراجعات معاویه بن ابی سفیان إلى امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام]
- ۳۶ تحلیل مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس بررسی آماری
- ۳۶ اشاره
- ۳۷ بعض مراجعات ابوبکر إلى امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۸ بعض مراجعات عمر بن الخطاب إلى امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۳ بعض مراجعات عثمان بن عفان إلى امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فی القضايا المشکله
- ۴۳ بررسی‌های آماری چه چیز را نشان می‌دهد؟
- ۴۳ الف) موارد مشاوره ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۴ ب) موارد مشاوره عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۴ اشاره
- ۴۵ آیا خلیفه دوم همواره با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت می‌کرد و آیا همواره نظر ایشان را بر می‌گرفت؟
- ۴۶ ج) موارد مشاوره عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۶ از بررسی‌های آماری چه نتایجی گرفته می‌شود؟
- ۴۶ نتیجه الف
- ۴۷ نتیجه ب
- ۴۷ تحلیل نهایی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۵۰ تذکر کلامی
- ۵۰ چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه مشورت‌های صورت گرفته وجود دارد؟

- گفتار سوم؛ نقد و بررسی تحلیلهای مطرح شده درباره همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام با حکومت خلفا ۵۲
- چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟ ۵۲
- اسناد و مدارک تاریخی چه می‌گویند؟ ۵۲
- اشاره ۵۲
- سند الف ۵۳
- سند ب ۵۳
- نتیجه گیری ۵۴
- تحلیل مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا ۵۴
- هدف خلفا از ارائه مسؤولیتهای حکومتی به امیرالمؤمنین علیه السلام چه بود؟ ۵۵
- آیا در عصر خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام مسؤولیت حکومتی واگذار شد؟ ۵۷
- اشاره ۵۷
- بخش الف) تحلیل مسؤولیت پذیری حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص ۵۷
- بخش ب) تحلیل مسؤولیت سپاری به حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص ۵۷
- آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به فتوحات عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟ ۵۹
- آیا یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟ ۶۰
- نتیجه گیری ۶۲
- شبهه مندرج در فصلنامه هفت آسمان (۲۴۷) و پاسخ بدان ۶۲
- نقد و بررسی نگاه مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به فتوحات (۲۵۵) ۶۳
- شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا (۲۵۸) ۶۵
- مقدمه ۶۵
- نقد و بررسی ۶۶
- بررسی شرکت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات و حکومت خلفا (۲۶۹) ۶۶
- آیا فتوحات خلفا قابل دفاع است؟ ۶۷
- مشارکتهای اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا ۷۰

- ۷۱ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام همواره در نماز جماعت خلفا حاضر می‌شدند؟
- ۷۲ تحریف در نقل از منابع شیعه
- ۷۷ گفتار چهارم؛ نقد و بررسی تحلیلهای مطرح شده درباره روابط متقابل خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۷۷ چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟
- ۷۷ اشاره
- ۷۷ گروه یکم:
- ۷۷ گروه دوم:
- ۷۷ بخش الف) روابط متقابل خلیفه اول و خاندان وحی علیهم السلام
- ۷۷ اشاره
- ۸۰ نمونه‌هایی از تصریحات منابع اهل سنت به غضب حضرت زهرا علیهاالسلام بر ابوبکر
- ۸۱ سند شماره ۱
- ۸۱ سند شماره ۲
- ۸۱ سند شماره ۳
- ۸۱ سند شماره ۴
- ۸۱ سند شماره ۵
- ۸۱ سند شماره ۶
- ۸۳ بخش ب) روابط متقابل خلیفه دوم و خاندان وحی علیهم السلام
- ۹۱ بخش ج) روابط متقابل خلیفه سوم با خاندان وحی علیهم السلام
- ۹۱ اشاره
- ۹۱ نگاهی به اسناد تاریخی
- ۹۲ نقد و بررسی
- ۹۲ اشاره
- ۹۲ دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه
- ۹۶ دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه

- گفتار پنجم؛ بررسی‌های پراکنده درباره روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا ۱۰۳
- الف) انتقادات امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا ۱۰۳
- ب) آیا روایات منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام در مدح خلفا صحت دارد؟ ۱۰۴
- اشاره ۱۰۴
- بخش الف: روایات مندرج در کتب اهل سنت ۱۰۵
- بخش ب: روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات ۱۰۶
- اشاره ۱۰۶
- دیدگاه محقق شوشتری ۱۰۸
- ج) آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به مشروعیت حکومت خلفا بوده‌اند؟ ۱۱۲
- د) چرا امیرالمؤمنین علیه السلام نام خلفا را بر فرزندان خود نهادند؟ ۱۱۶
- [پیش درآمد] ۱۱۶
- اشاره ۱۱۶
- تسمیه به نام معاویه: ۱۱۷
- تسمیه به نام یزید: ۱۱۷
- [عمر بن علی علیه السلام] ۱۱۸
- دیدگاهی دیگر درباره این نامگذاریها (۵۴۵) ۱۱۹
- اشاره ۱۱۹
- آیا روابط حضرت علی علیه السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟ ۱۱۹
- سند شماره ۱ ۱۱۹
- سند شماره ۲ ۱۱۹
- سند شماره ۳ ۱۱۹
- چه کسی نام فرزند حضرت امیر علیه السلام را به «عمر» تغییر داد؟ ۱۲۰
- اشاره ۱۲۰
- سند شماره ۱ ۱۲۰

- ۱۲۰ سند شماره ۲؛ تأیید دیدگاه بلاذری از سوی سایر مورخین اهل سنت
- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۱ نمونه اول؛ جناب عبدالمطلب
- ۱۲۱ نمونه دوم؛ ابو جهل
- ۱۲۱ [نمونه‌های دیگر] آشنایی با سایر قربانیان دخالت‌های خلیفه دوم در نامگذاری افراد
- ۱۲۱ نمونه اول
- ۱۲۱ نمونه دوم
- ۱۲۱ نمونه سوم
- ۱۲۲ نمونه چهارم
- ۱۲۲ رفتارشناسی خلیفه دوم
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ نمونه اول
- ۱۲۲ نمونه دوم
- ۱۲۲ نمونه سوم
- ۱۲۳ نمونه چهارم
- ۱۲۳ نمونه پنجم
- ۱۲۳ نمونه ششم
- ۱۲۳ جمع‌بندی
- ۱۲۳ دیدگاه مورخین درباره «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام
- ۱۲۳ دیدگاه یکم
- ۱۲۴ دیدگاه دوم
- ۱۲۴ دیدگاه سوم
- ۱۲۴ دیدگاه چهارم
- ۱۲۴ جمع بندی و قضاوت میان دیدگاهها

- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ قرینه اول
- ۱۲۴ قرینه دوم
- ۱۲۵ نتیجه‌گیری
- ۱۲۵ یادآوری
- ۱۲۵ «ابوبکر بن علی علیه السلام»
- ۱۲۵ الف) سال تولّد
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۶ سند شماره ۱
- ۱۲۶ سند شماره ۲
- ۱۲۶ ب) رفتارشناسی «اطرافیان» حضرت امیر علیه السلام در سال ۳۵ هجری
- ۱۲۹ بخش دوم؛ بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا
- ۱۲۹ دسته بندی شبهات بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا
- ۱۳۰ گفتار یکم؛ عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر
- ۱۳۶ گفتار دوم؛ چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۳۶ نقلهای تاریخی اهل سنت در موضوع «بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر»
- ۱۳۷ نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت
- ۱۳۷ واقدی (متوفی ۲۰۷).....
- ۱۳۷ سند شماره ۱
- ۱۳۷ نصرین مزاحم (متوفی ۲۱۲).....
- ۱۳۷ سند شماره ۲
- ۱۳۸ سند شماره ۳
- ۱۳۸ سند شماره ۴
- ۱۳۹ ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶).....

- سند شماره ۵ ۱۳۹
- بلادُری (متوفی ۲۷۹) ۱۳۹
- سند شماره ۶ ۱۳۹
- سند شماره ۷ ۱۴۰
- محمد بن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفی ۳۱۰) ۱۴۰
- سند شماره ۸ ۱۴۰
- سند شماره ۹ ۱۴۰
- ابن عبد ربه (متوفی ۳۲۸) ۱۴۰
- سند شماره ۱۰ ۱۴۰
- ابن اثیر (متوفی ۶۳۰) ۱۴۱
- سند شماره ۱۱ ۱۴۱
- ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) ۱۴۱
- سند شماره ۱۲ ۱۴۱
- سند شماره ۱۳ ۱۴۱
- تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام به کجا انجامید؟ ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- سند شماره ۱ ۱۴۳
- سند شماره ۲ ۱۴۴
- سند شماره ۳ ۱۴۵
- سند شماره ۴ ۱۴۵
- سند شماره ۵ ۱۴۶
- سند شماره ۶ ۱۴۶
- سند شماره ۷ ۱۴۷
- سند شماره ۸ ۱۴۸

۱۵۱	گفتار سوم؛ عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر
۱۵۱	اسناد تاریخی
۱۵۲	نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیعت عمومی با ابوبکر
۱۵۲	سند شماره ۱
۱۵۲	سند شماره ۲ ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) نقل می‌کند که عمر در مواجهه با متحصنین در بیت فاطمه علیها السلام
۱۵۳	سند شماره ۳
۱۵۳	سند شماره ۴
۱۵۳	سند شماره ۵
۱۵۴	سند شماره ۶
۱۵۴	سند شماره ۷
۱۵۴	سند شماره ۸
۱۵۴	سند شماره ۹
۱۵۵	سند شماره ۱۰
۱۵۵	سند شماره ۱۱
۱۵۵	گفتار چهارم؛ تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام
۱۵۵	تبیین شبهه
۱۷۴	[اسناد]
۱۷۴	سند شماره ۱
۱۷۵	سند شماره ۲
۱۷۵	سند شماره ۳
۱۷۵	سند شماره ۴
۱۷۷	پی‌نوشتها
۲۱۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

دانشنامه روابط سیاسی حضرت علی علیه السلام با خلفا

مشخصات کتاب

سرشناسه: لباف علی ۱۳۵۳ - عنوان قراردادی: مظلومی گمشده در سقیفه. برگزیده
عنوان و نام پدید آور: دانشنامه روابط سیاسی حضرت علی علیه السلام با خلفا / به اهتمام علی لباف.
مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۴۹۸ ص. : جدول.
شابک: ۷۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۳۹ - ۱۲۵ - ۴
وضعیت فهرست نویسی: فاپا
یادداشت: کتاب حاضر جلد دوم و فصل یکم از جلد چهارم کتاب پنج جلدی "مظلومی گمشده در سقیفه" اثر علی لباف است.
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - روابط - خلفای راشدین
موضوع: خلفای راشدین
رده بندی کنگره: ۵۴ / BP۲۲۳ / J۲۲۲ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۲۶۴۸۹

بخش یکم

گفتار یکم؛ نقد و بررسی تحلیل‌های مطرح شده درباره سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام

دسته بندی شبهات سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام

تحلیلهای انحرافی از سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

دسته یکم؛ شبهاتی که مدعی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» می‌باشند

اشاره

یکی از مهمترین تبعات انحرافی این شبهات، خروج حکومت ابوبکر از حصار غضب و القای مشروعیت خلافت او می‌باشد. این رویکرد، در میان منابع اهل سنت، از پشتوانه‌هایی دروغین مبنی بر «بیعت فوری» حضرت امیر علیه السلام با ابوبکر برخوردار می‌باشد. به همین دلیل، گاهی به جای ادعای واهی «واگذاری خلافت، توأم با رضایت» از «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر» - آن هم در روزهای آغازین خلافت او - سخن به میان می‌آید!؟

روش نقد شبهات دسته یکم

ادعای واهی «واگذاری رضایتمندانه خلافت» را می‌توان با استناد به دو دسته از اسناد معتبر تاریخی به نقد کشید (۱)
 الف) اسناد حاکی از «تلاش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام جهت سرنگون ساختن خلافت غاصبانه ابوبکر».
 ب) اسناد حاکی از «مطالبه‌ی زورمندانه‌ی بیعت» و «امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از پذیرش آن».
 (اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه علیها السلام)

دسته دوم؛ شبهاتی که مدعی «کناره‌گیری امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت و صرفنظر از آن، پس از گذشت شش ماه از خلافت ابوبکر» می‌باشند.

اشاره

یکی از مهمترین تالی فاسدهای این شبهات، به فراموشی سپردن اسناد تاریخی هجوم به بیت فاطمه علیها السلام می‌باشد. زیرا در این رویکرد انحرافی، که از بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر - البته پس از طی «چندین ماه» - سخن به میان می‌آید؛ «القاکنده شبهه» به آرامی و با زیرکی، از کنار رویدادهای تلخ روزهای آغازین خلافت ابوبکر می‌گذرد و در نتیجه، آن فجایع شوم تا حد «کدورتی جزئی» تقلیل می‌یابند؟! همچنین، از دیگر تبعات انحرافی این شبهه، شکل‌گیری بستر مناسبی برای القای شبهات «حسن روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا» می‌باشد که این سنخ از شبهات نیز به نوبه خود، سعی در به فراموشی سپردن جنایات شوم روزهای نخستین خلافت ابوبکر دارند!؟

روش نقد شبهات دسته دوم

ادعای واهی «کناره‌گیری تدریجی امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت و صرفنظر از آن» البته پس از طی چندین ماه از خلافت ابوبکر، را می‌توان با دو روش زیر به نقد کشید:
 الف) نقد و بررسی «نقلهای دروغین بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از گذشت شش ماه از خلافت ابوبکر». (۲)
 ب) نقد و بررسی «شبهات حاکی از همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا». (۳)

دسته سوم؛ شبهاتی که مدعی «عدم طرح حق خلافت و امتناع از تبیین مکتب امامت» می‌باشند

اشاره

این شبهات، گاهی به صورت غیر مستقیم و در ضمن «شبهات دو دسته پیشین» و گاه نیز در قالب شبهه «امتناع از تبیین ولایت و امامت علوی» القا می‌گردند. هدف از القای این قبیل شبهات، «دعوت شیعیان به خاموشی گزیدن از طرح مباحث مربوط به خلافت و وصایت» امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد.

روش نقد شبهات دسته سوم

ادعای واهی «امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح حق خلافت و خاموشی گزیدن ایشان از تبیین مکتب امامت» را با استناد به «احتجاجهای امیرالمؤمنین علی علیه السلام» به ویژه با استناد به «سخنان آن حضرت علیه السلام» در جریان تلاش‌های سرسختانه

ایشان جهت اعاده حقّ به تاراج رفته شان می توان به نقد کشید. (۴)

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام خلافت را واگذار و از حقّ خویش صرف نظر نمودند؟

از جمله تحلیل‌های وحدت طلبانه درباره مواضع سیاسی و اجتماعی حضرت امیر علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ارائه

تفسیرهای غیر واقعی از برخی عملکردهای ایشان می باشد که از آنها به «سکوت» تعبیر می شود. نخستین هدف القا کنندگان شبهه سکوت این است که مواضع آن حضرت علیه السلام را به واگذاری حقّ خویش و دست شستن از اقامه آن تفسیر کنند!؟ به گونه‌ای که مخاطب تصور کند که آن حضرت علیه السلام نه تنها در قبال غضب خلافت، هیچ گونه ابراز مخالفت و یا عکس العملی نشان ندادند؛ بلکه، گمان نماید که آن حضرت علیه السلام، حتی از اقدامات دیگران در این زمینه نیز به شدت جلوگیری نمودند!؟ دامنه این شبهات تا آنجا گسترش یافته است که با سوء استفاده از معنای لغوی واژه سکوت، با شبهه «خاموشی گزیدن امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح حقّ خلافتشان» مواجه می گردیم. چنانچه ابراز شده:

«اولین قضیه، قضیه خلافت بود که امام علی (ع) در قبال این مسأله سکوت اختیار کرد. ایشان به هیچ کس اجازه نداد تا با ارائه مکتب خلافت، به تفرقه میان مردم دامن بزند و نقشه‌های خودشان را پیاده کنند».! (۵) جهت بررسی و تحلیل این شبهه، ابتدا لازم است تا بدانیم که القا کننده آن، با سوء برداشت از کدام حادثه تاریخی قائل به این تحلیل انحرافی شده است که: «امام علیه السلام به هیچ کس اجازه ارائه مکتب خلافت را نمی دهند» بررسی حوادث تاریخی پیش آمده پس از سقیفه بنی ساعده نشان می دهد:

«وقتی ابوسفیان از جریان سقیفه و بیعت ابوبکر مطلع شد، با انگیزه‌های قومی و نژادی فریاد زد ... و سپس به علی علیه السلام گفت: دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنم و به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را برایت پر از مردان جنگی و اسب خواهم کرد ... علی بن ابیطالب علیه السلام با رد این پیشنهاد نشان داد که در مکتب سیاسی او صحیح نیست که جهت رسیدن به هدف، از هر وسیله‌ای استفاده نماید. علی علیه السلام در این تردید نداشت که حق از آن اوست ولی رسیدن به آن را از هر جا جایز نمی دانست و لذا با پی بردن به نیت ابوسفیان صریحاً به وی جواب رد داد، چرا که قصد ابوسفیان ایجاد اختلاف و فساد و فتنه انگیزی در میان مسلمانان بود و لذا علی علیه السلام این عمل ابوسفیان را به عنوان فتنه انگیزی یاد می نماید.» (۶) با توجه به این که این واقعه، مشهورترین موردیست که امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت از خلافتشان را رد نموده‌اند؛ چنین به نظر می رسد که القا کننده شبهه به همین واقعه نظر داشته و واکنش امام علیه السلام را دلیلی بر صحت ادعای خود گرفته است. در حالی که واکنش امیرالمؤمنین علیه السلام تنها در مقابل حمایت نظامی ابوسفیان و خنثی سازی اهداف او (یعنی: ربودن قدرت - آن هم به طور کامل - و یا اخذ سهمی از آن برای حزب بنی امیه) بوده است. (۷) بنابراین: تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال غضب خلافت را نمی توان از این قبیل ماجراها به دست آورد.

تحلیل صحیح از واکنش امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال غضب خلافت

اما اگر دلیل پاسخ منفی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوسفیان، خاموشی گزیدن در قبال غضب خلافتشان بود، چرا در مقابل حمایت‌های یاران، هیچ عکس العمل منفی (شبهه آنچه در این شبهه ادعا شده است) نشان ندادند و بلکه فراتر از آن، اگر امام علیه السلام قصد سکوت و عدم موضع گیری در قبال غضب خلافت را داشتند، اقدامات خود آن حضرت علیه السلام جهت اعاده حقّ غضب شده شان - که با طرح حقّ خلافت نیز همراه بود - چه معنایی می دهد؟

«علی علیه السلام بیعت ابوسفیان را نپذیرفت ... از جانب دیگر به شدت از بیعت با حاکمیت جدید (ابوبکر) هم پرهیز کرد و به این

وسيله مخالفت خود را نشان داد» (۸) «فراهم کردن نیرو و متحد کردن یارانش، از اقدامات دیگر او بود. علی علیه السلام هنگامی که با ابی بکر بیعت شد به تلاش در جمع آوری یاران و انسجام آنان پرداخت و در این راه شخصیت معنوی و روحی همسرش فاطمه علیها السلام - دختر رسول الله صلی الله علیه و آله نیز با او همراه بود.» (۹)

«از این مرحله به بعد است که مبارزه حضرت به صورت جدی‌تر در مقابل حاکمیت جدید پدیدار می‌گردد و حالتی ویژه به خود می‌گیرد و طبعاً خانه فاطمه دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان کانون این مخالفت در می‌آید و فاطمه علیها السلام در این کشمکش نقش پشتوانه پر قدرت علی علیه السلام را ایفا می‌کند و حتی در بعضی موارد پیشتاز ابراز مخالفت می‌شود تا جایی که از درگیر شدن با دشمن نیز نهراسید.» (۱۰)

«علی بن ابیطالب علیه السلام جهت اعاده حقّ خویش حتی مردم را به بیعت خود فرا می‌خواند. از جمله این حرکتها رفتن حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام به مجالس انصار است که از آنها طلب یاری می‌کردند.» (۱۱) «امام علی علیه السلام برای آنکه بر مسلمین اتمام حجت شود تا بعدها کسی سکوت امام را دلیل بر انصراف ایشان از رهبری اسلامی تلقی ننماید و نیز برای اعتراض به دستگاه حاکم به در خانه‌های مسلمانان مدینه آمد و آنها را به یاد سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه خلافت بعد از خود انداخت و از آنها برای ارجاع رهبری به مسیر اصلیش کمک خواست.» (۱۲) «آن حضرت ... در همان روزهای نخست، دست زن و فرزندان خود را گرفت و به خانه‌های انصار رفت تا حقّ از دست رفته خود را بازیابد. این اصرار در حدی بود که او را متهم کردند که حریص بر خلافت است.» (۱۳)

«بنابراین مسلم است که امیر مؤمنان علیه السلام، به مقابله با جنبش ارتجاعی و بازگشت جاهلی برخاست.» (۱۴) «اگر فعالیت‌های امام علیه السلام در این باره نبود، چه بسا آیندگان درباره خلیفه بلافضل بودن امیر مؤمنان علیه السلام شک می‌کردند و این احتمال قوت می‌گرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار خود بر خلافت امیر مؤمنان علیه السلام را نسخ کرده است.» (۱۵) «او به نیکی دریافته بود که سکوت مطلق ممکن است با توجه به حجم گسترده تبلیغات دستگاه کودتا در افکار عمومی به عنوان تأیید حادثه سقیفه قلمداد شود و برای مردم آن روزگار و همیشه تاریخ دلیلی بر حقانیت حاکمان کودتا شمرده شود. پس می‌بایست سکوت را شکست.» (۱۶) «در این مسأله یاران نزدیک حضرت او را همراهی می‌کردند و بعضی از صحابه نزدیک پیامبر چون ابوذر، سلمان، خالد بن سعید، ابویوب انصاری، عثمان بن حنیف، براء بن عازب در مسجد مدینه رسماً حمایت گسترده‌ای از حقّ علی ابن ابیطالب علیه السلام کردند.» (۱۷) «سخنان آنان به گونه‌ای صریح و گویا بود که ابوبکر سه روز از خانه بیرون نیامد، تا سرانجام در روز سوم، شماری بسیار از هواخواهانش با شمشیر کشیده او را از خانه بیرون آوردند و به منبر نشاندند و دیگران را با شمشیر تهدید کردند که دیگر حق ندارند آن سخنان را به زبان آورند. پس از آن بود که احدی جرأت نکرد سخن بگوید.» (۱۸)

تمام شواهد تاریخی حاکی از آن است که آن حضرت علیه السلام جهت اعاده حقّ غضب شده خویش، از انجام هر گونه اقدامی که برای ایشان امکان پذیر بود و شرایط زمانی اجازه آن را می‌داد، کوتاهی نفرمودند؛ چه رسد به این که بخواهند هیچ سخنی از حقّ خلافتشان به میان نیاید؟! شواهد تاریخی حاکی از احتجاج‌های کوبنده ایشان می‌باشد:

«ابوبکر در همان روزهای نخست خلافت، برای امام علیه السلام پیام فرستاد که خواسته خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای بیعت اجابت کند. امام علیه السلام به قاصد فرمود:

چه زود به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید؛ او و اطرافیانش خوب می‌دانند که خدا و رسولش جز مرا خلیفه نکرد. (۱۹) چون امام علیه السلام را به مسجد بردند، در ابتدای برخورد با ابوبکر به وی فرمود:

... آیا دیروز به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله با من بیعت نکردی؟ (۲۰)

امام علیه السلام خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد، همه آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرموده بود، یادآور شد و آنان را به خدا سوگند داد که آیا آن سخنان را شنیده‌اند یا نه. حاضران جواب مثبت دادند و حتی ابوبکر نیز تأیید کرد. (۲۱) برابر گفته زید بن ارقم، دوازده بدری به صحت سخن امام علیه السلام گواهی دادند و بحث در مسجد بالا گرفت و سر و صدا بلند شد.

عمر از ترس این که مردم به امام علیه السلام متمایل شوند، مجلس را برهم زد و مردم از مسجد رفتند. (۲۲) « (۲۳) این سندهای تاریخی نشان می‌دهند که آن حضرت علیه السلام در سخت‌ترین شرایط، یعنی در زمانی که می‌خواستند ایشان را با تهدید به قتل، وادار به انجام بیعت با ابوبکر نمایند، به نصوص خلافت خویش استناد جسته و با طرح مباحث امامت و ارائه مکتب خلافت حقّ علوی، سعی در بازگرداندن حقّ غضب شده خویش داشته‌اند. «علی علیه السلام پیوسته در دوران خلافت خلفا از بیان این مطلب که خلافت، حقّ مطلق اوست خودداری نمی‌کرد.» (۲۴) «علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حقّ خود و شکایت از ربایندگان آن خودداری نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد.» (۲۵) «این که علی بن ابیطالب علیه السلام از حقانیت خود هیچ نگفته باشد نظری بر خلاف واقعیت تاریخی است.» (۲۶) دقت و توجه در نقل‌های مطرح شده به وضوح ثابت می‌کند که آن حضرت علیه السلام هرگز از حقّ خود نمی‌گذرند و هیچگاه از آن صرف نظر نمی‌کنند و به هیچ روی آن را به خلفا واگذار نمی‌نمایند؛ چه رسد به آن که خاموشی گزینند؟! هر چند که متأسفانه، حتی شاهد تحریف در احتجاج‌های عمومی آن حضرت علیه السلام در بین مسلمین هستیم؛ چنانچه ابراز شده:

«البته در دوران خلفا چند نوبت! در شوراها و در میان صحابه خاص به عنوان احتجاج آن را مطرح فرمود و نه در بین عامه مسلمین! که خوف فتنه و تحریک علیه دستگاه خلافت می‌رفت و به همین خاطر به تشخیص من و به اعتراف برخی از محققین در داستان غدیر خم، حقّ الهی ولایت اهل بیت در بین عامه مردم به سکوت برگزار شد!» (۲۷)

بر اساس این شبهه،

اولاً:

اقدامات علنی و احتجاج‌های عمومی و همگانی آن حضرت علیه السلام، خصوصی و محدود تلقی می‌شوند؛ گویا آن حضرت علیه السلام بنایی بر بیدار سازی عمومی نداشته‌اند!

ثانیاً:

علت عدم افشاگریهای آشکار و فراگیر امام علیه السلام، پرهیز از تحریک آفرینی علیه دستگاه خلافت و تلاشی در جهت ایجاد آرامش خیال برای خلفا محسوب می‌شود! آری، این شبهه در نهایت این تصویر را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند که امام علیه السلام نسبت به اعلام عمومی حقّ الهی ولایت خود سکوت نموده‌اند؟! حال آن که اگر شاهد بیدار سازی‌های پیاپی و مکرر از سوی امام علیه السلام نمی‌باشیم، دلایل آن را در جای دیگری (غیر از سکوت در برابر غضب خلافت) باید جست. به راستی باید پرسید:

«آیا مردمان آن روزگار، همه آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزلت پسر عمویش علی علیه السلام بیان فرموده بود، یکسره فراموش کرده بودند تا انتظار رود علی علیه السلام یکایک آنان را به رعایت حقّ خویش بیدار سازد؟ کناره گیری آنها از علی بن ابیطالب علیه السلام از بی‌اطلاعی کامل ایشان به مرتبه معنوی آن جناب نبود تا با سخنرانی و اظهار مظلومیت، هوشیار شوند و به طرفداری از او قیام نمایند. رسالت او مانند وظیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوایل بعثت نبود که ناچار باشد به منظور زمینه سازی برای بعثت و نشر اسلام در جستجوی یاور باشد. در روزگار پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آن که می‌خواست علی بن ابیطالب علیه السلام را پیشوای خود قرار دهد، به قدر لازم او را می‌شناخت و آن که پیرو دیگری بود چنان نبود که با اندرز علی

علیه السلام یکباره به حمایت از وی برخیزد و از انگیزه‌های مخالفتش کاسته گردد. (۲۸)

جمع بندی

تفسیر سکوت حضرت علی علیه السلام به رویکردهایی از قبیل «صرفنظر کردن از خلافت، واگذاری آن توأم با رضایت و نیز عدم طرح حق خلافت»، برخلاف اسناد و واقعتهای تاریخیست و استناد به حفظ وحدت اسلامی نیز نمی‌تواند سرپوشی جهت اعمال این قبیل تحریفات در تحلیل حوادث تاریخی باشد؛ هر چند که ادعا شود:

«امام به تعبیر خویش دست خود نگاه می‌دارد و از حق خود کریمانه درمی‌گذرد! چرا که مصلحت و منفعت دین در گرو سکوت درد آلود او و واگذاری! حقیقت که شایستگی آن را چه در نظر خود و چه در نظر دیگران داراست.»! (۲۹) «آنگاه که جمعی حق مسلم علی بن ابیطالب (ع) را غصب کردند، با آنکه می‌توانست قیام به شمشیر کند، تنها به خاطر مصالح کلی اسلام و حفظ وحدت و یکپارچگی مسلمین و اینکه تازه مسلمانها از دینشان برنگردند و دشمنان اسلام از فرصت استفاده نکرده از هر سو بر آن نتازند و اسلام نوظهور را در نطفه خفه نکنند، از حق مسلم خود صرفنظر! کرد.»! (۳۰) «علی (ع) برای حفظ وحدت مسلمین، از حق خود و همسرش گذشت! ناکامی‌ها و ناروایی‌ها را تحمل کرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندان و تمام شئون خویش مقدم می‌داشت.»! (۳۱) «و بدین ترتیب از نص جانشینی خود که یاران و نزدیکانش به آن تمسک می‌جستند، گذشت.»! (۳۲) «آنان ضمن پافشاری بر حق خود، به هنگام، از آن صرفنظر! می‌کردند.»! (۳۳)

تفسیر صحیح از سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جهت انجام وظایفی که در جایگاه تصدی مقام امامت و در مسیر حفظ دین، از جانب خدای متعال بر

دوش داشتند (۳۴)، نوع و شیوه خاصی از برخورد با غصب خلافت و غاصبان آن را - به ویژه پس از هجوم به بیت فاطمه علیها السلام - (۳۵) در پیش گرفتند که اصطلاحاً بدان «سکوت» گفته می‌شود. سکوت امام علیه السلام نه به معنای واگذاری حق خویش به خلفا و گذشتن از آن؛ و نه به معنای عدم طرح خلافت و صرفنظر نمودن از آن، بلکه تنها و تنها به معنای انصراف از «قیام به سیف» در مقابل غاصبین خلافت - آن هم (حدوداً) پس از بیست روز مقاومت سرسختانه در مقابل غصب خلافت و تلاش گسترده برای براندازی حکومت نامشروع ابوبکر - می‌باشد. «به هر سان، امام علی علیه السلام برای بازگرداندن خلافت به جایگاه راستینش بسیار کوشید، اما کوتاهی مسلمانان سبب شد که حضرت نتواند به موفقیت دست یابد. اگر حضرت به مخالفت خود ادامه می‌داد، نه تنها کنار زدن ابوبکر امکان نداشت، بلکه جان خود را به خطر می‌انداخت.» (۳۶)

«نکته سومی نیز وجود داشت و آن جو وحشی بود که دستگاه حاکم بر جامعه اسلامی مسلط ساخته بود.» (۳۷) برای مثال: «در پی بیعت سقیفه نشینان با ابوبکر، برخی به مخالفت برخاستند. با اشاره عمر، گروهی حباب بن منذر را به زیر لگد گرفتند و در دهانش خاک ریختند و بینی او را شکستند. سعد [بن عباد] را تا آستانه مرگ کتک زدند. هر کس فریادی برمی‌آورد، دهانش را پر از خاک می‌کردند. در مسیر بازگشت مهاجران به سوی مسجد، یاران عمر هر که را می‌یافتند پیش می‌کشیدند و دستش را به نشانه بیعت به دست ابوبکر می‌مالیدند و روانه‌اش می‌کردند. در آن معرکه، بادیه نشینان قبیله أسلم وارد مدینه شدند و چون سرکرده مهاجران از قبل به ایشان وعده داده بود که اگر ما را یاری کنید به شما آذوقه فراوان می‌دهیم، با چماق بر سر و روی مردم می‌زدند تا به اجبار با خلیفه جدید بیعت کنند.

عمر بارها می‌گفت:

زمانی به پیروزی اطمینان یافتیم که أسلمیان وارد مدینه شدند. آنها با مهاجران پیوند داشتند و جمعیت ایشان چنان انبوه بود که راه

کوچه‌ها برای عبور تنگ آمد.» (۳۸)

«حقیقت آن است که کوشش‌های آمیخته با خشونت برخی صحابی‌ان سالخورده و سرشناس برای عهده داری جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، گویای تصمیمی عمیق بر کنار گذاری خاندان پیامبر از حکومت بود و داماد پیامبر، علی بن ابیطالب علیه السلام، از این حقیقت به خوبی آگاه بود و شاید همین امر وی را از دفاع جدی از حق خود بازداشت... زیرا ریاست خواهی مخالفان خود را در اوج می‌دید و کمترین دفاع، آنان را به رفتارهایی به مراتب پر خشونت‌تر و مخاطره‌انگیزتر وا می‌داشت.» (۳۹)

بنابراین: «حضرت با در نظر گرفتن واقعیتهای سیاسی موجود در جامعه مسلمین، صبر پیشه کردن را جایز دانسته چرا که برای هر اقدامی نیاز به نیروهای کارآمد و معتقدی داشت که او در آن هنگام از آن بی‌بهره بود.» (۴۰) «حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقوع چنین ایامی را به علی بن ابیطالب علیه السلام خبر داده بود و به وی گفته بود که... امت پس از من به تو خیانت می‌کند. اگر یارانی یافتی قیام کن و گرنه سکوت اختیار کن.» (۴۱) «مقصود ما از سکوت امام علیه السلام، ترک مبارزه مسلحانه است و گرنه حضرت هرگز از ادعای خود که حکومت اسلامی حقّ قطعی وی بوده، دست برنداشته و در تمام دوران حکومت خلفا و پس از آن نیز دائماً به آن اشاره می‌کند.» (۴۲) «شک نیست که اگر فرزند ابوطالب بیش از آنچه کرد، مردم را به دفاع از خویش فرا می‌خواند، مخالفان وی، در پایداری کردن حقّ او و خاندان نبوی بیشتر می‌کوشیدند.» (۴۳) در شرایطی که ترسیم گردید، هر گونه جهاد مسلحانه، جز کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام و پایداری شدن خون آن حضرت علیه السلام، حاصلی در پی نداشت. بدیهیست که وقوع چنین حادثه‌ای، بهترین فرصت برای تحقق آمال صحابی‌ان سالخورده! و پیش کسوتی! بود که سالیان متمادی، «ریاکارانه و منافقانه» گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله حلقه زده بودند.

در پی شهادت فرزند ابوطالب علیه السلام - که به شهادت رسیدن معدود یاران با وفای ایشان را نیز به همراه داشت -، مهاجرین منافق که با نقابی از تقدس، چهره واقعی خود را پنهان می‌داشتند، نه تنها قادر بودند تا با «عوام‌فریبی» خون امام علیه السلام را پایداری کنند؛ بلکه، از آن پس، به راحتی می‌توانستند دین مبین اسلام را از محتوای واقعی آن تهی ساخته و مرحله تحریف دین را با سرعتی هرچه تمام‌تر طی نمایند؛ به گونه‌ای که پس از اندک زمانی، هیچ اثری از تعالیم حقیقی اسلام باقی نمی‌ماند. از سوی دیگر، حزب بنی امیه به رهبری ابوسفیان، با مشاهده جای خالی حامی اصلی دین اسلام (علی بن ابیطالب علیه السلام) و شیعیان باوفایش، برای تصاحب دوباره قدرت، آغازگر جنگی خانمانسوز می‌گردید و در نهایت، پس از تصاحب حکومت، جامعه مسلمانان را به راحتی به سرمنزل ارتداد و بت پرستی فرود می‌آورد. به عبارت دیگر، با گذشت اندک زمانی از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، دین اسلام به طور کامل «محو و نابود» می‌گردید. لذا، با یک نگاه واقع بینانه به شرایط حساس آن مقطع از تاریخ، در خواهیم یافت که «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» منوط به «حفظ جان امیرالمؤمنین علیه السلام» گردیده بود. دلیل پرهیز امام علیه السلام از جهاد شهادت طلبانه، سرّ حمایت‌ها و دفاع خون بار حضرت زهرا علیها السلام از جان امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز پیشتازی حضرت زهرا علیها السلام در عرصه مبارزه با طاغوت حاکم را در همین نکته می‌توان جستجو نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام و خودداری شدید از انجام بیعت با ابوبکر

عدم سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل غضب خلافت و میزان صحت ادعای «واگذاری کریمانه حقّ خود به خلفا» را می‌توان در ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و شدت استنکاف آن حضرت علیه السلام نسبت به قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده نمود. (۴۴)

«ابوبکر و عمر با آگاهی کامل از حقّ علی علیه السلام و احترام خاصی که وی در گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و ترس اینکه عکس العمل جدی از طرف او و یارانش صورت گیرد، آنان را برای بیعت به مسجد فرا می‌خواندند، ولی

حضرت صریحاً از آمدن سرباز زدند و در جواب فرمودند:

من به خلافت حقّ بیشتری دارم؛ با شما بیعت نمی‌کنم و شما به بیعت کردن با من اولی‌ترید...

ولی عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت که تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد. در این میان بیشترین تلاش را عمر صورت می‌داد تا جائی که علی علیه السلام به او فرمود:

شیری را بدوش که بخشی از آن متعلق به توست و امروز در تقویت ابوبکر تلاش کن که فردا خلافت به تو برسد.

سپس هر گونه بیعت با حاکمیت مسلط را رد می‌کند» (... ۴۵) هر چند ادعا شود:

«علی با علو طبع و فداکاری همیشگی خود نسبت به این دین و با نگرانی بسیار از این که کوچکترین اختلافی در میان اصحاب آموزگار بروز نکند، بی‌درنگ! با ابوبکر بیعت کرد ...! علی در پاسخ گفت ... اگر ابوبکر را شایسته این کار نمی‌دانستیم! هرگز خلافت را به او واگذار! نمی‌کردیم ... حضرت علی در اولین یا دومین روز رحلت پیامبر بیعت کرد! و صحیح هم همین است!...» (۴۶) «در پی مخالفت‌های علی علیه السلام و یاران وی و اجتماع در خانه فاطمه علیها السلام، عمر که پیرو سیاست شمشیر برنده و زور بود به ابوبکر توصیه کرد که وی سریعاً و قبل از اینکه اوضاع برگردد وارد عمل شود و لذا با گروه مسلحی به طرف خانه علی علیه السلام رفت و خانه حضرت را محاصره کرده و تهدید کرد که اگر وی و هوادارانش از خانه خارج نشوند و با خلیفه بیعت نکنند آن را به آتش خواهند کشید و این مطلب مؤید این حقیقت است که مخالفت علی علیه السلام برای حاکمیت جدید چقدر بحران‌زا بوده است.

عمر در راستای تهدید خویش مقدمات کار را نیز فراهم کرد و دستور داد هیزم جهت این کار جمع کنند و وقتی که تصمیم گرفت درب خانه را به آتش بکشد به عمر گفته شد که فاطمه علیها السلام در خانه است، وی گفت:

اگر چه ... ولی هیچکدام از اینها باعث نشد که علی علیه السلام جهت بیعت بیرون آید و نشان داد که در مقابل غضب حاکمیت مقاومت خواهد کرد عمر مصرّانه تلاش می‌کرد که به ابوبکر توصیه کند به هر ترتیب شده باید بیعت علی علیه السلام را به دست آورد، لذا ابوبکر مجدداً علی علیه السلام را به بیعت فراخواند ولی علی علیه السلام در پاسخ اینکه خلیفه رسول خدا شما را فرا می‌خواند، فرمودند چه سریع بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستید. ولی عمر دست بردار نبود و مجدداً به ابوبکر تأکید کرد که نباید به علی علیه السلام مهلت داد و ابوبکر نیز مجدداً درخواست بیعت کرد ولی علی علیه السلام قاطعانه آن را رد کرد و فرمود:

چیزی را ادعا می‌کند که از آن او نیست. تحمل این وضع برای عمر قابل قبول نبود و لذا با تکیه بر سیاست زور و شمشیر برنده به خانه علی علیه السلام هجوم می‌برد و از وی می‌خواهد که بیعت کند و گرنه گردنش را خواهد زد و نهایتاً او را با تهدید و زور و اهانت به مسجد کشاندند ...

این جریان به خوبی بیان‌کننده عمق مقاومت علی علیه السلام در مقابل مخالفان خود و غضب خلافت می‌باشد.» (۴۷) با وجود این، باید پرسید:

آیا اگر چنانچه ادعا شده:

«او خلافت را به خاطر وحدت مسلمین به ابوبکر و عمر واگذار نمود.»! (۴۸) «در برابر مصلحت مسلمانان و قاعده دنیوی تسکین‌فتم و جلب قلوب عموم مسلمانان، خلافت را به ابوبکر واگذار نمودند.»! (۴۹) «علی با اراده خود - و نه تسلیم در برابر زور - در کنار خلافت ابوبکر قرار گرفت و تأیید کامل! خود را برای فایق آمدن بر چالش‌های آن مرحله دشوار در اختیار خلیفه قرار داد.»! (۵۰) پس دیگر مقاومت شدید ایشان در خودداری از انجام بیعت با ابوبکر برای چیست؟ و هجوم نظامی، اعمال زور، آتش افروزی و تهدید به قتل برای اخذ بیعت از ایشان - که به شهادت حضرت زهرا علیها السلام و حضرت محسن علیه السلام انجامید - چه معنایی

دارد؟

آیا چنین ادعاهایی که هیچ ریشه معتبر تاریخی ندارند، تلاشی جهت بیرون کشیدن حکومت خلفا از حصار غضب و به فراموشی سپردن جنایات آنان نسبت به خاندان وحی علیهم السلام نمی‌باشد؟ ظاهراً چنین است؛ زیرا علیرغم شواهدی که تاریخ آنها را ثبت نموده، ادعا شده است که:

«علی با سکوت چندین ساله خود، مهر تأیید بر خلافت سه خلیفه دیگر نهاد.»! (۵۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام و اعلان عدم مشروعیت خلافت

جهت احراز میزان اعتبار شبهه اخیر کافیت از یاد نبریم که پاسخ امام علیه السلام در مقابل پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف در «شورای شش نفره تعیین خلیفه پس از عمر» چه بود. «با همه احتیاطی که امام علیه السلام داشت، در زمان شورای خلافت، حاضر به پذیرفتن شرط عبدالرحمان بن عوف برای قبول خلافت نشد... این رد آشکاری از امام علیه السلام نسبت به روش و سیره شیخین (ابوبکر و عمر) بود.» (۵۲) «این مطلب بیانگر آن است که علی علیه السلام هیچ مشروعیت دینی و عقیدتی برای دو خلیفه قبل از خود قایل نبوده و به عبارتی، مخالفت خویش را با سیاستها و روشهای حکومتی آن دو اعلام می‌کرد.» (۵۳) همچنین پس از واقعه قتل عثمان و بیعت عمومی با حضرت علی علیه السلام، شاهد آن هستیم که: «یک نفر نیز اصرار داشت تا علاوه بر کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، سیره شیخین را جزو شروط بیعت آورد؛ اما امام نپذیرفت و فرمود:

حتی اگر ابوبکر و عمر به چیزی جز کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نکنند، بر حق نیستند.» (۵۴) بنابراین حتی پس از گذشت چندین سال، نه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام بر حکومت آنها مهر تأیید نمی‌گذارد، بلکه با صراحت کامل بر غاصبانه بودن حکومت خلفا انگشت می‌نهد و آن را از اساس باطل اعلام می‌فرماید؛ هر چند که ادعا شود:

«بسیاری از کارهای عمر را با روش خود منطبق می‌دید.»! (۵۵) «روشهای آن دو (۵۶) به اندازه‌ای به هم نزدیک و همسو شده بود که در جهت دادن به سیاست کلی دولت، مکمل یکدیگر بودند.»! (۵۷)

قضاوت نهایی درباره معنای سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام

شاید در یک نگاه ابتدایی، چنین تصور شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال غضب خلافت، هیچ واکنش و عکس العملی از خود نشان ندادند و به هیچ اقدامی علیه حکومت غاصبانه ابوبکر دست نیازیدند. در حالی که شواهد تاریخی گویای آن است که آن حضرت علیه السلام موضع گیریهای خود علیه ارتجاع حاکم را از احتجاج‌های کوبنده و رسواگر - آن هم در مسجد النبی - آغاز نمودند. این سخنرانی‌های کوبنده در روزهای دوشنبه و سه‌شنبه (روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فردای آن، یعنی نخستین روز حکومت غاصبانه ابوبکر) و با هدف اعاده حق به یغما رفته خلافت، ایراد گردید. امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن این احتجاج‌های کوبنده، به صراحت از حق خلافت خویش سخن به میان آورده و بر غاصبانه بودن خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن، تأکید ورزیدند. به دنبال تلاش نظام حاکم جهت اخذ بیعت اجباری از ساکنین شهر مدینه که با حمایت چماق به دستان قبیله أسلم و در نخستین روز حکومت ابوبکر (سه‌شنبه) صورت گرفت؛ منزل مسکونی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام (بیت فاطمه علیهما السلام) به کانون تحصن و اجتماع برخی از مخالفین خلافت ابوبکر تبدیل گردید. مخالفینی که به تصریح برخی اسناد تاریخی، سلاح به همراه داشتند. رفت و آمد «مخالفین خلافت ابوبکر» به بیت فاطمه علیهما السلام و تحصن آنان در این مکان شریف، از چشم خلیفه و هواداران او پنهان نبود. حتی برخی اسناد تاریخی حاکی از نفوذ عناصر هوادار خلیفه در جمع متحصنین می‌باشد و از حضور خطرآفرین افرادی چون طلحه و سعد بن ابی وقاص یاد می‌کند. سرانجام، این تحصن با هجوم نظامی هواداران

خلیفه و تهدید عمر مبنی بر به آتش کشیدن بیت فاطمه علیها السلام، به شکست انجامید. با توجه به برخی قرائن می توان گفت: این تحصن، حداکثر سه روز به طول انجامید که در نهایت، با هجوم مسلحانه هواداران خلیفه و ضرب و شتم شدید متحصنین، در روز جمعه (چهارمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله) پایان یافت و تنها امیرالمؤمنین علیه السلام بود که با توجه به حمایت خاص حضرت زهرا علیها السلام از ایشان، از گزند این هجوم مصون ماند. هرچند شکست این تحصن - که با تهدیدهای عمر بن خطاب مبنی بر احراق بیت فاطمه علیها السلام همراه بود -، اجتماع «اندک مخالفین بیعت با ابوبکر» را پراکنده ساخت؛ اما این حادثه ناگوار هیچ خللی در عزم راسخ امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام جهت سرنگون ساختن طاغوت حاکم وارد نیاورد. شهر مدینه در پنجمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهد اقدامات جدیدی از سوی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام گردید. نخستین حادثه مهم در این ایام (روزهای پنجم تا هفتم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله) استنصارهای شبانه می باشد. مطابق برخی اسناد معتبر تاریخی، امیرالمؤمنین علیه السلام با اتکا به همراهی و مساعدت حضرت زهرا علیها السلام، در سه شب متوالی به در خانه‌های مهاجرین و انصار مراجعه فرمودند و از آنان برای سرنگون ساختن خلافت ابوبکر طلب یاری نمودند. به موازات این استنصارهای شبانه - که در حقیقت دعوت به جهاد بود - حضرت زهرا علیها السلام از طریق مطالبه حقوق مالی غصب شده

شان، به رسوا سازی نظام حاکم و آشکار ساختن چهره واقعی خلیفه اقدام فرمودند. این مطالبات مالی - که با حمایت و پشتیبانی حضرت علی علیه السلام و در چندین روز متوالی صورت یافت -، نخست شامل مطالبه میراث و سهم ذی القربا بود. دادخواست‌های مالی حضرت زهرا علیها السلام - که همچون پتکی بر سر نظام خلافت فرود می آمد - سرانجام در دهمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، با ایراد خطبه آتشین حضرت زهرا علیها السلام در مسجد النبی (خطبه فدک) به نقطه اوج خود رسید. همچنین مطابق برخی شواهد تاریخی، حضرت امیر علیه السلام نیز در نهمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد سخنرانی پرداخته و در شامگاه همان روز، برای چهارمین بار از مهاجرین و انصار طلب یاری نمودند تا با مساعدت آنان، ابوبکر را از مسند خلافت ساقط گردانند.

البته این استنصار نیز همچون دفعات قبل، بی پاسخ باقی ماند و از کوتاهی صحابه در یاری رساندن به وصی بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت داشت. این سستی و رخوت در یاری رساندن به امیرالمؤمنین علیه السلام آنچنان تلخ و رنج آور بود که حضرت زهرا علیها السلام بخشی از خطابه خود در مسجد النبی را به سرزنش انصار اختصاص دادند و با قرائت آیه شریفه فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ (۵۸) بار دیگر آنان را به جهاد علیه ارتجاع حاکم فرا خواندند. به جرأت می توان روزهای دهم (پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله) به بعد را روزهای اوج غربت، تنهایی و مظلومیت خاندان وحی علیهم السلام نامگذاری کرد. از جمله حوادث ناگوار در این ایام، ماجرای غم انگیز مصادره و غصب باغ فدک می باشد که به احتمال زیاد، در پانزدهمین روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوسته است. از آنجایی که امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام (با توجه به برخی سخنان عمر بن خطاب) از تصمیم خلیفه مبنی بر غصب فدک بی اطلاع نبودند؛ لذا، حضرت زهرا علیها السلام بلافاصله پس از رسوا سازی ابوبکر در ماجرای میراث، اقدام به طرح و اثبات مالکیت خود بر باغ فدک نموده و سرانجام طی چندین نوبت متوالی، استرداد فدک را خواستار گردیدند.

پشتیبانی و حمایت‌های گسترده حضرت علی علیه السلام از مطالبات مالی حضرت زهرا علیها السلام از یکسو و نیز ترس و وحشت نظام حاکم از بیداری افکار عمومی و خارج شدن ابوبکر از گردونه قدرت - به ویژه پس از سخنرانی دوازده تن از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد النبی - موجب گردید تا خلیفه و اطرافیانش در اندیشه شوم «هجوم اصلی» به بیت فاطمه علیها السلام و اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام فرو روند. لذا، دار و دسته خلیفه در روزهای پایانی دومین هفته خلافت

ابوبکر و به قصد سرکوب امیرالمؤمنین علیه السلام، حمله نظامی ددمنشانه‌ای را تدارک دیدند که با نظارت و دستور مستقیم خلیفه آغاز گردید و با دفاع خون بار حضرت زهرا علیها السلام از جان امیرالمؤمنین علیه السلام پایان یافت.

آنچه در این ماجرا قابل تأمل فراوان است، شدت استنکاف امیرالمؤمنین علیه السلام از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر - علیرغم رفتارهای خشونت آمیز هواداران خلافت - می‌باشد. امتناع شدید حضرت علی علیه السلام از قبول پیشنهاد مهاجمین و پایداری در مقابل درخواست آنان که با دفاع خونبار حضرت زهرا علیها السلام از مقاومت و ایستادگی ایشان همراه بود -؛ از اوج مخالفت اهل بیت علیهم السلام با دستگاه حاکم حکایت دارد. نکته ظریفی که در روند حوادث مذکور حائز اهمیت می‌باشد، ناامیدی امیرالمؤمنین علیه السلام از امکان سرنگون ساختن خلافت غاصبانه ابوبکر، به ویژه در روزهای دهم به بعد (پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله) می‌باشد. چرا که در طول این ده روز، استنصارهای مکرر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام بی پاسخ مانده بود و همین امر، امکان ثمربخشی «قیام به سیف» را منتفی می‌ساخت. بار دیگر خاطر نشان می‌گردد:

جهاد مسلحانه جهت سرنگون ساختن خلافت ابوبکر، در صورتی حکیمانه بود که آن حضرت علیه السلام از نیروهای کافی برای در افتادن با نظام حاکم برخوردار بودند.

زیرا هدف از «قیام به سیف» صرفاً مبارزه با ارتجاع حاکم نبود؛ بلکه این مبارزه باید به سقوط طاغوت حاکم و به ویژه، تسلط امیر المؤمنین علیه السلام بر اوضاع و احوال آشفته‌ای که بر اثر این مبارزه پدید می‌آمد، می‌انجامید. لذا، هر گونه اقدام نظامی که به «سرنگونی ابوبکر و تسلط حضرت علی علیه السلام بر امور» منجر نمی‌گردید - اعم از این که حضرت علی علیه السلام و یارانش در این قیام به شهادت می‌رسیدند و یا قوت و انسجام آنان به قدری به ضعف می‌گرایید که قادر به اداره امور نبودند -، هیچ حاصلی جز «تحریف و نابودی اسلام» در پی نداشت. همانطور که گفتیم، اگر در این قیام، حضرت علی علیه السلام به علت تعداد اندک یارانشان به شهادت می‌رسیدند؛ صحابیانی سالخورده پیامبر - که چهره‌های مقدسی را از خود به نمایش گذاشته بودند -، به راحتی در مسیر تثبیت پایه‌های قدرت خود، اسلام را از حقایق آن تهی می‌ساختند و برای همیشه تاریخ جای حق و باطل را عوض می‌کردند؛ به گونه‌ای که با گذشت مدت زمان اندکی از حکومت آنان، هیچ اثر و نشانه‌ای از اسلام راستین و دین مورد رضایت خدای متعال (- تشیع) باقی نمی‌ماند. البته این احتمال هم می‌رفت که پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام و یاران اندکش، حزب بنی امیه به رهبری ابوسفیان، به طمع به چنگ آوردن قدرت از دست رفته شان، نبردی خونین را آغاز نمایند و در نتیجه، به دنبال دست یابی به قدرت، اسلام را به طور کامل محو و نابود ساخته و مردم را به دوران بت پرستی و جاهلیت باز گردانند. همچنین یادآور می‌شویم که اگر در این قیام، از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری کشته می‌شدند که علیرغم سرنگونی ابوبکر و پراکنده شدن هواداران او، آن حضرت علیه السلام توان سامان دهی امور جامعه را نداشته و نمی‌توانستند (به سرعت) بر اوضاع و احوال آشفته‌ای که پدید آمده بود مسلط گردند، باز هم خطر جنگ افروزی ابوسفیان و کشته شدن حضرت علی علیه السلام توسط حزب بنی امیه و تبعات شوم به قدرت رسیدن آنان، به قوت خود باقی بود.

به عبارت دیگر، کوتاهی صحابه در حمایت و یاری رساندن به امیرالمؤمنین علیه السلام از یک سو و تشدید تمایل نظام خلافت به سرکوب امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی دیگر، اوضاع را به گونه‌ای دگرگون ساخت که در آن شرایط بحرانی و حساس، به ویژه پس از آغاز دومین هفته حکومت ابوبکر، پیوند میان «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» و «حفظ جان امیرالمؤمنین علیه السلام» روز به روز ظهور بیشتری می‌یافت. به همین دلیل، از هفته دوم به بعد است که از تلاش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام برای سرنگون ساختن خلافت ابوبکر کاسته شده و اقدامات آن حضرت علیه السلام به پشتیبانی و حمایت قاطع از افشاگری‌های حضرت زهرا علیها السلام معطوف می‌گردد. (به عبارت دیگر، پس از گذشت یک هفته از خلافت ابوبکر، حضرت زهرا علیها السلام پیشتاز عرصه مبارزه با نظام حاکم می‌گردند.) بنابراین، پس از تثبیت و استمرار کوتاهی صحابه در یاری رساندن به امیرالمؤمنین علیه السلام و

تقارن آن با تشدید تمایل هواداران خلافت به سرکوب آن حضرت علیه السلام، شکل و شیوه مواجهه حضرت علی علیه السلام با نظام خلافت، تغییر محسوسی یافته و در نهایت، مطابق بخش دوم از وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، گونه دیگری به خود می‌گیرد که از آن به «صبر» تعبیر می‌نماییم. بدیهیست که التزام رفتاری - و نه اعتقادی - به «صبر» به هیچ روی با «قیام به سیف» آن هم بدون همراهی یاران کافی، قابل جمع نیست؛ اما این امر (: صبر) به هیچ روی مستلزم «واگذاری خلافت» یا «امتناع از طرح حق خلافت و اجتناب از تبیین مکتب امامت» نبوده و هیچ مجالی را برای طرح این قبیل تحلیل‌های انحرافی فراهم نمی‌آورد. در مجموع می‌توان گفت:

پیوند میان «حفظ اسلام از خطر نابودی و ارتداد» با «محفوظ ماندن جان امیرالمؤمنین علیه السلام»، از آغاز خلافت ابوبکر شکل گرفته بود. با این تفاوت که در روزهای نخست، امیرالمؤمنین علیه السلام «پیشتاز» مخالفت با ابوبکر بوده و حضرت زهرا علیها السلام در مقام «حامی و حافظ جان ایشان» عمل می‌فرمود؛ ولی با گذشت یک هفته و تثبیت و استمرار کوتاهی صحابه از یک سو و نیز بروز تمایل شدید هواداران ابوبکر به سرکوب ایشان (- بروز نشانه‌های آغاز دوران صبر و سکوت)، حضرت زهرا علیها السلام، علاوه بر عهده داری «مسئولیت خطیر حفاظت از جان امیرالمؤمنین علیه السلام»، در مقام «پیشتاز» مخالفت با ارتجاع حاکم نیز قرار گرفته و از آن پس، حضرت علی علیه السلام، عمدتاً در مقام «پشتیبان»، از اقدامات ایشان علیها السلام، «حمایت و جانبداری» می‌نمود و این نوع از مقاومت و ایستادگی امیرالمؤمنین علیه السلام حتی برای لحظه‌ای به سردی نگرایید.

تحلیل‌های فوق با استفاده از اسناد مندرج در مآخذ ذیل ارائه گردیده است:

- (۱) - علامه محمد باقر مجلسی: بحار الأنوار (جلد ۲۸ و ۲۹).
- (۲) - شیخ عبد الزهرا مهدی: در اساءة و تحلیل حول الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام.
- (۳) - شیخ عباس قمی: بیت الأحران فی مصائب سیده النسوان علیها السلام.
- (۴) - سید محمد باقر موسوی: الکوثر فی أحوال فاطمة بنت النبی الأطهر علیها السلام (جلد ۵ و ۶).
- (۵) - سید جعفر مرتضی عاملی: مأساة الزهرا علیها السلام (جلد ۲).
- (۶) - سید مهدی هاشمی: فاطمه زهرا علیها السلام در کلام اهل سنت (جلد ۲).
- (۷) - عدنان درخشان: عبور از تاریکی.
- (۸) - مسعود پور سید آقایی: حور در آتش.
- (۹) - محمد دشتی: تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا علیها السلام.

امیرالمؤمنین علیه السلام تا چه اندازه قائل به حفظ سکوت بودند؟

البته باید توجه داشت که سکوت امام علیه السلام (به همان معنای صحیحی که ارائه شد) نیز سقف معینی داشت که خلفا نیز از آن به خوبی مطلع بوده و می‌دانستند که اگر فراتر از آن میزان حرکت کنند، آن حضرت علیه السلام دست به شمشیر خواهند برد. اسناد تاریخی نشان می‌دهد که: «روزی عمر بن خطاب در میان جمع چنین گفت:

اگر شما را به سوی آنچه آن را انکار می‌کنید (دوره جاهلیت و بت پرستی) باز گشت دهیم، چه خواهید کرد؟

راوی می‌گوید:

همگان ساکت بودند و خلیفه این جمله را تا سه بار تکرار کرد. در این شرایط امیرالمؤمنین علیه السلام به پا خاست و فرمود:

ای عمر! در این صورت تو را توبه می‌دهیم و اگر توبه کردی، از تو قبول می‌کنیم.

خلیفه گفت:

و چنانچه توبه نکردم؟!!

امام علیه السلام فرمودند:

در این صورت گردنت را خواهم زد.» (۵۹)

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام از طرح مباحث امامت امتناع فرمودند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در راستای تحلیل سیره عملی و مواضع آن حضرت علیه السلام در رابطه با حکومت خلفا مطرح گردیده و می‌توان آن را بیان جدیدی از شبهه سکوت برشمرد، ادعای خاموشی گزیدن آن حضرت علیه السلام در قبال طرح مباحث امامت و ولایت ایشان می‌باشد. چنانچه ابراز شده:

«علی (ع) از اظهار نظر و بزرگ کردن اختلاف مردم درباره امامت او پرهیز دارد و این همان چیزیست که در موضعگیری آن حضرت در برابر خلفا چه در هنگام خلافت آنان و چه پس از آنان در هنگام خلافت خودش ... کاملاً نمایان است.»! (۶۰) واقعاً جای بسی شگفتیست که مطابق ادعای فوق، آن حضرت علیه السلام دیگران را از انجام کاری منع می‌نمایند که خود بدان اقدام می‌فرمودند. تاریخ گویای آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام عملکردی مغایر با آنچه در این شبهه به ایشان نسبت داده شده، داشته‌اند. «به طوری که منابع نشان می‌دهند، علی بن ابیطالب علیه السلام به محض از دست رفتن حق خود، سکوت و انزوا اتخاذ نکرد.

او بر اساس آنچه که معتقد بود جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله به مثابه حق طبیعی و الهی، بر اساس نص خدا و رسول صلی الله علیه و آله از آن او است، هر فرصتی که می‌یافت، با مخالفان به احتجاج و استدلال پرداخته، حقانیت خویش را به مردم گوشزد می‌کرد و بر یاران و دوستانارانش اتمام حجت می‌کرد؛ تا آیندگان چنین به قضاوت نشینند که اگر او را حقی در حکومت بود، چرا به دنبال آن، برنخاست و چون هیچ تلاشی در این خصوص انجام نداد، پس خود به وصایت خویش اعتقادی نداشت.» (۶۱) «شماری از یاران امیر مؤمنان علیه السلام نیز به نصوص استناد کرده‌اند. چند تن از مهاجران و انصار، در همان آغاز خلافت ابوبکر به مسجد رفتند و هر کدام جداگانه ایستادند و او را برای غضب خلافت، سرزنش و نصیحت کردند و دلایل خود را بر حقانیت امیرمؤمنان علیه السلام بیان کردند ... که به وجود نص صراحت دارند.» (۶۲) قصد ما در این بخش روشن ساختن گوشه‌ای از تلاش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در احقاق حق غضب شده و احیای ولایت و امامت فراموش شده خویش، از میان سخنان خود آن حضرت علیه السلام است؛ تا در نهایت به نقد پندارهای عده‌ای پردازیم که معتقدند:

امام علیه السلام به محض از دست رفتن حق خود، انزوا برگزید و دیگران را نیز از دفاع از حریم امامت و ولایت الهیه خود منع فرمود!! «امام علی علیه السلام در موارد زیادی (۶۳) واقعه غدیر خم را یادآور می‌شود؛ (۶۴) روزی که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به عنوان رهبر بعد از خود نصب کردند. امام علیه السلام در میان جمعی از اصحاب پیامبر که خلفا نیز در بین آنها بودند، جریان غدیر را یادآور شده و فرمودند:

لذَٰلِكَ أَقَامَنِي لَهُمْ إِمَامًا وَأَخْبَرَهُمْ بِبِعْدِي خُم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم مرا رهبر و امام مردم معین نمود. وای! وای بر آن کس که در قیامت خدا را در حالی که دامنش آلوده به ظلم به من باشد، ملاقات کند. هنگامی که خواستند به زور از امام علیه السلام برای ابی بکر بیعت بگیرند، جریان غدیر را یادآور شد و در این باره از مردم اعتراف گرفت، همانگونه که در جریان شورائی که از طرف عمر برای جانشینی بعد از وی تشکیل شد و نیز در زمان عثمان به حدیث غدیر استدلال فرمود. ایشان در نهج البلاغه می‌فرماید:

و فيهم الوصية. وصيت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان (اهل بیت پیامبر) می‌باشد. مراد از وصیت در این خطبه چیست؟

آیا مراد این است که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خویش را وصی قرار داده یا اینکه در مورد رعایت حال اهل بیت به مردم توصیه کرده و یا اینکه مراد، سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به رهبری امام علی علیه السلام بعد از خود می‌باشد؟ با دقت در همین خطبه می‌توان به مطلب بالا- پی برد. در جملات قبلی، امام علیه السلام اهل بیت را بر تمام امت برتری داده و رهبری را حق ایشان دانسته و تنها آنها را شایسته رهبری امت اسلام می‌داند. در جمله بعدی می‌فرماید:

الان حق به اهلش برگشته و به جایگاه اصلیش که از آن خارج شده بود، باز گردید. این خطبه در زمان حکومت امام علیه السلام، پس از دوران خلفا بیان گردیده است. امام علیه السلام در این خطبه و نیز در موارد دیگر حکومت اسلامی را حق مسلم و بالفعل خود می‌داند و تأکید می‌کند که خلفای قبلی حق قطعی وی را ربوده‌اند. زمانی حکومت اسلامی حق امام علیه السلام است که از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله نصی در زمینه رهبری ایشان وجود داشته باشد. (۶۵) در اینجا به برخی از سخنان حضرت علی علیه السلام که رهبری پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را حق بالفعل خود دانسته و غضب آن را ظلم به خویش می‌داند اشاره می‌کنیم: ...از زمان رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همواره حق مسلم من، از من سلب شده است. (۶۶) شخصی در حضور جمعی به امام علیه السلام گفت:

ای پسر ابوطالب! تو بر امر خلافت حریصی! حضرت در جواب فرمود:

بلکه شما از من به خلافت حریص‌ترید در حالی که از نظر شرایط و موقعیت بسیار از آن دور‌ترید و من برای خلافت سزاوارتر و نزدیک‌ترم. من حق خود را می‌طلبم که شما میان من و آن مانع هستید و می‌خواهید مرا از آن منصرف سازید. (۶۷) ... در ذیل همین خطبه، امام علیه السلام از قریش به درگاه ایزد متعال شکوه برده و می‌فرماید:

... با هم اتفاق نمودند تا علیه امری که حق خاص من است، قیام کنند. همچنین در روز شوری امام علیه السلام به حاضرین گوشزد نمود:

حکومت اسلامی حق من است که اگر به من واگذار شود خواهم گرفت ... پس امام علیه السلام خلافت را حق مسلم خود دانسته و حکومت خلفای ثلاثه را غضب حق قطعی خود می‌داند ... امام علیه السلام خلافت را حق بالفعل خود دانسته، به طوری که رد رهبری خود را ظلم قریش به ایشان برشمرده و غضب حق خویش قلمداد می‌نماید ... سخن امام علیه السلام این نیست که چرا مرا با تمام شایستگی کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند؛ بلکه سخن این است که حق قطعی و مسلم مرا ربوده‌اند. این مطلب کاملاً از سخنان امام علیه السلام که علیه خلفا به حدیث غدیر تمسک می‌نمود، مشهود و معلوم است. امام علیه السلام خود و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را پرچمدار حق می‌داند، حقی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنان باقی گذارده و هر گونه سبقت بر اهل بیت یا جدائی از آنان را سبب خروج از دین و انحراف از آن قلمداد می‌کند (۶۸) (... ۶۹)

با نگاهی به این روایات، نکته‌ای مهم را می‌توان دریافت:

امیرالمؤمنین علیه السلام تنها خود را برای خلافت سزاوار می‌داند و حکومت را از آن خود و حق خود قلمداد می‌کند و تکیه زدن دیگران بر آن مسند را چیزی جز غضب نمی‌شمارد، چرا که خلافت حقیست که از جانب خداوند متعال در اختیار و بر عهده ایشان قرار گرفته است. چنین حکومتی نه تنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام ارزشمند است بلکه فراتر از آن، تمام تلاش ایشان را برای در اختیار گرفتن این نوع حکومت - که منشأ الهی دارد - به خود اختصاص می‌دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام در برخی دیگر از سخنانشان خود را برای خلافت «احق» و «اولی» معرفی فرموده‌اند، چنانچه در نهج البلاغه آمده است: «أَنَا أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي» (۷۰) و یا فرموده‌اند:

«أَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي» (۷۱) نکته مهم در فهم این عبارات آن است که دو واژه «احق و اولی» در کتب لغت دارای دو معنا می‌باشند. در کتاب «مصباح المنیر» به این دو معنا چنین اشاره شده است: «قَوْلُهُمْ هُوَ أَحَقُّ بِكَذَا» در دو معنا به کار می‌رود. یکی اختصاص

چیزی به کسی بدون مشارکت دیگری در آن؛ مانند عبارت «زید اَحَقُّ بِماله» یعنی جز زید کسی در مال او حق ندارد و دوم به معنای «أَفْعَلُ تَفْضِيلًا» یعنی به معنای وجود مشارکت با غیر است و بر ترجیح نسبت به غیر دلالت دارد. (۷۲) بنابراین واژه «اَحَقُّ» و «اولی» مشترک لفظی اند و برای تعیین هریک از دو معنا باید به قرینه‌ها نگریست. وقتی به قرینه‌های متصل و منفصل در کلمات حضرت امیر علیه السلام می‌نگریم، در می‌یابیم که منظور آن حضرت علیه السلام از این دو کلمه «حق در مقابل باطل» است. تعدد و فراوانی این قبیل سخنان حضرت علیه السلام در مسیر احیای ولایت و امامت حَقّه الهیه و اقدامات آن حضرت علیه السلام جهت یادآوری خاطره غدیر و نصوص وصایت و خلافت، تا آنجا پیش رفت که می‌توان گفت:

«اقدامات خود امام علی علیه السلام برای ترویج نظریه «امامت الهی»، از دلایل عمده رواج تشیع در دوران خلافت آن حضرت به بعد است.» (۷۳) «در خور توجه است که امیرمؤمنان علیه السلام در اوایل، به شایستگی خویش بیش از نصوص استناد می‌کرده است که این کار به ادله زیر بوده است:

- گذشت که وقتی پیروان امام علیه السلام به نصوص احتجاج کردند، ابوبکر نتوانست از عهده پاسخ برآید و اطرافیانش با شمشیر دیگران را تهدید کردند که دیگر از این سخنان بر زبان نیاورند و این تهدید مؤثر افتاد. از سوی دیگر، امیرمؤمنان نیز بارها تهدید به قتل شد...

- فاصله میان دو حادثه غدیر و سقیفه حدود دو ماه است و زمانی پافشاری بر نص درست است که مخاطبان - اعم از حاکمان و مردم - نصوص را نشنیده یا به دلیل فاصله زیاد فراموش کرده باشند، اما آن مردمان، خود، شاهد سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم بودند. از اینرو، امام علیه السلام به نصوص کمتر استناد می‌کرد و بیشتر شایستگی‌های خود را بر می‌شمرد؛ اما پس از گذشت چندین سال و با درگذشت بسیاری از شاهدان، می‌بینیم که حضرت بر نصوص بیشتر تأکید می‌کند. - بهترین روش استدلال، بهره‌گیری از شیوه الزام است؛ یعنی چیزی مبنای احتجاج قرار گیرد که طرف مقابل آن را پذیرفته است. مدعیان خلافت در برابر انصار به خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیان فضایل خود استناد می‌کردند، امام علیه السلام نیز به همان شیوه با آنان احتجاج می‌فرمود. - گاه بیان شایستگی‌های فردی بایسته می‌نمود... این بدان دلیل بوده که کسی از امام علیه السلام پرسیده است: چگونه شما را با این که شایسته‌تر بودید، به کنار نهادند؟» (۷۴) جالب است که در شرایطی سیره ثابت امام علیه السلام خاموشی گزیدن و به فراموشی کشاندن مباحث اعتقادی در باب امامت و ولایت قلمداد شده است که شاهد هستیم:

توجه امام علیه السلام به ترویج امامت شیعی تا بدان حد زیاد بوده است که؛ «امام علیه السلام در نامه مفصلی که به معاویه نوشته‌اند به تفصیل درباره این مسأله توضیح داده‌اند. نامه مزبور نکات جالبی را درباره سهم امام علیه السلام در نشر اندیشه ولایت شیعی نشان می‌دهد» (... ۷۵) به هر حال شدت تأکیدهای انجام شده از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حق خلافت و امامت خود تا اندازه‌ایست که حتی القاکنندگان این قبیل شبهات را هم به یک قدم عقب نشینی وا داشته و آنها را مجبور ساخته تا ضمن اعتراف ضمنی به این گونه اقدامات امام علیه السلام، سعی در انحراف افکار عمومی در فهم و تفسیر دقیق و صحیح این بیانات داشته باشند و معنای سخنان آن حضرت علیه السلام را از اقامه یک حق معین شخصی و مبتنی بر نص الهی (که به ناحق و توسط افراد معینی غصب شده است) تغییر دهند و به یک مفهوم مبهم کلی که در آن نه سخنی از مصداق صاحب این حق و نه سخنی از غاصبان آن می‌رود، تبدیل سازند. به گونه‌ای که در این تأویل وحدت طلبانه، امام علیه السلام درباره این که اسلام حکومت و خلافتی دارد (که تابع شرایط و ضوابط خاصی است) سخن می‌گویند، ولی هرگز درباره این که مصداق عهده دارنده این امر خود ایشان اند و خلافت حق متعلق به آن حضرت علیه السلام می‌باشد، سخنی به میان نمی‌آورند؛ چه رسد به آن که درباره غصب خلافت و غاصبین آن سخنی بگویند؛ چنانچه ابراز شده:

«آیا علی (ع) در حالی که از مطالبه حق شخصی خود به خاطر وحدت مسلمین و حفظ اسلام صرفنظر کرد، انتظار دارید از بیان

رکن عظیم اسلام که ضامن کیان اسلام است سکوت می‌کرد؟! (۷۶) «این سخنان را نباید بر دفاع از حقّ شخصی و نقل یک اتفاق تاریخی حمل کرد، خیر باید آنها را حامل یک پیام الهی و افشای یک حقّ ضایع شده دانست تا در تاریخ باقی بماند.»! (۷۷) «علی (ع) بنا به وظیفه الهی، می‌خواست رکنی از ارکان اسلام را که برای اسلام و مسلمین سرنوشت ساز است و حقی از حقوق الهی را که ضایع و فراموش شده برملا کند ... بدون ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین.»! (۷۸) این شبهات به قدری ظریف، پیچیده و در کنار هم ترسیم گردیده که در مرحله نخست، خواننده را در این سرگردانی نگه می‌دارد که آیا نویسنده از ادعاهای نخستین خود دست برداشته است؟!

ولی باید گفت:

این قبیل اظهارات، هم راستا با همان شبهه قبلی بوده و تنها به عنوان سرپوشی بر شواهد فراوان تاریخی (که همگی بر ارائه مباحث ولایت و امامت و طرح حقّ غضب شده امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی خود آن حضرت علیه السلام دلالت دارند) مطرح گردیده است. چنین طرحی خواننده را چنان در حیرانی نگه می‌دارد که در نمی‌یابد امیرالمؤمنین علیه السلام دقیقاً به دنبال احیای چه موضوعی بوده اند؟! یک خلافت کلی و مبهم که در چنگ نمی‌آید ... و یا حقّی شخصی و معین که هم مصداق دارنده آن معرفی شده و هم غاصبان آن رسوا شده‌اند ...

البته بایستی به خاطر داشت که علت ارائه چنین تحلیلهای ناروایی از سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام از اعتقادی پیشینی مبتنی بر تفکیک «اصل وجود حکومت در اسلام» از «حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه بر حق و بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله» برخوردار می‌باشد. چنانچه ابراز شده:

«به نظر من کسانی که امروزه می‌گویند در اسلام سیاست و حکومت نیست، انحرافشان از اسلام بیشتر از کسانی است که می‌گویند مثلاً علی خلیفه بلافصل نبوده است، برای این که این مسأله نسبت به آن مسأله، فرعیست و آنها دارند اساساً دین را از سیاست جدا می‌کنند، که کاریست بسیار خطرناک و انحرافش هم بیشتر است؛ یعنی می‌شود گفت که اینان یک امر ضروری را انکار کرده‌اند، ولی در مورد منکران خلافت بلافصل علی (ع) نمی‌شود گفت که آنان انکار ضروری اسلام کرده‌اند!»! (... ۷۹)

جالب است که در راستای القای تفکیک میان مقام خلافت و امامت و نیز سرپوش نهادن بر همین مباحث مطرح شده از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام ادعا شده است: «امام به جای تأکید بر خلافت اهل بیت، بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی آنان تأکید دارد.»! (۸۰)

این در حالیست که اظهار کننده این جملات، خود در یک تناقض گویی آشکار مدعی است: «امام مردم را از تندروی درباره خود و اینکه برخلاف نظر عمومی، مقام و منزلتی برای او قایل شوند، جز آنچه مردم می‌پندارند، به شدت منع فرموده است.»! (۸۱) و این نه تنها تعارضی آشکار میان بیانات گوینده است، بلکه برخلاف ادعای مطرح شده درباره عملکرد آن حضرت علیه السلام نیز می‌باشد؛ چرا که اولاً:

سخنان آن حضرت علیه السلام درباره مقامات معنوی اهل بیت علیهم السلام برخلاف نظر عمومی درباره مقام و منزلت ایشان است! زیرا خود گوینده معترف است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، «اکثریت راه انتخاب را برگزیدند و امام و هواخواهانش بر نص تأکید داشتند.»! (۸۲) بنابراین اعتراف، عموم مردم قائل به جایگاه ویژه‌ای برای امام علیه السلام نبودند و در واقع باید گفت منکر و غفلت زده از منزلت شناخته شده ایشان به سر می‌بردند؛ بر مبنای تصریح نویسنده مقاله، تأکید بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی امام علیه السلام در چنین شرایطی، قائل شدن به مقام و منزلتی برخلاف نظر عمومی برای ایشان و تندروی درباره آن حضرت علیه السلام می‌باشد! ثانیاً باید توجه داشت که: اقدامات امیرالمؤمنین علیه السلام جهت احیای مرجعیت علمی فراموش شده اهل بیت علیهم السلام (۸۳) در راستای تأکید بر حقّ خلافت انحصاری ایشان صورت می‌پذیرفت، نه به قصد انصراف افکار

عمومی از خلافت علوی. این اقدامات، خود دلیلی بر انحصار شایستگی خلافت در آن حضرت علیه السلام می‌باشد؛ تا نزد همگان به خوبی روشن گردد:

«علوم و معارف ایشان از یک منبع الهی سرچشمه می‌گیرد و سایر انسانها قابل مقایسه با آنان نیستند، لذا دیگران باید از اهل بیت تبعیت کنند.

حضرت علی علیه السلام اهل بیت را چنین معرفی می‌کند:

اهل بیت جایگاه راز خدا، پناهگاه دین او، صندوق علم او، مرجع حکم او، گنجینه کتابهای او و کوه‌های دین اویند. خداوند به وسیله اهل بیت پشت دین را راست کرده و تزلزلش را رفع نمود. هیچ یک از امت اسلامی با آل محمد علیهم السلام قابل قیاس نیست. کسانی که از نعمت اهل بیت برخوردارند با خود آنها نتوان برابر دانست. آنها ستون دین و پایه یقین هستند. تندرورها باید به سوی آنها برگشته و دست از تندروی بردارند و کندروها باید خود را به آنها برسانند. شرایط رهبری مسلمین در آنها جمع است. امام علیه السلام هنگامی که به خلافت رسید می‌فرماید:

الان حکومت به اهلش باز گشته است.» (۸۴)

آیا شیعه باید از طرح مباحث خلافت خودداری نماید؟

یکی از شبهاتی که به طور غیر مستقیم با شبهه سکوت مرتبط است، دعوت به خاموشی گزیدن مطلق شیعیان از طرح مباحث امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و پرهیز از اظهار غاصبانه بودن خلافت خلفا و عدم افشای جنایات آنان به بهانه نهی از افشای اسرار آل محمد علیهم السلام می‌باشد. همان طور که در بخش یکم از کتاب «درسنامه قرائت‌های وحدت اسلامی» اشاره نمودیم، این شبهات در واقع بیانی نو از دعوت به سکوت (و فراموش کاری همیشگی در طرح اختلافات علمی میان دو مکتب) می‌باشد؛ که پاسخ‌هایی هم در این زمینه ارائه گردید و خلاصه آن «توجه به وجود تفاوت میان اسرار علمی و اسرار سیاسی اهل بیت علیهم السلام» می‌باشد. آن چه در این نوشتار به تبیین آن می‌پردازیم بیان یک نکته جدید در پاسخ به این شبهه است. «سرّ و اسرار» به حقیقتی پوشیده و پنهان از افراد اطلاق می‌گردد؛ اعم از این که دقت و ظرافت‌هایی که برای فهم و کشف آن موضوع لازم است، موجب پنهانی آن گردیده و یا به دلیل عوامل بیرونی و دستهای خارجی از نظرها مستور مانده و یا به مصلحتی دیگر پنهان نگاه داشته شده است. در هر حال، آن چه مسلم است این که: حقیقتی که می‌تواند آشکارا و علنی در معرض کشف افراد قرار گیرد، وقتی به هر دلیلی پنهان و پوشیده می‌گردد، به یک راز و سرّ تبدیل می‌شود. در عین حال هیچ لزومی ندارد که اگر موضوعی به هر دلیلی (ذاتی، خارجی یا مصلحتی) از نظرها پنهان و پوشیده ماند، حفظ این موقعیت در رابطه با آن موضوع، همواره واجب و لازم باشد، به گونه‌ای که هرگز نباید از آن راز گشایی کرد. به عبارت دیگر، تکلیف به حفظ موقعیت سرّی یک موضوع، چیزیست که از صرف اطلاق سرّ به آن اثبات نمی‌گردد، زیرا یک حقیقت به معانی و دلایل مختلفی به سرّ تبدیل می‌شود و تکلیف به افشاگری یا استمرار پوشیده نگاه داشتن آن را باید با توجه به دلایل پوشیده ماندن آن دریافت. در واقع، بین پوشیده بودن و استمرار پوشیده ماندن یک مطلب، هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد، مگر آن که دلیلی بر ضرورت این ملازمه اقامه گردد. بنابراین، پوشیده بودن لزوماً به معنای محرمانه بودن نیست، لذا پنهان نگاه داشتن هر سرّی واجب نمی‌باشد.

بسیاری از حقایقند که لازم است همگان از آن مطلع و باخبر باشند، اما دست زورگویی عوامل مسلط بر جامعه با ارباب و سرکوب و تحریف، از رسیدن آن حقایق به نسلهای بعدی جلوگیری می‌کند؛ به گونه‌ای که پس از مدتی همان حقایق آشکار و عیان به دلیل محدود شدن دایره مطلعان از آن، به یک راز تبدیل می‌شود و سرّ نام می‌گیرد. بدیهیست که نه تنها پنهان داشتن این حقیقت واجب نیست، بلکه پوشیده نگه داشتن آن، همکاری با عواملیست که سعی در محدود نگه داشتن این اطلاعات داشته‌اند؛ به ویژه

اگر این حقایق و اطلاق از آن، با سعادت اخروی و تفکیک راه ضلالت از هدایت در ارتباط مستقیم باشد. حال برمی گردیم به مطالبی که از آن به «اسرار آل محمد علیهم السلام» تعبیر می‌گردد. این واژه که در واقع به احادیث کتاب سلیم بن قیس هلالی اطلاق شده مربوط به وقایع و حوادثیست که در صدر اسلام و جهت غضب خلافت و تصاحب حکومت پس از آن حضرت صلی الله علیه و آله رخ داده است. اما سؤال اساسی این است که چرا و به چه معنا به این حقایق اسرار می‌گویند؟ آیا این وقایع به خودی خود پنهان بودند یا اینکه آنها را پنهان کرده اند؟ و آیا مصلحتی برای عدم افشای آن وجود دارد؟ در پاسخ می‌گوییم:

آن حوادثی که در سطح جامعه و در منظر افراد آن عصر رخ داده است، با دخالت زمامداران غاصب و به جهت حفظ حکومت غاصبانه شان به سرّ تبدیل شده است. زیرا پس از هر کودتایی، به قدرت رسیدگان سعی و تلاش خود را جهت سرپوش نهادن و پنهان داشتن اعمال و رفتار زشت خود به کار خواهند بست و نقل و ثبت آن حوادث تلخ را برای نسلهای آینده جرم خواهند شمرد. لذا اطلاق اسرار به این گونه اطلاعات، تنها دلالت دارد که این مطالب در شرایطی بیان گردیده که (به دلیل فشارهای شدید زورمندان حاکم بر جامعه) برای همگان قابل دسترس نبوده است و راه نقل این اخبار در طول نسلها مسدود؛ و امکان تبادل آن از نسلی به نسل دیگر از میان رفته است؛ به گونه‌ای که دیگر پس از گذشت دهها سال همگان از آن حوادث آشکار مطلع نمی‌باشند. پس، از آنرو به مطالب مندرج در کتاب سلیم «اسرار» گفته‌اند که در این کتاب از حقایقی ناب و ویژه (۸۵) سخن می‌رود که عوامل خارجی و حاکم بر جامعه آن را به صورت محرمانه در آورده‌اند و لذا خواننده کتاب سلیم از حقایقی ریشه‌ای و اساسی درباره تاریخ خلفا مطلع می‌گردد که در شرایط عادی و برای سایر افراد جامعه قابل دسترس نمی‌باشند. این نوع محرمانه شدن، نمی‌تواند معنای درستی در تفسیر کلمه «اسرار» باشد؛ چرا که دیگر امروز فشار حکومت‌های جور از میان رفته است. البته باید گفت برخی مباحث کتاب سلیم را در شرایط مکانی و زمانی خاصی نباید به صورت صریح بازگو کرد، ولی این حکم تنها به مطالب این کتاب اختصاص ندارد و اگر بر این کتاب اطلاق «اسرار» نیز نمی‌گردید، باز بایستی در شرایطی این دقت به کار می‌رفت. لذا کلمه اسرار را نمی‌توان به محرمانه بودن همیشگی همه مطالب کتاب سلیم تفسیر نمود. به راستی، اگر اطلاعات مهمی تنها به دلیل جو خفقان حاکم بر قرن‌های قبل، محدود به افراد خاصی گردیده، این محدودیت اجباری، چگونه بر وجوب پنهان نگاهداشتن آن از نسل امروز دلالت می‌نماید؟! این سؤالیست که از الفا کنندگان این شبهه باید پرسید که ادعا می‌کنند:

«این نگارنده، بر اساس آنچه از سیره اهل بیت (ع) دریافته است نقل بسیاری از روایات موجب بروز فتنه و بلوا و سوء استفاده دشمن و راه انداختن جنگ سنی و شیعه و ریختن خون مسلمانان از شیعه و سنی و مشمول تقیه و نهی ائمه اطهار (ع) از افشای اسرار آل محمد (ص) دانست و بر آن دلیل و شاهد واضح و روشن اقامه کرد.» (۸۶) چنانچه گفته شد تنها با اطلاق واژه اسرار به برخی از روایات تاریخی، نمی‌توان نهی ائمه علیهم السلام از افشای آن را استنباط کرد؛ بلکه تکلیف شیعه در بازگویی یا عدم آن حوادث را باید با ادله مستقل از دلالت کلمه «اسرار» و از مباحث فقهی به دست آورد. هر چند که به برخی مصادیق صحیح آن در همین شبهه اشاره گردیده است؛ اما باید دقت داشت که چون افشای این اسرار لزوماً به عواقب ناگوار فوق نمی‌انجامد، دلیلی ندارد که همه این حقایق جزء اسرار مصلحتی باشند. در فقه نیز حکم افشای اسرار کاملاً به شرایط زمانی و مکانی و نحوه بازگویی آن بستگی دارد و مستقل از اطلاق سرّ به آن حوادث، بررسی می‌گردد. زیرا هر مطلب سرّی (یعنی پنهان مانده از کشف ناظران) به معنای محرمانه بودن آن (یعنی لزوم عدم حضور ثالث) نمی‌باشد و چه بسا اساساً دلایل دیگری در میان باشد که برخی ثابت و برخی تابع شرایط زمان و مکان و در نتیجه متغیرند. ابراز کننده این شبهه، هر سرّی را محرمانه دانسته و علت محرمانه بودن آن را نیز تنها عواقب ناگوار افشای آن برشمرده است تا بتواند در صورت اطلاق واژه اسرار به هر موضوعی، نهی از افشاگری آن حادثه را استنباط کند؛ و بدین ترتیب از بازگویی بسیاری حقایق تاریخی (که اولاً طرح آن در شرایط فعلی ضروریست و ثانیاً با رعایت شیوه‌های علمی در طرح آنها هیچ عوارض ناگواری هم ایجاد نخواهد شد) پرهیز دهد.

به هر روی حتی اگر بپذیریم که برخی از اخبار و اطلاعات مربوط به حوادث صدر اسلام و اختلاف امت در امر خلافت، چون اسرار نامیده شده، محرمانه هم می‌باشند؛ هنوز این سؤال باقی می‌ماند که اگر جزئیات همین حوادث و یا کلیات آن، در کتب اهل سنت یافت گردد و با استناد به آنها قابل کشف، اثبات و دفاع باشد، آیا باز هم باید آنها را پنهان داشت؟! در شرایطی که کتابخانه‌های عمومی جهان مجموعه آثار حدیثی و تاریخی تألیف شده توسط دانشمندان اهل سنت را گردآوری کرده‌اند و به راحتی می‌توان رد پای بسیاری از وقایع تلخ دوران صدر اسلام را در این کتب یافت، جایی برای استناد به کلمه «اسرار» وجود ندارد. همچنین در عصر حاضر که تاریخ و تحلیلهای تاریخی به صورت یک دانش در آمده و محققان و پژوهشگران بی‌شماری در دانشگاه‌های سراسر جهان به گذشته اقوام و ملت‌ها می‌پردازند، چگونه می‌توان مسلمانان را از تحلیل حوادث صدر اسلام محروم داشت. اگر ادعا می‌شود که هتک حرمت خانه وحی و احراق آن، سقط حضرت محسن علیه السلام، تهدید امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل جهت اخذ بیعت از ایشان، هم دستی عده‌ای از مهاجرین منافق و تبانی آنان با برخی از انصار جهت نرسیدن حکومت به امام علیه السلام، همگی جزو اسرار محرمانه شیعه است و به حکم سر بودن هرگز نباید فاش گردد؟! در پاسخ می‌گوییم:

در شرایط فعلی هیچ کدام از این موضوعات جزو اسرار محرمانه به حساب نمی‌آیند، زیرا که عین وقایع مورد نظر و یا کلیاتی از آن حوادث را به وضوح می‌توان در کتب اهل سنت مشاهده نمود و وقوع آنها را با استناد به مندرجات این کتابها اثبات کرد. علاقه‌مندان را به مطالعه کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» تألیف دانشمند محقق عبدالزهراء مهدی دعوت می‌نمایم. وی در این کتاب مدارک و مآخذ صحیحی که در کتب معتبر عامه وجود دارد را جمع آوری نموده و اسناد تاریخی وقایع و رخدادهای پس از سقیفه را در معرض افکار حق جویان قرار داده است. همچنین مستشرقانی چون ویلفرد مادلونگ با اجتهاد دلاورانه در تاریخ توانسته‌اند سزای ترین موضوع مربوط به حوادث آن دوران یعنی هم پیمانی برخی مهاجرین و انصار (اصحاب صحیفه ملعونه) را با دقت در حوادث و بازیابی شواهد تاریخی به اثبات برسانند. «ویلفرد مادلونگ، مستشرق آلمانی الاصل، در کتاب خود، (۸۷) ابتدا نظریه لامنس (۸۸) (Lammens) را درباره مثلث قدرت (ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح) مطرح می‌کند و از قول کایتانی (۸۹) (caetani) تصریح می‌کند که در این مثلث، الهام بخش اصلی عمر بوده است...

مادلونگ معتقد است که ابوبکر طالب خلافت بود و بی‌تردید پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفته بود که آن خلیفه خود او باشد... لذا تصمیم گرفت برای رسیدن به این آرزو مخالفان قدرتمند خود را که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند از میان بردارد و به انتظار فرصت نشست... بدین ترتیب مادلونگ نیز بر وجود نقشه و طرحی قبلی برای رسیدن به خلافت از جانب ابوبکر تأکید دارد؛ منتها بروز و ظهور این تصمیم را در سقیفه امری اتفاقی می‌داند و همیاری چند تن دیگر از مردان قریش را در این کار، در گردن نهادن اکثریت قریش و انصار به خلافت ابوبکر مؤثر می‌شمارد» (... ۹۰) به هر روی اعترافات شخص خلیفه دوم، پرده از محرمانه‌ترین سر مندرج در کتاب سلیم بن قیس هلالی برداشته و آن را به حقیقتی آشکار تبدیل ساخته است، آن جا که: «در جریان سفر عمر به شام وقتی به منطقه سرح رسید به او خبر دادند در شام بیماری وبا شیوع دارد و روزانه گروهی را از بین می‌برد.

عمر می‌گوید:

اگر من بمیرم و ابوعبیده زنده باشد او را جانشین خواهم ساخت و اگر ابوعبیده فوت کرده باشد، معاذ بن جبل (۹۱) را خلیفه خواهم ساخت. این سخن هنگامی که با جریان سقیفه کنار هم گذاشته شود بوی تبانی می‌دهد؛ زیرا مهمترین افرادی که در جریان سقیفه و پس از آن، از نامزدی ابابکر برای خلافت حمایت می‌کردند، عبارت اند از عمر، ابوعبیده جراح، سالم و معاذ بن جبل. «(۹۲) «وی نه تنها معاذ، بلکه سالم را نیز برای رهبری شایسته دانست و گفت:

اگر سالم (۹۳) زنده بود وی را انتخاب می‌کردم.» (۹۴) بنابراین جز در مواردی که فقه جعفری معین می‌نماید، هر موضوعی که از

نظر وحدت طلبان افراطی پوشیده نگه داشتن آن لازم است، اگر اصل آن واقعه در منابع اهل سنت ذکر گردیده و یا نشانه‌ها و شواهد وقوع آن در کتب اهل سنت قابل بازیافت باشد، افشای آن را با مصلحت اندیشی‌های وحدت طلبانه نمی‌توان ممنوع اعلام کرد. آنچه در کتب شیعه به طور دقیق و جزئی درباره خلفا، هویت و اقدامات آنها آمده است، حداقل زمانی سرّ (ولو به معنای محرمانه) تلقی می‌گردد که رد پایی در کتب سنی‌ها نداشته و با استناد به این کتابها قابل اثبات نباشد. حال باید دانست موضوعی به نام «تقیه مداراتی» در این زمان چه معنایی می‌دهد؟ به طور قطع، معنای آن سکوت از طرح مباحث علمی اختلاف برانگیز که بر مبنای پژوهش و تحقیق استوار است، نمی‌باشد و هرگز شامل طرح این نوع از اختلاف نمی‌گردد؛ هرچند ابراز شود:

«امام صادق (ع) توصیه به وحدت می‌کنند و در جنب مسأله تقیه اضطراری که در برابر ستمگران است، تقیه مداراتی را مطرح می‌کنند که این مخصوص برادران اهل تشیع و اهل تسنن است که می‌فرمایند مسلمانان باید تقوا داشته باشند و تقیه و پرهیز کنند از ایجاد هر نوع اختلاف!» (۹۵) به هر حال بررسی منطقی حوادث تاریخی مربوط به صدر اسلام، یکی از نیازهای فعلی جامعه اسلامی و نسل جوان ماست و خود یکی از پایه‌های تقریب به معنای صحیح آن می‌باشد.

آیا شیعه باید از طرح مباحث امامت خودداری نماید؟

همان طور که تاکنون ملاحظه فرمودید، آنچه وحدت طلبان افراطی سعی در به فراموشی سپردن آن می‌نمودند، به هویت و عملکرد خلفای غاصب باز می‌گشت؛ در حالی که اخیراً دایره دعوت به سکوت، آن هم به بهانه حفظ اسرار افزوده شده و شامل مباحث مربوط به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز گردیده است. نظریه‌ای که از شبهات قبلی فراتر رفته و متأسفانه سعی در خاموش کردن حقایق تشیع و تحریف معارف امامیه در مبحث ولایت علوی دارد؛ چنانچه ابراز شده:

«من انکار نمی‌کنم که در دل رازدار علی (ع) اسراری بوده که مصلحت نمی‌دیده آنها را اظهار کند، حال اگر گاهی به طور خصوصی آن اسرار را فاش می‌کرده، ما نیز باید به پیروی مولی، راز دار آن حضرت باشیم و اسرار او را فاش نکنیم و آنچه را او از نزدیکترین خویشان و یارانش پنهان می‌داشتند، آن را سر هر کوچه و بازار و نزد خودی و بیگانه فاش نکنیم.» (۹۶) در تجزیه و تحلیل این شبهه، ابتدا باید دید که از نظر مطرح کننده آن، اسراری که حضرت امیر علیه السلام اظهار آن را مصلحت نمی‌دیده‌اند، چه بوده است؟

نگاهی به مقاله (امام علی علیه السلام و وحدت) (۹۷) نشان می‌دهد که منظور از اسراری که (مطابق این ادعا) بایستی از افشای آن پرهیز نمود، «مقامات معنوی امامان یعنی شأن ولایت، امامت و هدایت ایشان» می‌باشد؛ چنانچه ابراز شده:

«پذیرش مقامات معنوی امامان، نیاز به طول زمان و طرح مراحل از معرفت و شناخت دارد، علی (ع) قبل و بعد از خلافت در آغاز، مسأله خلافت را مطرح می‌کرد، ولی هنوز در مردم آن آمادگی و رشد لازم را برای افشای سرّ ولایت نمی‌دید، تدریجاً که در کوفه مستقر گردید و عده‌ای از اصحاب خاص و صاحبان سرّ دور او جمع شدند و به افشا و کشف این سرّ مکتوم برای آنان پرداخت. این قبیل سخنان غالباً در کوفه و برای خود شیعیان ایراد گردیده است و در گذشته جز همان افراد انگشت شمار از قبیل سلمان و ابوذر و عمار و مقداد، دیگران از این سرّ آگاه نبودند ... عده صاحبان سرّ، قبل از خلافت انگشت شمار و مأمور به کتمان آن بودند.» (۹۸)

این ادعا در حالی مطرح می‌شود که با تحقیق در کتب اهل سنت می‌توان شواهد فراوانی جهت اثبات مقام معنوی و فضایل خدادادی امیر المؤمنین علیه السلام به دست آورد؛ همان مقاماتی که در این شبهه از آن، به «سرّ مکتوم ولایت» تعبیر شده است. همچنین می‌توان نصوص امامت و ولایت آن حضرت علیه السلام را نیز از آن منابع استخراج نمود؛ زیرا که تاریخ رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله از تاریخ تبلیغ این تعالیم جدایی ناپذیر است. تلاش‌های علمی علامه مجاهد شیخ عبدالحسین امینی قدس سرّه در کتاب گرانقدر «الغدیر فی الکتاب و السنّه و الادب»، اثر ارزشمند علامه میرحامد حسین هندی قدس سرّه به نام «عبارات الانوار»،

تألیف گرانقدر قاضی نورالله شوشتری به نام «احقاق الحق» و مکاتبات عالمانه علامه سید عبدالحسین شرف الدین قدس سرّه در «المراجعات»، به روشنی اثبات می‌کند که آن چه شیعه به عنوان «مکتب امامت و خلافت علوی و مقامات معنوی امامان علیهم السلام» بدان معتقد است و از آن در این دوران دفاع می‌کند، همگی با استفاده از کتب مخالفان این مکتب قابل دفاع و اثبات می‌باشد و این خود مؤید آن است که این مباحث هرگز جنبه محرمانه نداشته‌اند. اگر حضرت امیر علیه السلام به افشاگری در این باره نمی‌پرداختند، تنها به آن سبب بود که با توجه به اقدامات بیست و سه ساله پیامبر صلی الله علیه و آله از یوم الانذار تا غدیر خم، برای آن حضرت علیه السلام وظیفه ویژه‌ای همچون پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ، دفاع و ترویج این مقامات وجود نداشت؛ زیرا جامعه مسلمان آن زمان به اندازه کافی در این باره مطلع و آگاه بود. لذا آن حضرت علیه السلام جز اتمام حجت با منکران و تنبه غافلان، کار دیگری انجام ندادند؛ چرا که دیگر در این مرحله، امت اسلامیست که وظیفه دارد به امام و حجت الهی رجوع نماید. از اینرو افشاگری محدود و خصوصی امام علیه السلام در آن دوران، دلیلی بر محرمانه بودن این معارف و نیز دلیلی بر عدم رشد و آمادگی مخاطبان آن نمی‌باشد؛ بلکه خود نشانگر جو خفقان عمومی و سلطه استبدادی خلفا بر جامعه است که بیش از این به امیر المؤمنین علیه السلام اجازه تبلیغ علنی داده نمی‌شد. به راستی باید پرسید:

آن حضرت علیه السلام از کدام مقام معنوی می‌خواست سخن بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم وظیفه ابلاغ هدایت، جامعه اسلامی را از آن آگاه نکرده بودند؟ آیا مقامات معنوی امیر المؤمنین علیه السلام را «سرّ مکتوم» تلقی کردن، معنایی جز فراموش نمودن و زیر سؤال بردن تبلیغات پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران نبوت دارد؟! به راستی کدام مقام معنویست که جامعه اسلامی برای پیمودن راه هدایت نیازمند به آگاهی یافتن از آن باشد و شیعه نتواند اصول آن را از کتابهای اهل سنت اثبات کند؟ نکته دیگر

با توجه به تضاد آشکار شبهه مذکور با ادعای دیگر ابراز کننده آن مبنی بر این که: «امام به جای تأکید بر خلافت اهل بیت، بر علم و دانش و محوریت علمی و معنوی آنان تأکید دارد.»! (۹۹) و تأکید این نظریه پرداز وحدت اسلامی به تداوم این شیوه در این زمان، چنانچه مطرح کرده:

«فرق بین مسأله خلافت و امامت یکی از پایه‌های محکم تقریب است.»! (۱۰۰) این سؤال مطرح می‌شود:

هدف از این تناقض گویی‌ها در این قبیل اظهارات چیست؟ پاسخی که می‌توان دریافت این است: به زعم این افراد، مقامات معنوی اهل بیت علیهم السلام تا آنجایی قابلیت طرح عمومی را دارند که شنونده را به این نتیجه نرساند که حقّ شخصی امیر المؤمنین علیه السلام غصب گردیده و آن حضرت علیه السلام از این حقّ شخصی خدادادی محروم گشته و خلفای ثلاث میراث آن حضرت علیه السلام را به تاراج برده‌اند. به زعم این افراد، هر کجا که طرح مقامات معنوی اهل بیت علیهم السلام به مطرح شدن غصب حقّ شخصی حضرت امیر علیه السلام از سوی خلفا بینجامد، دیگر این مطالب از اسرار مکتوم محسوب خواهد شد؟! لذا هرگاه تأکید بر خلافت و یا تأکید بر مقامات معنوی و مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام بخواد به طرح مباحث فوق منجر گردد و یا سؤالاتی را در این زمینه پدید آورد، به دلیل آن که از محدوده اثبات وجود حکومت در اسلام فراتر رفته و در پی شناخت خلیفه حق و معرفی خلیفه غاصب می‌باشد؛ بایستی به بهانه اسرار بودن آنها، به فراموشی سپرده شود و یا فراتر از آن، به دلیل مطرح کردن غصب حقّ شخصی امیر المؤمنین علیه السلام توسط خلفا، از اعتبار ساقط گردد؛ چنانچه با تأکید بر این که: «این سخنان را نباید بر دفاع از حقّ شخصی ... حمل کرد.»! (۱۰۱) ابراز شده:

«درباره مسائل مربوط به خلافت از قول علی (ع) در تواریخ و احادیث، مطالب زیادی دیده می‌شود که هیچگاه با یک میزان و معیار علمی، همساز و همخوان با شیوه آن حضرت و با هدف او از طرح این مسأله ارزیابی نگردیده است و اگر چنین ارزیابی شوند، بسیاری از آن مطالب با منش و روش و رفتار علی (ع) با خلفا سازگار نیست ... اگر همین را معیار برای تشخیص صحت و سقم

منقولات از آن حضرت در مورد خلافت قرار دهیم، خواهیم دید بخش مهمی از آنها از جمله فقراتی از کتاب معروف «سلیم بن قیس» با این معیار همخوانی ندارد!» (۱۰۲) حال باید پرسید:

روش امیرالمؤمنین علیه السلام در رفتار با خلفا چگونه و از کجا تشخیص داده می‌شود؟ آیا کشف این سیره جز از طریق مراجعه به آنچه در تواریخ و احادیث (از اقوال و افعال امام علیه السلام) به ثبت رسیده است، امکانپذیر می‌باشد؟ دقت فرمایید:

معیار و ملاک برای دستیابی به سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با خلافت و خلفا، رجوع به اخبار و اطلاعات مندرج در کتب تاریخ و حدیث است. (۱۰۳) لذا هرگز منطقی نمی‌نماید که قبل از مراجعه به منابع فوق و تنها بر اساس ساخته‌های ذهنی خود، معیاری برای عملکردهای حضرت امیر علیه السلام بسازیم و سپس آن را پایه و معیاری برای تشخیص صحت و سقم اسناد تاریخی و احادیث مربوط به عملکردهای آن حضرت علیه السلام با خلفا قرار دهیم. به عبارت دیگر، کشف سیره حضرت امیر علیه السلام در رابطه با خلافت و خلفا، از بررسی مطالب مندرج در تواریخ و احادیث به دست می‌آید و در واقع فرع بر مراجعه به این روایات و منقولات و نتیجه حاصل شده از مطالعه آنها است، حال چگونه می‌توان همین ثمره و مکشوف را به طور کاذب از جایی دیگر به دست آورد و آن را در جهت تشخیص صحت و سقم منبع واقعی و اصیل کشف این نتیجه‌گیریها به کار برد و حاکم قرار داد؟! این معیار باطلیست که به کار بردن آن جز بر تلاش همه جانبه ابراز کننده آن برای فراموشی غصب حق شخصی امیرالمؤمنین علیه السلام و مطاعن خلفا، دلیل دیگری ندارد؛ زیرا که بر هر پژوهشگری مبرهن است که فهم رفتار علوی از مراجعه به تاریخ و احادیث مربوط به سیره ایشان به دست می‌آید و تا بدین منابع رجوع نگردد، سخن گفتن از سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در هر موردی بی‌معنی خواهد بود. ادعای پرهیز امام علیه السلام از تأکید بر حق شخصی غصب شده خود توسط خلفا از کجا به دست آمده است که بخواهد به عنوان معیاری معتبر و علمی جهت زیر سؤال بردن مندرجات کتب تاریخ و احادیث شیعه عنوان گردد؟! این چنین منش در مشی علمی، معنایی جز تأویل متون و برگرفتن مؤید و رد کردن آنچه بر خلاف نظر شخصی و از پیش طراح شده محقق است، ندارد. در واقع در چنین روشی، فرد به دنبال کشف واقعیت نمی‌باشد؛ بلکه سعی دارد تا آنچه را خود از پیش به عنوان واقعیت مسلم پذیرفته و پسندیده است، با توسل به شواهدی چند و رد سایر مدارک، به کرسی بنشانند!!

گفتار دوم؛ نقد و بررسی تحلیلهای مطرح شده درباره مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

یکی از تحلیلهای ناسره تاریخی که از سوی برخی وحدت طلبان افراطی و جهت انکار هر گونه اختلافات اساسی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا ابراز گردیده، مربوط به مشاوره خلفا با آن حضرت علیه السلام و مراجعه آنان به ایشان می‌باشد. چنانچه ادعا شده:

«او (۱۰۴) پاسخ مشکلات خویش را نزد علی می‌جست و مسائلی را که برایش روشن نبود از علی سؤال می‌نمود و فتاوی قضایی علی را اجرا می‌کرد و علی نیز چون معشوق مهربان! عاشق خویش! را هدایت و راهنمایی می‌کرد و از هیچ گونه خیرخواهی و کوششی دریغ نمی‌ورزید که به سیره عملی آن حضرت در عهد خلافت عمر نیز می‌پردازیم تا حسن روابط! این دو شخصیت بزرگ تاریخ اسلام روشن گردد.» (۱۰۵)

آیا صرف مشاوره برای احراز حسن روابط کافی است؟

در بخشهای بعدی به طور مشروح به نقد و بررسی نظریه «حسن روابط» می‌پردازیم و شواهد تاریخی مختلفی را جهت نقض این

دیدگاه می‌آوریم؛ اما آن چه هم اکنون در صدد ارزیابی آن هستیم پاسخ به این سؤال است که آیا صرف ارائه مشورت و رایزنی در مسائل مختلفی که گریبان گیر خلفای غاصب گردیده و آثار سوء عجز یا انحراف آنها در حل و فصل این مسائل، پایه‌های دین اسلام را هدف قرار داده است، می‌تواند دلیلی برای روابط «عاشق و معشوقی»! میان طرفین این مشاوره قلمداد شود؟ یا این که: «باید اذعان داشت که اگر امام علیه السلام در این موارد به کمک خلفا نمی‌شتافت، مسلمانان دچار سرگشتگی بزرگی می‌شدند و ممکن بود بسیاری از آنها دست از اسلام بردارند، به ویژه با توجه به این که گاهی سؤال کننده هنگام دریافت نکردن پاسخ، اصل اسلام را زیر سؤال برده و آن را دین باطل اعلام می‌کرد.» (۱۰۶) پاسخ به این سؤال نیازمند به پژوهشی گسترده در موارد مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام و ارائه تحلیل و تفسیر صحیح از آنها می‌باشد. اما نخست، تنها به عنوان یک پاسخ نقض، به بیان این نکته می‌پردازیم که با مطالعه تاریخ می‌توان به مواردی نظیر نظرخواهی معاویه از حضرت امیر علیه السلام نیز دست یافت. جدول زیر نمایشگر موارد مراجعه معاویه به حضرت علی علیه السلام می‌باشد که از کتاب ارزشمند «علی علیه السلام و الخلفاء» تألیف محقق معاصر شیخ نجم الدین عسکری اقتباس شده است.

بعض مراجعات معاویه بن ابی سفیان إلى امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [

(القسم الخامس) بعض مراجعات معاویه بن ابی سفیان إلى امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام // ۳۴۹

ردیف // موضوع // مراجعات معاویه بن ابی سفیان إلى امیر المؤمنین علیه السلام التي أوردھا علماء السنه // ۳۵۱

(۱) - احکام شرعی // مراجعتہ إلى امیر المؤمنین علیه السلام فی حکم نباش للقبور // ۳۵۲

(۲) - احکام شرعی // مراجعتہ إلى امیر المؤمنین علیه السلام فی حکم من وجد رجلاً ... فقتله // ۳۵۲

(۳) - احکام شرعی // مراجعتہ إلى امیر المؤمنین علیه السلام فی حکم رجلین تنازعا فی ثوب // ۳۵۴

(۴) - احکام شرعی // مراجعتہ إلى امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل تزوج بنت فزف إليها غیرها // ۳۵۴

(۵) - پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى امیر المؤمنین علیه السلام فی جواب مسائل ابن الأصفر // ۳۵۵

(۶) - پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى امیر المؤمنین علیه السلام فی جواب مسائل ملك الروم // ۳۵۷

(۷) - پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ أخرى له فی جواب مسائل ملك الروم // ۳۵۸

بر هیچ پژوهشگر آگاهی پوشیده نیست که روابط معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز دوستانه نبوده و این مراجعات و کسب مشورت‌ها، هیچ گاه بر حسن روابط طرفین این رایزنی‌ها دلالت ندارد. مگر این که بخواهیم در تیره بودن روابط امام علیه السلام با معاویه نیز احتیاط به خرج داده و جهت حفظ وحدت اسلامی تنها به این مقدار اکتفا کنیم که: «اما اینکه معاویه را مورد مؤاخذه قرار داد بدین جهت بود که ... کار او از مرز اختلاف در رأی گذشت!» (۱۰۷)

تحلیل مراجعات خلفا به امیر المؤمنین علیه السلام بر اساس بررسی آماری

اشاره

بنابراین صرف انجام مشورت، بیانگر انگیزه طرفین آن نمی‌باشد و برای دستیابی به تحلیل صحیحی از مراجعات خلفا به حضرت امیر علیه السلام لازم است تا تک تک موارد این مراجعات را به طور دقیق مورد بررسی قرار داده، در هر یک، موضوع و نحوه مراجعه را معین نموده و آن گاه بر اساس اطلاعات آماری و دقت نظرهای علمی به نتیجه گیری پردازیم. لذا با مراجعه به کتاب «من نور علی، الجزء الثانی، علی و الخلفاء» (۱۰۸) تألیف شیخ نجم الدین عسکری، جدولی تنظیم شده است که علاوه بر ارائه

فهرست مراجعات درج شده در این کتاب، موضوع و نحوه هر مراجعه نیز در آن مشخص می‌باشد.

بعض مراجعات اَبی‌بکر إلى أمير المؤمنين عليه السلام

- ردیف // نحوه مراجعه // موضوع // (القسم الثانی) بعض مراجعات اَبی‌بکر إلى أمير المؤمنين عليه السلام // ۷۳
- (۱) - ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی جواب اليهود // ۷۵
- (۲) - ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی جواب الجاثلیق // ۷۶
- (۳) - ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی حکم رجل کان ینکح کما // ... ۷۷
- (۴) - ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام علیه السلام نظرخواهی شده است // امور نظامی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی غزو الروم // ۷۸
- (۵) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی حکم شارب الخمر ادعی أنه شر به مع الجهل بالحرمه // ۷۸
- (۶) - نحوه مراجعه ذکر نشده، ظاهراً امام علیه السلام حاضر بوده و پاسخ فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی رجل تزوج ... فولدت فی یومها // ۸۱
- (۷) - ابتدا از صحابه سؤال شده و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی بناء مسجد علی ساحل البحر لم يتمكنوا من بنائه // ۸۲
- (۸) - ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی جواب سؤال النصرانین // ۸۳
- (۹) - به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی جواب رسول ملک الروم // ۸۵
- (۱۰) - خود سؤال کننده به امام علیه السلام مراجعه کرده است // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی جواب رأس الجالوت // ۸۶
- (۱۱) - به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده‌اند // پرسش علمی - مذهبی // سئل اَبوبکر عن معنی قوله تعالی: (وفاکھة و ابا) فلم يعرف معنی ابا // ۸۸
- (۱۲) - به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده‌اند // پرسش علمی - مذهبی // سؤال اَبی بکر عن معنی الکلاله و عدم معرفته معناه // ۹۳
- (۱۳) - سؤال کننده با امام علیه السلام مواجه می‌شود // پرسش علمی - مذهبی // سؤال اَبی بکر عن مکان الله و جوابه بجواب لم یقبله الحبر الیهودی // ۹۴
- (۱۴) - نحوه مراجعه ذکر نشده، ظاهراً امام علیه السلام حاضر بوده و پاسخ فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام فی حکم من قال لرجل // ... ۹۷

بعض مراجعات عمر بن الخطاب إلى أمير المؤمنين عليه السلام

- ردیف // نحوه مراجعه // موضوع // (القسم الثالث) بعض مراجعات عمر بن الخطاب إلى أمير المؤمنين عليه السلام // ۹۹
- (۱) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في معرفة رجل ميت كان عليه أكفان منسوجة بالذهب // ۱۰۱
- (۲) - ابتدا امام علیه السلام مطلب را بیان فرموده و آنگاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم زوج أم الغلام // ۱۰۲
- (۳) - ابتدا امام علیه السلام مطلب را بیان فرموده و آنگاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم زوجة عبد عقبه // ۱۰۲
- (۴) - ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام علیه السلام نظرخواهی شده است // امور مالی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم ما فضل من بيت مال المسلمين // ۱۰۳
- (۵) - ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام علیه السلام نظرخواهی شده است // امور مالی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين مقدار ما يجوز أخذه من بيت المال له و لعیاله // ۱۰۶
- (۶) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // امور مالی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في ترك بيع الكعبة أو تقسيمه // ۱۰۷
- (۷) - ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعيين حد الشارب للخمر // ۱۰۹
- (۸) - ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم من شرب الخمر مدعياً جواز شربه له // ۱۱۰
- (۹) - ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام علیه السلام نظرخواهی شده است // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم جماعة شربوا الخمر في الشام // ۱۱۳
- (۱۰) - به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم قدامة لما شرب الخمر // ۱۱۵
- (۱۱) - ابتدا از صحابه سؤال شده و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امام رأى رجلاً و امرأة على // ... ۱۱۹
- (۱۲) - ابتدا از صحابه سؤال شده و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أنه ليس لأحد أن يصرف الناس إلى الجاهلية // ۱۲۰
- (۱۳) - به درخواست طرفین به امام علیه السلام ارجاع شده است // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجلين أودعا عند امرأة وديعه // ۱۲۱
- (۱۴) - ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام نظرخواهی شده است // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أن المملوك له أن يتزوج // ۱۲۳
- (۱۵) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مقدار طلاق الأمة // ۱۲۴
- (۱۶) - ارجاع مستقیم طرفین به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجلين اختصما معه //

۱۲۷

(۱۷) - ارجاع مستقیم طرفین به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعت به امام علیه السلام فی اعرابی اشتری إبله //

۱۲۸

(۱۸) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعت به امام علیه السلام فی حکم من بقرته قتلت جمل غیره // ۱۲۹

(۱۹) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعت به امام علیه السلام فی لزوم الغسل عند // ... ۱۳۰

(۲۰) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علیه السلام فی أن الحجر الأسود یضر و ینفع // ۱۳۳

(۲۱) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعت به امام علیه السلام فی محرمین أکلوا بیض نعامة // ۱۳۹

(۲۲) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعت به امام علیه السلام فی مقتول عثر علیه فی الکعبه لم یرف قاتله // ۱۴۱

(۲۳) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علیه السلام فی تعیین زمان الفتنه / ۱۴۶

(۲۴) - برخورد اتفاقی با امام علیه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علیه السلام فی علیه السلام فی رجل من الصحابة قال أحب الفتنه // ۱۴۷

(۲۵) - ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند // امور نظامی // مراجعت به امام علیه السلام فی فتح بیت المقدس // ۱۵۵

(۲۶) - ابتدا مشاوره با صحابه صورت گرفته و سپس از امام علیه السلام نظرخواهی شده است // احکام شرعی // مراجعت به امام علیه السلام فی قضیه معن ابن زائده // ۱۵۹

(۲۷) - ابتدا امام علیه السلام مطلب را بیان فرموده و آن گاه عمر که حاضر بوده از ایشان سؤال کرده است // احکام شرعی // مراجعت به امام علیه السلام فی الرجل الذی أمره أمير المؤمنين علیه السلام أن یمسک عن امرأته // ۱۶۱

(۲۸) - ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علیه السلام فی إجابة غلام یهودی // ۱۶۱

(۲۹) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علیه السلام فی جواب قیصر ملک الروم // ۱۶۸

(۳۰) - ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علیه السلام فی جواب مسائل ملک الروم // ۱۷۵

(۳۱) - به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان پاسخ فرموده‌اند // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علیه السلام فی جواب أخبار اليهود // ۱۷۹

(۳۲) - ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علیه السلام فی جواب کعب الأخبار // ۱۸۹

کیفیه بیع بنات الملوک // ۲۶۱

(۵۰) - امام علیه السلام در صححه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في أخذ الجزیه // ۲۶۲

(۵۱) - ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعیین میقات المعتمر // ۲۶۴

(۵۲) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام پرسش // علمی مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في معنى الحمد لله // ۲۶۵

(۵۳) - ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في قضية القطف (فراش کسری) // ۲۶۵

(۵۴) - ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تقسیم سواد الکوفه (أراضیها) // ۲۶۷

(۵۵) - ابتدا از صحابه سؤال شده و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في تعیین ابتداء التاريخ (الهجری) // ۲۶۸

(۵۶) - ابتدا با صحابه مشورت شده و امام علیه السلام نظرشان را فرموده‌اند // امور نظامی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في محاربة الفرس // ۲۷۰

(۵۷) - ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في إرث الجدة // ۲۷۵

(۵۸) - برخورد اتفاقی با امام علیه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة أنكرت ولدها // ۲۷۷

(۵۹) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة ولدت ولداً أحمر و هي سوداء // ۲۸۲

(۶۰) - امام علیه السلام در صححه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأة اتهمت الرجل الأنصاري // ۲۸۳

(۶۱) - امام علیه السلام در صححه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في سارق قطع إحدى رجله و إحدى يديه // ۲۸۶

(۶۲) - در دو نقل مراجعه غیر مستقیم بوده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم رجل ضرب قاتل أخيه حتى ظن أنه قتل فبريء فأراد قتله ثانياً // ۲۸۷

(۶۳) - برخورد اتفاقی با امام علیه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم امرأة تزوجت بشيخ فمات الشيخ // ... ۲۸۹

(۶۴) - ارجاع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم امرأة تشبهت بأمه رجل // ۲۹۱

(۶۵) - ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حکم رجل // ... ۲۹۱

- (۶۶) - ارجاع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم يتيمه // ... ۲۹۲
- (۶۷) - ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجلين تنازعا في ثمانية دراهم // ۲۹۵
- (۶۸) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل مقتول وجدوه في المحراب و عليه لباس النساء // ۲۹۹
- (۶۹) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في امرأتين تنازعتا في ولد // ۳۰۷
- (۷۰) - امام علیه السلام در صحنه حاضر شده و مداخله فرموده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في الشاب المقدسی المجهوب // ۳۰۷
- (۷۱) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل قال لزوجته // ... ۳۱۲
- (۷۲) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في خمسة أخذوا في الزنا // ۳۱۳
- (۷۳) - ابتدا از صحابه سؤال شده و سپس از امام علیه السلام سؤال شده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مولود له رأسان و // ... ۳۱۴
- (۷۴) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في مقدار دية رجل ضربه آخر فقطع قطعة من لسانه // ۳۲۰
- (۷۵) - در دو نقل مراجعه غیر مستقیم بوده است // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في رجل أراد قتل قاتل أخيه مرة ثانية // ۳۲۰
- (۷۶) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم عبد قتل سيدة و مولاه // ۳۲۳
- (۷۷) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل طلق امرأته مرة في حال الكفر و مرتين في الاسلام // ۳۲۴
- (۷۸) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم رجل // ... ۳۲۴
- (۷۹) - ارجاع مستقیم سؤال کننده به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في جواب النسوة اللاتي سألن عن // ... ۳۲۵
- (۸۰) - برخورد اتفاقی با امام علیه السلام و مداخله آن حضرت در مسأله // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في توريث ولد مال أبيه بعد حرمانه منه // ۳۲۶
- (۸۱) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم امرأة // ... ۳۲۷
- (۸۲) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعتہ إلى أمير المؤمنين عليه السلام في حكم المرأة المفقود عنها زوجها // ۳۲۸

- (۸۳) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حکم المجوس أهم أهل کتاب أم کفار // ۳۲۸
- (۸۴) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در امور ثلاثه نسی أن یسألها رسول الله صلی الله علیه و آله // ۳۲۹
- (۸۵) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // پرسش علمی - مذهبی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در تعیین مکان الله لما سئل عنه // ۳۳۳

بعض مراجعات عثمان بن عفان إلى أمير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام في القضايا المشكله

- ردیف // نحوه مراجعه // موضوع // (القسم الرابع) بعض مراجعات عثمان بن عفان إلى أمير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام في القضايا المشكله // ۳۳۵
- (۱) - به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حکم امرأة ولدت لستة أشهر // ۳۳۷
- (۲) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در شیخ تزوج // ... // ۳۳۸
- (۳) - ارجاع مستقیم طرفین به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در رجل كانت له ... // ۳۳۹
- (۴) - نحوه رجوع در نقلها متفاوت است // احکام شرعی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حکم امرأة انصاریة مات زوجها // ۳۴۰
- (۵) - به امام علیه السلام خبر رسیده و ایشان مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حکم صید صاده المحل هل يجوز للمحرم أكله // ۳۴۲
- (۶) - امام علیه السلام در صحنه حاضر بوده و مداخله فرموده‌اند // احکام شرعی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حکم رجل // ... // ۳۴۴
- (۷) - رجوع مستقیم به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در مکاتبه // ... // ۳۴۴
- (۸) - ارجاع طرفین به امام علیه السلام // احکام شرعی // مراجعت به امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حکم مولى لطم عين رجل من قيس فنزل فيها الماء فلم يبصر // ۳۴۵

بررسی‌های آماری چه چیز را نشان می‌دهد؟

الف) موارد مشاوره ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه السلام

نتایجی که از بررسی این جدول در رابطه با مراجعات خلیفه اول به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می‌شود، بدین قرار است: در مجموع، ۱۴ مورد مراجعه جمع آوری گردیده که به ترتیب شامل: پرسشهای علمی - مذهبی، ۹ مورد؛ احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوتها)، ۴ مورد و امور نظامی، تنها ۱ مورد می‌باشد و در امور مالی نیز هیچ مراجعه‌ای در این کتاب ثبت نگردیده است.

نکته قابل توجه در این موارد، نحوه مراجعه خلیفه اول به امیرالمؤمنین علیه السلام است که تنها در ۴ مورد به امام علیه السلام مراجعه

مستقیم و ابتدایی صورت گرفته است که ۳ مورد آن مربوط به پرسشهای علمی - مذهبی و ۱ مورد آن مربوط به احکام شرعی می‌باشد. در سایر موارد، تنها در ۱ مورد دیگر (نظامی) پس از مشاوره با صحابه از ایشان نیز نظرخواهی شده است. به عبارت دیگر در ۹ مورد

باقی مانده، امکان مراجعه به امام علیه السلام و یا حضور ایشان در صحنه نادیده انگاشته شده و در واقع هیچ مراجعه‌ای از سوی خلیفه به امیرالمؤمنین علیه السلام صورت نگرفته است؛ بلکه این خود امام علیه السلام بوده‌اند که علیرغم این بی‌توجهی‌ها در ۲ مورد پس از مشاوره خلیفه با صحابه نظرشان را مطرح کرده؛ در ۲ مورد به علت حضور در صحنه، خودشان اقدام به مداخله نموده‌اند؛ در ۳ مورد نیز چون به امام علیه السلام خبر رسیده، اقدام فرموده‌اند؛ و در نهایت، در ۲ مورد هم خود سؤال کننده به ایشان مراجعه داشته است.

با این اوصاف، قضاوت درباره این قبیل اظهار نظرها را به عهده خواننده فرهیخته می‌نهیم؛ اظهاراتی که با استناد به ردیف ۳ مندرج در

جدول مدعی است: «و اینچنین ابوبکر خلیفه اول، مسائل مشکل و قضایای دشوار را از امام علی (ع) استفتاء می‌کرد.»! (۱۰۹) و یا گفته‌اند:

«ابوبکر در مدت خلافت خود در کارهای مهم با علی (ع) مشورت می‌کرد.»! (۱۱۰) در ناروا بودن ادعای اخیر کافیت بدانید که ابوبکر در پایان حیات خود، عمر را به جانشینی اش منصوب کرد. «ابوبکر با در نظر گرفتن مخالفت‌هایی که بعداً خواهد شد ابتدا عبدالرحمان بن عوف را فراخواند و تصمیم خود را با وی در میان گذاشت و پس از امتناع وی، اجازه وی را به چنگ آورد. شخص دومی را که ابوبکر از تصمیمش باخبر ساخت عثمان بن عفان بود. مطلب قابل ذکر در اینجا این است که وقتی ابوبکر با هر دوی آنها صحبت کرد، به آنها گفت که جریان گفتگوها را با کسی در میان نگذارند ... به هر حال مضاف بر اینکه نفس جریان سؤال برانگیز است، این مسأله نیز وجود دارد که چرا ابوبکر، فقط با این دو مشورت کرد و دیگران از جمله صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را دخیل نکرد؟

جالب توجه است که عبدالرحمان بن عوف از قبیله بنی زهره و عثمان بن عفان از قبیله بنی امیه هر دو از دوستان قدیمی ابوبکر بودند و

توسط او نیز مسلمان شده بودند و جزء گروه ابوبکر و عمر بوده و بعدها نیز دیده می‌شود که جزء شورای شش نفره عمر درمی‌آیند. به هر حال در صورتی هم که ابوبکر واقعاً نظر مشورتی داشته است، متأسفانه با علی علیه السلام که به قول دکتر نوری جعفر - نویسنده مصری - (۱۱۱) اولی به رعایت و حساب از دیگران بود، مشورت نکرد و این مشخص‌ترین حق‌کشی مجدد، در این جریان بود.» (۱۱۲)

(ب) موارد مشاوره عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه دوم به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می‌شود، بدین قرار است: در

مجموع، ۸۵ مورد مراجعه گردآوری گردیده که به ترتیب شامل: احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، احکام جزایی و قضاوتها)، ۵۹ مورد؛ پرسشهای علمی - مذهبی، ۲۱ مورد؛ امور مالی، ۳ مورد و امور نظامی، ۲ مورد می‌باشد. جالب است که در مجموع این ۸۵ مورد، تنها در ۲۷ مورد به امام علیه السلام مراجعه ابتدایی و مستقیم صورت گرفته که ۱۳ مورد آن در احکام شرعی، ۱۳ مورد دیگر در پرسشهای علمی - مذهبی و ۱ مورد هم در امور مالی است؛ در حالی که عوام فریبانه ادعا شده:

«حضرت عمر پیوسته! در مشکلات و گرفتاریها به حضرت علی (ع) مراجعه می‌کرد.»! (۱۱۳)

دقت در این موارد به وضوح ثابت می‌کند که خلیفه تنها در مواردی که گمان می‌کرده سایر صحابه از گره‌گشایی در کار او ناتوان اند، به امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کرده است؛ چرا که در ۱۳ مورد دیگر - که باز هم مربوط به احکام شرعی و قضاییست - ابتدا از صحابه سؤال گردیده و ابتدا آنان طرف مشورت خلیفه بوده‌اند و سپس نظر امام علیه السلام پرسیده شده است. همچنین خلیفه در ۲ مورد باقی مانده از امور مالی و نیز ۱ مورد مواجهه با پرسشهای علمی - مذهبی، باز هم ابتدا به صحابه مراجعه کرده و سپس نظر آن حضرت علیه السلام را جویا شده است.

بنابراین، آمار علمی نشان می‌دهد در ۴۲ مورد دیگر، هیچ‌گونه مراجعه‌ای از جانب خلیفه دوم به امام علیه السلام صورت نپذیرفته و امکان دسترسی به ایشان و بالاتر از آن، حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در صحنه نادیده انگاشته شده و خلیفه به واسطه اتکا به رأی خود یا نظر دیگران، خود را از مراجعه به امام علیه السلام بی‌نیاز دانسته است؛ به نحوی که آن حضرت علیه السلام جهت جلوگیری از ایجاد انحراف و بدعت - خود اقدام به مداخله فرموده‌اند. هر چند که با تحلیل غلط از همین اقدامات امیرالمؤمنین علیه السلام ادعا می‌شود:

«علی (ع) حضور گسترده و بالایی در دوران عمر می‌یابد و در میان صحابه جایگاه صدارت! را به دست می‌آورد.»! (۱۱۴) اینک با عنایت به وجود ۴۲ مورد بی‌توجهی خلیفه نسبت به امکان مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام و نادیده انگاشتن آن از سوی خلیفه دوم، نظر شما را به نقل دیگری در این زمینه جلب می‌کنیم:

آیا خلیفه دوم همواره با امیرالمؤمنین علیه السلام مشورت می‌کرد و آیا همواره نظر ایشان را بر می‌گرفت؟

در منابع تاریخی چنین ثبت شده است که از عمر درباره مسأله‌ای در باب احکام ازدواج و طلاق سؤال گردید و خلیفه در این زمینه حکمی داد که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌اش چنین فرمودند:

«این مطلب را نوشت در حالی که من حاضر بودم ولی با من مشورت نکرد و از من سؤال ننمود، گویی خود را با علمش از من مستغنی می‌دید. خواستم او را نهی کنم ولی با خود گفتم:

باکی ندارم تا خدا رسوایش کند. ولی مردم بر او عیب نگرفتند، بلکه تحسینش کردند و آن را سنت قرار دادند و از او قبول کردند و آن را عمل درست حساب کردند، در حالی که قضاوتی کرد که اگر دیوانه‌ای حکم می‌کرد بر او ایراد می‌گرفتند که چرا چنین قضاوتی کرده است (۱۱۵).» (۱۱۶)

همچنین سندهایی حاکی از استنکاف خلیفه دوم از قبول مشاوره‌های امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که ارائه می‌گردد:

«در سال پانزدهم هجرت عمر بن خطاب با علی علیه السلام مشورت کرد و علی علیه السلام به او گفت شخصاً به بیت المقدس نرود، ولی عمر نپذیرفت. می‌گویند که علی علیه السلام را به جای خود در مدینه مستقر کرد و خود به جایه شام و فلسطین رفت و باز در همین سال با علی علیه السلام مشورت کرد که عایدی عراق و سایر دیار مفتوحه را چه باید کرد؟ و امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

آنچه عاید شود، باید هر ساله میان مقاتلین و مجاهدین همان دیار تقسیم گردد. ولی عمر نپذیرفت و عایدی را خزانه کرد و با صوابدید دیگران به تدوین دواوین پرداخت و حقوق ماهیانه و سالیانه مقرر کرد، آنچنان که در ایران باستان مرسوم بود.» (۱۱۷)

ج) موارد مشاوره عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام

نتایجی که از بررسی جدول در رابطه با مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین علیه السلام حاصل می‌شود، بدین قرار است: در مجموع، ۸ مورد مراجعه جمع آوری گردیده که تنها شامل احکام شرعی (اعم از سؤالات فقهی، نحوه اجرای حدود و قضاوتها) است و در سایر موارد هیچ مراجعه‌ای ثبت نشده است که البته خود نشانگر مشاوره خلیفه با دیگران و عدم توجه او به حضور امام علیه السلام در جامعه و امکان بهره‌گیری از هدایت‌ها و رهنمودهای ایشان می‌باشد. با کمال تأسف مشاهده می‌کنیم که در این موارد اندک هم تنها در ۳ مورد رجوع مستقیم به امیرالمؤمنین علیه السلام صورت پذیرفته و در سایر موارد (به واسطه حضور امام علیه السلام در صحنه یا خبر دار شدن) خود ایشان علیه السلام اقدام به مداخله فرموده‌اند. جالب‌تر این که در یکی از همین محدود موارد (ردیف ۵ جدول) عثمان با این جمله امام علیه السلام را مورد خطاب قرار می‌دهد که:

«أَنَّكَ لَكَثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا؛ تو بسیار با ما مخالفت می‌کنی.» (۱۱۸)

دقت در این عبارات حاکی از اوج حسن روابطیست که می‌توان در بحث مراجعات خلیفه سوم به امیرالمؤمنین علیه السلام بدان قائل شد! چرا که: «از سخن عثمان که به امام علیه السلام می‌گوید:

«أَنَّكَ لَكَثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا» به خوبی می‌توان استفاده کرد که امام علیه السلام در موارد مختلفی با عثمان درگیر می‌شده است. البته معلوم است که مخالفت امام علیه السلام با وی از روی عناد و هوای نفس و خودخواهی نبوده است؛ بلکه هنگامی که امام علیه السلام می‌بیند خلیفه با حکمی از احکام الهی مخالفت نموده و بدعتی را پایه‌ریزی می‌نماید با وی به مخالفت می‌پردازد و این مطلب از تتبع موارد درگیری امام علیه السلام با عثمان کاملاً روشن می‌گردد. مثلاً در مورد خوردن از گوشت صیدی که دیگری به انسان هدیه کرده است، عثمان در حال احرام آن را تناول می‌کند و هنگامی که امام علیه السلام آیه قرآن را که می‌فرماید حَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبُرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا (۱۱۹) تلاوت می‌کند، به جای آنکه به اشتباه خود اعتراف نماید با ناراحتی تمام می‌گوید:

این غذا را بر ما تلخ کردی!» (۱۲۰) در حالی که در راستای تحلیل‌های وحدت طلبانه ابراز شده:

«اوضاع در دوران عثمان بن عفان نیز به مانند خلیفه پیشین بود که او در بسیاری! از مسائل اعتقادی و فقهی به شکلی که کتب حدیث و فقه و تاریخ آن را نگاشته‌اند، به آن حضرت رجوع می‌کردند.»! (۱۲۱) جهت درک اعتبار علمی ادعای فوق به این سند تاریخی نیز توجه نمایید:

«عثمان با امام علیه السلام در نحوه برخورد با فرزند عمر مشورت نمود.

حضرت نظر داد که وی را قصاص نموده و اعدام نمایید زیرا دستش به خون مسلمان بی‌گناهی آلوده شده است. البته عثمان نظر امام علیه السلام را نپذیرفت.» (۱۲۲) بدین ترتیب در این ماجرا (۱۲۳)؛ «عثمان سخن عمرو بن العاص را بر سخن امام علی علیه السلام و مهاجرین و انصار ترجیح داد.» (۱۲۴)

از بررسی‌های آماری چه نتایجی گرفته می‌شود؟

نتیجه الف

از مجموع ۱۰۷ مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، تنها ۳ مورد مربوط به امور مالی و ۳ مورد نیز مربوط به امور نظامی

می‌باشد که در هیچ کدام از این موارد اندک نیز امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از نظرخواهی عمومی یا خصوصی خلیفه، آغاز به ارائه مشورت نفرموده‌اند. حال این سؤال مطرح است که در طول دوران ۲۵ ساله حکومت خلفا، تنها با استناد به وجود ۶ نوبت مداخله غیر ابتدائی امام علیه السلام در امور مالی و نظامی (که در واقع مربوط به امور دولتی و فعالیت‌های سیاسی و جهادی می‌شود) چگونه می‌توان گفت:

«آن حضرت در تمام! صحنه‌های سیاسی و جهادی آن دوران در نقش عالیترین مشاور امین و صدیق خلفا، حضور فعال! داشت.»! (۱۲۵) آیا تمام صحنه‌های سیاسی و جهادی در آن دوران ۲۵ ساله، در همین ۶ مورد اندک خلاصه می‌شود؟! تاریخ نشان می‌دهد که این گونه موارد در هر حکومتی بیش از این تعداد است. با کمی تأمل «به صراحت می‌توان گفت که با حاکم شدن گروه ابوبکر و عمر، دوران انزوای سیاسی حضرت علی علیه السلام شروع شد و این دوران ۲۵ سال بطول انجامید.» (۱۲۶)

نتیجه ب

از مجموع ۱۰۷ مورد مراجعه گردآوری شده در این جدول، ۷۱ مورد مربوط به مراجعه در مسائل فقهی و احکام قضایی و ۳۰ مورد مربوط به مراجعه در پرسشهای علمی و مذهبی می‌باشد که در مجموع ۱۰۱ مورد را تشکیل می‌دهند. توقع ما از مطالعه تحلیلهای وحدت طلبان افراطی آن است که با توجه به ادعاهایی از قبیل: «عمر نیز کاری را بدون مشورت او انجام نمی‌داد.»! (۱۲۷) خلیفه دوم می‌گفت:

... ما از جانب پیامبر ماوریم که با علی مشورت کنیم.»! (۱۲۸) «خلیفه دوم معمولاً نظر آن حضرت را بر نظر سایر صحابه مقدم می‌داشت.»! (۱۲۹) «قبل از وی ابوبکر و بعد از وی عثمان نیز همواره! از علی مشورت می‌کردند.»! (۱۳۰) «مضاف بر نقشی که حضرت علی (ع) در بیست و پنج سال حکومت خلفای راشدین داشت که تماماً نقش مشاوره و راهنمایی بود.»! (۱۳۱) «آنها نیز او را بعنوان مشاور در کلیه امور مورد توجه قرار داده‌اند.»! (۱۳۲) در تمامی این ۱۰۱ مورد و یا حداقل در اکثر این موارد، خلفا به طور مستقیم و بی‌واسطه به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه نمایند؛ در حالی که (در طول ۲۵ سال) ارقام تنها ۱۷ مورد مراجعه مستقیم در مسائل و احکام فقهی - قضایی و ۱۶ مورد مراجعه مستقیم در مسائل علمی - مذهبی را نشان می‌دهد که در مجموع شامل ۳۳ مورد از ۱۰۱ مورد بوده و کمتر از یک سوم موارد ثبت شده است. به عبارت دیگر در ۶۸ مورد باقی مانده یا از سوی خلیفه هیچ توجهی به حضور امام علیه السلام صورت نگرفته (۴۲ مورد) و یا به هر دلیلی؟! خلیفه وقت نخواست است تا به امام علیه السلام رجوع نماید. لذا ابتدا نظر سایرین را جویا شده و سپس از امام علیه السلام سؤال کرده است (۱۶ مورد). در مواردی هم، چون خلیفه حضور ایشان را نادیده انگاشته، امیرالمؤمنین علیه السلام خود به عنوان یکی از افراد حاضر در جمعیت نظرشان را بیان فرموده‌اند (۱۰ مورد). البته کشف دلایل این بی‌توجهی‌ها چندان هم دشوار نمی‌باشد؛ کفایت سیاست‌های خلفا در هدف قرار دادن امامت را از یاد نبریم. در یک جمله می‌توان گفت که خلفا، «از هر نوع عمل و حتی سخنی که به تقویت اعتبار اجتماعی او بینجامد احتراز می‌کردند.» (۱۳۳)

تحلیل نهایی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

«این طور نبوده است که خلفا از آن حضرت به عنوان مشاور و وزیر دعوت به شرکت در اداره حکومت کنند و آن حضرت نیز بپذیرند و سپس این مطلب نشانی بر موافقت و همدلی حضرت با خلفا دانسته شود. بلکه خلفا این مقدار نیز انصاف و دلسوزی برای امت نشان ندادند و مردم را از تدبیر و درایت امیرالمؤمنین محروم کردند و آن حضرت در انزوای سیاسی و اجتماعی به کشاورزی و حفر چاه مشغول گشتند و اگر گهگاه برای حل مشکلات به سراغ آن حضرت می‌رفتند، از این جهت بود که برای باز شدن گره‌ها چاره‌ای جز این نداشتند و اگر تحسین و تمجیدی از جانب آنها در حق امیرالمؤمنین در تاریخ به چشم می‌خورد برای آن است که

انکار فضایل آن بزرگوار ممکن نبوده است.» (۱۳۴)

خلفا بر اساس نیازشان به عدم رسوایی و به علت جهل در شناخت اسلام (۱۳۵) و قوانین شرعی حکومت داری - به ویژه در امور قضایی - تنها گاهی به ایشان علیه السلام مراجعاتی داشته‌اند که خود دلیلی بر عدم لیاقت و کاردانی آنها «به عنوان تکیه زنده بر جای پیامبر صلی الله علیه و آله» در امر خلافت می‌باشد. در مقابل نیز امیرالمؤمنین علیه السلام در ۴۲ مورد نادیده انگاشتن آن حضرت علیه السلام از سوی خلفا، با مداخله خود در حلّ و فصل این مسائل، ضمن جلوگیری از برخی بدعت‌ها و انحرافات، عدم شایستگی آنان در رهبری امت را اعلان و اثبات فرموده‌اند؛ به گونه‌ای که صفحات تاریخی شاهد ثبت موارد فراوانی از اعتراضات خلیفه دوم به عجز علمی خود و برتری امام علیه السلام می‌باشد. البته این قبیل اعتراضات هرگز دلیل بر همیاری، حسن روابط و نظر مساعد امام علیه السلام به آنان نمی‌باشد، چرا که معاویه نیز در مواردی به منزلت والای امام علیه السلام اعتراض می‌کند (۱۳۶) و بدیهیست که اگر صرف این قبیل اعتراضات بتواند به عنوان نشانه‌ای بر وجود روابط حسنه تلقی شود، باید قائل به وجود این رابطه دوستانه میان معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بشویم!!

همان طور که گفتیم یکی از دلایل مداخله امام علیه السلام در حلّ پاره‌ای مسائل مطرح شده در عصر خلفا، اعلان و اثبات عدم لیاقت خلفا در رهبری جامعه اسلامی بود؛ شواهد تاریخی نشان می‌دهد که خلیفه دوم در عصر خویش درباره یکی از مسائل و احکام ارث (که از آن به «عول» تعبیر می‌شود) قانونی وضع کرد که تاکنون مورد قبول پیروان او باقی مانده است. (۱۳۷) امام علیه السلام حکم عمر در این زمینه را بدعتی می‌دانست که ناشی از جهل وی به احکام خدای متعال است؛ آن حضرت علیه السلام ضمن مخالفت با خلیفه در این مسأله، امت اسلامی را نیز مورد مؤاخذه قرار داده و می‌فرمایند:

«سبب بروز این بدعتها آن است که رهبری جامعه اسلامی را به افرادی که لیاقت آن را نداشتند سپردید. اگر قدرت حکومت در دست کسی که خداوند او را مشخص کرده است بود، مسأله عول مطرح نمی‌شد و هیچگاه اختلاف در احکام خدا پیش نمی‌آمد؛ زیرا علم تمام این امور نزد علی وجود دارد.» (۱۳۸) همچنین به هنگام مواجهه با جملاتی نظیر «اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود» به یاد داشته باشید که: «عمر این جمله را درباره کسی بکار برد که خود با قریش همدست شده و حقّ او را غصب کردند.» (۱۳۹) نکته مهمی که در تحلیل اعتراضات خلفا نباید از یاد برد، این است که این قبیل ادعاها در یک افق دیگر، به جهت توجیه و سرپوش نهادن بر غصب حکومت حقّه و الهیه امام علیه السلام عنوان گردیده است. لذا ادعای مشورت همیشگی با امیرالمؤمنین علیه السلام آن هم در تمامی امور کشوری و لشکری، در واقع مغالطه‌ای بود که در پاسخ به اعتراض کنندگانی همچون ابن عباس مطرح می‌شد. به این سند تاریخی دقت نمایید:

«عمر در دوران خلافتش به ابن عباس گفت:

علی برای حکومت از من و ابی بکر سزاوارتر بود. ابن عباس بلافاصله پرسید:

چرا با اعتراض به این مطلب، وی را کنار زدید؟

عمر فوراً پاسخ داد:

بدون مشورت و اذن او تصمیم نمی‌گیریم! (۱۴۰) و بدین ترتیب راه اعتراض را بر هر گونه مخالفتی با حکومت غاصبانه خود، مسدود کرد. همچنین اقدامات خلفا جهت کسب مشورت از صحابه را می‌توان به نوعی سیاستمداری نیز تحلیل کرد که به واسطه آن، صحابه احساس مشارکت در امور مملکتی و اداره جامعه را نموده و به مقدار زیادی از اعتراضات آنان کاسته می‌شد؛ به ویژه آن که ابوبکر در سقیفه با همین شگرد انصار را ساکت ساخت. همچنین شواهد تاریخی نشانگر آن است که خلیفه دوم در برخورد با برخی صحابه (که به کار گماردن آنان در پستهای حکومتی به مصلحتش نبود) پیشنهاد مشاور بودن را می‌داده است؛ برای مثال: «خلیفه از یک طرف در تلاش بود تا از خاندان عباس در مسائل حکومتی بهره بگیرد، لیکن همواره از اینکه آنان با کسب قدرت به

حکومت دست یابند در هراس بود و لذا از این امر منصرف می‌شد. هنگامی که عامل و حاکم حمص (۱۴۱) مرد، خلیفه نزد عبدالله بن عباس آمد و نظر او را نسبت به حکومت حمص جویا شد؛ ولی قبل از هر چیز نگرانی خود را با وی بی‌پرده مطرح ساخت... (۱۴۲) ابن عباس نیز در جواب خلیفه گفت:

نمی‌خواهم عامل تو شوم... عمر سرانجام به عبدالله گفت:

پس به من مشورت بده» (... ۱۴۳) به نظر می‌رسد عمر بن خطاب این سیاست را در سقیفه بنی ساعده و از ابن ابی قحافه آموخته بود؛ زیرا همانطور که گفتیم ابوبکر با همین شگرد توانست انصار را وادار به سکوت کند:

«ابوبکر در پایان به آنها اطمینان داد که در صورت پذیرفتن زمامداری مهاجران، گروه انصار معاون ایشان خواهند بود و هیچ کاری بدون مشورت آنها صورت نمی‌گیرد.» (۱۴۴) این سیاست در قبال امیرالمؤمنین علیه السلام نیز پیگیری می‌شد تا به دیگران - تا بدین زمان - ، چنین القا شود:

«امامت و مرجعیت علمی امام علی (ع) حتی برای خلفا کاملاً شناخته شده و مورد قبولشان بوده است.»! (۱۴۵) از سوی دیگر خلفا همواره برای کسب مشروعیت خود در تلاش بودند تا به هر نحوی که با توجه به شرایط زمانی امکانپذیر بود، نظر امام علیه السلام را به سوی خود جلب کرده و یا دست کم در انظار عمومی چنین وانمود کنند که میان آنها و امیرالمؤمنین علیه السلام تفاهم برقرار می‌باشد. بنابراین از هیچ گونه تلاش عملی جهت دستیابی به این هدف کوتاهی نمی‌کردند؛ چه رسد به اعترافات زبانی و ادعاهای آنچنانی که برای دستگاه خلافت نه تنها هیچ هزینه‌ای در بر نداشت، بلکه در جهت فریب افکار عمومی و سرپوش نهادن بر نقاط ضعف خودشان نیز کارآمد و مؤثر بود. زیرا هرگاه مداخله امیرالمؤمنین علیه السلام در حلّ مسائل پیچیده قضایی یا پاسخ به سؤالات غامض مذهبی، این سؤال را در ذهن ناظران مطرح سازد که: «چرا باید فردی با این همه توانایی علمی، عهده دار مسؤولیت مهمی چون خلافت اسلامی نگردیده و به جای او فردی سرپرستی جامعه را بر عهده داشته باشد که از تمام این قابلیت‌های خدادادی محروم است؟

در پاسخ او، خلیفه به واسطه اعترافات شگفت‌انگیزش، همراه و در کنار عالم‌ترین فرد امت جلوه داده می‌شود؛ چنانچه ابراز شده: «برحسب نقل فریقین خلیفه دوم که می‌گفت لولا- علی لهلك عمر و خطاب به حضرت علی (ع) می‌گفت انت مولای، مشعر بر روابط متقابل حسنه‌ایست که میان او و امام علی (ع) وجود داشته است.»! (۱۴۶) گویی امام علیه السلام برای او در نقش یک مشاور و وزیر، ایفای وظیفه می‌نماید؟! و با حضور خود در کنار خلیفه، حکومت او را از حصار بی‌لیاقتی بیرون می‌کشاند و عهده دار جبران ضعفها و نقص‌های آن می‌شود؟! چنانچه ابراز گردیده:

«خلفا در بسیاری از مسائل از آن حضرت نظرخواهی و مشورت می‌کردند و حضرت بر کار زمامداران نظارت و آنان را نصیحت و راهنمایی می‌فرمود.»! (۱۴۷) «عمر در زمان خلافتش بارها! با علی بن ابیطالب مشورت می‌کند و یا بدون درخواست او، علی (ع) نظر خود را بیان می‌کند و عمر تصدیق می‌نماید.»! (۱۴۸) «عمر در بدترین شرایط از حضرت علی (ع) مساعدت خواسته و با راهنمایی‌های آن بزرگوار، مشکلاتش حل و فصل گردیده است.»! (۱۴۹) «از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی دینی و فرهنگی بود، بیش از مبارزه مسلحانه، نیاز به مبارزه علمی و فرهنگی داشت. امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام، به این امر مهم پرداخت.»! (۱۵۰) «به این ترتیب امام همچنان خواستار حفظ موقعیت پیشین خود در جامعه به عنوان یک مشاور و وزیر ارزنده و نیکخواه برای حاکمان و یک مرجع و مأخذ معتبر برای مؤمنین و مسلمین در سیره و سنت اسلامی پیامبر اکرم (ص) بود.»! (۱۵۱) «امام علی (ع) در عین حال از ارائه هر گونه مشورتی به خلفای راشدین دریغ نمی‌ورزید.»! (۱۵۲)

«امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر (ص) در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود و بار انقلاب فرهنگی را به عهده داشت و به حفظ وحدت مسلمین و دادن رهنمود به مردم و خلفا پرداخت.»! (۱۵۳) نکته‌ای که در

تبیین و تحلیل فعالیت‌های علمی - اعتقادی و قضاوت‌های فقهی - قضایی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام بایستی بدان توجه نمود این است که زمانی اقدامات امام علیه السلام (مواردی که جدول آن ترسیم شد) هویت اصلی خود را آشکار می‌نماید که قبل از آن، به حرکت تخریبی و اسلام زدایانه خلفا نظر نماییم. برای مثال در زمان خلیفه دوم، «انبوه قضاوت‌هایی که از علی علیه السلام در این دوران بر جای مانده، حیرت‌انگیز است. همه اینها پس از زمانی بوده است که خلیفه حکمی خلاف می‌داده و علی علیه السلام آن را اصلاح می‌کرده است.» (۱۵۴) در این صورت است که تمامی رفتارهای حضرت علی علیه السلام را تنها در راستای زدودن غبار تحریف و تخریب از چهره تعالیم واقعی اسلام و جلوگیری از بدعت‌ها و خلاف شرع‌های واقع شده در مسائل فقهی و قضایی و در نهایت تبلیغ و تبیین مبانی دین اسلام می‌یابیم؛ نه رابطه دوستی، همراهی، همکاری و همیاری فرهنگی با جو حاکم و همراه با سایر سیاست‌های نظامی - اقتصادی به اجرا درآمده در دوران غضب خلافت؟! چنانچه ابراز شده:

«رفتار حضرت علی (ع) در دوران ۲۵ ساله زمامداری خلفای ثلاث آکنده! است از همکاری و معاضدت، ارشاد و نصیحت، جلوگیری از انحرافات و اشتباهات خلفا و ممانعت از هر گونه عملی که به اقتدار و محوریت آنان لطمه وارد آورد. آیا اینها دشمنی است؟!»

(@@@۱۵۵)

«از دیگر موارد همراهی! و وحدت طلبی علی (ع) مسأله همکاری! و همفکری! و رایزنی و طرف شور قرار گرفتن آن حضرت با خلفای قبل از خود بود، چه در مسائل پیچیده سیاسی، نظامی و چه در مسائل غامض و پیچیده قضایی و اجتماعی و حتی شخصی.»! (۱۵۶) «در دوران عمر نیز، حضرت با ورود فعالتر و بیشتر در صحنه حیات فکری - اجتماعی جامعه اسلامی، در ادامه و استمرار خط مشی همساز گرایانه خود! طرف شور و راهنمایی خلیفه وقت قرار می‌گرفت و عمر در زمان خلافتش بارها! با آن حضرت مشورت می‌نمود یا بدون درخواست او، حضرت نظر خود را بیان کرده (۱۵۷) و او تصدیق می‌نمود.»! (۱۵۸)

«در اینجا گوشه‌ای از همکاری سیدنا علی با سیدنا عمر را یادآور می‌شویم و به بیان رابطه و دوستی مخلصانه و صمیمیت زاید الوصف! آنها با یکدیگر و همکاری در کارهای خیر و پیشبرد اهداف خلافت! و خیرخواهی آنها می‌پردازیم.»! (۱۵۹) «علی مرتضیٰ بهترین مشاور و خیرخواه صمیمی! سیدنا عمر ... بود.»! (۱۶۰) «حضرت علی ... همواره! در طول خلافت ابوبکر یاور مخلص و مشاور دلسوز او بود.»! (۱۶۱)

تذکر کلامی

یکی از مهم‌ترین موارد کاربرد اعترافات خلفا (در اثبات حقایق عقاید شیعه در مبحث امامت) نقض ادعای افضلیت خلفا و در نتیجه زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت آن دو می‌باشد. باید دانست که اهل سنت در شرایط خلیفه اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای مانند فضل بن رزبهان افضلیت را از شرایط خلافت نمی‌دانند؛ لیکن برخی دیگر همچون ابن تیمیه ضمن قبول این شرط، تمام سعی خود را در اثبات افضلیت خلفا و تکذیب کردن تمام ادله‌ای که امامیه بر افضلیت مطلق امیرالمؤمنین علیه السلام اقامه می‌نماید، به کار برده‌اند. (۱۶۲)

چه تفاوتی میان اهداف خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام در زمینه مشورت‌های صورت گرفته وجود دارد؟

در یک نگاه کلی می‌توان خط مشی خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام را بدینگونه تفکیک نمود:
«علی علیه السلام، در عهد خلافت ابوبکر و در عهد خلافت عمر نیز در هیچ کاری راه خلافت نبود. او در کارهای سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کرد. گویا مصالحه‌ای صورت گرفته بود که آنان از سر علی علیه السلام و خاندان مبارکش دست بردارند و

علی علیه السلام از کارهای سیاسی دست بشوید، مگر آنکه خلیفه خود صلاح بداند که از فکر و درایت و دانش او کمک بگیرد.» (۱۶۳) «عمر در اموری که اهمیت فوق العاده داشت و خود توان تصمیم گیری فردی نداشت با افرادی چون علی علیه السلام مشورت می کرد.» (۱۶۴) زیرا «یکی از ویژگیهای فکری عمده خلیفه دوم آن است که برای خود به عنوان حاکم جامعه اختیارات گسترده‌ای قائل بود، او نه تنها در محدوده امور سیاسی و اجرایی، بلکه درباره تشریح و قانون گذاری، حق خاصی برای خود قائل بود. وی در دوره خلافت خود با اتکا به همین اختیارات، به ابداع (به تعبیر مذهبی تر یعنی بدعت) و ابتکار پرداخته و به هیچ روی خود را مقید به چیزی جز شناخت کلی خود از قرآن و شرع نمی کرد. در مواردی نیز که خود را عاجز می دید، دست به مشورت زده و با رایزنی صحابه (از جمله علی علیه السلام) کارها را به پیش می برد.» (۱۶۵)

... «بعید است که ما جز عمر و عثمان که اختیارات خود را در حد تشریح و دخالت در عبادات نیز می دانستند، خلیفه دیگری را پیدا کنیم ... چنین آزاد منشی در امور عبادی، در بخش امور غیر عبادی می توانست ادعای تصرف بیشتری را نیز به همراه داشته باشد. خلیفه از نوآوری پرهیز نداشت، توسعه یکباره کشور اسلامی در عهد وی او را با مسائل زیادی روبرو کرد و لذا اغلب می کوشید حتی اگر با مشورت صحابه نیز شده، راه حلی برای آن بیابد. مجموعه این راه حلها که از یک سو بر پایه میراث رسول اکرم صلی الله علیه و آله (۱۶۶) و از سوی دیگر مشورت با صحابه و از ناحیه سوم معلول ابتکارات خود خلیفه بود، (۱۶۷) به وسعت دامنه تشکیلات حکومتی انجامید.» (۱۶۸) و در مقابل، «به وضوح دیده می شود همکاری و راهنمایی حضرت به خاطر رفع اشتباهات بی شمار خلیفه بوده است تا بدین ترتیب جامعه مسلمین را از خطر سقوط نجات دهد و اساس اسلام از بین نرود ... اگر حضرت علیه السلام در خصوص مسائل مذهبی، سیاسی دخالت و همکاری نمی کردند، به منزله انحراف اسلام از مسیر حقیقی و ایجاد چالشهای عظیم در آئین و دستورات آن به حساب می آمد، علی علیه السلام هرگز نمی خواست چنین چیزی اتفاق بیفتد.» (۱۶۹) لذا آنچه مورد اعتقاد قلبی امیرالمؤمنین علیه السلام بود، حفظ اسلام از خطر نابودی و تحریف کامل می باشد و در این میان خلیفه و نظام خلافت هیچ جایگاهی نزد ایشان نداشت؛ هرچند که جهت وارونه نمودن حقایق اظهار شود:

«آیا همکاری حضرت علی (ع) با خلفای ثلاث در مدت ۲۵ سال که تا آخرین لحظه حیات خلیفه سوم ادامه داشت، بدون اعتقاد قلبی! به لزوم و وجوب این همکاریها و مساعدت‌ها و مشاورت‌ها در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی بوده است (۱۷۰)؟
«البته این نکته را نباید فراموش کرد که او [حضرت علی علیه السلام] تا مرحله‌ای وارد میدان فعالیت و دخالت در بعضی از امور، آن هم تا حد مشورت می شد؛ که دستگاه خلافت در مسیر تقویت خود، از همگامی و همراهی او به نفع خویش بهره نگیرد و مشروعیت دینی به کار خود ندهد، زیرا او می دانست که امت اسلامی، بین مقبولیت و اعتبار سیاسی بر شدگان خلافت با مشروعیت دینی خویش (علی علیه السلام) تفاوت می نهند و تمام تلاش دستگاه خلافت نیز این بود که بتواند با همگام و همراه ساختن علی علیه السلام، مشروعیت دینی را با مقبولیت سیاسی و عرفی به دست آمده از طریق سقیفه همدوش و تکمیل کند؛ که موفق نشدند و سرانجام علی علیه السلام با انگشت نهادن بر عدم مشروعیت دینی ایشان، مقبولیت عرفی سیاسی پذیرفته شده آنان از سوی مردم را برای حفظ مصلحت علیایی دین پذیرفت (۱۷۱) و این شکست بزرگی برای خلافت بود. آنان تا آخر کار نیز افسوس می خوردند که نتوانستند این دو را با هم توأمان کنند.» (۱۷۲) «علی علیه السلام هرگاه در مسائل سیاسی، فرهنگی و قضایی جامعه، با نوعی خلأ سوء مدیریت و کجروی از سوی طبقه حاکم روبه رو می شد که این نواقص به طور مستقیم در سرنوشت اسلام و مردم مسلمان و حدود و احکام الهی تأثیر داشت، خود را [موظف] به دخالت در آن امور و هدایت افکار خواص و عوام می دید؛ تا از خسارات و زیانهای جانی و مالی مترتب بر آن جلوگیری کند. در اینجا، او که بر سر یک دو راهی اجتناب ناپذیر قرار می گرفت هر جایی که احساس خطر می کرد، وارد عمل می شد» (۱۷۳) لذا «در هیچ یک از منابع دیده نشده است که خلیفه از او نظری مشاورانه خواسته و او ارائه نکرده باشد، چرا که او حتی به عنوان یک فرد دلسوز و فداکار در جامعه اسلامی و کسی که سالها برای اعتلای اسلام در

تلاش و ایثار و از جان گذشتگی بود، نمی‌توانست نسبت به جان و مال مسلمانان و آنچه در جامعه می‌گذشت، بیتفاوت بماند و می‌بینیم که هرگاه خلیفه از او در این خصوص و یا در هر موردی نظری مشاورانه می‌خواست با وجود آنکه حق خویش را پایمال شده می‌دید، به هیچ وجه دریغ نمی‌داشت.» (۱۷۴)

گفتار سوم؛ نقد و بررسی تحلیلهای مطرح شده درباره همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام با حکومت خلفا

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

از دیگر تحلیلهای تاریخی مطرح شده درباره مواضع سیاسی و سیره عملی امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با خلفا، مسأله مشارکت و همکاری آن حضرت علیه السلام با دستگاه خلافت و قبول پست و مناصب لشکری و کشوری از جانب ایشان و برخی از یارانشان می‌باشد. تلاش افراطی وحدت طلبان جهت اثبات حُسن روابط میان امام علیه السلام و خلفا، موجب تفسیرهای ناسره و انحرافی از برخی رویدادهای تاریخی گردیده که با نادیده گرفتن برخی سندهای تاریخی دیگر قرین شده و در نهایت خواننده را به این نتیجه غلط می‌رساند که: میان امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش با خلفا، نوعی همکاری و همیاری متقابل در امر خلافت و اداره حکومت برقرار بوده است که وجود این نوع همکاری‌ها به نفی هر گونه شکاف میان این دو جناح مخالف می‌انجامد. چنانچه ادعا شده:

«اگر او ۲۵ سال با خلفا همکاری کرد و ... اگر او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد و ... شما هم در مواردی چنین کنید ... و از سیره آن حضرت (ع) در مورد خلفا پیروی کنیم.»! (۱۷۵)

«آن حضرت در هیچ لحظه‌ای از حضرت ابوبکر کناره نگرفت.»! (۱۷۶) «وقتی آن حضرت با ابوبکر بیعت کرد، در پذیرش هر مأموریتی که به وی داده می‌شد، درنگ نمی‌کرد و این حالت بر روابط او با خلیفه نیز حاکم بود.»! (۱۷۷)

«اما همکاری و همیاری و همسازگاری امام علی (ع) و یارانشان با عمر، به همفکری صرف و مشورتها و رایزنی‌ها محدود نمی‌شد، بلکه آنها عملاً نیز در این راه گام نهاده و حتی از قبول پستهای حکومتی و شرکت در جنگ‌ها نیز پرهیز نمی‌نمودند.»! (۱۷۸) «در دوران خلیفه دوم، حضرت علی همواره به حل مشکلات عقیدتی و مسائل پیچیده فقهی و غیره که خلافت با آن مواجه می‌شد می‌پرداخت. در برخوردها و مسائل جنگ ... به دور از هر گونه حساسیت فردی و احساسات منفی گرایانه مشارکت می‌فرمود.»! (۱۷۹)

اسناد و مدارک تاریخی چه می‌گویند؟

اشاره

جهت پاسخ به چنین تحریف‌هایی در تحلیل وقایع تاریخی، نخست به ارائه چند سند تاریخی نقض کننده می‌پردازیم که از آنها به صراحت به دست می‌آید:

حضرت امیر علیه السلام از قبول مطلق و همیشگی پستهای حکومتی در زمان حکومت خلفا خودداری می‌ورزید؛ و بلکه فراتر از آن، خلفا نیز از این نوع موضع‌گیری امام علیه السلام در مقابل آنان به خوبی اطلاع داشتند. در ارتباط با همکاری امام علیه السلام با خلیفه اول می‌توان گفت:

سند الف) هنگامی که برخی نظیر اسود عنسی و مسیلمه و سجاح، ادعای پیامبری کردند و ابوبکر لشکری برای جنگ با آنها آماده کرد، برای انتخاب فرمانده سپاه با «عمر و بن عاص» مشورت کرد و نظرش را در مورد حضرت امیر علیه السلام پرسید. عمرو عاص جواب داد:

علی با تو همکاری نخواهد نمود؛ (۱۸۰) از این رو ابوبکر از فرماندهی آن حضرت علیه السلام منصرف گردید. (۱۸۱) سند ب) همچنین خلیفه تلاش داشت تا آن حضرت علیه السلام را برای سرکوبی قبایل کُنده اعزام کند، ولی عمر ضمن تأیید تلاش ابوبکر، آن را بیهوده دانست. (۱۸۲) تنها موردی که ادعا می‌شود ابوبکر مسئولیتی حکومتی را به حضرت امیر علیه السلام واگذار کرد، حفاظت از گذرگاه‌های اصلی مدینه در زمانی است که لشکر مرتدین خود را برای حمله به شهر آماده ساخته و تا نزدیکی مدینه پیش آمده بودند. شایان ذکر است که این نقل تنها در منابع اهل سنت مطرح گردیده و تردیدهای جدی نیز در صحت آن عنوان شده است (۱۸۳) که به یک نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

«ابن اثیر در آن قسمت از تاریخ خود که اختصاص به مبارزه خلیفه اول با پیامبران دروغین ... داده است، ذکر می‌کند که: ابوبکر ... علی و زبیر و عبدالله بن مسعود و طلحه را بر راه‌های کوهستانی (اطراف مدینه) گماشت ... حضرت علی علیه السلام اصل مسأله خلافت را که اهمیتش بیشتر از درگیری با شخصی که ادعای نبوت کرده است را نپذیرفته است و در موارد بیشماری مسأله خلافت ابوبکر را زیر سؤال برده ... آیا صحیح است که بعد از آن بیاید و در یک نزاع و درگیری موردی شرکت کند؟

آیا از فرمایشی که ابن اثیر دارد این مسأله استنباط نمی‌شود که وی و دیگر همفکرانش تلاش دارند که علی علیه السلام را به عنوان یکی از کارگزاران خلیفه اول معرفی کنند، ولو به قیمت اینکه نام حضرت را در موردی جزئی نقل کنند!» (۱۸۴) با توجه به این که: «عقیده شیعه و سنی درباره این همکاری امام علیه السلام یکسان نیست.» (۱۸۵)؛ «لازم به ذکر است بر فرض این که اصل چنین موضوعی صحت داشته باشد، جنگیدن با مدعیان نبوت (که مسأله بسیار مهمی است) چیزی نیست که نیاز به اذن خلیفه غاصب داشته باشد؛ بلکه به عکس، هم امت و هم غاصب حق خلافت موظفند که به فرمان امام معصوم با این مدعیان مبارزه کنند، مضافاً بر این که این مسأله بر خود امام علیه السلام نیز فرض می‌باشد.» (۱۸۶) لذا بر خلاف ادعای مطرح شده درباره همراهی دائمی امام علیه السلام با ابوبکر باید اذعان کرد:

«روابط امام علیه السلام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره‌ای باقی نمانده است.» (۱۸۷) در ارتباط با همکاری امام علیه السلام با خلیفه دوم می‌توان گفت:

«خلیفه دوم نیز از سرپیچی امام علیه السلام از فرمان وی گله مند بود و چه بسا کسانی را واسطه می‌ساخت تا امام علیه السلام را به همکاری با حکومت وا دارند؛ اما امیرمؤمنان جز به مصلحت اسلام نمی‌اندیشید و در صورت نیاز، از ارائه نظرهای کارشناسانه دریغ نمی‌ورزید، ولی همچنان درخواست خلفا را برای همکاری همه جانبه با آنان، نادیده می‌گرفت.» (۱۸۸)

سند الف

«البته این چنین نبود که همواره امام علیه السلام مسئولیتهای محوله خلفا را بپذیرد، چنانچه در جریان سفر عمر به شام، خلیفه از امام علیه السلام خواست به همراه ایشان حرکت کند؛ ولی امام علیه السلام نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن عباس شکوه کرد و گفت:

من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید؛ ولی نپذیرفت ...

سند ب

همچنین در جریان جنگ قادسیه که مبارزین مسلمان از عمر طلب کمک نمودند ... خلیفه از امام علیه السلام خواست که به عنوان فرمانده جنگ به سوی جبهه جنگ با ایرانیان حرکت کند، ولی امام علیه السلام نپذیرفت.» (۱۸۹) از این رو خلیفه سعد بن ابی

وقاص را اعزام کرد. (۱۹۰) متأسفانه با وجود آنکه در این موارد به صراحت ذکر شده است که امام علیه السلام از همراهی خلیفه در سفر شام و قبول فرماندهی جنگ خودداری ورزیده‌اند؛ باز هم شاهد این گونه ادعاها هستیم:

«بدین ترتیب علی (ع) همواره! در کنار عمر بود.»! (۱۹۱) «هنگامی که عمر از حضرت علی (ع) خواست که شخصاً فرماندهی لشکر مسلمانان را برای فتح ایران در اختیار بگیرد، امام می‌پذیرد.»! (۱۹۲) دقت و تأمل در این موارد که حاکی از «عدم قبول همراهی و مسؤلیت پذیری» همیشگی است، هر پژوهشگر و محقق را در این اندیشه فرو می‌برد که وقتی آن حضرت علیه السلام همواره و بدون هیچ قید و شرطی در صدد همکاری با نظام خلافت نبوده‌اند، پس حتماً همکاری و مسؤلیت پذیری ایشان به انتخاب و صلاح دید خود امام علیه السلام بستگی داشته و در واقع مقید به ضوابطی بوده است؛ به گونه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام اهداف و مقاصد معینی را در قبول یا رد این موارد تعقیب می‌نموده‌اند. لذا در مرحله نخست، این اسناد تاریخی بر این تصور خط بطلان می‌کشد که آن حضرت علیه السلام «همواره» به همکاری و همراهی با نظام خلافت پرداخته‌اند؛ و در مرحله دوم نشان می‌دهد که آن حضرت علیه السلام در مواردی نیز دست رد به سینه حاکمان زده و از همکاری با آنان در پاره‌ای امور دولتی و نظامی «خودداری» ورزیده‌اند.

نتیجه گیری

عملکرد آن حضرت علیه السلام در قبول یا رد همکاری با حکومت، برگرفته از نگرش خاص و ویژه‌ای بوده است که درک آن می‌تواند ما را به کشف تفسیر صحیح از این نوع ارتباط با خلفا رهنمون گرداند. درک این بینش امیرالمؤمنین علیه السلام به ما کمک خواهد کرد تا هدف و انگیزه خلفا از اعطای این پست‌ها و مسؤلیت‌ها را دریافته، در نهایت با دستیابی به انگیزه طرفین این همکاری‌ها، به تحلیل جامعی از این مناسبات برسیم. در واقع پس از اثبات این نکته که امام علیه السلام از اقدام به پذیرش بی‌قید و شرط هر گونه همکاری با نظام خلافت خودداری می‌نمودند و تنها تحت شرایط ویژه‌ای اقدام به قبول مسؤلیت می‌فرمودند، این دو سؤال جدی مطرح می‌شود که:

اولاً:

هدف و انگیزه امیرالمؤمنین علیه السلام از انجام همکاری با خلفا یا استنکاف از قبول آن، چه بوده است؟

ثانیاً:

خلفا بر اساس چه سیاستی به دعوت آن حضرت علیه السلام جهت تصدی برخی پست‌های دولتی یا نظامی اقدام می‌نمودند؟ در ادامه این گفتار به سؤالات فوق پاسخ خواهیم داد.

تحلیل مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا

«بررسی برخوردهای امام علیه السلام با خلفا نشان می‌دهد، حضرت در مواردی که همکاری با آنها به نفع جامعه اسلامی و پیشبرد اسلام بود، با آنها همکاری می‌نمود؛ ولی در مواردی که یاری دادن آنها سبب تأیید شخص خلفا به حساب می‌آمد، خود را کنار می‌کشید و بدین وسیله اعتراض خود را اعلام می‌کرد؛ مخصوصاً در اوایل حکومت ابابکر که آغاز انحراف رهبری از مسیر خود می‌باشد و دوران اصطکاک حضرت با آنهاست، کمتر حضرت را در بین همکاران حکومت می‌بینیم.» (۱۹۳)

«البته در این مرحله هم او از پذیرفتن هر نوع منصبی که به تحکیم و تثبیت و یا تأیید حاکمیت انحرافی بینجامد احتراز می‌کرد. اما با وجود این در مواردی که از وی درخواست می‌شده و مصحلت اسلام اقتضا می‌کرد، از همکاری با خلیفه ابا نداشت.» (۱۹۴)

«این همکاری بدین صورت موجود بود، چرا که تحت آن شرایط خاص اجتماعی - سیاسی که اسلام با آن روبرو بود، علی علیه

السلام این نکته را مورد توجه قرار می‌داد که همبستگی و امنیت جامعه در گرو همکاری او با گروه‌های مخالف است، وی واقعیت‌های موجود زمان را درک می‌کرد و آنچه را برای بقای اسلام ضروری بود، پذیرفت؛ هر چند برای شخص او بسیار تلخ بود ولی همانطور که تذکر دادیم این باعث نشد که مؤید کلیه اعمال حاکمیت موجود باشد و عدم شایستگی آنها در زمینه خلافت را به دست فراموشی بسپارد. آنها هم از این موضعگیری علی علیه السلام به خوبی مطلع بودند.» (۱۹۵) «این نکته را باید افزود که برای او نمی‌توانست قابل قبول باشد که از سوی همان کسانی که حق جانشینی او را به خود اختصاص داده‌اند، به مأموریت‌های چنین گمارده شود.» (۱۹۶) «به هر روی زندگی منزویانه امام علیه السلام در آن جامعه، نشان آن است که هم امام علیه السلام و هم خلفا می‌دانستند که نمی‌توانند با دیگری به نحوی برخورد کنند که به معنای تأیید دیدگاه او به ویژه در امر خلافت باشد.» (۱۹۷) «کمترین تردیدی وجود ندارد که امام علیه السلام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورت‌هایی که در برخی امور قضایی و محدودتر از آن در مسائل سیاسی در کار بوده، حضور جدی در صحنه سیاست نداشته است. به عبارت دیگر، در مجموع ترکیب حکومتی خلفا، امام علی علیه السلام عضویتی نداشته و توان گفت که دورادور رهبری حزب مخالف را عهده دار بوده است.» (۱۹۸)

هدف خلفا از ارائه مسؤلیتهای حکومتی به امیرالمؤمنین علیه السلام چه بود؟

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان سیاست خلفا در اعطای این گونه مسؤلیتها به امیرالمؤمنین علیه السلام را چنین ترسیم کرد: «برای آنان خیلی بهتر بود که مردم علی علیه السلام را به عنوان یک فرمانده نظامی تحت امر حکومت بشناسند، تا اینکه رقیبی توانا و قدرتمند که با گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان محاجه و استدلال می‌کند.» (۱۹۹) «آیا می‌توان پذیرفت که خلیفه‌ای که خالد بن سعید بن عاص را از فرماندهی سپاه عزل کرد به این خاطر که او به علی علیه السلام تمایل دارد، می‌خواهد که علی علیه السلام در این پست فرمانده باشد؟! مگر اینکه بگوییم:

آنها برنامه‌ای داشتند که فرماندهی سپاه را به علی علیه السلام پیشنهاد کنند، اگر پذیرفت، در حکم تأیید خلافت آنان است و پس از آن وی را عزل نمایند و به مردم بگویند که علی علیه السلام کفایت این مقام را نداشت و در هر دو حال برنده خواهند بود.» (۲۰۰) همچنین نظام خلافت سعی داشت تا از این طریق علاوه بر جلب نظر طرفداران امیرالمؤمنین علیه السلام، صدای معترضین به غضب خلافت را توسط خود آن حضرت علیه السلام خاموش سازد؛ برای نمونه: «قبایل کنده، از جمله حضرموت، از حامیان علی علیه السلام بودند و آنان از اینکه خلافت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله منحرف شده است، دست به اعتراض و عصیان زدند. به نظر می‌رسد دستگاه خلافت و به ویژه ابوبکر، در این پیشنهاد و اقدام - تلاش برای فرستادن علی علیه السلام به جنگ با آنها - می‌کوشیدند تا نظر این قبایل را جلب کنند و از نام علی علیه السلام و حضور او در دستگاه خلافت، جهت آرام ساختن عصیان آنان استفاده کنند.» (۲۰۱) در مجموع می‌توان گفت:

«خلیفه در تلاش بود تا علی علیه السلام را در این مسأله وارد سازد و بدین مناسبت با عمر مشورت کرد ... عمر ضمن تأیید نظر خلیفه در مورد فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام، بیم و نگرانی خود را از این عمل چنین بیان کرد که علی در این کار بسیار محتاط است (در برخورد با مرتدان، بی‌میل است) و اگر او به جنگ این عده رغبت نکند، در اسلام توقیفی پدید می‌آید که هیچ احدی رغبت نبرد و جنگ با ایشان را نخواهد کرد ... این گفت و گو علاوه بر اینکه بیانگر ترس عمر از عدم به رسمیت شناختن جنگ با مرتدان از سوی علی علیه السلام است، نمایانگر جایگاه فکری و معنوی علی علیه السلام در میان امت اسلامیست که اگر او این نبرد را به رسمیت نشناخته و تأیید نکند، هرگز کسی حاضر به شرکت در این نبرد نخواهد شد؛ لذا با توجه به همین ترس و نگرانی است که ابوبکر در برخورد با علی علیه السلام در این مورد، بسیار محتاطانه وارد عمل شده است.» (۲۰۲) «البته عمر ترس

دیگری نیز داشت و نمی‌خواست که در حضرموت یمن جبهه دیگری علیه خلافت گشوده شود. اگر چه علی علیه السلام به جنگ آنها نمی‌رفت، ولی دستگاه خلافت حتی قبل از خواستن رأی علی علیه السلام از این مسأله ترسیده، عکرمه را فرستادند.» (۲۰۳) از این رو می‌توان گفت:

خلفا نیز در هر شرایطی مایل به اعطای پست و مقام‌های حکومتی به حضرت امیر علیه السلام نبودند و این عدم تمایل به همکاری مستمر، متقابل بوده است. به عبارت دیگر، تمام سعی خلفا در این بود که از این گونه موقعیتها تنها جهت تثبیت پایه‌های حکومت خود بهره‌برند؛ در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در همکاری‌های خود مسیری مخالف این اهداف را می‌پیمودند. به هر حال این گونه تلاش‌ها پس از اقدام خلفا به کشورگشایی نیز همچنان ادامه یافت، چرا که: «خلیفه و یارانش در این برهه حساس نمی‌توانست از نیروی کارآمدی همچون او بی‌نیاز و غافل باشد. نقش تعیین‌کننده او [حضرت علی علیه السلام] در جنگ‌های دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ... از او یک مرد جنگی تمام عیار و بلامنازع ساخته بود که این نکته برای بسیاری از کسانی که او را می‌شناختند و شجاعت‌های وی را از نزدیک ملاحظه کرده بودند، مسأله کم‌اهمیتی نبود. خلیفه و یارانش نیز از کسانی نبودند که به این امر واقف نباشند و یا نسبت به آن بی‌تفاوتی گزینند.

از یک طرف دیگر، عدم شرکت او در فتوحات و انزوای وی می‌توانست در جامعه سؤال‌انگیز باشد ... لذا خلیفه و یارانش می‌کوشیدند با ورود و شرکت دادن علی علیه السلام در فتوحات، از یک طرف میدانی برای طرح چنین ابهامی فراهم نساخته و از طرف دیگر، با ورود او به عرصه فتوحات، اعتبار و مشروعیت چنین اقدامی را در اذهان بسیاری از هواخواهان وی و به ویژه بنی هاشم مستحکم ازند.» (۲۰۴)

«علی بن ابیطالب علیه السلام در قبال فتوحات این دوران، تنها همان موضعی را اتخاذ کرد که در دوران خلیفه اول در پیش گرفته بود ... خلیفه نمی‌توانست از راهنمایی‌ها و همکاری‌های او در این زمینه غافل باشد. او که ... می‌دانست علی علیه السلام به طور مستقیم حاضر به همکاری و شرکت در فتوحات نیست، لاقلاً در تلاش بود تا از مشاورت وی بهره بگیرد و علی علیه السلام نیز از آنجا که نسبت به سرنوشت مسلمانان و اسلام نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد، تنها در قالب مشورت و ارائه نظرات خویش، آنان را یاری می‌رسانده است ...

به نظر می‌رسد علی علیه السلام اگرچه داشته است تا به طور مستقیم در این خصوص مسؤولیتی بپذیرد، که ناخودآگاه با این اقدام مؤید خلفا باشد.» (۲۰۵)

همانگونه که ملاحظه می‌شود سعی دستگاه خلافت بر آن بود تا به هر طریقی، از ارتباط امام علیه السلام با حکومت بهره بگیرد. حال که همکاری مستقیم امکانپذیر نبود، خلیفه ایجاد یک ارتباط غیرمستقیم (از طریق مشاوره) را دنبال می‌کرد. او قبل از این، در زمان خلافت ابوبکر هم این پیشنهاد را مطرح ساخته بود. آن‌گاه که ابوبکر درباره فرماندهی سپاهیان جهت جنگ با اشعث بن قیس، با عمر مشورت کرد؛ عمر پس از ابراز نگرانی خود مبنی بر امکان عدم مسؤولیت‌پذیری امیرالمؤمنین علیه السلام و بر شمردن آثار سوء آن برای دستگاه خلافت، به ابوبکر پیشنهاد داد:

«نظر من این است که علی علیه السلام را در کنارت در مدینه نگهداری؛ چه از او بی‌نیاز نیستی و لازم است در امور مملکت با وی مشورت کنی.» (۲۰۶) به راستی، خلیفه چه نیازی به مشورت با امام علیه السلام و همراهی با ایشان داشت؟ چرا عمر نسبت به رعایت آن به خلیفه تذکر می‌داد؟ پاسخ این سؤال را از نگرانی‌های عمر نسبت به رد پیشنهاد فرماندهی سپاه از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان دریافت، آنگاه که گفت:

«می‌ترسم علی از جنگ با این قوم خودداری کند و با آنان جهاد نکند که اگر چنین کرد، هیچ کس به طرف آنان حرکت نخواهد نمود، مگر از روی اکراه و اجبار.» (۲۰۷) حال باید پرسید:

چگونه می‌توان جهت القای حسن روابط میان امام علیه السلام و خلفا و نیز اثبات فعال بودن مقام ولایت در زمان حکومت آن دو، ادعا کرد که: «خليفة اول با اینکه در میدان‌های جنگ نیاز فراوان به شجاعت و دلاوری‌های وی داشت، همواره در مدینه منوره پایتخت دولت جدید! از رأی و حکمت و علم و حسن بصیرت آن حضرت در امور استفاده می‌کرد.»! (۲۰۸)

آیا در عصر خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام مسؤولیت حکومتی واگذار شد؟

اشاره

پس از این بررسی‌ها، تنها موردی که نیاز به تحلیل و تفسیر دارد، این ادعاست که: «حضرت علی در طول دوران خلافت حضرت عمر به هنگام خروج خلیفه از مدینه به جانشینی منصوب می‌شده است و اداره امور را به دست می‌گرفته است.»! (۲۰۹) پاسخ به این شبهه را در دو بخش پی خواهیم گرفت:

بخش الف) تحلیل مسؤولیت پذیری حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص

«بر اساس منابع اهل سنت، علی بن ابیطالب علیه السلام در طول خلافت عمر بن خطاب، سه بار به جانشینی وی در مدینه و اداره این شهر منصوب شده است... البته به نظر نمی‌رسد که علی علیه السلام با توجه به اینکه خلیفه را غاصب حق خویش می‌دانسته و در همه جا بارها افضلیت و حقانیت خویش را بر خلافت تأکید داشته، پذیرفته باشد تا از سوی همان کسی که حق او را گرفته، به جانشینی وی در اداره مدینه بپردازد. باید قدری در این گونه روایات احتیاط کرد. مورخان شیعه نیز این مسأله را نقل نکرده‌اند... البته بیشتر به نظر می‌رسد جانشینی علی علیه السلام در این دوران، جانشینی قضایی و فتوایی و نه سیاسی و حکومتی بوده.» (۲۱۰...)

«کتابهای شیعه، این جانشینی علی علیه السلام را چندان تأیید نمی‌کنند. به نظر می‌رسد که امام علی علیه السلام در زمان حکمرانی عمر فقط عهده دار امور قضایی و رسیدگی به مشکلات مردم بوده است و هرگز منصب سیاسی و حکومتی را بر عهده نگرفته است.» (۲۱۱) «اساساً سؤال این است که چرا باید امام علی علیه السلام جانشینی خلیفه دوم را پذیرفته باشد، مگر نه این است که حضرت برای اصل مسأله خلافت و حاکمیت وی مشروعیتی قائل نبوده است، پس چرا باید چنین عنوانی را از ناحیه عمر پذیرفته باشد؟ پاسخی که می‌توان داد این است که اگر چنانچه نقل طبری و ابن اثیر با عقاید شیعه سازگار باشد، همانگونه که اصل مسأله خلافت عمر از دیدگاه حضرت مشروعیت ندارد، پستهای حساس و کلیدی که به افراد واگذار می‌کند نیز به طریق اولی مشروعیت نخواهد داشت. پس بنابراین پذیرش چنین مسؤولیت‌هایی در واقع زمینه را برای واگذاری آن به افراد غیر صاحب صلاحیت مسدود خواهد کرد، زیرا در صورتی که مناصب به غیر اهلش واگذار شود اقدامی خلاف موازین الهی و ارزشی اسلام صورت گرفته است و علی علیه السلام نیک می‌داند در جایی که قدرت دارد و می‌تواند جلوی چنین خلفایی را بگیرد، باید چنین کند؛ پس حضرت علیه السلام کسی نیست که موارد مخالفت با شرع را مشاهده کند و آرام بنشیند.» (۲۱۲)

بخش ب) تحلیل مسؤولیت سپاری به حضرت علی علیه السلام در چند مورد خاص

«در این دوره علی علیه السلام همچنان از صحنه سیاست و رزم دور بود. وی همانطور که در زمامداری ابوبکر مسندی را به عهده نگرفت، در زمان عمر نیز چنین کرد و حتی پیشنهاد فرماندهی سپاه را در حمله به ایران نپذیرفت. تنها مورد استثناء در این باره این بود که هنگام سفر عمر به فلسطین که وی همه اصحاب عمده پیامبر را برای تأیید مقررات فتح و پیروزی با خود برد، علی علیه

السلام مسؤولیت اداره مدینه را عهده دار شد. البته شایان ذکر است که عمر به شدت با خروج بنی هاشم از مدینه مخالفت به عمل می‌آورد تا بدین ترتیب یا از نفوذ آنها در مناطق دیگر بکاهد و یا از خطر ایجاد تشکلهای مخالف نظامی که از ناحیه آنها احساس می‌کرد جلوگیری کند.» (۲۱۳) با تمام این احوال باید از عملکردهای خلیفه دوم تعجب کرد که چگونه از یک سو - بنا بر نقلهای اهل سنت - امیرالمؤمنین علیه السلام را در سه نوبت به عنوان جانشین خود در مدینه قرار می‌دهد و از سویی دیگر در جریان شورای شش نفره، جایگاه ارزشمندی را برای ایشان تعیین نمی‌کند؟! به راستی سیاست خلیفه دوم در واگذاری این گونه مسؤولیتها به حضرت امیر علیه السلام چه بود؟

در پایان برای درک عمیقتر از نوع روابط حکومتی خلفا با آن حضرت علیه السلام به یک سند تاریخی دیگر اشاره می‌کنیم: «چون محمد فرزند ابوبکر در پی نامه‌ای، معاویه را به نافرمانی از امام علی علیه السلام سخت نکوهش کرد، معاویه در پاسخ به وی نامه‌ای نگاشت که به صراحت در آن می‌گوید آنچه او پیش گرفته است به پیروی از دو زمامدار نخست بوده است. معاویه می‌نویسد... هرگز این دو نفر او را در کارهای خود شرکت نمی‌دادند و در امور محرمانه، وی را آگاه نمی‌کردند» (... ۲۱۴) از این نامه می‌توان به روشنی دریافت که خلفا هرگز خواستار همکاری و مشورت با امیرالمؤمنین علیه السلام نبودند و در مواردی هم که اقدام به برقراری این گونه مناسبات می‌نمودند، اهداف و اغراض خاصی را در نظر می‌پروراندند که (برخلاف انگیزه‌های امام علیه السلام در قبول این همکاری‌ها) هرگز در جهت حفظ اسلام و وحدت اسلامی نبود. در حالی که ادعا شده است: «روابط متقابل! علی (ع) و خلفای ثلاثه و سیره و روش آنها! در جهت حفظ بیضه اسلام و وحدت اسلامی بود.»! (۲۱۵) سعی ما در این بررسی‌ها بر آن بود که اهداف و انگیزه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا را در خصوص همکاری‌های نظامی - دولتی آن حضرت علیه السلام با حکومت وقت تبیین و تشریح کنیم؛ تا خواننده گرامی ملاحظه نماید که بین مصلحت سنجی‌های طرفین این مناسبات، چه اختلافات ریشه‌ای و ماهوی ای وجود دارد؛ به گونه‌ای که هرگز نمی‌توان با استناد به دیدگاه‌های حضرت امیر علیه السلام و جهت‌گیریهای آن حضرت علیه السلام در این قبیل موارد، از توجه به سیاست بازیهای خلفا غفلت نمود و اظهار داشت: «تا دوران روی کار آمدن معاویه... با درایت و صبر و تحمل وصی و جانشین رسول خدا (ص)، یعنی امام علی (ع) و مودت و دوستی و مشورت و همکاری متقابل! آن حضرت و خلفای سه گانه قبل از ایشان، روابط و مناسبات میان مسلمین، علیرغم انتقادات و ایراد و اشکالهایی که... از طرف امام علی (ع) ابراز می‌شد، بر مبنای دیانت و اخلاق و تعهد اسلامی بود.»! (۲۱۶) آری! دیانت، اخلاق، تعهد اسلامی و تلاش جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین، انگیزه‌های همکاری‌های محدود و کنترل شده امام علیه السلام با خلفا را تشکیل می‌دادند، اما آیا مبنای درخواستهای حکومت و پیشنهادهای آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بر همین امور استوار بود؟ تورق صفحات تاریخ حکایت گر آن است که: «حکومت انتظار داشت که امام علیه السلام، همان طور که بیعت کرده، (۲۱۷) دست از ادعای حقانیت خود نیز بردارد و شمشیر به دست برای تحکیم پایه‌های قدرت آنان با مخالفانشان از مرتدان بجنگد. امام علیه السلام این درخواست را رد کرد. با چنین موضعی، طبیعی بود که حکومت باید او را در دیدگان مردم تحقیر می‌کرد. این سیاست می‌توانست به انزوای بیشتر آن حضرت بینجامد.» (۲۱۸) همچنین: «از انتقادهای امام علیه السلام بر خلفا آن است که آنها سعی در خرد کردن شخصیت و منزلت حضرت داشتند؛ شخصیتی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان بالاترین منزلت را نزد مسلمین داشت.» (۲۱۹)

حال با این وصف چطور می‌توان ادعا نمود:

«آنچه این نگارنده ادعا و اثبات می‌کند این است که روابط حضرت علی (ع) و خلفای ثلاثه دوستانه بوده!»! (... ۲۲۰) برخی نمونه‌های سیاست تحقیر امیرالمؤمنین علیه السلام عبارتند از: «عمر برای شکستن علی علیه السلام، ابن عباس را بزرگ می‌کرد. این یک سیاست بود که ابن عباس حدیث روایت کند و تفسیر بگوید.» (۲۲۱) «عمر در زمانی که شش نفر را برگزید، هر یک از آنان

را متهم به صفتی کرد. در این میان، صفتی به امام علیه السلام نسبت داد که بی اندازه بی پایه بود و در عین حال خرد کننده.

عمر امام علیه السلام را متهم کرد که فرد شوخی است. (۲۲۲) در مجموع می توان گفت:

«شخصی او را از چشم مردم ساقط کرده و حرمت او را در میان مردم شکسته بودند.» (۲۲۳) جندب بن عبدالله می گوید:

زمانی پس از بیعت با عثمان به عراق رفتم، در آنجا برای مردم فضایل علی علیه السلام را نقل می کردم. بهترین پاسخی که از مردم می شنیدم این بود که این حرفها را کنار بگذار، به چیزی فکر کن که نفعی برایت داشته باشد. من می گفتم:

این مطالب، چیزهاییست که برای هر دوی ما سودمند است، اما طرف برمی خاست و می رفت. (۲۲۴) «درست به دلیل همین فراموشی امام علیه السلام در جامعه مسلمانان بود که آن حضرت در دوره خلافت، می کوشید تا از هر فرصتی برای معزفی خود و تلاش هایش برای اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم سخن بگوید.» (۲۲۵)

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به فتوحات عصر خلفا نظر مساعد داشتند؟

همانطور که می دانید یکی از وقایع تاریخی که در ابعاد گوناگون مورد توجه برخی از نظریه پردازان وحدت اسلامی قرار گرفته، فتوحات

اسلامی در عصر خلفا (به ویژه فتوحات خلیفه دوم) می باشد. چنانچه اظهار شده:

«متأسفانه یکی از اشکالات ما این است که اصلاً برای فتوحات اسلامی ارزش قائل نیستیم ... ببینید علی چقدر از این جنگها حمایت می کرد.»! (۲۲۶) جهت بررسی این ادعا شما را به مطالعه تحلیلهای استاد ارجمند علامه جعفر مرتضی عاملی در ترجمه کتاب او به نام «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام» (ویرایش دوم)، صفحات ۱۷۰ - ۲۰۰ دعوت می نمایم که در اصل، جهت نقض شبهه شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات دوران خلفا تدوین یافته است. (۲۲۷) اما آنچه در این بخش متذکر می گردیم، بررسی و نقد مستند ساختن این قبیل فتوحات به همیاری و همکاری امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش در امور حکومتی خلفاست که همانند اصل شبهه مشارکت، سعی در یکی ساختن اهداف و انگیزه های طرفین این مناسبات دارد؛ چنانچه ابراز شده:

«اگر این وحدت و آرامش از ناحیه آن حضرت حفظ نمی شد و آن رفق و مسالمت و تفاهم و همسازگری و همیاری و همکاری در امور مسلمین میان خلفای راشدین نبود، محال بود آن همه فتوحات در مدتی بسیار کوتاه نصیب مسلمانان گردد.»! (۲۲۸) در حالی که نباید از خاطر برد که در تمام این گونه امور، میان انگیزه های امیرالمؤمنین علیه السلام و سیاستهای نظام خلافت شکافی عمیق وجود دارد که همگون دانستن و متقابل تلقی کردن آنها، یکی از آشکارترین خطاها در تحلیل و تفسیر مواضع امام علی علیه السلام می باشد. «ما عقیده داریم که پیشوایان حق، شرکت در این فتوحات و حتی خود آن را به مصلحت اسلام و مسلمانان نمی دیدند... ائمه - بدون شک - میل داشتند که دامنه نفوذ اسلام گسترش یابد و اسلام در سراسر گیتی منتشر شود، اما آنطور که نصوص تاریخی بیان می کند، راه و روشی را که خلفا برای انجام آن در پیش گرفته بودند، اشتباه و خطرناک می دانستند.» (۲۲۹) «بر این اساس اگر هم ما اصل فتوحات و عملیات نظامی خلفا را بپذیریم، این واقعیت را نمی توانیم انکار کنیم که بسیاری از شیوه های کارگزاران خلفا نه تنها با اصول اخلاقی جنگاوران غیرتمند مسلمان زمان رسول الله صلی الله علیه و آله منطبق نبوده است، بلکه در برخی موارد نیز مغایرت داشته است، لذا با این وضع، موضع امام علی علیه السلام و به تبع آن حسنین علیهما السلام در برابر این فتوحات مشخص است ... پر واضح است که وقتی امام علی و حسنین علیهم السلام، اصل مسأله خلافت خلفا را قبول نداشته باشند، به طریق اولی، سیاست و حکومت و جنگهای آنان را هم قبول نخواهد داشت.» (۲۳۰) لذا هر چند:

«آنان می خواستند علی علیه السلام با آنها همراه باشد، خود حضرت از آن امتناع می ورزید.» (۲۳۱) بنابراین نه تنها هیچ اقدام

ابتدایی درباره فتوحات از جانب آن حضرت علیه السلام صورت نپذیرفت؛ بلکه، «ما در منابع تاریخی شیعه موردی را سراغ نداریم که حاکی از حضور عینی و فیزیکی امام علی علیه السلام و حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا باشد، بلکه در تاریخ اهل سنت نیز نقلی که بیانگر شرکت مستقیم امام علی علیه السلام در جنگ‌های خلفا باشد، نیست.» (۲۳۲) «ما ضمن اینکه حضور آن بزرگواران در فتوحات خلفا را انکار می‌کنیم، حداکثر نقشی که برای ایشان قائلیم، نقش مشاورانه آنان است (آن هم بدان دلیل که درصد اشتباه خلفا و یارانشان را کاهش داده باشند) و معتقدیم ابداً قولی و یا فعلی از ناحیه ایشان صادر نشده است که مؤید سیاست و حکومتشان باشد.» (۲۳۳) هر چند که ادعا شده:

«پر واضح است که اگر حضرت علی نسبت به حضرت عمر سوء نیتی می‌داشت یا قلباً از او ناراضی بود و او را غاصب حق خود می‌دانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده حق خود می‌شد و برای از بین بردن غاصب حق خود ... او را راهنمایی می‌کرد که شخصاً به میدان نبرد برود و در آنجا کشته شود.»! (۲۳۴) «یکی از روشن‌ترین دلایل اخلاص و صداقت علی با ابوبکر ... و حمایت از خلافت ...! موضع او در مورد خروج ابوبکر ... و به

عهد گرفتن فرماندهی سپاه اسلام بود ... اگر حضرت علی خدای ناکرده از حضرت ابوبکر دل خوشی نداشت و با اکراه بیعت کرده بود یا از در تقیه وارد شده بود، این یک فرصت طلایی بود که به نفع وی می‌انجامید و نباید از رفتن او به میدان نبرد ممانعت می‌کرد.»! (۲۳۵) از این رو می‌توان گفت:

تنها زمانی که خلفا آغاز به کشورگشایی کردند و در ضمن این لشکرکشی‌های نظامی، حوادثی پیش آمده که دخالت امیرالمؤمنین علیه السلام - آن هم تنها در حد مشاوره - مانع قتل و غارت بیشتر و یا حافظ اساس اسلام و مسلمین بود، شاهد انجام اقداماتی از جانب آن حضرت علیه السلام می‌باشیم؛ در حالی که انگیزه خلفا از این فتوحات و تلاش آنها برای جلب نظر امام علیه السلام به آن، با انگیزه‌های آن حضرت علیه السلام کاملاً متفاوت می‌باشد. در اینجا به یکی از این اهداف سیاسی اشاره می‌کنیم:

«راه اندازی جبهه‌های جنگ با نام جهاد در راه خدا، بهترین وسیله برای جلوگیری از اختلافات داخلی و مخالفت‌های اصولی بود. در آن موقعیت اگر کسی می‌خواست برای ارجمندترین حق پایمال شده خود، دادخواهی کند، هر چند شریف‌ترین مردم باشد، فردی دنیا دوست یا ریاست طلب معرفی می‌شد. بنابراین، آن دوره برای حکومتیان بهترین زمان برای نیل به اهداف سیاسی و تثبیت موقعیت شناخته می‌شد.» (۲۳۶)

آیا یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا حضور فعال داشتند؟

یکی دیگر از شبهاتی که در استمرار تحلیلهای ناسره از مشارکت و همکاری‌های امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا و شرکت ایشان در امور حکومتی مطرح می‌باشد، همانند سازی میان عملکرد صحابه و یاران خاص امام علیه السلام با مواضع خود آن حضرت علیه السلام در

ارتباط با خلفا می‌باشد؛ به گونه‌ای که در نهایت، این بزرگان را تحت فرمان خلیفه قرار می‌دهد؛ چنانچه ابراز شده:

«صحابه و یاران خاص علی (ع) در این خصوص در رفتار و گفتار از مولای خود پیروی می‌کردند و مانند او با خلفای پیش از او چه در هنگام خلافت آنان و چه پس از آن رفتار می‌کردند. از سوی خلیفه دوم، سلمان فارسی به استناداری مداین و عمار یاسر به حکومت کوفه و دیگران به فرمان خلیفه! به میدان‌های جنگ می‌روند!» (... ۲۳۷) جهت آشنایی با دلایل شرکت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا، شما را به مطالعه بررسی و تحلیلهای استاد ارجمند سید جعفر مرتضی عاملی، مندرج در ترجمه کتاب وی به نام «سلمان فارسی» (چاپ جدید ۲۳۸)، صفحات ۶۷ - ۷۶ دعوت نموده و در این بخش تنها به ذکر برخی نکات دیگر اکتفا می‌کنیم. نکته اول اینکه تمام تحلیلهایی که در خصوص انگیزه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به قبول این مشارکتها به اثبات

رسید، عیناً برای یاران آن حضرت علیه السلام نیز صادق است؛ یعنی حضور غیر رسمی و محتاطانه در صحنه به جهت حفظ دین؛ با این تفاوت که: «علی علیه السلام در عمل نیز همین روش را دارد. از طرفی شخصاً هیچ پستی را از هیچ یک از خلفا نمی پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه حکومت یک استان و نه اماره الحاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را. زیرا قبول یکی از این پستها به معنی صرف نظر کردن او از حق مسلم خویش است و به عبارت دیگر کاری بیش از همکاری و همگامی و حفظ وحدت اسلامی است. اما در عین حال که خود پستی نمی پذیرفت، مانع نزدیکان و خویشاوندان و یارانش در قبول آن پستها نمی گشت، زیرا قبول آنها صرفاً همکاری و همگامیست و به هیچ وجه امضای خلافت تلقی نمی شود.» (۲۳۹) «نکته مهم دیگری که در این مبحث باید بدان پرداخت، عدم تمایل دستگاه خلافت برای بهره گیری تام از یاران و پیروان علی علیه السلام در مسائل حکومتی جز در موارد محدود است. در این دوران، از یاران علی علیه السلام - از صحابه بزرگ - در کارهای سیاسی و حکومتی کمتر بهره گرفته شده است. خلیفه اول علت و انگیزه این عمل را اغلب به کار نیالودن آنان ذکر کرده است ... خلیفه دوم نیز انگیزه خود از عدم استفاده از یاران علی علیه السلام و اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله را جلوگیری از خروج صحابه از مدینه ذکر می کرد ... شاید خلیفه از این موضوع نگرانی و هراس داشته که ایشان از مدینه خارج شده، کم کم محور مستقلی شوند، آن گاه تسلط بر آنان دیگر ممکن نباشد و بدیهی است، این امر می توانست در دسر فراوانی برای خلیفه فراهم آورد.» (۲۴۰) همچنین «در دوره هر سه زمامدار، هیچ یک از بنی هاشم به کاری گماشته نشد.» (۲۴۱) بنابراین زمانی می توان در این گونه موارد، از همکاری متقابل سخن گفت که تمایل به تشریک مساعی در هر دو طرف مشاهده گردد. در غیر این صورت، باید به دنبال کشف سیاستهای پنهان خلفا در این قبیل موارد بود. «ابن شهر آشوب در این باره می گوید:

عمر، سلمان را به عنوان امیر به مدائن فرستاد. هدف او این بود که سلمان مرتکب اشتباهی شود و آن را دستاویزی برای کوبیدن او قرار دهد. اما سلمان پیش از اجازه گرفتن از امیر المؤمنین علی علیه السلام آن را نپذیرفت. او به مدائن رفت و تا زمانی که در قید حیات بود، در آنجا ماند. در عبایی هیزم جمع می کرد که نصف آن زیراندازش بود و نصف دیگر روانداز او.» (۲۴۲) با توجه به این نوع عملکرد فریبنده و سیاسی دستگاه حکومت می توان گفت:

«در مورد اینکه بعضی از بزرگان و مخلصین صحابه در این فتوحات شرکت داشته اند باید متذکر شد که ظاهراً از حقیقت امر غافل بوده اند و منظورشان خدمت به دین خدا و یاری اسلام و مسلمین بوده است و از طرفی آن طور که برمی آید، از نظر پیشوایان معصوم درباره این فتوحات بی اطلاع بوده اند، زیرا همانطور که دیدیم آشکارا تلاش می شد تا مردم نظر علی علیه السلام را در این باره ندانند و چه بسا که هیأت حاکمه آنان را با اعمال فشار در چنین کارهای مهمی اعزام می کردند.» (۲۴۳) همچنین: «لازم به ذکر است که حضور یاران و پیروان علی علیه السلام در فتوحات، نه به منزله تأیید حکومت و خلافت، بلکه به علت تمایل و «علاقه آنان جهت گسترش و اعتلای اسلام در خارج از مرزها است. ایشان، خالصانه، نه برای سرازیر ساختن غنایم و به دست آوردن زمینها و اقطاع (۲۴۴)، بلکه تنها برای رضای خدا و اعتلای اسلام، در این فتوحات شرکت جستند.» (۲۴۵) «تردید نیست که علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندانش در هیچ یک از این کشورگشاییها شرکت نجسته اند و مردم نیز می دانستند که با توجه به سابقه دلاوری و شهامت آن جناب، این سیاست نه به دلیل انزوا و بی تفاوتی ایشان پیش گرفته شده است و نه به موجب ترس از مرگ. تنها علت آن بود که وی نمی خواست خود را در خدمت کسانی قرار دهد که آنان را غضب کننده حق خود می دانست. این همکاری، دور از شأن او و تأیید کننده سیاست خلیفه وانمود می شد و به رفتار خلیفه و سپاهیان در این جنگها اعتبار و مشروعیت می بخشید. جز اینها، اطلاع ایشان از انگیزه این کشورگشاییها مانع از آن بود که وی بدین آسانی، در آن نبردها شرکت جوید. آنچه برای امام علی علیه السلام روا بود و از آن جلوگیری نمی کرد، شرکت یاران و پیروانش در آن نبردها بود. حضور آنان ... از رخ دادن بسیاری رفتارهای غیر اسلامی سربازان جلوگیری می کرد.» (۲۴۶)

نتیجه گیری

- در یک جمع بندی کلی درباره حضور برخی یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات می توان گفت:
- (۱) - برخی از این بزرگان جهت کاستن از عمق فجایعی که در این کشور گشایی‌ها رخ داد و به دنبال دستیابی به اهداف و مقاصدی که از سوی امامشان ترسیم شده بود؛ عازم این فتوحات شدند.
- (۲) - برخی دیگر از این بزرگان تحت فشار دستگاه خلافت و در راستای اهداف مرموزی که خلفا از فرستادن این افراد به جبهه‌های نبرد دنبال می کردند؛ به اجبار عازم این فتوحات شده و در واقع تبعید گردیدند. تبعیدیانی که امید می رفت هرگز از کارزار نبرد زنده باز نگردند.
- (۳) - دست خیانتگر تحریف گران و وارونه‌نویسان حقایق تاریخی جهت خارج ساختن حکومت خلفا از حصار غصب و مشروعیت بخشیدن به نظام خلافت سقیفه‌ای، نام این افراد را به فهرست لشکریان خلفا اضافه کرده است. با توجه به این که عمده فهرست‌هایی که در این باب به رخ کشیده می شود برگرفته از منابع سنّیان است، شاید این تحلیل، از همه تحلیل‌ها به واقع نزدیکتر باشد.

شبهه مندرج در فصلنامه هفت آسمان (۲۴۷) و پاسخ بدان

این شبهه که با استناد به مواردی از مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز ارائه تحلیل‌های ناسره از مشارکت حضرت امیر علیه السلام و یارانش در حکومت خلفا، سعی دارد تا به دفاع از فتوحات صورت گرفته در عصر خلفا پردازد، چنین آغاز می شود:

«ما بررسی کوتاه خود را از جنگ‌های دوران خلفا با سه پرسش در این باره انجام می دهیم:

پرسش یکم:

شما با این دیدگاه، کمک‌های علی (ع) به خلفا در انبوهی از رخدادهای و راهنمایی‌های سرنوشت ساز او به آنان در هنگامه‌های بحرانی - به ویژه در چند جنگ مهم که اکنون مورد کاوش ماست - را و نیز شرکت حسنین (ع) و چند تن از خوب‌ترین اصحاب رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در برخی از جنگ‌های خلفا را و نیز مسئولیت پذیری اینان در حکومت خلفا را چگونه توجیه می کنید؟!» (۲۴۸)

در ادامه این پرسش، سه نمونه از سوی نویسنده آن مطرح می شود که یکی مربوط به مشاوره ابوبکر در سال اول خلافت خود با امیرالمؤمنین علیه السلام درباره جنگ با مردم کُنده است. آن حضرت علیه السلام در این مورد ابوبکر را از این کار باز داشته و فرمودند بهتر است دیگران را بفرستد و خود در مدینه بماند. دو مورد دیگر هم مربوط به مشاوره عمر با آن حضرت علیه السلام در جنگ با رومیان و ایرانیان است که امام علیه السلام خلیفه را از حضور مستقیم در این جنگ‌ها پرهیز دادند. سپس مؤلف مقاله از این چند نمونه - که تنها منحصر به همین موارد هم می باشد (۲۴۹) - چنین نتیجه می گیرد:

«خدا را، آیا اگر علی (ع) دیدگاه شما ... را درباره جنگ‌های خلفا داشت، نمی توانست از ارائه رهنمودهای سود بخش و سرنوشت ساز، خودداری ورزد؟! آیا او ناچار به گفتن بود، آن هم گفتار خوب و سازنده؟!» (۲۵۰) مؤلف مقاله در ادامه پرسش یکم به نمونه‌های دیگری درباره رایزنی خلفا با حضرت امیر علیه السلام اشاره کرده و می‌افزاید:

«امیرالمؤمنین (ع) بارها! به هنگام نبود عمر در مدینه - که به بازدید جبهه‌های جنگ می رفت و یک بار نیز برای امضای عهدنامه با مردم بیت المقدس به آن سرزمین رفت - جانشینی او را در مدینه پذیرفت.» (۲۵۱) وی در ادامه این سه مورد منحصر به فرد (که نمی دانیم چرا عوام‌فریبانه از آن به «بارها» تعبیر می کند) به مواردی که دلالت بر شرکت یاران امام علیه السلام در فتوحات دارند، اشاره نموده و نتیجه می گیرد:

«راستی با این نمونه‌ها ... همچنان باید بر این ایده پای فشرد که جنگ‌های خلفا، گونه‌ای سرگرمی برای مردم بوده است و سد و مانع، در راه انتشار اسلام؟! آیا پذیرفتنی است که درباره همکاری بزرگمردانی چون سلمان و عمار و حجر بن عدی و عدی بن حاتم و دیگران، گفته شود که اینان به حقایق امور و به رأی ائمه (ع) آگاه نبوده اند؟!» (۲۵۲) وی در ادامه نوشتار خود و متأثر از آنچه بدان‌ها اشاره شد، نتیجه می‌گیرد:

«ائمه اهل البیت (ع) به جنگ‌های خارجی مسلمین - به صورت کلی - به دید مثبت می‌نگریسته‌اند. برخی از پشتوانه‌های این برداشت دلایلیست که در زیر می‌آوریم:

الف) دلواپسی‌های امیرالمؤمنین (ع) درباره جنگ‌های مسلمانان در روزگار خلفا و دل‌بستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ‌ها و نیز گره‌گشایی‌های او از کار خلفا که زمامدار جنگ‌ها نیز بوده‌اند.

ب) شرکت حسنین (ع) در برخی از جنگ‌ها.

ج) شرکت برخی از اصحاب بلند آوازه رسول اکرم و ائمه (ع) چونان سلمان و عمار و حجر بن عدی در فتوحات و اداره مناطق فتح شده که بی‌تردید این اقدام از چنین نخبگانی، بدون موافقت امام معصوم (ع) نبوده است (... ۲۵۳) « (۲۵۴) با توجه به نقل‌هایی که ارائه گردید، عمده دلایل ابراز کننده آنها در دفاع از فتوحات عصر خلفا و این ادعا که ائمه علیهم السلام به جنگ‌های خارجی مسلمین به دید مثبت می‌نگریسته‌اند، عبارت‌اند از:

ردیف ۱ - کمک‌های حضرت علی علیه السلام به خلفا در انبوهی از رخدادها و گره‌گشایی از کار خلفایی که زمامدار جنگ‌ها نیز بوده‌اند!

ردیف ۲ - مشاوره و راهنمایی‌های سرنوشت ساز حضرت علی علیه السلام به خلفا در هنگامه‌های بحرانی به ویژه چند جنگ مهم و عدم خودداری آن حضرت علیه السلام از ارائه رهنمودهای سود بخش و سرنوشت ساز و ابراز گفتار خوب و سازنده!

ردیف ۳ - دلواپسی‌های حضرت علی علیه السلام درباره جنگ‌های مسلمانان در روزگار خلفا و دل‌بستگی وی به پیروزی آنان در آن جنگ‌ها!

ردیف ۴ - بارها جانشینی حضرت علی علیه السلام به جای عمر در مدینه، آن هم در زمان فتوحات!

ردیف ۵ - شرکت حسنین علیهما السلام در برخی از جنگ‌های خلفا!

ردیف ۶ - شرکت یاران حضرت علی علیه السلام در برخی از جنگ‌های خلفا با مفروض دانستن اطلاع آنان از نظر امام معصوم علیه السلام!

ردیف ۷ - مسؤولیت پذیری یاران حضرت علی علیه السلام در حکومت خلفا و شرکت در اداره مناطق فتح شده، آن هم با موافقت امام معصوم علیه السلام!

نقد و بررسی نگاه مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به فتوحات (۲۵۵)

یک مرور اجمالی بر مباحثی که تاکنون درباره آن سخن گفتیم، ضعف استدلال‌ها و بی‌ارتباط بودن آنها با ادعای «مثبت بودن نگاه ائمه علیهم السلام به فتوحات»! را به روشنی به اثبات می‌رساند. زیرا این گونه نتیجه‌گیریها مبتنی بر مقدماتیست که همه آنها را در بخشهای پیشین این نوشتار مورد نقد و نقض قرار دادیم. اگر نتایج به دست آمده درباره ارائه مشاوره به خلفا از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام را به خاطر بیاورید و بررسی‌های آماری در این باره را دوباره مرور نمایید؛ به روشنی به مغالطه استناد کنندگان به مشاوره خلفا با آن حضرت علیه السلام پی خواهید برد. چرا که آمار و ارقام نشان می‌دهد که تحلیل این قبیل نویسندگان از مراجعات خلفا به امیرالمؤمنین علیه السلام، تنها مبتنی بر ساخته‌های فکری آنان بوده و ربطی به واقعیات تاریخی ندارد. همچنین

استناد به این گونه راهنمایی‌ها (که حکمت‌های آن را برشمردیم) و ارتباط دادن آن با فتوحات، آن هم تنها به این دلیل که طرف این مشاوره‌ها، هم زمان زمامدار جنگ‌ها نیز بوده است، کاملاً نامربوط و غیرمنطقی به نظر می‌رسد. زیرا اگر قرار باشد که ارائه مشاوره به خلفا دلیلی برای دید مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام به اموری محسوب شود که خلفا در حین وقوع مشاوره زمامدار آن نیز بوده‌اند، قبل از هر چیز شامل غصب مقام خلافت آن حضرت علیه السلام می‌گردد، زیرا خلفا در لحظه انجام مشاوره زمامدار خلافت نیز بوده‌اند!

همچنین در همین بررسی‌ها دریافتیم که مشاوره‌های نظامی آن حضرت علیه السلام با خلفا، تنها محدود به ۳ مورد بوده و از دقت در محتوای آن، علت ارائه این مشورتها هم به خوبی آشکار می‌گردد و ثابت می‌شود که هیچ ربطی به شخص خلیفه یا اصل فتوحات نداشته است. آنچه در این گونه موارد برای امیرالمؤمنین علیه السلام مهم بوده است جلوگیری از وقوع اشتباهاتی در این جنگ‌هاست که می‌توانسته به محو و نابودی کامل اسلام و غلبه کفار بر مسلمین منتهی گردد.

لذا در این قبیل رایزنی‌ها، به هیچ روی شخص خلیفه و یا فلسفه فتوحات مد نظر آن حضرت علیه السلام نبوده است که بخواهیم از آنها «دید مثبت ائمه علیهم السلام نسبت به فتوحات» را نتیجه بگیریم.

تا این قسمت کتاب درست شده

بدیهیست در شرایطی که حفظ اسلام و جلوگیری از نابودی ظاهری و کامل آن توسط کفار، با موضعگیری و عملکرد خلیفه در جنگ‌ها ارتباط مستقیم و ناگسستگی پیدا می‌کند، حضرت علی علیه السلام در این امور مداخله خواهند فرمود؛ اما از یاد نبریم که امیرالمؤمنین علیه السلام در شرایطی به ارائه گفتار خوب و سازنده درباره فتوحات می‌پردازند که خلیفه مصمم به انجام لشکرکشی گردیده و در واقع بدون مشورت و خودسرانه، به اقدام نظامی دست زده است.

بدیهیست در چنین شرایطی که امکان جلوگیری از لشکرکشی وجود ندارد، حکیمانه است که در برخی اقدامات، اصلاحاتی صورت پذیرد؛ تا آنچه قرار است اتفاق بیفتد و گریزی از وقوع آن نیست، در نهایت به یک خطر و ضرر عظیم و بنیان افکن برای اسلام و مسلمین تبدیل نشود. دلواپسی‌های حضرت امیر علیه السلام تنها به همین معناست و هرگز دلیلی بر تأیید فتوحات محسوب نمی‌گردد.

به عبارت دیگر، آن گاه که تصمیم گیریه‌ای نابخردانه خلفا در مسائل نظامی موجب می‌شده تا جان خلیفه با حفظ اسلام گره بخورد، جهت مصون نگه داشتن اسلام از خطر محو و نابودی توسط کفار، چاره‌ای جز ارائه رهنمودهایی سود بخش و سرنوشت ساز به خلیفه در این موضوع نبوده است. در مقابل آن جا هم که بقای خلیفه و حیات او با بازگشت امت اسلام به دوران شرک و بت پرستی عجین گشته، امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ ارزشی برای جان خلیفه قائل نبوده‌اند؛ چنانکه آن حضرت علیه السلام در پاسخ به نظرسنجی خلیفه دوم در این باره فرمودند:

اگر خلیفه توبه نکند و از بازگرداندن مردم به دوره جاهلیت منصرف نشود، سرش را از تن جدا خواهم نمود. (۲۵۶)

جمع میان این دو برخورد و موضعگیریهای متفاوت امیرالمؤمنین علیه السلام در این دو مورد نشان می‌دهد که در شرایط عادی، جان خلیفه به تنهایی و تا آن زمان که با حفظ اسلام گره نخورده باشد، نه تنها هیچ اهمیتی برای آن حضرت علیه السلام ندارد، بلکه برعکس، اگر موجبات ایجاد شرک و بت پرستی یعنی نابودی اسلام را در جامعه فراهم آورد، بی‌ارزش و ستاندنی نیز خواهد شد.

لذا رایزنیهای نظامی امام علیه السلام در دوران خلفا، نه دلیلی بر حسن روابط متقابل بوده و نه تأییدی بر عملکردهای نظامی آنان به شمار می‌آید؛ چه رسد به آن که بخواهیم آن را کوششی جهت تحکیم مبانی قدرت و حکومت خلیفه تلقی کنیم. چنانچه ابراز شده:

استنباط درست! از موضعی که حضرت علی (ع) در مدت ۲۵ سال خلافت خلفای ثلاث و نیز دوران نزدیک به ۵ سال حکومت خودش داشت، به وضوح و بدون کمترین تردید و شبهه‌ای نشان می‌دهد که آن حضرت (ع...) از هیچگونه کوششی برای تحکیم مبانی قدرت و حاکم مسلمین دریغ نمی‌ورزید! (۲۵۷...)

به هر حال دوباره یادآور می‌شویم که اگر حضرت امیر علیه السلام نسبت به فتوحات نظر مثبتی داشتند و آن را جهاد در راه خدا می‌دانستند، پس چرا از شرکت مستقیم در آنها خودداری فرمودند و بلکه فراتر از آن، چرا پیشنهاد فرماندهی نظامی در این جنگ‌ها را با قاطعیت کامل رد نمودند؟

اما در مورد ادعای عوامفریبانه «بارها» جانشینی حضرت علی علیه السلام به جای عمر در مدینه که (با توجه به تقارن آن با ایام فتوحات) دلیلی بر دید مثبت ائمه علیهم السلام نسبت به فتوحات تلقی شده است، کافیسیت شواهد تاریخی و تحلیلهای ارائه شده در این زمینه را دوباره به یاد آوریم تا میزان صحت و اعتبار علمی سخنان نویسنده مقاله معلوم گردد.

شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا (۲۵۸)

درباره شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات خلفا، علامه جعفر مرتضی در کتاب خود که به نام تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ویرایش جدید ترجمه گردیده بحث مبسوطی را ارائه داده‌اند. ضمن تأکید بر لزوم مطالعه دیدگاه‌های استاد، توجه شما را به نقدهای دیگری در این زمینه جلب می‌نمایم:

مقدمه

قبل از ورود به اصل بحث (سیاست حسنین علیهما السلام در ارتباط با حکومت و فتوحات خلفا) در این خصوص، باید به چند نکته توجه کرد:

(۱) - هیچ محقق حقیقی ندارد که قبل از تطبیق منابع و متون تاریخی چیزی را بپذیرد و یا انکار کند، زیرا پرواضح است که برخی از کتب تحت تأثیر عامل قدرت یا عامل تعصب (که نتیجه هر دو جعل و تحریف و افتراست) نگارش یافته است و از این جهت ابداً نباید آنها را سند قرار داد، این نه سخنی است که فقط اعتقاد ما باشد، بلکه می‌نگریم که شیخ شلتوت مفتی اخیر مصر و رئیس اسبق «جامع الازهر» که خود با نوع مؤلفان ملل و نحل هم مذهب است، چنین می‌گوید:

بیشتر کسانی که درباره فرق و مذاهب اسلامی کتاب نوشته‌اند تحت تأثیر روح پلید تعصب بوده‌اند. از این رو، تألیفشان همواره آتش دشمنی و کینه را در میان فرزندان یک امت، دامن زده است. هر یک از این ملل و نحل نویسان، تنها و تنها از یک زاویه، به مخالفان خویش می‌نگریسته‌اند:

رای مذهب مخالف را سخیف شمردن و عقیده طرف مقابل را به سفاهت منسوب داشتن، آن هم با اسلوبی که شر و زیانش بسی بیشتر است تا خیر و سودش، از این جهت است که هر کس که اهل انصاف باشد، نباید از روی این کتابها، درباره مذاهب اسلامی اظهار نظر کند، بلکه باید درباره هر فرقه‌ای به کتابها و مأخذ مخصوص آن فرقه رجوع کند، تا بدین وسیله به حق نزدیک شود و از خطا دور ماند. (۲۵۹) بنابراین، جای تأسف است در دانشگاه‌های ما نیز این کتب را مستند قرار می‌دهند و معلومات خود را از آنها می‌گیرند و به شاگردان (جوانان سرزمینهایی که باید حقیقت تشیع را نیک فراگیرند) می‌آموزند، بی‌داشتن تخصص و بی‌مراجعه به مأخذی که به نقد این گونه کتب پرداخته‌اند، مانند جلد سوم الغدیر.

(۲) - اصولاً باید به این نکته توجه داشت که اقوال تاریخی مانند مواد خامی هستند که در دسترس ما قرار گرفته است و مورخ در این راستا بیش از یک عنصر اطلاع رسان و وظیفه دیگری ندارد، آنچه مهم است عقل ماست که در هنگام خردورزی و انجام عملیات

یا کنار یکدیگر قرار دادن منابع و متون تاریخی و تدوین آن می‌تواند به صحت و سقم قضیه‌ای پی ببرد (۲۶۰) و (۲۶۱)

نقد و بررسی

همانطور که می‌دانید، در منابع شیعه و سنی هیچ گزارشی مبنی بر شرکت امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات خلفا وجود ندارد؛ همچنین هیچ منبع شیعه‌ای از شرکت حسنین علیهما السلام در کشور گشاییهای عصر خلفا سخن نگفته است که این، خود محل تأمل و دقت می‌باشد. اما برخی از مورخین اهل سنت از حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام در این فتوحات خبر داده‌اند که به تدریج موجب شهرت یافتن این مسأله و در نتیجه راه یافتن گزارشهای آنان در آثار مورخان معاصر شیعه (۲۶۲) و حتی برخی از علما و فقها (۲۶۳) گردیده است.

از آن جایی که بسیاری از نویسندگان اهل سنت همانند ابن اثیر و ابن کثیر به نقل طبری (متوفی ۳۱۰) در این باره استناد کرده و گزارشهایی شبیه به عبارات طبری را در آثار خود به ثبت رسانده‌اند؛ در این نوشتار تنها به بررسی و نقد همین مأخذ اکتفا می‌کنیم. طبری در کتاب تاریخش به نام «تاریخ الامم و الملوک» در این باره می‌نویسد:

در سال سی ام سعید بن عاص با تنی چند از صحابه همچون حسن، حسین و ... به همراه سپاهی از کوفه به قصد خراسان به راه افتادند! (... ۲۶۴)

خبر فوق که نقل اول طبری می‌باشد؛ گذشته از ضعفهایی که در سلسله روایان خود دارد (۲۶۵)، حاوی نکته دیگریست که پذیرش حضور حسنین علیهما السلام در آن فتوحات را سخت دچار مشکل می‌گرداند.

طبری در ادامه همین گزارش درباره چگونگی و نحوه فتح یکی از شهرهای طبرستان (گرگان) به نام «طمیسه» می‌نویسد:

سعید بن عاص (۲۶۶) به مردم شهر امان داد به شرط آن که حتی یک تن از آنان کشته نشوند، اما حصار شهر را که گشود، به جز یک تن همه آنان را به قتل رساند (۲۶۷)

افزون بر این، نقل دوم طبری نیز از همان روایان نقل اول اخذ شده است؛ با این تفاوت که ضمن تکرار نام بعضی از افراد شرکت کننده در فتح طبرستان، نامی از حسنین علیهما السلام در این فهرست به چشم نمی‌خورد.

نکته جالب دیگری که از گزارش مورخین اهل سنت در این باره استنباط می‌گردد، مربوط به سال شرکت آن دو امام همام علیهما السلام در فتوحات است؛ یعنی سال سی ام هجری که مصادف با ایام زمامداری خلیفه سوم می‌باشد.

به عبارت دیگر، آن دسته از نقلهای تاریخی که متعرض سال شرکت حسنین علیهما السلام در فتوحات شده‌اند، حاکی از حضور ایشان در فتوحات عصر عثمان می‌باشند. یعنی همان دورانی که امیرالمؤمنین علیه السلام حتی از ارائه مشاوره درباره فتوحات نیز اجتناب می‌نمودند؛ تا چه رسد به این که فرزندان خود را به همراه لشکریان عثمان و تحت فرمان بنی امیه به جبهه نبرد در طبرستان گسیل دارند. جالبتر آن که طبری نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام جهت حفظ جان حسنین علیهما السلام از شرکت آنها در معرکه صفین ممانعت به عمل می‌آوردند. (۲۶۸) حال چگونه می‌توان پذیرفت که آن حضرت علیه السلام آن دو یادگار فاطمه علیهم السلام را تحت فرماندهی بنی امیه به طبرستان گسیل دارند؟! بنابراین، با توجه به وجود چنین اشکالهای سندی و محتوایی و نیز انضمام این موارد به تحلیل‌های علامه جعفر مرتضی، حضور حسنین علیهما السلام در فتوحات عصر خلفا، مورد پذیرش نمی‌باشد.

بررسی شرکت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در فتوحات و حکومت خلفا (۲۶۹)

با توجه به ابراز تعجب نویسنده مقاله از عدم اطلاع برخی از صحابه نسبت به حقایق امور و رأی ائمه علیهم السلام درباره فتوحات، بیان می‌داریم که این تحلیل به عنوان علت منحصر به فرد شرکت برخی از یاران امام علیه السلام در فتوحات مطرح نشده، بلکه تنها

به صورت یک احتمال در کنار سایر دلایلی مطرح گردیده است که متأسفانه از توجه به آنها غفلت شده است.

لذا عدم قبول این احتمال، هیچ تأییدی برای فتوحات خلفا به دنبال خود نمی‌آورد، زیرا بر فرض که همه یاران امیرالمؤمنین علیه السلام با کسب موافقت ایشان در فتوحات خلفا شرکت جسته و تحت فشار نبوده و یا به علت خوشبینی «به خیال جهاد»، در سپاه خلیفه حضور نیافته باشند و نیز بر فرض که آن حضرت علیه السلام هم می‌توانسته در آن شرایط خاص، نظر خود را به صراحت به همه آنانی که به ایشان رجوع کرده‌اند (بر فرض رجوع)، بازگو نمایند؛ باز هیچ دلیلی وجود ندارد که موافقت امیرالمؤمنین علیه السلام با شرکت یارانش در فتوحات، تنها به دلیل دید مثبت ایشان به فتوحات خلفا باشد و به زعم مؤلف مقاله هیچ دلیل دیگری هم نداشته باشد؟!

در حالی که می‌توان گفت آنان به دلایل سازنده دیگری در این فتوحات شرکت جسته‌اند که نه تنها دلیل بر تأیید فتوحات نبوده، بلکه خود نشان دهنده انحراف است که در اصل این اقدامات نظامی وجود داشته و حال که امکان جلوگیری از وقوع آن میسر نیست، به انجام برخی اصلاحات اکتفا گردیده است تا عمق فاجعه از آنچه می‌توانسته باشد، کمتر گردد و از شدت قتل و غارت‌های سپاهیان خلیفه کاسته شود و حضور یاران امام علیه السلام به عنوان اهرمهای کنترل نظامی و رعایت موازین شرعی و اخلاق انسانی مؤثر واقع گردد.

با توجه به آنچه گذشت، باید گفت که متأسفانه تحلیلهای صورت گرفته از مسؤولیت‌پذیری‌های یاران آن حضرت علیه السلام در حکومت خلفا و سرزمینهای فتح شده نیز ناروا بوده و به غلط، حمل بر موافقت آن حضرت علیه السلام با اصل فتوحات شده است. در این مورد نیز، بر فرض که بپذیریم این مشارکتها و مسؤولیت‌پذیری‌ها در همه موارد و نسبت به همه اصحاب، توأم با موافقت امام علیه السلام بوده است؛ این موافقت می‌تواند به دلایل و حکمت‌های متعددی صورت گیرد که در تحلیل علامه جعفر مرتضی به برخی از آنها اشاره گردید.

حال باید پرسید:

به چه دلیل فلسفه این همکاری‌ها تنها در تأیید فتوحات منحصر گردیده است؟

و چرا از کنار سایر دلایل به سادگی و غافلانه گذر شده است؟

در حالی که قبول این دیدگاه (یعنی نگاه مثبت حضرت علی علیه السلام به فتوحات) در تعارض آشکار با این فرموده ایشان است که:

لا- يَخْرُجُ الْمُسْلِمُ فِي الْجِهَادِ مَعَ مَنْ لَا- يُؤْمِنُ عَلَى الْحَكْمِ وَلَا يَنْفِذُ فِي الْفَيْءِ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ إِنْ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ كَانَ مَعِينًا لِعَدُوِّنَا فِي حَبْسِ حَقِّنَا وَالْأَشَاطِئِ بَدَمَانِنَا وَمَيْتَتُهُ مَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ. (۲۷۰)

مسلمان نباید در رکاب کسی که به حکم خدا ایمان ندارد و فرمان خداوند را درباره غنایم جنگی اجرا نمی‌کند، به جهاد برود. که اگر برود و کشته شود، دشمن ما را در حبس حقوق ما و ریختن خونهای ما یاری نموده و مرگش همچون مرگ دوران جاهلیت است

آیا فتوحات خلفا قابل دفاع است؟

القاکننده این شبهه در ادامه دفاع خود از فتوحات خلفا، در پاسخ به این ایراد که در زمره فرماندهان این نبردها افرادی چون خالد بن ولید بوده‌اند، این سؤال را مطرح می‌کند که:

«با مأموریت‌های همین خالد بن ولید از سوی شخص رسول اکرم (ص) چه می‌کنید؟! (۲۷۱)

و سپس نمونه‌هایی از فرماندهی او در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را بر می‌شمارد (۲۷۲) و بدین ترتیب سعی دارد تا از عملکرد

سپاه اسلام در فتوحات خلفا دفاع نماید؛ چنانچه می نویسد:

عملکرد مسلمانان در جنگ‌ها و فتوحات به خوبی قابل دفاع است و با نادیده گرفتن لغزشهایی اندک! که مانند آن در هر درگیری دیگری نیز به چشم می خورد، می توان از مجموعه جنگ‌های مسلمانان و نه هر آنچه در آن جنگ‌ها گذشته است مو به مو دفاع کرد! (۲۷۳) وی در ادامه، با این بیان که:

در جنگ‌های خود رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) نیز تخلفات قابل ملاحظه ای! از جانب سربازان و افراد تحت امر سر می زده است! (۲۷۴) به ذکر برخی از این نمونه‌ها پرداخته و چنین نتیجه می گیرد:

وقتی یک گروه هشت یا دوازده نفره به سرکردگی عموزاده رسول خدا (ص) به مأموریت می رود و دست به کاری ناخواسته و ناشایست مانند کشتن دو نفر در ماه حرام بدون دستور فرماندهی کل، بلکه با نافرمانی از دستور بازدارنده او می زند ... وقتی فرماندهای از به کار بستن دستور پیامبر (ص) سرپیچی می کند و شماری از مردم بیگناه و احتمالاً مسلمان را با ناجوانمردی و سنگدلی، به خاک و خون می کشد؛ وقتی سربازان تحت امر فرماندهی چونان علی (ع)، بی باکانه! به بیت‌المال دست درازی می کنند...

شما از فرماندهان و سربازان شرکت کننده در جنگ‌ها و فتوحات اسلامی که گاهی عدد آنان به شصت هزار نفر می رسیده است، چه انتظاری دارید ...؟ آیا با همه این ملاحظات باز هم می توان گفت:

حقیقت این است که شیوه جنگ‌های پیامبر (ص) با این کشورگشاییها کاملاً متفاوت بوده است؟ (۲۷۵)

همانطور که ملاحظه می شود، در این بخش سعی شده است تا ثابت گردد شیوه جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با فتوحات خلفا و عملکردهای نظامی آنان، همانند و یکسان است و هیچ تفاوتی در این زمینه وجود ندارد؛ چرا که اگر در زمان خلفا افرادی چون خالد بن ولید به مأموریت‌های نظامی گماشته شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خالد بن ولید را به مأموریت‌های نظامی اعزام فرموده اند و اگر در زمان خلفا از خالد و امثال او خلاف‌هایی سر زده، امثال این تخلفات در جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و از سوی سربازان امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام نیز قابل مشاهده است!؟

در پاسخ باید گفت بر فرض که صحت و اعتبار تاریخی حوادثی که وقوع آن به عصر رسالت نسبت داده شده را بپذیریم، اولاً:

میان عملکردهای نظامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام با رفتارهای جنگی خلفا، یک تفاوت اصلی و ماهوی وجود دارد و آن می باشد؛ که درباره غاصبان خلافت الهیه هرگز چنین اذنی وجود ندارد؛ «اذن خدای متعال» بنابراین، کسانی که بدون داشتن صلاحیت اذن و فرمان الهی، خود را جانشین حضرت داعی الی الله علیه و علی آله صلوات الله و سلامه قلمداد کرده اند، از نظر قرآن، مفتریان کذاب و ستمگرترین افراد بشر به حساب می آیند و لزوماً مستحق سختترین کیفرها و شدیدترین عذابها می باشند؛ اگر چه از مواضع منبر و محراب غصبی، با قیافه‌های زاهدنمای سالوسی، ندای ارشاد و هدایت سر داده، مردم را به خداپرستی و صدق و صفا و امانت و تقوی دعوت کرده باشند و با جنگیدن با کفار و سرکوب کردن آنان، دامنه حکومت به نام اسلامی را گسترش داده و مملکت‌هایی را به زیر پرچم قرآن آورده باشند (۲۷۶)

ثانیاً:

آنچه در این مغلطه‌ها ساده انگارانه از توجه بدان غفلت شده است، عدم بررسی نحوه عکس العمل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت به تخلفات مأموران و زیردستان خود و عدم توجه به تفاوت آشکار آن با عملکردها و موضعگیریهای خلفا در شبیه این موارد می باشد. به راستی، چرا در متن شبهات به فرماندهی خالد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و رفتار او با مردم قبیله بنی جذیمه اشاره شده (۲۷۷)، ولی هیچ ذکری از عکس العمل پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه به میان نیامده است؟

در حالی که شواهد تاریخی نشان می‌دهد آنگاه که:

خبیر جَنایات خالد به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت سخت ناراحت شد و برآشفت. دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا از آنچه خالد کرده است، به نزد تو بیزاری می‌جویم.

چون خالد به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت بر او خشمگین بود. بلافاصله به علی علیه السلام مأموریت داد که نزد قبیله بنی جذیمه رود و خسارتها و خونبهای افراد را بپردازد. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: نزد بنی جذیمه برو، کارهای دوره جاهلی را زیر پا بنه و آنچه را که خالد از میان برده است، فدیهایش را پرداخت کن. علی علیه السلام دیه کشتگان آنها را پرداخت و غرامت هر خسارتی را که به ایشان رسیده بود، داد؛ حتی قیمت ظرفهایی را که برای سگها آب و غذا در آن می‌ریختند و همراهان خالد برده بودند، پرداخت. سپس از آنان پرسید که آیا خونی بیدیه یا مالی بی‌غرامت مانده است؟

و چون گفتند دیگر چیزی نمانده است، مالی را هم که باقی مانده بود، به عنوان احتیاط و برای آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله خشنود باشند، به آنان پرداخت و گفت:

این مقدار را هم به عنوان احتیاط از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می‌پردازم که اگر چیزی مانده است که شما اکنون از آن اطلاعی ندارید، ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بری شده باشد. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و گزارش کار خود را به آن حضرت داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

بسیار خوب کردی، من به خالد فرمان جنگ نداده بودم، بلکه به او فرمان داده بودم تا آنها را به اسلام فراخواند.

و نیز روایت شده است که حضرت دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و سه بار گفت:

خدایا از آنچه خالد کرده است، نزد تو بیزاری می‌جویم

(۲۷۸)

متأسفانه نه تنها از ذکر این عکس العمل پیامبر صلی الله علیه و آله اجتناب شده بلکه معلوم نمی‌باشد که چرا آنجا هم که مؤلف در متن مقاله‌اش پس از یادآوری عملکرد ناشایست عموزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به ناراحتی پیامبر صلی الله علیه و آله و توییح فرستادگان توسط ایشان اشاره کرده است، از توجه دادن به این عکس العمل پیامبر صلی الله علیه و آله که حتی منجر شد آن حضرت به غنائم آنان دست نزنند غفلت ورزیده و در آن دقت نکرده است؟

همچنین آنجا که از دست درازی سربازان تحت امر امیرالمؤمنین علیه السلام به بیت‌المال سخن به میان آورده، مؤلف مقاله از توجه دادن و دقت به این نکته که این اعمال زشت در غیاب آن حضرت علیه السلام صورت پذیرفته و امیرالمؤمنین علیه السلام از این کردار، سخت برآشفتند و جامه‌ها را از تن آنان درآوردند، غفلت کرده است؛ حال آن که خود نیز در ضمن نقل این حادثه، همه موارد فوق را نگاشته است. (۲۷۹)

به هر حال غفلت از توجه به این نکات و عدم دقت در آنها از یکسو و نادیده انگاشتن عکس‌العملهای خلفا در برخورد با تخلفات زیردستان حکومتی خود از سوی دیگر، منجر به دفاع نامعقول از فتوحات خلفا گردیده است. گویا القاکننده این مطالب از یاد برده است که خالد بن ولید در زمان خلافت ابوبکر با مالک بن نویره و قبیله او که تنها حکومت ابوبکر را مشروع نمی‌دانستند چه کرد؟! آنگاه که: (۲۸۰)

خالد، مالک را در حالی که می‌گفت:

من مسلمانم کشت و سر او را پایه دیگ غذا قرار داد و در همان شب با زن او...

پس از این جنایت فجیع، که توسط خالد فرمانده و فرستاده خلیفه اول صورت پذیرفت؛ ابوبکر گفت:

من او را سنگسار نمی‌کنم، او اجتهاد کرده و در اجتهاد خود به خطا رفته است ... من شمشیری را که خدا از نیام کشیده در غلاف نخواهم کرد (۲۸۱) و (۲۸۲)

البته عکس‌العمل خلیفه اول به همین مورد منحصر نبود؛ بلکه آنگونه که طبری می‌نویسد:

ابوبکر هرگز گماشتگان و سپاهیان خود را قصاص نمی‌کرد. گویا وی در سیاست خود اعتقادی به مجازات کارگزاران و سپاهیان نداشت (۲۸۳)

خلیفه دوم نیز شبیه همین سیاست را نسبت به اطرافیان و هواداران خود اجرا می‌کرد، یکی از این افراد مغیره بن شعبه بود که در زمان خلافت عمر فرماندار بصره گشت. تلاش عمر جهت رها کردن مغیره از مجازات شرعی سنگسار، نمونه بارزی از نحوه برخورد خلیفه با خلافکارهای گماردگان حکومتی و طرفدارانش بود.

خلیفه دوم نه تنها چهارمین شاهد را از ادای شهادت شرعی علیه او بازداشت، بلکه به دست خود مغیره بر سه شاهد نخست نیز حد جاری ساخت؟! (۲۸۴)

حال با توجه به این دو نمونه پر اهمیت، چگونه می‌توان انتظار داشت که خلفا به جنایات جنگی سربازان خود در فتوحات اهمیتی بدهند، چه رسد که بخواهند به آنها رسیدگی هم بکنند؟!

این تفاوت بارز و آشکار است که میان عملکردهای نظامی در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا وجود دارد و نمی‌دانیم به چه دلیل و انگیزه‌ای از سوی نویسندگان مقاله نادیده انگاشته شده است؟!

شاید به این دلیل که ابرازکننده این دیدگاه قائل به نادیده گرفتن لغزشهایی اندک! که مانند آن در هر درگیری دیگری به چشم می‌خورد! می‌باشد؟! مانند آنچه به نام اسلام و حکومت اسلامی بر سر مالک بن نویره و همسرش آمد! (۲۸۵)

اما پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز لغزش سربازان و فرماندهانش را کوچک نشمرد و از عملکردهای زشت آنان دفاع نکرد و آنها را توجیه نمود و سعی در رها کردن متخلفان از مجازاتهای شرعی نرفت. بلکه برعکس در عین قبول مسئولیت و جبران آن، از اعمال و رفتارهای غلط آنان نیز ابراز بی‌زاری و تنفر فرمود؛ در حالی که خلیفه اول و دوم، نه تنها از رفتار فرماندهان و استانداران خود دفاع می‌کردند و تمام تلاش خود را جهت سرپوش نهادن بر این اقدامات ناشایست به کار می‌بستند، بلکه به نظر می‌رسد: این قبیل جنایات با آنکه به حمایت‌های بی‌دریغ آنان صورت می‌پذیرفت؛ زیرا بنای خلفا بر حمایت کور از طرفداران سیاسی و نظامی شان بوده است، ولو این هواداران مرتکب فجیعترین جنایات شوند؟!

مشارکتهای اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا

نکته آخری که باید در خاتمه بحث درباره مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت خلفا خاطر نشان کرد این است که در برخی موارد، سیاست دستگاه خلافت به گونه‌ای بود که آن حضرت علیه السلام را ناخواسته مجبور به انجام برخی اقدامات می‌نمود؛ برای مثال یکی از اهرمهای فشار خلفا جهت تثبیت پایه‌های خلافتشان عبارت بود از: اهمیت دادن به لزوم جماعت، محکوم کردن و حتی تکفیر کسانی که در جماعت آنان شرکت نمی‌کردند.

احادیثی که در مذمت ترک جماعت مسلمین و ایجاد تفرقه یا شق عصای مسلمین وارد شده بود، لزوم همراهی با جماعت حق به رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام را با خود مطابقت دادند و حتی احادیثی هم در این باره جعل شد (۲۸۶) در چنین شرایطی نه تنها عدم شرکت امیرالمؤمنین علیه السلام در این گونه مراسم، بهانه کافی را برای سرکوب بیشتر ایشان در اختیار حکومت قرار می‌داد (۲۸۷)؛ بلکه فراتر از آن، امکان هر گونه مداخله امام علیه السلام در امور حکومتی و تلاش برای حفظ دین اسلام را از وی

می‌ستاند. در حالی که امام علیه السلام به دنبال چنین انزوایی از جامعه اسلامی نبودند.

بنابراین همانطور که تاکنون به اثبات رسید، هیچ دلیلی وجود ندارد تا در مواردی که برخی همکاری‌ها صورت پذیرفته است، میان انگیزه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و مقاصد خلفا همگونی و همسانی برقرار سازیم. بلکه برعکس، با دقت نظر در مطالب مطرح شده می‌توان به تضاد و شکاف عمیقی میان اهداف مورد نظر طرفین این نوع مناسبات سیاسی پی برد.

در سرتاسر این قبیل امور یک اصل اساسی وجود دارد:

امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز به گونه‌ای رفتار نمی‌فرمودند که عملکرد آن حضرت علیه السلام به تأیید خلافت و سیره خلفا بینجامد و یا آنان امکان هر نوع سوء استفاده از رفتار ایشان را جهت تأمین مقاصد خود به دست آورند. آنچه امام علیه السلام در این قبیل موارد به دنبال آن بودند با خط مشی نظام خلافت در جلب نظر و کسب همکاری ایشان کاملاً اختلاف داشت. این در حالیست که همچنان شاهد برخی تفسیرها و تحلیلهای بی‌پایه از سیره علوی در آن دوران می‌باشیم. چنانچه ادعا شده:

«نمونه بارز دیگری از این همسازگری! علی (ع)، شرکت ایشان در نماز جماعت به امامت ابوبکر می‌باشد!» (۲۸۸)

بنا به گفتار اندیشمند شیعی دکتر سید محمد باقر حجتی، امیرالمؤمنین ... در نماز جماعت آنها شرکت می‌فرمود تا مردم خلأ وجود آن حضرت را در اجتماع احساس نکنند و تصور نمایند که امیرالمؤمنین علی در سوی دیگر ره می‌سپرد! و پیوند! خود را از جامعه‌ای که خلفا، زمامداری و قدرت اجرائی را در میان مردم این جامعه در دست دارند! گسسته است (۲۸۹)

البته تحلیل دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که هیچ گونه انگیزه خاصی از این گونه اقدامات امام علیه السلام را بر نمی‌تابد، زیرا معتقد است:

در عین حال رفت و شد در مسجد ... امری معمول بود» (۲۹۰)

این تحلیل نیز در نهایت این اقدامات را مؤید خلافت و سیره خلفا نمی‌انگارد. حضور امیرمؤمنان علیه السلام در مجالس آنان از سر عمد و قصد نبوده است.

حضرتش بسیاری از وقتهای خود را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گذراند و همین حضور، شرکت در مجالس آنان را در پی داشت. بنابراین آن حضرت در مجالس خاص و ویژه آنان شرکت نداشت. دیگر آن که اگر از سر عمد نیز در مجالس ایشان شرکت می‌جست به انگیزه نهدی از منکر بود، زیرا آنان در بسیاری از کارها به حضرتش مراجعه می‌کردند. (۲۹۱)

بنابراین جهتی صحیح و ارتباطی محکم با امور دین، عامل حضور و روایی شرکت ایشان در محافل آنان بود (۲۹۲)

اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد پس از خروج ابوبکر از انزوای سه روزه (۲۹۳) گفتگوها و درگیریهای رخ داد و سرانجام امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن دعوت یارانش به بازگشت فرمودند:

فَوَاللَّهِ لَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ إِلَّا كَمَا دَخَلَ أَحْوَى مُوسَى وَ هَارُونَ، أَدُ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: (فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلَا أَنَا هَاهُنَا قَاعِدُونَ) (۲۹۴)

... «وَاللَّهِ لَا دَخَلْتُهُ إِلَّا لِرِيَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَوْ لِقَضِيئِهِ أَقْضِيهَا» (۲۹۵)

این نقل به صراحت حکایت از حضور محدود و تعریف شده آن حضرت علیه السلام در مسجد دارد.

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام همواره در نماز جماعت خلفا حاضر می‌شدند؟

استاد سید علی حسینی میلانی در این زمینه می‌گویند:

می‌توان ادعا کرد قضیه حضور امیرالمؤمنین علیه السلام به نماز خلفاء از مصادیق بارز: رب مشهور لا أصل له: چه بسیار مطالب و قضایای مشهوری که اصل و ریشه درستی ندارند، می‌باشد؛ و علیرغم اینکه حتی بعضی از خواص، این قضیه را به عنوان امر مسلمی اتخاذ کرده‌اند، ولی ما تاکنون مدرک معتبر و قابل اعتنایی برای تثبیت این مطلب نیافته‌ایم، چه سند معتبر و غیر قابل مناقشه‌ای در

دست است که آن حضرت همواره به نماز خلفاء حاضر می‌شده‌اند؟

آنچه موجود است مطلبیست که ابوسعید سمعانی در کتاب (الانساب) آورده که در واقع می‌توان آن را از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام در ارتباط با رسوا کردن مخالفین محسوب داشت و ما قضیه را قبلاً نقل کرده‌ایم.

و خود این واقعه شاید حاکی از آن باشد که هنوز امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرده بودند و یا عدم رضایتشان بر همگان معلوم بوده و الا وجهی برای این نبود که تصمیم به قتل آن حضرت بگیرند (۲۹۶) ایشان در جای دیگر با اشاره به اصل ماجرا می‌گویند:

الْبَتَّةُ مَا تَاكُونُ فِي مَصْدَرٍ مَعْتَبَرٍ نِيَاظَةً لِمَنْ كَرِهَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقِيدًا بَوَدَّ أَنْ يَكُونَ فِي نَمَازِ ابِوبَكْرٍ يَأْتِيهِمْ مِنْ غَيْرِ أَوْ مِنْ سَائِرِ صَحَابَةٍ حَاضِرِينَ، وَلِي بَرْتَبِقَ أُنْجَبُ فِي انْسَابِ سَمْعَانِي (۲۹۷) نقل شده است:

آن حضرت در نماز ابوبکر حاضر شده در حالی که ابوبکر فرمان قتل آن سرور را به خالد داده است و پس از ندامت، قبل از دادن سلام نمازش، خالد را از انجام این کار نهی می‌کند و چه بسا کسی اصلاً بر این موضوع دست نیابد، زیرا کتاب «الانساب» تألیف سمعانی، کتاب روایت و حدیث نیست تا مظان دسترسی احادیث مورد نظر باشد و این خواست خداست که خبری را صاحبان کتب حدیث نخواستند نقل شود به توسط این کتاب به ما برسد (۲۹۸)

تحریف در نقل از منابع شیعه

یادآور می‌شویم که در مسیر القای حسن روابط میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا به دو نقل از کتب علمای امامیه استناد شده و تحت عنوان «نماز با خلفا» ابراز گردیده:

شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه کتاب الصلوه ص ۵۳۴ از قول امام (ع) نقل می‌کند:

پیامبر خدا (ص) با خلفا وصلت کرد و علی (ع) پشت سر آنها نماز خواند.

و مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین عالم بزرگ شیعه در کتاب اجوبه مسائل موسی جارالله می‌نویسد:

أَمَّا صَلَاةُ عَلِيٍّ وَرَاءَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَلَيْسَتْ تَقِيَّةً إِذْ حَاشَى الْأَمَامِ أَنْ يَجْعَلَ عِبَادَتَهُ تَقِيَّةً وَيَجُوزُ لِلشَّيْخِ أَنْ يَقْتَدِيَ بِالسُّنَنِ.

اما نماز علی (ع) پشت سر ابوبکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزّه و دور است از اینکه عبادت خود را به طور تقیه انجام دهد و جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتدا کند (۲۹۹)

در پاسخ به این شبهه، ابتدا به بررسی روایت مندرج در کتاب وسائل الشیعه می‌پردازیم و در این زمینه به سه نکته اساسی اشاره می‌نماییم:

نکته یکم

که ترجمه آن در نقل فوق آمده است، از بیان علّت و «قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ» عبارت کیفیت انجام این اعمال ساکت بوده و برای درک فضای حاکم بر تحقق این عملکردها بایستی به عناوین بابهایی که توسط محدثین شیعه (همانند شیخ حرّ عاملی قدس سرّه) تأسیس گردیده و امثال این حدیث در ذیل آن درج شده است دقت نمود. شیخ حرّ عاملی قدس سرّه روایات کتابش را بر اساس درایت و فهم محتوای احادیث باب بندی فرموده و در واقع عناوین این بابها ناشی از بصیرت وی نسبت به معنای این روایات است.

نکته جالب توجه این است که مرحوم شیخ حرّ عاملی قدس سرّه در کتاب وسائل الشیعه این روایت را ذیل عنوان باب استحباب حضور الجماعة خلف من لا يقتدى به للتقية والقيام في الصف الاول معه. باب استحباب حاضر شدن در نماز جماعت از روی تقیه، پشت سر کسی که اقتدای به او جایز نیست و ایستادن با او در صف اول آورده‌اند.

همچنین این روایت در کتاب بحار الانوار (۳۰۰) و مستدرک الوسائل (۳۰۱) به ترتیب تحت این عناوین آمده است:

باب نِكَاحِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ وَ الْمُخَالِفِينَ وَ النَّصَابِ.

«باب ازدواج با مشرکان و کفار و اهل سنت و دشمنان اهل بیت علیهم السلام»

«باب جوازِ مَنَاحِئِ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ الشُّكَاكِ الْمُظْهِرِينَ لِلْإِسْلَامِ وَ كِرَاهَةِ تَرْوِيجِ الْمُؤْمَنَةِ مِنْهُمْ.»

باب جایز بودن ازدواج با مستضعفین و اهل شک که به اسلام تظاهر می‌کنند و مکروه بودن اینکه زن مؤمنه (شیعه) را به عقد ایشان

در آورند

نتایجی که از دقت در این عناوین گرفته می‌شود عبارتند از:

اولاً:

امام جماعت در این روایت قابل اقتدا کردن نبوده و در واقع از اوصاف و ویژگیهای شخصیتی و شرایط فقهی مربوط به امام جماعت برخوردار نمی‌باشد. به عبارت دیگر میان امام و مأموم در این نماز دوگانگی وجود دارد و نماز خواندن به امامت او، تنها به موجب «تقیه» جایز بوده و ثوابی هم که برای این عمل ذکر گردیده ناظر به ارزشمندی تقیه است و هیچ ارتباطی با امام جماعت ندارد.

ثانیاً:

محدثینی که این روایت را با توجه به بخش مربوط به «قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» در مبحث نکاح آورده‌اند، به صراحت از هویت و شخصیت درونی طرف مقابل (یعنی همسر و امام جماعت) پرده برمی‌دارند و نشان می‌دهند که شرایط نامتعارف و غیر متداولی بر این فضا حاکم بوده است که از آن به ضرورت و تقیه یاد می‌شود.

نکته دوم

برای فهم فرازی از یک روایت نمی‌توان از عبارتهای قبلی و یا بعدی مرتبط با آن چشم پوشی کرده و روایت را تحریف به نقصان نمود. بدیهیست که چنین نگاهی به حدیث، ما را به درک‌های متضادی نسبت به معنای واقعی آن می‌رساند؛ لذا متن کامل این روایت را از کتاب وسائل الشیعه نقل می‌نماییم. در کتاب وسائل الشیعه (چاپ آل البیت علیهم السلام) متن حدیث چنین است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، فِي نَوَادِرِهِ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَنَاحِئِهِمْ وَ الصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ، فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ شَدِيدٌ لَنْ تَسْتَطِيعُوا ذَاكَ، (۳۰۲) قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ صَلَّى عَلَيهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ (۳۰۳)

در بخش اول حدیث می‌خوانیم:

این کار سخت و دشواریست که انجام آن از شما خواسته شده است و شما توان قطع رابطه با آنان را ندارید و ناچار به انجام آن هستید که به روشنی ثابت می‌کند اجبار و اضطراری در میان است که ما را به عدم ترک رابطه با مخالفین وادار می‌سازد. گویا اصل بر جدا بودن است؛ ولی از روی ناچاری بایستی با آنان همراه بود.

نکته سوم

در صورتی که از ابتدای این حدیث و دلالت آن صرف‌نظر کرده و تنها به همان فرازی که در متن شبهه درج گردیده اکتفا نماییم، بر این نکته تأکید می‌گردد که متن حدیث از بیان کیفیت تحقق این رفتارها ساکت بوده و جهت درک فضای حاکم بر آن بایستی به روایات مشابهی که به توضیح این اعمال پرداخته‌اند مراجعه کرد.

این حدیث همچون حدیث نهم همین باب از کتاب وسائل الشیعه می‌باشد که عبارت آن چنین است:

عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: صَلَّى حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَلْفَ مَرْوَانَ وَ نَحْنُ نُصَلِّيْ مَعَهُمْ (۳۰۴)

دقت فرمایید که از متن هیچکدام از این دو روایت (صَلَّى حَسَنٌ وَ حَسِينٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَلْفَ مَرْوَانَ صَلَّى عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ) نمی‌توان دریافت که آیا این نمازها به اقتدا بوده و یا فرادا خواندن نماز همراه با جماعت بوده است؟

و در هر کدام از این دو صورت آیا تقیه بوده و یا شرایط دیگری وجود داشته است؟

لذا باید در جستجوی روایات مبینی بود که می‌توان با دقت در ابواب مربوط به «نماز جماعت همراه با مخالفین مذهب» بدانها دست یافت. تفاوت بارزی که در کیفیت این نمازها با نماز جماعت به امامت شیعه عادل و واجد شرایط امامت جماعت وجود دارد، به وضوح ثابت می‌کند که نماز جماعت با مخالفین مذهب امامیه (که مورد تأکید هم قرار گرفته است) هرگز به معنای پذیرش عقاید امام جماعت و یا تأیید شخصیت او نمی‌باشد؛ زیرا که شرط عدالت در این موارد ساقط است.

همچنین در کنار این دسته از روایات، حدیث راهگشای دیگری در این زمینه وجود دارد که متن آن چنین است:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقْرَأَانِ خَلْفَ الْأَمَامِ. (۳۰۵)

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام در جماعت با مخالفین حمد و سوره را خود می‌خواندند

این روایت در واقع مبین کیفیت نماز معصومین علیهم السلام به امامت مخالفین می‌باشد که نه تنها به تشریح شیوه نماز خواندن حسنین علیهما السلام در روایت مربوط به نماز جماعت به امامت مروان می‌پردازد؛ بلکه به درک کیفیت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا نیز کمک کرده و کیفیت این نماز را هم معین می‌نماید.

از سوی دیگر بیان و توضیح علامه مجلسی قدس سره در ذیل این روایت نیز قابل تأمل و توجه است؛ وی می‌نگارد:

تَبَيَّنَ: خَلْفَ الْأَمَامِ أَي أَيْمَةِ الْجُورِ الَّذِينَ كَانُوا فِي زَمَانِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، كَمَا يَصَلِّيَانِ خَلْفَهُمْ تَقِيَةً وَ لَا يُتَوَيَّنُ الْاِقْتِدَاءُ بِهِمْ وَ كَمَا يَقْرَأَانِ وَ يَصَلِّيَانِ لِأَنْفُسِهِمَا وَ يَسْتَحِبُّ حُضُورَ جَمَاعَتِهِمْ اسْتِحْبَابًا مُؤَكَّدًا كَمَا ذَكَرَهُ الْأَكْبَرُ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ وَ يَجِبُ عِنْدَ التَّقِيَةِ، لَكِنْ يَسْتَحِبُّ أَنْ يَصَلِّيَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ يَأْتِي وَ يَصَلِّيَ مَعَهُمْ أَنْ أَمَكَنَ وَ أَلْمَا فَيَجِبُ أَنْ يَقْرَأَ لِنَفْسِهِ وَ لَا- تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ عَنْهُ بِالْإِتِمَامِ بِهِمْ عَلَى الْمَشْهُورِ، بَلْ قَالَ فِي الْمُنْتَهَى: لَا نَعْرِفُ فِيهِ خِلَافًا وَ لَا يَجِبُ الْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الْجَهْرِيَّةِ وَ تَجْزِيَةُ الْفَاتِحَةِ وَحْدَهَا مَعَ تَعَدُّرِ قِرَاءَةِ السُّورَةِ وَ أَنْ قُلْنَا بِوَجُوبِهَا وَ لَا خِلَافَ فِيهَا ظَاهِرًا وَ لَوْ رَكَعَ الْأَمَامُ قَبْلَ اكْتِمَالِ الْفَاتِحَةِ فَقِيلَ أَنَّهُ يَقْرَأُ فِي رُكُوعِهِ وَ قِيلَ تَسْقُطُ الْقِرَاءَةُ لِلضَّرُورَةِ كَمَا قُطِعَ بِهِ فِي التَّهْذِيبِ، حَتَّى قَالَ: إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا لَمْ يَلْحَقِ الْقِرَاءَةَ مَعَهُمْ جَازَ لَهُ تَرْكُ الْقِرَاءَةِ وَ الْاِعْتِدَادُ بِتِلْكَ الصَّلَاةِ، بَعْدَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَدْرَكَ الرُّكُوعَ وَ الْأَحْوَطُ الْاِعَادَةُ حِينَئِذٍ وَ كَذَا لَوْ قَرَأَ فِي النَّفْسِ تَقِيَةً.

توضیح: مقصود از «پشت سر امام» پیشوایان ستم پیشه‌ای هستند که در زمان آن بزرگواران بودند و ایشان از سر تقیه پشت سر آنها نماز می‌خواندند و نیت اقتدای به آنها را نمی‌کردند و نمازشان را به صورت فرادا می‌خواندند و حمد و سوره را هم قرائت می‌نمودند و به استحباب مؤکد مستحب است که در جماعت ایشان حاضر شوند، هم چنانکه بیشتر فقها فرموده‌اند و اخبار بر آن دلالت دارد و به هنگام تقیه واجب می‌شود. اما مستحب است که اگر بتواند در خانه‌اش نماز بخواند، سپس بیاید و با ایشان بخواند و گرنه واجب است که حمد و سوره را برای خودش بخواند و طبق نظر مشهور با اقتدای به ایشان قرائت ساقط نمی‌شود، بلکه در کتاب «منتهی» فرموده است: در این مطلب نظر خلافی سراغ نداریم و در نمازهای جهریه لازم نیست حمد و سوره بلند خوانده شود و اگر نتوانست سوره را بخواند، خواندن سوره حمد به تنهایی کافی است؛ هر چند که نظرمان به وجوب قرائت سوره در نماز باشد و ظاهراً در این مطلب اختلاف نظری نیست و اگر امام جماعت قبل از تکمیل شدن فاتحه به رکوع رود، بعضی گفته‌اند:

ادامه حمد را در رکوعش بخواند و بعضی گفته‌اند به جهت ناچاری قرائت حمد و سوره ساقط می‌شود، هم چنانکه در کتاب «تهذیب» به طور قطعی این نظر را داده‌اند و همین نماز هم قبول است، تا جایی که فرموده‌اند:

اگر نمازگزار به قرائت ایشان نرسید، می‌تواند قرائت را نخواند و چنانچه رکوع را درک کند، نمازش هم صحیح است و احتیاط این است که چنین نمازی را اعاده نماید و نیز اگر حمد و سوره را از سر تقیه در دل خود بخواند پیام این دیدگاه که در واقع بیانگر نظر

عموم فقهای امامیه می‌باشد، از جهات زیادی همانند پاسخ مرحوم علامه شرف الدین در کتاب «أَجْوِبُهُ مَسَائِلَ جَارِ اللَّهِ» است که عین عبارت ایشان را خواهیم آورد تا مشخص شود که در نقل از این کتاب نیز رد پای تحریف و قربانی کردن حقیقت به پای وحدت از سوی دکتر بی‌آزار شیرازی به وضوح مشاهده می‌شود و نه تنها عبارتهایی که به نام مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین در شبهه مذکور آورده شده، در کتاب ایشان مندرج نمی‌باشد، بلکه حتی نقل به مضمون دیدگاه ایشان هم نبوده و نشانگر خیانت آشکاری در نقل از کتب علمای امامیه است.

بر اساس آنچه مرحوم شرف الدین قدس سره در کتابش از قول جارالله نقل می‌کند، او معتقد است که:

أَمَّا التَّقِيَةُ بِالْعِبَادَةِ بِأَنْ يَعْمَلَ الْأَمَامَ عَمَلًا لَمْ يَقْصِدْ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ وَ أَمَّا آتَاهُ خَوْفًا مِنْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ وَ التَّقِيَةُ بِالتَّبْلِيغِ بِأَنْ يَسْنَدَ الْأَمَامَ إِلَى الشَّارِعِ حُكْمًا لَمْ يَكُنْ مِنَ الشَّارِعِ، فَإِنَّ مِثْلَ هَذِهِ التَّقِيَةُ لَا تَقَعُ أَبَدًا أَصْلًا مِنْ إِمَامٍ لَهُ دِينٌ وَ يَمْتَنِعُ صُدُورُهَا مِنْ إِمَامٍ مَعْصُومٍ وَ حَمْلُ رِوَايَةِ الْأَمَامِ وَ عِبَادَةِ الْأَمَامِ عَلَى التَّقِيَةِ طَعْنٌ عَنْ عَصْمَتِهِ وَ طَعْنٌ عَلَى دِينِهِ (... ۳۰۶)

و اما تقیه در عبادت آن است که امام عملی را انجام دهد بدون آن که در آن عمل عبادی خدا را قصد کند و فقط آن را در ظاهر به جهت ترسی که از سلطان ستمگر دارد انجام دهد و تقیه در تبلیغ دین آن است که امام حکمی را به شارع نسبت دهد که از شارع صادر نشده باشد. البته پر واضح است که مانند این دو نوع تقیه هرگز از امامی که دیانت داشته باشد، سر نخواهد زد و انجام آن از سوی امام معصوم امکانپذیر نیست و حمل نمودن روایت یا عبادت امام بر تقیه، طعنی بر عصمت و دینداری وی محسوب می‌شود به عبارت دیگر موسی جارالله در این بیان می‌خواهد در ذهن خوانندگان دیدگاهش چنین القا کند که تقیه به معنای انجام کاری از سوی امام علیه السلام است که ایشان این عمل را نه به جهت رضای خداوند متعال و نه به قصد قربت، بلکه تنها به دلیل ترس از سلطان و حاکم ستمگر انجام می‌دهند و چنین رفتاری برازنده امام علیه السلام نبوده و اگر بخواهیم عبادت امام علیه السلام را از روی تقیه بدانیم، ناگزیریم که ورود خدشه بر عصمت و دین امام علیه السلام را قبول کنیم؟! جارالله پس از این مقدمه چینیها و قرار دادن تقیه و عصمت در مقابل یکدیگر، با آماده کردن ذهن خواننده (جهت اعتراف به تقیه نبودن اعمال عبادی امام علیه السلام) چنین می‌گوید:

وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَوْلَادِهِ السَّلَامِ كَانَ يَحْفَظُ عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ يِرَاعِي الْأَوْقَاتِ وَ يَحْضُرُ الْجَمَاعَاتِ وَ يَصَلِّي الْمَكْتُوبَاتِ وَ يَصَلِّي صَلَاةَ الْجُمُعَةِ مُقْتَدِيًا خَلْفَ الْأَوَّلِ وَ الثَّانِي وَ الثَّلَاثِ كَانَ يَقْصِدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ فَقَطُّ وَ لَمْ يَكُنْ يَصَلِّي صَلَاةً إِلَّا تَقَرُّبًا وَ تَقْوَى وَ آدَاءً (... ۳۰۷)

امیر مؤمنان حضرت علی که درود بر وی و فرزندان با در مورد نمازها دقیق بود و فضیلت اول وقت را رعایت می‌نمود و در نمازهای جماعت شرکت می‌فرمود و نماز جمعه را پشت سر خلفای ثلاثه با اقتدای به آنان به جای می‌آورد و از این امر فقط خدا را در نظر داشت و او هیچ نمازی را جز برای تقرب و تقوا و ادای فریضه به پای نمی‌داشت بدین ترتیب موسی جارالله می‌خواهد از این بیان به نفع خلفا استفاده کرده و قائل به مشروعیت خلافت و نیز عدالت و مقبولیت شخصیت خلفا، از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام شود.

موسی جارالله از یک سو با تعریف غلطی که از تقیه ارائه می‌دهد، آن را در ردیف یک عمل ریاکارانه قرار داده و عبادت امام علیه السلام بر اساس تقیه را عملی خارج از دایره عبودیت و فاقد قصد قربت می‌داند و از سوی دیگر به شرکت امیرالمؤمنین علیه السلام در نمازهایی که به امامت خلفای ثلاثه اقامه شده اشاره نموده و با نفی تقیه از این حرکت امیرالمؤمنین علیه السلام، به دنبال اثبات اهداف خاص خود حرکت می‌کند.

علامه سید عبدالحسین شرف الدین قدس سره در مقابل چنین جوسازیهایی دست به قلم برده و می‌نگارد:

قُلْتُ: حَاشَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَصَلِّيَ إِلَّا تَقَرُّبًا لِلَّهِ وَ آدَاءً لِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَ صَلَاتُهُ خَلْفَهُمْ مَا كَانَتْ إِلَّا لِلَّهِ خَالِصَةً لَوْجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ قَدْ اقْتَدَيْنَا بِهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَّبْنَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالصَّلَاةِ خَلْفَ كَثِيرٍ مِنْ أُمَّةٍ جَمَاعَةٍ أَهْلِ السُّنَّةِ، مُخْلِصِينَ فِي تِلْكَ الصَّلَوَاتِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ هَذَا جَائِزٌ فِي مَذْهَبِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ يَثَابُ الْمُصَلِّي مَنَا خَلْفَ الْأَمَامِ السُّنِّيِّ كَمَا يَثَابُ بِالصَّلَاةِ خَلْفَ الشَّيْعِيِّ وَ الْخَيْرُ بِمَذْهَبِنَا يَعْلَمُ أَنَّا نَشْتَرِطُ الْعَدَالَهَ فِي إِمَامِ الْجَمَاعَةِ إِذْ كَانَ شَيْعِيًّا، فَلَا يَجُوزُ الْأَتْتِمَامُ بِالْفَاسِقِ مِنَ الشَّيْعِيَّةِ وَ لَا بِمَجْهُولِ الْحَالِ، أَمَا السُّنِّيُّ فَقَدْ يَجُوزُ الْأَتْتِمَامُ بِهِ مُطْلَقًا. (۳۰۸) گفتیم:

حاشا از این که امیرمؤمنان علیه السلام جز برای تقرب به خدای متعال و به جا آوردن آن چه خداوند به آن مأمورش فرموده است نمازی را بخواند و نماز خواندن ایشان پشت سر خلفا فقط برای خدا و خالصانه و به نیت رضای او بود و ما نیز به ایشان علیه السلام اقتدا کردیم. بنابراین ما با نماز گزاردن پشت سر بسیاری از امامان جماعت سنی مذهب در حالی که آن نمازها را خالصانه برای خدای تعالی خوانده‌ایم، به ذات اقدسش تقرب جستیم و این مسأله در مذهب اهل بیت علیهم السلام جایز است و فرد نمازگزار از شیعه که پشت سر امام جماعت سنی مذهب نماز گزارده، همان گونه ثواب می‌برد که اگر به امام جماعت شیعه مذهب اقتدا می‌نمود و فردی که از قوانین شرعی مذهب ما اطلاع داشته باشد می‌داند که ما عدالت را در مورد امام جماعتی که شیعه باشد شرط می‌دانیم؛ بنابراین اقتدا به فرد شیعه فاسق و ناشناس جایز نبوده در حالی که این شرط در امام جماعت سنی وجود ندارد و اقتدا به هر فردی از آنان جایز است

از کلام علمای شرف الدین به روشنی می‌توان دریافت که وی ابتدا به تصحیح تعریف مطرح شده از سوی جارالله درباره تقیه پرداخته و با تبیین موضع اختلاف، به جای آن که تقیه را عملی بدون قصد قربت بداند، آن را یک عمل «تعبدی» دانسته که عمل بدان در حقیقت امثال امر خدای متعال بوده و تحت پوشش عمل به تعالیم شریعت قرار دارد. علامه شرف الدین در پاسخ خود، تقیه را هم راستا و نه متعارض با تقرب به خدای متعال و انجام دستور پروردگار دانسته و آن را عملی شرعی و خداپسندانه مطرح کرده است و بدین ترتیب با دیدگاه جارالله که تقیه را نقطه مقابل و متضاد قرب خدای متعال قرار داده بود، به مخالفت برخاسته و آن را رد نموده است.

از سوی دیگر برای این که بیان وی حمل بر تأیید عقاید و شخصیت امام جماعت (خلفا) در این گونه نمازها نشود و از شرایط و ویژگی‌هایی که برای تقیه در مکتب اهل بیت علیهم السلام ذکر گردیده به نفع شخصیت امام جماعت و کسب مقبولیت و مشروعیت برای او (خلفا) سوءاستفاده نگردد، با صراحت تمام به این نکته اشاره کرده است که عدالت در امام جماعت غیر شیعه شرط نمی‌باشد و در واقع با این بیان ظریف به تفاوت کیفیت نماز جماعت به امامت فرد شیعه با فرد سنی (خلفا) اشاره نموده و عدالت خلفا را به طور صریح نفی می‌نماید؛ تا خواننده با توجه به این اختلاف و دوگانگی به یاد داشته باشد که هرگز نمی‌توان از این عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ایشان تأییدی برای مخالفین امامیه به دست آورد.

به هر حال اولاً:

باید پاسخ علامه شرف الدین را با توجه به سؤال موسی جارالله و فضای حاکم بر کتاب و نه بر اساس تمایلات شخصی و گرایشهای فکری خود فهمید و نقل به مضمون نمود.

و ثانیاً:

باید این پاسخ را به دنبال اشاره به سؤال موسی جارالله آورد و نه به دنبال یک فراز تحریف به نقصان شده از یک روایتی که خود مجمل بوده و به مبین نیازمند می‌باشد؟! چرا که چنین تلفیقی از عبارات، خواننده را در درک کیفیت عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام دچار اشتباه کرده و ناخودآگاه وی را به سوی تفسیری سوق می‌دهد که خواست این طیف از وحدت طلبان تحریفگرا است؛ چنانچه ابراز شده:

حضرت علی همواره با سیدنا ابوبکر بوده و در تمام نمازها پشت سر او حضور داشته است (...! ۳۰۹)

... «و خود علی (ع) نیز در نماز خلفای راشدین شرکت می‌کرد» (۳۱۰)

گفتار چهارم؛ نقد و بررسی تحلیلهای مطرح شده درباره روابط متقابل خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام

چه شبهاتی در این باره مطرح می‌شود؟

اشاره

آخرین دسته از شبهات وحدت طلبانه در زمینه روابط خلفا و امیرالمؤمنین علیه السلام، مربوط به القای حسن روابط میان سردمداران حکومت و خاندان عترت علیهم السلام می‌باشد. در یک نگاه ابتدایی، این شبهات را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود:

گروه یکم:

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، اقدام به کلی‌گویی کرده و بدون اشاره به موارد معین تاریخی، سعی در اثبات حسن روابط خلفا با اهلیت علیهم السلام نموده‌اند.

گروه دوم:

شبهاتی که جهت اثبات روابط دوستانه، به برخی وقایع معین تاریخی استناد کرده و به تحلیل آن اقدام نموده‌اند. لذا بررسی‌های این گفتار را به طور مختصر از گروه یکم آغاز کرده و در ضمن آن به برخی شبهات رایج در گروه دوم نیز پاسخ خواهیم داد. کلی‌گویی جهت اثبات روابط دوستانه سه خلیفه با خاندان وحی علیهم السلام با چنین بیانهایی مطرح می‌شود:

... «آنچه مسلم است تمام اصحاب پیامبر به ویژه خلفاء راشدین ... مانند برادر با یکدیگر رفتار می‌کردند» (۳۱۱)

علی (ع) مدت ۲۳ سال در حیات پیغمبر (ص) و ۲۵ سال بعد از وفات آن حضرت با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیک داشت، رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت (... ۳۱۲)

علی (ع) چه در دوران حیات پیامبر (ص) و چه بعد از وفات آن حضرت، با خلفای ثلاثه، رفت و آمد و تماس نزدیک و نیز رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت (۳۱۳)

جهت تجزیه و تحلیل این ادعاها، نخست باید روابط هر یک از خلفا با خاندان وحی علیهم السلام را به طور جداگانه مورد کنکاش قرار داده و صحت این نوع روابط را (در دو مقطع قبل و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله) ارزیابی نماییم.

بخش الف) روابط متقابل خلیفه اول و خاندان وحی علیهم السلام

اشاره

در این زمینه شاهد یک ادعای کلی هستیم:

ابوبکر صدیق به خاندان و خویشاوندان رسول ارادت خاص و فوق‌العاده‌ای داشت» (۳۱۴)

بررسی این شبهه را از تحلیل روابط ابوبکر با اهل بیت علیهم السلام «در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله» آغاز می‌کنیم:

اگر این سخن درست باشد که در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دو جریان سیاسی مختلف در میان مهاجران وجود داشته و کسانی برای به دست آوردن خلافت تلاش می کرده‌اند، باید پذیرفت که میان امام علیه السلام و شیخین از همان زمان مناسبات خوبی نبوده است. در اخبار سیره چیزی که شاهد نزاع اینان باشد دیده نشده، اما هیچ خاطره‌ای نیز که رفاقت اینها را با یکدیگر نشان دهد وجود ندارد. دشمنیهای عایشه با امام علی علیه السلام که به اعتراف خودش از همان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته، می تواند شاهی بر اختلاف آل ابی بکر با آل علی علیه السلام تلقی شود.

گفته‌اند زمانی که فاطمه علیها السلام رحلت کرد، همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در عزای بنی هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به مریضی زد و نیامد و حتی برای علی علیه السلام چیزی نقل کردند که گویا عایشه اظهار سُرور کرده بود. هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر و اصرار امام علیه السلام در اثبات حقانیت خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد» (۳۱۵)

شاید تنها خاطره به ظاهر دوستانه‌ای که از دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده است، این ادعا باشد که: «ابوبکر، حضرت سلام الله علیها را برای علی (ع) خواستگاری می کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می شود!» (۳۱۶) ابوبکر، حضرت سلام الله علیها را برای علی (ع) خواستگاری می کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می شود ... این نوع پیوندها و روابط بین»

«صحابه امری رایج بود و در الفت بین مسلمین و تألیف قلوب و وحدت آنها، نقش مؤثری داشت! (۳۱۷) در پاسخ می گوئیم: اولاً:

ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام در سال دوم هجری و سالها قبل از ماجرای سقیفه و بروز منازعات» مربوط به خلافت صورت پذیرفته، بنابراین استناد به آن در اثبات این موضوع کاملاً غلط و بی مورد است. ثانیاً:

در موضوع ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهما السلام بسیاری از بزرگان اهل سنت با سند معتبر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود:

همانا خداوند متعال مرا فرمان داد که دخترم فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام در آورم.

این در شرایطیست که آنها هر دو قبلاً برای خویش جداگانه به خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام رفته‌اند و پاسخ منفی گرفته‌اند ... با این تفصیل در امر این ازدواجی که مستقیماً به دستور خداوند متعال صورت پذیرفته است و آن هم پس از آن که ابوبکر و عمر هر دو در تلاش برای خویش در خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ منفی گرفته و مأیوس برگشته‌اند، فکر می کنید این دو نفر یا دیگران در تحقق یا عدم تحقق آن چه نقشی داشته‌اند؟» (۳۱۸)

این در حالیست که برخی منابع شیعی ماجرای این خواستگاری را چنین گزارش می دهند:

روزی ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودند و سخن مزاجت حضرت فاطمه علیها السلام در میان آوردند ... پس ابوبکر با عمر و سعد بن معاذ گفت که برخیزید که به نزد علی برویم و او را تکلیف نمائیم که خواستگاری فاطمه بکند و اگر تنگدستی او را مانع شد، ما او را در این باب مدد کنیم ... پس ایشان به هر گونه بود آن حضرت را راضی کردند ... چون ابوبکر و عمر آن حضرت را «برای امتحان» (۳۱۹) فرستاده بودند و انتظار بیرون آمدن آن حضرت را می کشیدند، سر راه بر او گرفتند و پرسیدند:

چه خبر داری؟

حضرت فرمود:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر خود فاطمه را به من تزویج کرد و مرا خیر داد که حق تعالی در آسمان او را به من تزویج نموده است ... چون ایشان این خبر را شنیدند «به ظاهر» اظهار خشنودی کردند (۳۲۰ ...)

خاطره دیگری که در این دوران از روابط خلیفه اول با امیرالمؤمنین علیه السلام بر جای مانده است، مربوط به هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به یثرب و توقف ایشان در قبا می‌باشد؛ در آن زمان، ابوبکر اصرار داشت زودتر وارد مدینه شوند ولی پیامبر فرمود:

هرگز داخل مدینه نمی‌شوم مگر وقتی که برادرم و پسر مادرم علی علیه السلام و فاطمه دخترم وارد شوند و ابوبکر به تنهایی به مدینه رفت حسداً لعلی» (۳۲۱)

منابع تاریخی نوشته‌اند:

پیغمبر حدود پانزده روز در قبا ماند تا علی علیه السلام، برسد.

ابوبکر به پیغمبر گفت:

شاید علی تا یک ماه دیگر نیاید! مردم مدینه چشم به راه شمایند!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

چنین نیست. او به زودی خواهد آمد. من نیز حرکت نخواهم کرد تا عموزاده‌ام، برادرم و محبوبترین خاندانم و کسی که با جان خود، جان مرا پاس داشته است، از راه برسد.

ابوبکر رنجید و پیغمبر را در قبا رها کرد و نزد یکی از دوستانش در محله‌ای به نام سنج رفت» (۳۲۲)

لذا در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت:

روابط امام علیه السلام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره‌ای باقی نمانده است (۳۲۳)

اکنون با توجه به این که تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ نشانه‌ای از وجود روابط گرم و صمیمانه میان خلیفه اول با خاندان وحی علیهم السلام را در اختیار ما نمی‌نهد، به بررسی این ادعا می‌پردازیم که می‌گوید:

در صدد آنیم تا ... دوام! آن روابط گرم و صمیمانه! جان نثاران رسول خدا را در دوران خلافت خلیفه اول صدیق اکبر به اثبات برسانیم! (۳۲۴)

جهت بررسی این شبهه، چاره‌ای نداریم تا با مراجعه به تاریخ، رفتار و عملکرد خلیفه اول با خاندان رسول علیهم السلام را ترسیم نماییم و میزان ارادت خاص و فوق‌العاده او به اهل بیت علیهم السلام را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین سازیم. (۳۲۵)

بلاذری در کتاب انساب الاشراف می‌نویسد:

چون علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را با خشونت هر چه تمامتر بیاورد... ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید آورده است:

ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت:

چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند با آنان جنگ کن (۳۲۶ ...)

لذا می‌توان گفت:

هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر، اصرار امام علیه السلام در اثبات حقانیت خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد. حمله به خانه امام علیه السلام و حالت قهر حضرت فاطمه علیها السلام و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه

آن حضرت علیها السلام، اختلاف را عمیقتر کرد» (۳۲۷)

بنابراین نه تنها در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه‌ای از وجود روابط گرم و صمیمانه به دست نمی‌آید، بلکه شواهد تاریخی حاکی از اعمال سیاست سرکوب و خشونت در برخورد با خاندان وحی علیهم السلام پس از غضب خلافت توسط ابوبکر می‌باشد؛ حال چگونه می‌توان مدعی شد:

«؟ آیا کسی که چنین ارادت و اعتقادی نسبت به زهرا داشته باشد، حقّ او را ضایع و تلف می‌نماید!» (۳۲۸)

این شبهه‌ایست که تاریخ پاسخ آن را به روشنی ارائه می‌دهد:

آن گاه که ابوبکر فدک را از تصرف حضرت صدیقه زهرا علیها السلام خارج ساخت و از ایشان که به حکم آیه تطهیر معصوم می‌باشند، جهت اثبات مالکیت فدک شاهد طلب نمود و سپس با رد شهادت شهود و بی‌اعتبار دانستن شهادت شرعی آنها، به طور ضمنی نشان داد که جز شکستن مقام عصمت و پس ندادن فدک هدفی در سر ندارد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به دفاع از حضرت فاطمه علیها السلام می‌پردازند و بین ایشان و ابوبکر سخنانی رد و بدل می‌شود که در پایان، امام علیه السلام بعد از گفتن این سخنان با ناراحتی به منزل رفتند. هیاهوی عجیبی بین مردم پیدا شد. می‌گفتند:

حق با علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است، علی علیه السلام راست می‌گوید.

در این هنگام ابابکر به منبر رفت و برای خاموش کردن مردم گفت:

هان ای مردم! این چه سر و صداییست که ایجاد کرده‌اید و گوش به سخن هر کس می‌دهید. او روبا هیست که شاهد او دم اوست، ماجراجو و برپا کننده فتنه است و مردم را به آشوب دعوت می‌نماید، کمک از ضعفای یاری از زنان می‌طلبد، او مانند ام طحال است که عزیزترین نزدیکان وی نزد او افراد فاحشه بودند. خلیفه با استفاده از اهرم قدرت چه جسارتهائی که به ساحت امام علیه السلام نکرد. ما می‌توانیم به میزان ادب و وقار خلیفه پی بریم که چگونه به شخصی که خود به نزول آیه تطهیر درباره وی اعتراف نموده است، توهین می‌نماید...

ابن ابی الحدید که از این همه جسارتهای خلیفه تعجب نموده است از استاد خود جعفر بن یحیی بصری می‌پرسد آیا این همه تعرضات در مورد علی علیه السلام است؟

و جواب می‌شود:

...بله فرزندانم، مسأله سلطنت در کار است...

آری خلفا برای تثبیت حکومت خود از هیچ توهینی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ابا نداشتند» (۳۲۹)

حال باید پرسید، چگونه می‌توان با استناد به ارادتی ساختگی و دروغین مدعی شد:

«در عصر صدیق و فاروق حقوق خاندان پیامبر بطور کامل به آنان می‌رسید!» (۳۳۰)

تذکر تاریخی

در پایان خاطر نشان می‌گردد که برخی از طرفداران ابوبکر خبری با مضمون نماز گزاردن ابوبکر بر جنازه آن حضرت را جعل کرده‌اند (۳۳۱) و خوشبختانه شخصیتی چون ابن حجر عسقلانی تصریح به دروغ بودن آن خبر نموده است. (۳۳۲) (۳۳۳)

اسناد تاریخی معتبر حاکی از عدم حضور ابوبکر در مراسم تدفین حضرت زهرا علیها السلام می‌باشند؛ چنانچه بخاری و مسلم (دو تن از حدیث‌نگاران مشهور اهل سنت) در کتابهایشان که به «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» شهرت دارد، تصریح نموده‌اند:

فَلَمَّا تُوْفِّتْ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَ لَمِيؤُذْنٌ بِهَا اِبَابَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا. (۳۳۴)

«فَلَمَّا تُوْفِّتْ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ بِنُ اَبِيطَالِبٍ لَيْلًا وَ لَمِيؤُذْنٌ بِهَا اِبَابَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ. (۳۳۵)

نمونه‌هایی از تصریحات منابع اهل سنت به غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

سند شماره ۱

فَعَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ. (۳۳۶)»

«فاطمه دختر رسول خدا بر ابوبکر غضب نموده و با او قطع رابطه کرد. این قهر او با ابوبکر پیوسته ادامه داشت تا از دنیا رفت

سند شماره ۲

فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى ابِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ. (۳۳۷)»

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خبیر،] فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن نگفت

سند شماره ۳

فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى مَاتَتْ. (۳۳۸)»

فاطمه با ابوبکر قطع رابطه نموده و تا زنده بود با او سخن نگفت

سند شماره ۴

فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى ابِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ. (۳۳۹)»

[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خبیر،] فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و با او قطع رابطه کرد و تا زنده بود با ابوبکر سخن نگفت

سند شماره ۵

فَعَضِبَتْ فَاطِمَةُ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ. (۳۴۰)»

[در ماجرای مطالبه میراث پیامبر،] فاطمه غضبناک شد و با ابوبکر قطع رابطه کرد و این قهر وی ادامه داشت تا از دنیا رفت

سند شماره ۶

فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى ابِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ. (۳۴۱)»

«[در ماجرای مطالبه ارث، فدک و خمس غنائم خبیر،] فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت و بر او غضب نمود هر چند که بر خلاف همه اسناد تاریخی اظهار شود:

به منابع معتبری که اثبات کند حضرت علی (ع) و حضرت زهرا و ائمه اطهار (ع) از خلفای ثلاث تعبیر به دشمن کرده باشند، دست نیافته‌ام و از این رو، بر آنم که اختلاف میان صحابه پیامبر (ص) پس از وفات آن حضرت، ماهیتاً یک اختلاف میان صحابه رسول خدا (ص) بوده که عملاً توسط حضرت علی (ع) در دوران حکومت خلفا و پس از آن در زمان زمامداری آن حضرت (ع) و پس از آن در زمان ائمه اطهار (ع) در قول و عمل نادیده گرفته شد! (۳۴۲)

هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از سرپرستی محمد بن ابی بکر چه بود؟

شبهه دیگری که در راستای روابط متقابل خلیفه اول و امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح گردیده، مربوط به سرپرستی امام علیه السلام

از همسر و فرزند ابوبکر پس از مرگ خلیفه می‌باشد؛ چنانچه ابراز شده:

آن حضرت نهایت ارادت خویش را به حضرت ابوبکر پس از وفات نشان داد و اسماء بیوه ابوبکر را به زنی گرفت و محمد فرزند ابوبکر را در خانه خویش بزرگ نمود! (۳۴۳)

محمد فرزند ابوبکر مورد علاقه فراوان حضرت امیر بود و در کنار فرزندان خود، او را بزرگ کرد و هنگام خلافت، وی را به زمامداری مصر نصب فرمودند! (۳۴۴)

جهت بررسی این شبهه ابتدا لازم است تا قدری درباره اسماء بنت عمیس سخن بگوییم:

این زن گرچه در ظاهر همسر ابوبکر بود، بیشتر اوقات خود را در خانه داماد پیامبر و برادر شوهرش (علی بن ابیطالب علیه السلام) و به خدمت فاطمه علیها السلام می‌گذراند (۳۴۵)

لذا می‌توان گفت:

در اینکه بانو اسماء بنت عمیس، آغازی خوب و فرجامی خوبتر در زندگی خود داشته است، شکی نیست؛ یعنی ابتدا همسر جعفر بن ابیطالب و در آخر همسر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و چند سالی که با ابوبکر میزیسته توانسته در دامن پاک خود بذری ناپاک را پاک و پاکیزه تربیت کند و محمد بن ابی بکر را از فرزندی ابوبکر به فرزندی علی علیه السلام منتقل نماید و آن از مسلمیات تاریخ است. چه اشکالی دارد که بگوییم بانویی با چنین شرافت، به هنگام مشاهده انحراف مسیر خلافت و ظهور کارهای ناشایست و نفاق گونه از شوهرش، از خانه او بیرون آمده، همدم و انیس حضرت زهرا علیها السلام گشته تا با این کار هم برائت خود را از آنان و هم پیوستگی و ولایت خود را به اینان اثبات کند (... ۳۴۶)

بنابراین آنچه محلّ تأمل است، ازدواج اسماء و ابوبکر می‌باشد که سبب و انگیزه این ازدواج با توجه به اختلاف فکری و اخلاقی آن دو زن و شوهر از نظر تاریخی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد (۳۴۷)

لذا دلایل ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با اسماء و سرپرستی فرزندش محمد را باید در ویژگیهای شخصیتی و منحصر به فرد خود اسماء جست؛ حمایت او از حریم ولایت و امامت علوی را می‌توان از این اقدام اسماء به خوبی دریافت:

برخوردهای شدید امیرالمؤمنین علیه السلام، اغتشاش عجیبی در افکار ابوبکر و عمر و مشاورینشان پیش آورده بود؛ به طوری که آنان را وادار به تصمیم گیریهای شتابزده‌ای نمود. با آنکه غاصبین به شدت از امیرالمؤمنین علیه السلام وحشت داشتند ولی بالاخره تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند... اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر و بانوی صالحه‌ای بود از این توطئه که در خانه ابوبکر صورت گرفت آگاه شد. لذا خدمتکار خود را فرستاد و گفت:

نزد فاطمه علیها السلام برو و به او سلام برسان و آنگاه که از در وارد می‌شوی این آیه را (به کنایه) بخوان:

إِنَّ الْمَلَآئِئِمَّةَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجِ أُنَى لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (۳۴۸)

یعنی این گروه توطئه می‌کنند که تو را بکشند. خارج شو که من خیرخواه تو هستم. همچنین اسماء به خادمه‌اش گفت:

اگر با خواندن آیه منظور تو را متوجه نشدند، آن را تکرار کن (... ۳۴۹)

همچنین میزان ارتباط محمد (فرزند اسماء) با خاندان پدرش ابوبکر را می‌توان از موضعگیری او در جنگ جمل، علیه خواهرش عایشه به خوبی مشاهده کرد؛ چرا که در این نبرد، محمد در کنار امام خویش و مقابل خواهرش عایشه دختر ابوبکر شمشیر می‌زد. محمد در پایان جنگ جمل در جمله‌ای خطاب به عایشه خود را چنین معرفی می‌کند:

نزدیکترین و در عین حال دشمنترین فامیل و خویشاوند تو (۳۵۰)

لذا ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با اسماء پس از مرگ ابوبکر و سرپرستی محمد فرزند ابوبکر، هیچ ارتباطی به حسن رابطه آن حضرت علیه السلام با ابوبکر ندارد، بلکه ارتباط مستقیم با ویژگیهای روحی خود اسماء داشته است که از او زنی حامی ولایت

علوی و دوستدار خاندان وحی علیهم السلام ساخته بود، به گونه‌ای که حضرت علی علیه السلام نه تنها ایشان را به عنوان همسری شایسته بر می‌گزیند، بلکه فرزند او را که از این مادر به دنیا آمده است تربیت نموده و پرورش می‌دهند، تا محمد (فرزند ابوبکر) به عنوان نمونه‌ای از یک شیعه در تاریخ بدرخشد و در این مقام تا بدان جا رسد که فرزند او قاسم از معتمدان و مخصوصان امام سجاد علیه السلام شد (۳۵۱) و دخترش (ام فروه) همسر امام باقر علیه السلام و مادر امام صادق علیه السلام گردید. (۳۵۲)

حال قضاوت به عهده خوانندگان است که این فضایل و ویژگیهای فردی اسماء بنت عمیس و فرزندش را به حساب ابوبکر بگذارند و

یا آن را امری کاملاً مستقل و بی‌ارتباط با شخص خلیفه بدانند.

هر چند که علیرغم تمام این حقایق ابراز شده:

مگر امام سجاد (ع) نوه دختری خلیفه اول را به زنی نگرفت و مگر جناب ابوبکر نیای مادری امام باقر (ع) و ائمه اطهار بعدی (ع) نبود؟ ... و مگر بین دشمنان می‌تواند این گونه روابط خویشاوندی پدید آید! (۳۵۳)

«ائمه ما از امام باقر (ع) به بعد همگی از نوادگان دختری جناب ابوبکر هستند. ائمه ما با خلفا نزدیکی خانوادگی داشتند!» (۳۵۴)

بنابر آن چه ملاحظه فرمودید، دیگر جایی برای این ادعای ساختگی باقی نمی‌ماند که:

گذشته از همکاری سیدنا علی با حضرت ابوبکر ... این دو شاگرد پیامبر (ابوبکر و علی) با هم همانند اعضای یک خانواده، دوست و صمیمی بودند! (۳۵۵)

بخش ب) روابط متقابل خلیفه دوم و خاندان وحی علیهم السلام

در این زمینه شاهد یک ادعای کلی هستیم:

«سیاست حضرت عمر نسبت به اهل بیت ترکیبی بود از محبت و بزرگداشت!» (۳۵۶)

«عمر به علی نگاه عاشقانه‌ای داشت که با تعظیم و تکریم همراه بود!» (۳۵۷)

جهت بررسی این شبهه بایستی با مراجعه به تاریخ، به ترسیم رفتار و عملکرد خلیفه دوم در رابطه با خاندان رسول علیهم السلام پردازیم و میزان محبت و بزرگداشت او نسبت به اهل بیت علیهم السلام و نیز تعظیم و تکریم عاشقانه او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام را تنها با چند سند تاریخی کوتاه و گویا معین کنیم.

نگاهی به اسناد تاریخی

بلاذری در کتاب انساب الاشراف می‌نویسد:

...عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه علیها السلام رفت.

فاطمه علیها السلام پشت در خانه آمد و گفت:

ای پسر خطاب! آیا تویی که می‌خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟

عمر پاسخ داد:

آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکمتر می‌سازد.

تاریخ طبری نوشته است که:

عمر گفت:

به خدا قسم یا خانه را بر شما می‌سوزانم یا اینکه جهت بیعت خارج می‌شوید.

ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید آورده است:

...عمر با شعله‌ی آتش که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد. فاطمه علیها السلام گفت:

ای پسر خطاب! آتش آورده‌ای خانه مرا بسوزانی؟
گفت:

بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده‌اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید (... ۳۵۸)

اسناد تاریخی مربوط به برخورد خشونت‌آمیز خلیفه دوم با خاندان وحی علیهم السلام (جهت اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام) را می‌توانید در سه کتاب «الهیجوم علی بیت فاطمه علیها السلام»، «احراق بیت فاطمه علیها السلام» و «الحجۃ الغراء علی شهادة الزهراء علیها السلام» دنبال فرمایید و با مطالعه شواهد نقل شده از منابع معتبر اهل سنت، به میزان صحت این ادعاها دست یابید که: «عمر همیشه حضرت علی را قرۃ العین (نور چشمان) می‌نامید!» (۳۵۹)

همچنین از سوی دیگر شاهد این ادعا هستیم که:

اصحاب سقیفه و حضرات ابوبکر و عمر و عثمان و هواداران آنها تشکیل دولت دادند و حضرت علی هم تا آخر با آنها همکاری داشت»

«و با آنها اختلاف نظر هم داشت، اما هیچگاه با آنها دشمنی نداشت!» (۳۶۰)

با این که حق خود را غصب شده می‌دانست، همان گونه که در خطبه شقشقیه آمده است، صبر پیشه کرد و این صبر تنها در ظاهر نبود.»

«او قلباً هم هیچ گاه با صحابه پیغمبر دشمن نبود!» (۳۶۱)

روابط خود آن بزرگان روابطی برادرانه و اسلامی همراه با حفظ کیان اسلام و عزت اسلامی بوده است، نه دشمنانه و کینه توزانه و خصمانه! (۳۶۲)

آیا این سکوت پرمعنی، به معنای آن نیست که آن حضرت تمایل نداشته‌اند این واقعه بازگو شود (۳۶۳) و آتش دشمنی را پیوسته شعله‌ور سازد و روابط آن حضرت و خلفای ثلاث را به خصوص در دوران خلیفه دوم که دوران پر حادثه و پر فتوحاتی بود، تحت تأثیر عواطف شخصی! قرار دهد! (۳۶۴)

هر چند بررسی عملکردهای خلیفه دوم پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله جای هیچ گونه تردیدی را در دشمنی و کینه‌ورزی گروه برندگان سقیفه با اهل بیت علیهم السلام باقی نمی‌گذارد، اما از آنجا که سعی شده تا در کنار این شبهات، تصویری دوستانه از سیره و عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا ترسیم گردد، به چند اعتراف تاریخی از خود خلیفه دوم اشاره می‌کنیم تا با نحوه برخورد و مواجهه امیرالمؤمنین علیه السلام با او نیز آشنا شویم.

نمونه نخست حدیثیست که در کتاب صحیح مسلم و تاریخ مدینه ابن شبه نقل شده؛

در این احادیث، خلیفه دوم به علی علیه السلام و عباس نسبت می‌دهد که آنان خلیفه اول و دوم را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله‌گر] و یا ستمگر و فاجر می‌دانسته‌اند» (۳۶۵)

در نقل صحیح مسلم آمده:

خلیفه دوم، عباس و علی علیه السلام را مخاطب قرار داده چنین می‌گوید:

...هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت:

من بعد از پیامبر ولی مسلمانان می‌باشم؛ شما دو نفر (عباس و علی علیه السلام) آمدید و میراث خود را طلب کردید. تو (عباس) میراث را از پسربرداری و این (علی علیه السلام) میراث همسرش را از پدرش. پس ابوبکر گفت:

پیامبر خدا فرموده است: ما ارث برده نمی‌شویم؛ آنچه به جا گذاریم صدقه است، ولی شما وی را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خیانتکار [حیله گر] دانستید (... ۳۶۶)

متن کلام خلیفه دوم درباره نوع نگاه حضرت علی علیه السلام به ابوبکر و خودش چنین است:
 «... فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا، آثَمًا، غَادِرًا، خَائِنًا... وَاَنَا... وَوَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا، آثَمًا، غَادِرًا، خَائِنًا»
 همچنین ابن شبه در تاریخ مدینه ... به جای کاذب، آثم، غادر و خائن؛ ظالم و فاجر را نقل کرده است (۳۶۷)
 متن اصلی عبارت او چنین است:
 «... تَرَعْمَانَ أَنْ أَبَا بَكْرٍ فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ... فَتَرَعْمَانَ أَنِّي فِيهَا ظَالِمٌ فَاجِرٌ»
 در یک جمع بندی می‌توان گفت:

آنچه در حقیقت شاهد اصلی در این مبحث می‌باشد این است که عمر بن خطاب تصریح می‌نماید که علی بن ابیطالب علیه السلام و عباس عموی پیامبر که صرف نظر از هاشمی بودن، دو نفر از صحابه خوش نام و نشان می‌باشند، شیخین را ظالم و خیانتکار می‌دانسته‌اند، پس چطور ممکن است کسی تفوه نماید که در بین اهل بیت و خلفا کمال دوستی و مودت بوده است، با وجودی که اهل بیت به اعتراف خود دشمن، چنین اعتقادی در مورد آنها داشته‌اند؟
 این نصوص بیانگر این مطالب است که ... علی بن ابیطالب علیه السلام و عباس، شیخین را ظالم و خیانتکار، کاذب، آثم، غادر، خائن می‌دانستند.
 اینکه می‌گویند:

در بین خلفا و اهل بیت علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله صمیمیت و دوستی بوده است زمانی صحت می‌یابد که همدیگر را تصدیق نموده باشند.
 پس اگر به بهانه بعضی از روایات جعلی و غیر صادر از اهلیت علیهم السلام در لابلائی کتب حدیثی می‌خواهند محبت دشمنان اهلیت را در میان مردم ضعیف انتشار دهند، باید دانسته باشند که صحت این روایات متفرع بر نبودن دلیلی قوی بر خلاف آنها می‌باشد، که با بودن آن دلیل مافوق، تمامی این روایات مورد ادعای دشمن از اعتبار ساقط می‌گردد.
 به این نصوص توجه فرمائید:

...ترجمه مختصر این روایات این است که علی بن ابیطالب علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب در زمان خلافت عمر، اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خیر و فدک از او مطالبه می‌نمایند و عمر به آنها می‌گوید:
 شما در زمان خلافت ابوبکر نیز این اموال را مطالبه نمودید و حال آنکه او را دروغگو و معصیت کار و ظالم و خائن می‌دانستید و اکنون که خلافت به من رسیده از من نیز این اموال را مطالبه مینمائید و حال آنکه مرا نیز همانند ابوبکر دروغگو و گناهکار و ظالم و خائن می‌دانید. با این تصریحات و اقرار بی‌شائبه خلیفه، آن هم در معتبرترین کتاب اهل سنت (۳۶۸) که هیچگونه تردیدی در اعتبار و صحت آن در نزد عامه نمی‌باشد، دیگر گمان نمی‌رود کسی بدور از تعصب بوده و نپذیرد که نظریه بنی هاشم و اهل بیت رسول علیهم السلام درباره خلفا چگونه بوده‌ست» (۳۶۹) هر چند ادعا شود:

حضرت علی (ع) نه تنها هیچگاه به خلفای قبل از خود جسارتهایی از آن قبیل که در میان پاره‌ای عوام ما متداول بوده و هست، نکرده است، بلکه در بسیاری از موارد! لب به مدح آنان گشوده‌ست! (۳۷۰)
 سند تاریخی دیگری گویای آن است که:

در جریان سفر عمر به شام، خلیفه از امام علیه السلام خواست به همراه ایشان حرکت کند، ولی امام علیه السلام نپذیرفت و به همین جهت خلیفه از حضرت نزد ابن عباس شکوه کرد و گفت:

من از پسر عمویت علی گله دارم، از وی خواستم با من به شام بیاید ولی نپذیرفت؛

من دائماً او را ناراحت می‌بینم، به نظر تو از چه ناراحت است؟

ابن عباس پاسخ داد:

معلوم است، تو خود هم میدانمی.

عمر گفت:

آری، ناخشنودی او به جهت از دست دادن خلافت است...

پس امام علیه السلام اعتراض و خشم درونی خود از غضب خلافت را به دیگران نشان می‌داد، تا آنجا که خلیفه و مردم به وضوح به

آن پی بردند» (۳۷۱)

متن کلام خلیفه دوم درباره نحوه مواجهه حضرت علی علیه السلام با خودش چنین است:

و لَمْ أزلُ أراه واجِداً، فِيمَ تَظُنُّ موجدته؟»

وی را پیوسته نسبت به خود در حال غضب می‌یابم، به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟

با توجه به این دو سند معتبر که هر دو از کتب معتبر اهل سنت اخذ گردیده و در هر یک از آنها نیز با اعتراف شخص خلیفه مواجه

هستیم، قضاوت درباره میزان صحت و اعتبار علمی این ادعا را به عهده خود شما می‌نهیم که ابراز می‌دارد:

... «رفتار و گفتار آن حضرت (ع) مطابق آنچه در کتب معتبر فریقین آمده است!، نه تنها اشاره‌ای [به] عداوت و امثال اینها ندارد!»!

(۳۷۲)

«بنده ادعا و اثبات می‌کنم که حضرت علی (ع) با خلفای ثلاث هیچ گاه دشمن نبوده و با ایشان دشمنی نکرده است!» (۳۷۳)

با این خلیفه نیز برخوردی مناسب و گشاده داشت. وی با این تصمیم، همه اعتراضات خود نسبت به خلیفه جدید را پشت سر

گذاشت! (۳۷۴)

«پس شک میان دو طرف از بین رفت و فاصله آنها تا حد به هم پیوستن کم شد و اعتماد عنوان مرحله جدید گشت!» (۳۷۵)

اهل بیت رسول خدا در زمان خلفای راشدین برای گسترش اسلام و امنیت و استحکام حکومت اسلامی جان و مالهای خود را فدا

می‌کردند و این خود دلیل رضایت! و محبت! این بزرگواران است! (۳۷۶)

هنگامی که حضرت عمر وفات کردند، جسد مبارک ایشان با چادری پوشانده شده بود، من در آنجا حضور داشتم.

حضرت علی تشریف آورد و چادر را از چهره حضرت عمر کنار زد و گفت:

ابوحفص! خدا غریق رحمت کند، قسم به خدا بعد از رسول الله به جز تو کسی نیست که من دوست داشته باشم که کاش نامه

اعمالش مال من می‌بود و با نامه اعمال وی به ملاقات خدا می‌رفتم! (۳۷۷)

«او با حکومت خلفا، با نرمش و مدارا رفتار کرد!» (۳۷۸)

بنابراین به کسانی که به زعم پیروی از حضرت علی (ع) خود را ملزم به تبری می‌دانند واجب است ثابت کنند که حضرت علی (ع)

از آنان تبری کرده است که ما هم تبری کنیم! (۳۷۹)

در پایان این دو بخش، توجه شما را به سند تاریخی دیگری جلب می‌نمایم:

انَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، لَمَّا أَنْصَرَ إِلَى رَحْلِهِ، قَالَ لِبَنِي أَبِيهِ:

يا بني عبدالمطلب، انَّ قَوْمَكُمْ عَادَوْكُمْ بَعْدَ وَفَاءِ النَّبِيِّ كَعَادَاتِهِمْ النَّبِيِّ فِي حَيَاتِهِ وَانْ يَطْعَ قَوْمَكُمْ لَا تُؤْمَرُوا أَبَدًا؛ وَاللَّهِ لَا يَنْبِي هَوْلَاءِ

الَى الْحَقِّ إِلَّا بِالسَّيْفِ.

قال: و عبد الله بن عمر بن الخطاب داخل اليهم، قد سمع الكلام كله، فدخل وقال: يا ابا الحسن، اتريد ان تضرب بعضهم ببعض!

فَقَالَ: أُسْكِتْ وَيْحَكَ! فَوَاللَّهِ لَوْلَا أَبُوكَ وَ مَا رَكِبَ مِنِّي قَدِيمًا وَ حَدِيثًا مَا نَازَعَنِي ابْنُ عَفَّانٍ وَ لَأَبْنُ عَوْفٍ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ فَخَرَجَ. (۳۸۰)

زمانی که علی بن ابیطالب [از مجلس شش نفره شورای تعیین خلیفه] به خانه بازگشت به خاندان عبدالمطلب فرمود: ای خاندان عبدالمطلب! خویشتان شما پس از درگذشت پیامبر با شما به دشمنی برخاستند؛ همچنان که با رسول خدا در طول زندگیش دشمنی ورزیدند و اگر قوم شما به حکومت رسند، هرگز شما را به مشورت هم نخواهند خواست. قسم به خدا که اینان جز با شمشیر به راه حق باز نخواهند گشت.

راوی گفت:

عبدالله فرزند عمر نیز در میان ایشان بود و تمام سخنان حضرت را شنید؛ پس داخل شد و گفت:

ای ابا الحسن، آیا می‌خواهی گروهی [از خویشانت] را با گروهی دیگر به دشمنی واداری؟

در آن لحظه فرمودند:

وای بر تو! ساکت باش! قسم به خدا که اگر پدرت [عمر بن خطاب] نبود و با من در طول زندگیش آن گونه رفتار نمی‌کرد، پسر عفان (عثمان) و پسر عوف (عبدالرحمان) با من منازعه نمی‌کردند. در این زمان عبدالله بن عمر برخاست و از آنجا خارج شد.

جمع بندی

تیرگی روابط متقابل حضرت علی علیه السلام و عمر بن خطاب یکی از حقایق مسلم و آشکار است که شدت وضوح آن موجب گردیده تا مطرح نمودن آن در ضمن یک نقل ساختگی، به عنصری کارآمد جهت راست جلوه دادن آن دروغ تاریخی تبدیل شده و از این رو، به استخدام تحریف گران تاریخ درآید.

برای مثال: تاریخ نگاران دروغپردازی که به دنبال راست جلوه دادن نقلهای ساختگی خود درباره بیعت دوم امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بوده‌اند، تصریح و اعتراف به این روابط تیره را در لابلا جعلیات خود گنجانده‌اند تا از این راه بسترهای پذیرش ادعاهای واهی خود را در ذهن مخاطبین فراهم آورده و چنین وانمود کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام با کمال میل و در نهایت صلح و صفا با ابوبکر بیعت نموده‌اند؟! (۳۸۱)

از این رو شاهد اعتراف بزرگانی از اهل سنت همچون محمد بن اسماعیل بخاری، مبنی بر صحت کراهت شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از ملاقات با عمر بن خطاب می‌باشیم؛ چنانچه می‌نویسد:

آن حضرت علیه السلام خطاب به ابوبکر پیغام فرستادند که

أَنْ ائْتَنَا وَ لَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ. (۳۸۲)

«تو نزد ما بیا و فرد دیگری همراه تو نیاید از آن رو که کراهت داشت عمر نیز به نزدش بیاید

آیا خلیفه دوم خواستار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خود بود؟

یکی دیگر از شبهاتی که در راستای القای روابط دوستانه خلیفه دوم با امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح گردیده، این ادعا می‌باشد که عمر در آخرین خطبه‌اش، دریچه قلبش را می‌گشاید و سخنانی بر زبان می‌آورد که مثل و مانندش در هیچ یک از خطبه‌هایش وجود نداشته است. او وصیت می‌کند:

ای مؤمنین، من به شما توصیه می‌کنم که پس از مرگ، در درجه اول علی بن ابیطالب را به خلافت انتخاب کنید! (۳۸۳)

قبل از بررسی این شبهه، تذکر به این نکته را لازم می‌دانیم که ابرازکننده این شبهه سعی دارد تا با کنار هم قرار دادن شبهه فوق با این ادعا که:

واقعیت دیگری که باید ذکر شود این است که حضرت علی چه پس از رحلت نبی مکرم و چه پس از شهادت عمر بر اثر یک

سلسله دسیسه و نیرنگ به خلافت منصوب نشد! (۳۸۴)

ذهن خوانندگان مقاله‌اش را از نقش کلیدی خلیفه دوم در غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام منحرف سازد.

در حالی که عملکرد خلیفه دوم، چه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و ماجرای قلم و دوات؛ و چه در جریان شورای شش نفره، خلاف این ادعا را نشان می‌دهد.

عمر با اعطای حقّ خاص به عبدالرحمان بن عوف در شورا و تصمیم گیرنده نهائی، به نحو مؤثری علی علیه السلام را تضعیف و دست عثمان را در تصاحب خلافت باز گذاشت و تلویحاً انتصاب عثمان را تضمین نمود و آنچه از نزدیک در شخصیت علی علیه السلام دیده و سنجیده بود نادیده گرفت و اگر چه صریحاً دستور نداد، ولی غیر صریح راه را برای وی، (خلافت علی علیه السلام) مسدود کرد.

عمر در ضمن انتخاب شورا اعلام نکرد که علی علیه السلام باید کنار رود ولی با قرین ساختن وی با این اشخاص (شورا) اعلام نمود که علی علیه السلام از نظر او با دیگران یکسان است و برتری ندارد و با این عمل دست علی علیه السلام را از خلافت کوتاه نمود» (۳۸۵)

عمر با انتخاب شورا بدین شکل کینه‌های دیرین قریش بر سلاله هاشم را برانگیخت، آیا بنی تیم با علی علیه السلام کنار می‌آمد؟ در حالی که علی علیه السلام معارض و مخالف شیخ آنها بود.

مگر کینه‌های اموی از میان رفتنی بود، کینه‌هایی که سالیان دراز ریشه دوانیده و از پدرها به همه اولادها رسیده بود، عمر در بستر مرگ نقشه شورا را چنان طرح کرد که انگیزه‌های نژاد پرستانه قومی را یکسره در برابر علی علیه السلام بسیج کرد و مسلم بود که مظلوم مغلوب خواهد شد؛ عبدالفتاح عبدالمقصود می‌گوید:

سیاست ثابت قریش همیشه پایبندی به اصول جاهلیت و پیش بردن تعصب قبیله‌ای تا سر حد تقدس و پرستش بود. اصحاب شورا همان اعراب متعصب قریش بودند و همیشه آرزوی قریش، شکستن خاندان بنی هاشم بود، با این ترتیب عمر وظیفه دور نگهداشتن خلافت از بنی هاشم و کوششی که بلافاصله پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تقبل نموده بود را تمام کرد. دیگر جایی برای این خوش گمانی نباید باشد تا بگوئیم عمر به هیچ یک از این شش نفر نظر نداشته است، هر کس نام اعضای شورا را می‌شنید می‌دانست عثمان انتخاب خواهد شد» (۳۸۶)

چطور عمر اعضای دیگر را با عیبهایشان که خود بدان معترف است در کنار علی علیه السلام قرار می‌دهد، این نشان می‌دهد که عمر چشم بسته کاری نکرده و هدف نهائی قضیه را دیده بوده است و با آن دید به تشکیل چنین شورای مبادرت ورزیده و لذا نتیجه کارش عدم انتخاب شایسته‌ترین فرد جهت خلافت بوده است» (۳۸۷)

همچنین عمر در ضمن گفتگویی با ابن عباس (در سفر شام که در دوران خلافت او صورت گرفت) پرده از ماجرای قلم و دوات افکنده و اعتراف می‌کند:

پیامبر می‌خواست علی علیه السلام را در ایام بیماریش مطرح سازد، ولی من از آن جلوگیری نمودم (۳۸۸)
خلیفه دوم در جایی دیگر می‌گوید:

آن حضرت در هنگام بیماری تصمیم داشت در این مورد تصریح نماید ولی من از آن جلوگیری کردم» (۳۸۹)

این اعترافات به خوبی نشان می‌دهد که چه نوع دسیسه‌هایی قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از رسیدن حضرت علی علیه السلام به خلافت شده است.

در مجموع می‌توان گفت:

نه تنها رفتار خلفا با علی علیه السلام خوب نبود و علی علیه السلام کمتر حاضر به همکاری می‌شد، رفتار ابوبکر بسیار با او سرد بود و عمر هیچ پستی به بنی هاشم نمی‌داد.

بر عکس به بنی امیه پستهای کلیدی می سپرد و گاهگاهی با احیاء سنن و کینه‌های جاهلی به این انزوای علی علیه السلام دامن می زد. عمر در محفلی با حضور علی علیه السلام به سعید بن عاص اموی گفت:

به گونه‌ای نگاهم می کنی که گویی من قاتل پدرت هستم، پدرت را علی کشته‌ست» (۳۹۰)

ضمن نقل این گفتگو از طبقات ابن سعد (ج ۵، ص ۲۰ - ۲۲) این واقعه تاریخی را چنین تحلیل می سقیفه «علامه عسکری در کتاب نماید:

گذشته از این، نقشه تحریک افراد برای ترور و از میان برداشتن امام علیه السلام نیز مطلب مهم دیگریست ... آیا با این سخن، عمر سعی نداشت که سعید را به گرفتن انتقام از کشته پدرش، علی بن ابیطالب، تحریک کند؟» (۳۹۱)

بررسی شبهه ازدواج خلیفه دوم با ام کلثوم

یکی از مسائلی که در جوامع اسلامی سؤال برانگیز شده و عده‌ای را به شک و شبهه انداخته و دستهای را متحیر و سرگردان نموده است،

مسأله ازدواج ام کلثوم دختر گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم می باشد.

ناگفته پیداست آن دسته که ادعای این ازدواج را مطرح می کنند به دنبال دستیابی به اهداف معینی می باشند که برخی از آنها عبارت است از:

الف) سعادت آخروی خلیفه دوم به دلیل این ازدواج

چنانچه ابراز شده:

مودت اهل بیت در سرنوشت انسان چه در دنیا و چه در آخرت تأثیر بسزایی دارد و به طور کلی نزدیکی به خاندان محمدی، رحمت ایزدی و غفران و مغفرت ابدی در پی دارد. در سال هفدهم هجری، حضرت عمر تصمیم گرفت از طریق ازدواج با دختر حضرت

علی (ع) روابط خود را با آن حضرت مستحکم سازد، لذا ام کلثوم را از آن حضرت خواستگاری کرد! (۳۹۲)

ب) تبرئه خلیفه دوم از جنایاتی که در حق اهل بیت علیهم السلام روا داشت

چنانچه ابراز شده:

حضرت علی دخترش (ام کلثوم) را به حضرت عمر داده است؛ پس حضرت علی پدر زن و حضرت فاطمه مادر زن عمر بوده اند ... بنابراین چیزهایی که نسبت به حضرت عمر گفته شده بنا به عقائد مسلمانان اهل سنت بی اساس و جز تفرقه ... ثمره دیگری در پی

نخواهد داشت! (۳۹۳)

حضرت علی (ع) دخترش را به همسری عمر درآورد و جناب عمر داماد حضرت علی بود ... بنابراین تمام آن دشمنی‌های ساختگی

همه باطل است! (۳۹۴)

مگر حضرت علی (ع) با این بزرگان با یکدیگر روابط خانوادگی و خویشاوندی نداشتند؟ مگر حضرت علی (ع) پدر همسر جناب عمر نبود؟ و جناب عمر داماد حضرت علی نشده بود ...؟! و مگر بین دشمنان می تواند این گونه روابط خویشاوندی پدید آید!

(۳۹۵)

ج) القای رضایت اهل بیت علیهم السلام به ویژه حضرت زهرا علیها السلام از خلیفه دوم

چنانچه ابراز شده:

ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا در عقد حضرت عمر فاروق بوده است. مسلم است که این کار بدون رضایت حسنین و خواهرش زینب و به ویژه مادر ایشان فاطمه انجام نگرفته است! (۳۹۶)

د) زیر سؤال بردن برائت که از ارکان اصلی تشیع می باشد

چنانچه ابراز شده:

«اگر حضرت علی سب و اهانت خلفا را روا می‌داشتند، چگونه ام‌کلثوم را به عقد عمر بن خطاب در می‌آوردند!» (۳۹۷)

ه) سرپوش نهادن بر کینه و دشمنی خلیفه دوم نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام

چنانچه ابراز شده:

حضرت عمر به حضرت علی عشق می‌ورزید و ارادت نشان می‌داد و با پیوند ازدواج با دختر آن حضرت، یعنی ام‌کلثوم، ارادت

خویش را به کمال رساند! (۳۹۸)

و) دوستانه جلوه دادن روابط متقابل امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم

چنانچه ابراز شده:

حضرت علی دخترش ام‌کلثوم بنت فاطمه را به ازدواج سیدنا عمر درآورد و این بزرگترین دلیل صمیمیت آنها و احترام عمر در نگاه

حضرت علی می‌باشد! (۳۹۹)

رابطه دوستی و اتحاد بین آن دو به حدی مستحکم بود که حضرت علی دخترش ام‌کلثوم را که از بطن فاطمه زهرا بود به جبهه‌ی

نکاح فاروق اعظم درآورد! (۴۰۰)

ز) خارج نمودن خلافت خلیفه دوم از حصار غصب و مشروعیت بخشیدن به آن

چنانچه ابراز شده:

اگر عمر خلیفه بر حق نبود و خلافت را از حضرت علی غصب کرده بود و با نص و فرمایش رسول خدا مخالفت نموده بود، درست

نبود که علی دخترش را از فاطمه به نام ام‌کلثوم به عقد او درآورد! (۴۰۱)

فرض کنیم حضرت علی... بر خلاف میل باطنی با ایشان بیعت نموده باشد، دخترش را که از حضرت زهرا می‌باشد چرا به عقد و

نکاح عمر درمی‌آورد! (۴۰۲)

لذاست که اهمیت شفاف سازی این ماجرا در اذهان و افکار عمومی اقتضا می‌کند تا به بررسی و تحلیل این واقعه پرداخته و میزان

صحت و کیفیت وقوع آن را از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی مشخص نماییم، تا حقیقت ماجرا برای همگان آشکار گردد.

اما قبل از این بررسی، با طرح یک سؤال، توجه شما را به نکته مهمی درباره این ازدواج جلب می‌نمایم.

آیا صرف ازدواج با بنی هاشم دلیل دوستی با آنان است؟

یک ازدواج می‌تواند با اهداف و انگیزه‌های مختلفی صورت گیرد و در نتیجه مغرضانه باشد.

تاریخ از این گونه ازدواجها نمونه‌های متعددی را نشان می‌دهد.

و از همین نمونه است ازدواج غاصبانه حجاج بن یوسف ثقفی (۴۰۳) با دختر «عبدالله بن جعفر بن ابیطالب» که به منظور توهین به

خاندان بنی‌هاشم مبادرت به غصب این ناموس هاشمی کرد.

«اخبار النساء» ابن جوزی محدث و فقیه بزرگ اهل سنت در کتاب می‌نویسد:

و تَزَوَّجَ الْحَجَّاجُ ابْنَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْهَا وَ عَبَّرْتُهَا تَجُودَ عَلِيٍّ خَدَّهَا، فَقَالَ لَهَا: يَا بِي وَ أُمِّي، مِمَّ تَبْكِينَ؟

فَقَالَتْ: مِنْ شَرَفٍ اتَّضَعُ وَ مِنْ ضَعْفِ شَرَفْتِ. (۴۰۴)

حجاج بن یوسف که دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد چون بر او وارد شد دید اشک بر گونه‌هایش جاری است.

گفت:

چرا گریانی؟

گفت:

از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.

آیا پس از آن همه ظلم و جنایت حجاج بن یوسف نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم که صفحات تاریخ از آن انباشته است، می‌توان به استناد این ازدواج تجاهر کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ظلم و جنایتی نسبت به آنها نشده است» (۴۰۵)

بخش ج) روابط متقابل خلیفه سوم با خاندان وحی علیهم السلام

اشاره

ادعای روابط دوستانه امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه سوم، بیشتر در میان وقایع تاریخی مربوط به شورش عمومی علیه عثمان عنوان گردیده است.

چنانچه ابراز شده:

در شکایت از عثمان به نزد امام علی (ع) می‌آمدند و او نیز با روابط مسالمت‌آمیز و ارشادی و تفاهم‌آمیزی که با خلفا! و از جمله عثمان داشت! شکایت مردم را به نزد عثمان برده (... ۴۵۴)

نگاهی به اسناد تاریخی

اما تاریخ نشان می‌دهد که روابط عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام، آن چنان هم که ادعا شده مسالمت‌آمیز نبوده است؛ چرا که شاهد هستیم:

سعید بن مسیب می‌گوید:

شاهد منازعه لفظی تند علی علیه السلام و عثمان بودم؛ کار به جایی رسید که عثمان برای علی علیه السلام تازیانه بلند کرد و من آنان را مصالحه دادم» (۴۵۵)

در جریان تبعید ابوذر توسط عثمان و بدرقه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام از وی که بر خلاف دستور خلیفه صورت گرفت، مردم به حضور امام علیه السلام رسیده و گزارش دادند عثمان از بدرقه‌ای که ایشان از ابذر نموده ناراحت و خشمگین شده است. امام علیه السلام آن را بی‌اهمیت تلقی نمود و فرمود:

اسب از لجام خود خشمناک می‌شود.

شب هنگام عثمان به امام علیه السلام اعتراض کرد چرا با وجود دستور من، ابذر را بدرقه نمودی؟

امام علیه السلام با کمال قاطعیت جواب داد (۴۵۶)

در دستوراتی که بر خلاف حق و رضای الهی صادر نمایی، از تو تبعیت نمی‌کنیم

همچنین در همین ماجرا عثمان به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

به خدا که نزد من تو برتر از مروان نیستی! (۴۵۷)

در ماجرای حمایت امیرالمؤمنین علیه السلام از عمار یاسر، بین امام علیه السلام و عثمان بحثی طولانی در گرفت تا آنجا که عثمان

گفت (۴۵۸)

تو خود نیز سزاوار تبعید می‌باشی.

این درگیری بدان جهت رخ داد که عثمان حمایت امام علیه السلام از امثال عمار را جنگ با خود می‌دانست؛ ولی امام علیه السلام با اطلاع از این برداشت خلیفه، به حمایت از مظلومین می‌پرداخت» (۴۵۹) این تضاد به حدی بود که عثمان در همین ماجرا به آن حضرت علیه السلام گفت:

نمی‌دانم که آیا دوستدار مرگ تو یا زندگی تو باشم (...). (۴۶۰)

همچنین در جریان شورشهای عمومی، مروان و بنی‌امیه نزد عثمان سعایت می‌کردند و ادعا می‌کردند علی علیه السلام مردم را علیه خلیفه شورانده و رهبری مصریان را بر عهده دارد. از این رو عثمان، امام علیه السلام را به ینع تبعید نمود (۴۶۱) در حالی که این تبعید، علیرغم وجود شواهد تاریخی مؤید آن، چنین تحریف شده است:

نسبت به عثمان که علی بن ابیطالب دلسوزی و خیرخواهی بیشتری می‌کند و چون مردم بر او می‌شورند، عثمان پیغام می‌دهد که آن حضرت از مدینه خارج شود... و علی (ع) می‌پذیرد و از مدینه خارج می‌شود. حتی این عمل چند بار تکرار می‌شود! (۴۶۲)

همچنین نمونه دیگری از این نوع روابط دوستانه را در عکس‌العملهای تند خلیفه و اطرافیانش نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان مشاهده نمود؛ برای مثال بعد از خلیفه دوم، عثمان نیز به پیروی از وی پرداخت و حج تمتع را تحریم نمود. علی علیه السلام که به ناروا بودن این بدعت اعتراض داشت هم با زبان و هم در عمل به مخالفت با این بدعت پرداخت و تا آنجا پیش رفت که در مقابل عثمان ایستاد، به طوری که احتمال ترور امام علیه السلام توسط اصحاب خلیفه وجود داشت.

عبدالله بن زبیر می‌گوید:

...من فراموش نمی‌کنم که مردی از اهل شام گفت:

این مرد را بنگر که چگونه به امیرالمؤمنین (عثمان) اعتراض می‌نماید، به خدا قسم! اگر خلیفه دستور دهد وی را گردن می‌زنم» (۴۶۳)

همچنین در جریان خریدن ملک وقفی توسط عثمان و اعتراض امیرالمؤمنین علیه السلام به او، می‌خوانیم:

بحث بین او و امام علیه السلام در گرفت تا آنجا که خلیفه، امام علیه السلام را با تازیانه تهدید کرد و حضرت نیز عصای خود را بالا برد.»

عباس عموی پیامبر به میان آنها آمد و به مشاجره آن دو پایان داد» (۴۶۴)

نقد و بررسی

اشاره

دیدگاه علمای شیعه درباره این موضوع به دو بخش قابل تقسیم است.

دیدگاه گروه یکم از دانشمندان شیعه

این بزرگان همانند شیخ مفید قدس سرّه وقوع چنین ازدواجی را از اصل انکار کرده و معتقد به انجام گرفتن آن نمی‌باشند؛ بلکه درج چنین نقلهایی را در تاریخ، ساخته دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام میدانند. مضمون استدلال و برهان عالم بزرگوار شیعه مرحوم شیخ مفید قدس سرّه که در جواب مسأله دهم از کتاب مسائل سرّویه آمده، چنین است:

اولاً:

خبری که می‌گوید امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش را به عمر تزویج کرده، قابل اثبات نیست و این خبر از طریق زبیر بن بکار نقل شده و او نزد اهل تحقیق معروف است که مورد اطمینان و وثوق نیست و در آنچه که نقل می‌کند، متهم است. او از کسانی است که بغض و کینه امیرالمؤمنین علیه السلام در دل اوست و [به همین دلیل] در آنچه بر بنی هاشم ادعا می‌کند، رعایت امانت داری را نکرده و لذا مورد قبول و پذیرش نیست.

ثانیاً:

حدیثی هم که نقل کرده عباراتش مختلف و متضاد است. (۴۰۶) زیرا گاهی می‌گوید:
 خود امیرالمؤمنین علیه السلام تزویج دخترش با عمر را به عهده گرفت و گاهی می‌گوید:
 عباس (عموی حضرت) آن را به عهده گرفت در جای دیگر می‌گوید:
 عقدی واقع نشده مگر با تهدید و تخویف و وعید عمر نسبت به بنی هاشم و گاهی می‌گوید:
 عقد از روی اختیار و ایثار بود. بعضی روایت گفته‌اند:
 از عمر برای او بچه‌ای به دنیا آمد به نام زید و بعضی گویند:
 عمر قبل از هم بستر شدن با او کشته شد. دسته‌ای دیگر گفته‌اند:
 زید فرزندان هم دارد و برخی گفته‌اند:
 زید کشته شد و فرزندی برای او نیست.
 طایفه‌ای گویند:
 زید با مادرش کشته شد و بعضی دیگر گویند:
 مادرش بعد از او زنده ماند.

پس روایتی که راوی آن چنان و روایت آن هم چنین است، باطل و با این همه اختلاف و تعارض بی‌اثر می‌شود و مورد قبول نیست و به طور کلی پیدایش این حدیث از اول و پس از اختلافاتی که در آن پدید آمده، بطلان اصل حدیث را اثبات می‌کند و به هر حال تأثیری ندارد» (۴۰۷)

در اصل این ازدواج اختلاف است. مرحوم مفید باب جداگانهای برای آن باز کرده است. در پاسخ مسائل حاجیه مسأله ۱۵ و در مسائل سرویه مسأله ۱۰؛ و دیگران به بحث درباره‌اش تألیف جدا اختصاص داده‌اند. (۴۰۸)
 مرحوم شیخ مفید، ابوسهل نوبختی و ابن شهر آشوب منکر آن هستند و محمد علی دخیل در رساله حیاة ام‌کلثوم به بحث در این مورد پرداخته است. شیخ محمد جواد بلاغی متوفای (۱۳۵۲ هـ) رساله مفصلی در نفی آن دارد و آیتی در بررسی عاشورا و عبدالرزاق مقرّم، سید ناصر حسین الکنهوی متوفای (۱۳۶۱ هـ) شدیداً آن را انکار کرده‌اند (۴۰۹) (۴۱۰)
 وضوح این آشفتگیها موجب گردیده تا علی محمد دخیل نیز در کتاب «اعلام النساء» چنین بنگارد:

از جمله ازدواج‌های موهومی که زیاد هم هست ازدواج ام‌کلثوم دختر امام امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر بن خطاب است. ابن عبدالبرّ و ابن حجر و دیگران روایت کرده‌اند که عمر بن خطاب او را از علی بن ابیطالب علیه السلام خواستگاری کرد. حضرت فرمود:

او هنوز کوچک است.

عمر گفت:

ای ابوالحسن، او را به عقد من در آور که من بهتر از دیگران از او نگهداری خواهم کرد!

حضرت فرمود:

من او را نزد تو می‌فرستم، اگر از او خوش آمد او را به ازدواج با تو درخواهم آورد. بردی را به ام‌کلثوم داد و او را نزد عمر فرستاد و فرمود:

به عمر بگو این همان بردیست که به تو گفتم. وی این مطلب را به عمر گفت.

عمر به او گفت:

به پدرت بگو من راضی هستم! و بعد دست بر پای او گذاشته برهنه کرد!

ام‌کلثوم گفت:

چرا چنین می‌کنی؟ اگر تو امیرالمؤمنین نبودى بینى تو را می‌شکستم. از نزد او بیرون آمد و نزد پدر رفته داستان را به آن حضرت گفت و اظهار داشت: مرا نزد پیرمرد بدی فرستادی!

حضرت فرمود:

دختر کم! او شوهر تو می‌باشد.

الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۲؛ الاستیعاب، ص ۴۹۰ (۴۱۱)

وی همچنین گفته است:

تمام کسانی که ازدواج او را با عمر ذکر کرده‌اند، چنین اظهار داشته‌اند که ازدواج عون با او پس از کشته شدن عمر بود، با اینکه عون در جنگ تستر (۴۱۲) در سال هفدهم هجری در دوران خلافت عمر کشته شده است و چگونه توان پذیرفت که وی (۴۱۳) پس از قتل عون با او (۴۱۴) ازدواج کرده است؟

و عجیب‌ترین چیزی که موجب شده عده‌ای را به هوس اعتقاد به این داستان مسخره بپردازد، گفتار ابن عبدالبرّ است که گوید:

محمد بن جعفر بن ابیطالب همان کسیست که پس از مرگ عمر بن خطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابیطالب ازدواج کرده است. با اینکه خود او در همین کتاب می‌گوید:

عون بن جعفر و برادرش محمد بن جعفر در شوشتر شهید شدند، با اینکه می‌داند که جنگ شوشتر در دوران خلافت عمر و هفت سال پیش از مرگ او بوده است؛ چگونه با توجه به این تاریخ، گفتار او درست از کار درآید؟» (۴۱۵)

لذا می‌توان گفت:

این عده از اهل تسنن که منکر روایات مربوط به این ازدواج شده‌اند، (زیرا آنچه در روایات آنها درباره نحوه مواجهه خلیفه با ام‌کلثوم ذکر شده را در شأن عمر بن خطاب ندیده‌اند) در واقع مفهوم انکارشان این است که چنین ازدواجی رخ نداده است.

علّت رواج یافتن وقوع این ازدواج در افکار عمومی چیست؟

شاید این سؤال مطرح شود که اگر چنین ازدواجی رخ نداده، پس چرا چنین حادثه‌ای در میان مردم رواج یافته و عده‌ای را به این توهم انداخته که چنین ازدواجی صورت گرفته است؟

این حدیث از آن جهت منتشر شد که ابو محمد حسن بن یحیی صاحب النسب در کتابش آن را آورده و عده‌ای پنداشته‌اند که چون یک فردی علوی آن را روایت کرده، پس حدیث درستی است، با اینکه وی از زبیر بن بکّار نقل کرده‌ست» (۴۱۶)

همچنین در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت:

شاید منشأ این وهم و خیال، این باشد که یکی از زندهای عمر، نامش ام‌کلثوم بوده و او مادر عبید الله بن عمر، ام‌کلثوم دختر جرجول خزاعیه است و چون هم نام با دختر مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و ام‌کلثوم مشهور و معروف هم، همان حضرت است، وقتی می‌گویند ام‌کلثوم زن عمر بوده است، ذهنها به سوی حضرت ام‌کلثوم دختر علی بن ابیطالب علیه السلام منتقل می‌شود. به

همین جهت بعضی خیال کرده‌اند که آن حضرت، زن عمر بوده است و از آن سو ام‌کلثوم دیگری هم بوده که عمر به خواستگاری او رفت و آن ام‌کلثوم دختر ابوبکر است و بعضی به اشتباه خیال کرده‌اند او دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است. اینک برای روشن شدن مطلب به آن اشاره می‌کنیم:

ابوالفرج اصفهانی (از علماء اهل سنت) در کتاب «أغانی» (۴۱۷) روایت کرده است که: مردی از قریش به عمر بن خطاب گفت: آیا با ام‌کلثوم دختر ابوبکر ازدواج نمی‌کنی تا دوستی خود را بعد از مرگ با ابوبکر حفظ نمایی و در خاندان او جایگزین وی باشی؟
عمر گفت:

بله دوست می‌دارم چنین کنم. اکنون تو به سوی عایشه برو و به او بگو و جواب او را برای من بیاور.
او نزد عایشه رفت و آنچه عمر گفته بود به عایشه اطلاع داد.

عایشه با خوشرویی (البته در ظاهر) از این پیشنهاد استقبال کرد. بعد از آن، مغیره بن شعبه بر عایشه وارد شد و او را غصه دار و غمگین دید. به او گفت:
تو را چه شده است؟

او پیغام عمر را برای مغیره بازگو کرد و گفت:
این دخترک نوجوان است و من دوست دارم زندگی خوشتر و نرمتری از زندگی با عمر داشته باشد. (یعنی عمر خشن است و نمی‌خواهم با او زندگی کند).
مغیره گفت:

این کار را به عهده من بگذار تا برایت مشکل را حل کنم. سپس نزد عمر رفت و گفت:
خوش باشی و پر پسر، شنیده‌ام می‌خواهی با خاندان ابوبکر وصلت کنی و دختر او ام‌کلثوم را خواستگاری کرده‌ای؟
گفت:

بله چنین است.
مغیره گفت:

این خوب است، لکن تو مردی تندخو نسبت به خانواده‌ات هستی و این دخترکی نارس است. پس تو دائماً بر او ایراد می‌گیری و او را می‌زنی و او فریاد می‌زند ای پدر! پس تو را غمگین می‌کند؛ و عایشه نیز از این کار رنج می‌برد و همگی ابوبکر را یاد می‌کنند و مصیبت او بر آنها تازه می‌شود؛ و هر روز چنین می‌شود.
عمر گفت:

چه وقت از پیش عایشه آمدمی که چنین می‌گویی؟ او مرا برای خواهرش پذیرفته! مغیره گفت:
الآن از نزد او می‌آیم.
عمر گفت:

گواهی می‌دهم که آنها از من خوششان نمی‌آید و تو برای آنها ضمانت کرده‌ای و به آنها قول داده‌ای که مرا از خواسته‌ام منصرف کنی؛ باشد از آن گذشتم.

مغیره نزد عایشه رفت و این خبر را به او رساند و عمر هم دیگر برای این دختر به آنها مراجعه نکرد.
خوانندگان محترم توجه دارند که وجود این دو ام‌کلثوم (مادر عبید الله بن عمر و دختر ابوبکر) و ارتباط آنها با عمر بن خطاب باعث شده که بعضی خیال کنند ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام همسر عمر بوده‌ست» (۴۱۸)

دیدگاه گروه دوم از دانشمندان شیعه

عده زیادی از علمای شیعه معتقداند که این ازدواج نه از روی اختیار، بلکه از روی جبر و اضطرار صورت گرفته و این عقد نتیجه تهدیدهای مکرر امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی عمر بوده است. این دسته از علما برای گفته‌های خویش دلایلی آورده‌اند که بدانها اشاره می‌کنیم:

مرحوم شیخ بزرگوار و محدث نامدار، کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی، از هشام بن سالم از لسان به حق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

زمانی که عمر به خواستگاری رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند:

او (ام کلثوم) کوچک (و خردسال) است. پس عمر، عباس عموی امیرالمؤمنین علیه السلام را ملاقات کرد و گفت:

چیست مرا؟! آیا مشکلی دارم؟

عباس گفت:

مگر چه شده؟

گفت:

برای خواستگاری پیش پسر برادرت رفتم ولی مرا رد کرد. بدان به خدا قسم، که چاه زمزم را پر خواهم کرد تا خشک شود، (۴۱۹) و هیچ فضیلت و کرامتی برای شما نمی‌گذارم مگر اینکه نابود می‌کنم و دو نفر شاهد علیه علی درست می‌کنم که شهادت (دروغ) بدهند که او دزدی کرده و حتماً دست او را قطع خواهم کرد.

پس عباس به نزد حضرت آمد و به او خبر داد و از او خواست امر را به دست او بدهد و حضرت چنین کردند. (۴۲۰)

در خبر دیگری آمده است:

عمر، عباس بن عبدالمطلب را به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و از او خواست که ام کلثوم را به ازدواج او درآورد. ولی حضرت امتناع کردند. عباس برگشت و خبر امتناع حضرت را به عمر داد.

عمر گفت:

ای عباس آیا او از اینکه دخترش را به ازدواج من درآورد خودداری می‌کند؟ به خدا قسم اگر او را به ازدواج من در نیاورد، علی را می‌کشم. (۴۲۱)

عباس برگشت و این خبر را به حضرت رسانید.

باز هم حضرت بر امتناع خود ایستادگی کردند.

پس عباس به عمر خبر داد.

عمر به عباس گفت:

روز جمعه به مسجد بیا و پای منبر بنشین تا آنچه واقع می‌شود را بشنوی و بدانی که اگر بخواهم او را بکشم، می‌توانم.

روز جمعه عباس در مسجد حاضر شد. هنگامی که عمر از خطبه خود فارغ شد گفت:

ای مردم، در این شهر مردی از اصحاب محمد هست که با اینکه محصن است (یعنی زن دارد) زنا کرده است و فقط امیرالمؤمنین

عمر از این کار خبر دارد؛ شما در این باره چه می‌گوئید؟

پس مردم از هر طرف با صدای بلند گفتند:

اگر امیرالمؤمنین (عمر) از این قضیه مطلع است، نیازی به اطلاع دیگران نیست، (۴۲۲) باید حکم خدا را در حق او جاری کند (یعنی

او را سنگسار کند و بکشد).

هنگامی که سخن عمر پایان یافت، در خلوت رو به عباس کرد و گفت:

به نزد علی برو و آنچه شنیدی به او بگو. اگر او را به ازدواج من در نیاورد، فردا در خطبه‌ام خواهم گفت:

مردی که می‌گفتم، علیست و حتماً او را به این اتهام سنگسار خواهم کرد. (۴۲۳)

پس عباس به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و سخنان عمر را به او عرض کرد.

حضرت فرمودند:

من می‌دانم این کار از چیزهاییست که بر او سهل و آسان است (یعنی نسبت ناروا دادن و در پی آن بیگناه کشتن برای او آسان

است) و من هرگز آنچه او می‌خواهد، انجام نمی‌دهم.

عباس عرض کرد:

اگر شما انجام نمی‌دهی، پس من انجام می‌دهم و شما را قسم می‌دهم که با گفتار و کردار من مخالفت نکنی. پس به

سوی عمر رفت و به او گفت:

من کاری که تو می‌خواهی انجام می‌دهم (یعنی ام‌کلثوم را به عقد تو درمی‌آورم).

عمر مردم را جمع کرد و گفت:

این عباس عموی علی بن ابیطالب است که اختیار دخترش ام‌کلثوم را به عهده او نهاده و او را امر کرده که مرا به تزویج وی درآورد

و پس از مدت کمی عباس او را به عقد عمر درآورد. (۴۲۴) «(۴۲۵)

این روایت با عبارت دیگری نیز نقل شده است:

عمر در آخر خطبه‌اش گفت:

ای مردم اگر خلیفه اطلاع داشته باشد که مردی از شما با زنی زنا کرده و شاهدهی نداشته باشد چه می‌

کنید؟

گفتند:

قول خلیفه حجت است، اگر امر کند او را سنگسار می‌کنیم.

پس عمر ساکت شد و از منبر پایین آمد، پس عباس را در خلوتی پیش کشید و گفت:

قضیه را دیدی؟

گفت:

آری.

عمر گفت:

و الله اگر علی خواستگاری را نپذیرد، فردا در خطبه‌ام می‌گویم آن مردی که چنین کرده علیست پس او را سنگسار کنید. (۴۲۶)

(۴۲۷)

بنابراین باید گفت:

بر اساس مدارک معتبر شیعی ازدواج عمر با ام‌کلثوم دختر علی بن ابیطالب علیه السلام با میل، رغبت و رضایت آن حضرت علیه

السلام و دخترشان صورت پذیرفته و عمر بن خطّاب این بار نیز چون همیشه با تکیه بر قدرت، مقام خلافت و روشهای

تهدیدآمیزش، کار خویش را پیش برده است. جدیت او در انجام تهدیداتش نشان می‌داد که وی تا رسیدن به مقصود خویش از

ارتکاب هیچ عملی فروگذار نیست، زیرا پیوسته بر انجام آن سوگند یاد می‌کرد. این نوع ستم و تعدی از غم‌انگیزترین و

دردناکترین جفاها بر خاندان وحی علیهم السلام است.

بیهوده نیست که آن حضرت علیه السلام در همین سالهای رنج، غریبانه سر درون چاه می نمودند و دردهای جانکاهشان را این گونه بروز می دادند. عمل ایشان حاکی از شدت داغ ظلمها و ستمهایست که بر سینه ایشان سنگینی می نمود؛ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمودند:

همانا این ناموسی بود که از ما به غصب و ستم بردند (۴۲۸)

نکته جالب توجه این که مرحوم شیخ حرّ عاملی قدس سرّه، آنگاه که می خواهد بر اساس درایت حدیث، ماجرای این ازدواج را در کتاب وسائل الشیعه نقل کند، آن را ذیل عنوان «جواز مناکحه الناصب عند الضرورة و التقیة» درج می نماید که معنای این عنوان در درک فضای وقوع این ازدواج بسیار مؤثر می باشد.

با توجه به آنچه از تهدیدات خلیفه بیان شد، می توان گفت:

در اینکه عمر بر این کار اصرار زیاد نمود و حضرت را تهدید کرد، میان شیعه و سنی اختلافی نیست؛ چنانچه در کتب اهل سنت، مثل «طبقات ابن سعد و ذریه طاهره دولابی و مجمع الزوائد (۴۲۹)» به تهدید اشاره شده و در دو کتاب اخیر، اسم از تازیانه عمر (۴۳۰) در قضیه خواستگاری به میان آمده است» (۴۳۱) لذا اگر این ازدواج درست بوده و از حقیقت برخوردار باشد، خود گواه بر شدت مظلومیت حضرت علی علیه السلام و بیان کننده جو سیاسی حاکم بر مسلمانان آن زمان است؛ به ویژه که برخی از اسناد تاریخی، حاکی از توطئه چینی عایشه و عمرو عاص جهت وقوع این ازدواج می باشند:

تاریخ طبری و بسیاری از منابع دیگر اهل سنت نوشته اند:

عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری ام کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد؛ در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست.

عایشه گفت:

آیا امیرالمؤمنین (عمر) را نمی خواهی؟

گفت:

آری نمی خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بدرفتار است.

عایشه کسی را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را به او گفت.

عمرو عاص گفت:

من ماجرا را درست می کنم، آن گاه نزد عمر رفت و گفت:

خبری شنیده ام که خدا نکند.

عمر گفت:

چیست؟

گفت:

ام کلثوم دختر ابوبکر را به زنی خواسته ای؟

گفت:

بله، مرا برای او نمی پسندی یا او را برای من نمی پسندی؟

گفت:

هیچکدام، ولی او نوسال است و در نزد عایشه با ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می ترسیم و نمی توانیم هیچ

یک از عادات تو را برگردانیم ... و من بهتر از او را به تو نشان می‌دهم؛ ام‌کلثوم دختر علی بن ابیطالب را (... ۴۳۲) (۴۳۳)

نظر استاد سید علی حسینی میلانی (۴۳۴):

اما در مقام بررسی و تحقیق مطلب دوم، یعنی ازدواج ام‌کلثوم علیها السلام دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر بن خطاب، باید گفت:

این قضیه از دو جهت باید مورد بررسی و دقت قرار گیرد:

(۱) - از جهت روایات شیعه.

(۲) - از جهت روایات مخالفین.

اما آنچه از نظر روایات معتبر شیعه به دست می‌آید، که مجموعاً سه روایت است (۴۳۵) این است که:

عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام، دختر کوچکتر شان سیده جلیله ام‌کلثوم را خواستگاری نمود، حضرت از راه اینکه این دختر کم سن است و آمادگی ازدواج ندارد به او جواب رد دادند، پس از مدت زمانی، عمر، عباس عموی رسول خدا را ملاقات نموده و از او پرسید:

آیا عیب و عاری در من سراغ داری؟!؟

عباس در جواب گفت:

مگر چه اتفاقی افتاده و مراد از این سؤال چیست؟

عمر گفت:

از فرزند برادرت یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش را خواستگاری نمودم ولی جواب رد به من داده است، پس از آن عمر در مقام تهدید عباس (بلکه تهدید امیرالمؤمنین علیه السلام و بنی هاشم) اضافه کرد:

به خدا قسم چاه زمزم را پر کرده و آثار جلالت و عظمت بنی هاشم را (در مکه و مدینه) از بین می‌برم و نیز دو شاهد علیه امیرالمؤمنین علیه السلام مبنی بر اینکه دزدی کرده اقامه می‌نمایم و به دنبال آن، حد سارق را بر او جاری می‌نمایم.

عباس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و آنچه بین او و عمر گذشته بود به عرض آن حضرت رساند. وی از آن بزرگوار درخواست

نمود که تصمیم گیری درباره این ازدواج را آن حضرت به او واگذار نماید، امیرالمؤمنین نیز به تقاضای عمویشان پاسخ مثبت دادند، پس از آن عباس، ام‌کلثوم را به عقد عمر درآورد و پس از آنکه عمر مقتول گردید، امیرالمؤمنین علیه السلام آن مخدره را به خانه خودشان انتقال دادند.

و از امام صادق علیه السلام در ارتباط با این ازدواج سؤال شد، حضرت فرمودند:

مخدره‌ای را از ما غصب کردند!! (۴۳۶)

آنچه از روایات شیعه که از نظر سند قابل مناقشه نیست برمی‌آید، چیزی بیش از اینکه بیان گردید نمی‌باشد.

قبل از ورود در بررسی روایات مخالفین تذکر یک نکته ضروریست و آن اینکه:

شرح قضیه تزویج ام‌کلثوم نه در صحیح بخاری و نه صحیح مسلم و نه سایر صحاح ششگانه موجود است و نیز در اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم مشهور و معتبر عامه، اثری از کیفیت این واقعه یافت نمی‌شود.

و جداً جای دقت و توجه است که واقعه‌ای که این چنین برای آنها در تثبیت خلافت امامانشان مؤثر است، چگونه از روایت تفصیل آن غفلت کرده‌اند و اساساً آیا غفلت یا تغافل در نقل چنین امری با این همه اهمیت جا دارد؟

خیر، بلکه معلوم می‌شود اصل واقعه چندان پایه و اساسی ندارد و الاً واقعه تزویج حضرت دختر خویش را به عمر آن هم با کمال

میل و رغبت واقعه‌ای نیست که اگر آنان بتوانند وقوع آن را اثبات کنند، به این آسانی از آن بگذرند، ولو اینکه در نظر ما شیعیان، اثبات امر امامت و خلافت با آن رفعت و جلالتی که دارد، با چنین اموری حتی اگر وقوعش مسلم باشد (تا چه رسد به اینکه اصل وقوع، هنوز مورد ابهام است) آب در هاون کوفتن و خط بر آب نقش کردن است.

پس از تذکر این نکته، در مقام بررسی روایات وارده در کتب فریقین چنین گفته می‌شود:

اهل خلاف، این واقعه را در کتابهایشان از دو طریق نقل کرده‌اند:

(۱) - طریق اهل بیت علیهم السلام. (۴۳۷)

(۲) - طریق غیر اهل بیت علیهم السلام. (۴۳۸)

و آنچه قابل توجه است اینکه: بزرگان اهل جرح و تعدیل از اعلام و محققین عامه، روایات وارده از هر دو طریق را تضعیف کرده‌اند و هیچیک را قابل اعتنا ندانسته‌اند!! علاوه اینکه محتوای این روایات از اضطراب عجیبی برخوردار است که خود این اضطراب متن از اسباب تضعیف حدیث نزد محققین است. نتیجه سخن اینکه:

اولاً:

در میان کتب اهل سنت، کتبی که از اعتبار خاصی برخوردارند (مانند صحاح و اکثر قریب به اتفاق مسانید و معاجم) نام و نشانی از وقوع این تزویج با میل یا رضایت حضرت امیر علیه السلام در آنها یافت نمی‌شود.

ثانیاً:

در سایر کتابهایشان که این واقعه را از دو طریق (طریق اهل بیت و طریق غیر ایشان) نقل کرده‌اند، حدیثی که خودشان اتفاق بر صحت سند آن داشته باشند موجود نیست.

ثالثاً:

متن روایات موجود (صرف نظر از نقاش سندی) از اضطرابی عجیب در ذکر جوانب مختلف واقعه برخوردار است، (۴۳۹) و محققین حدیث شناس، روایاتی را که اضطراب متن در آنها به مراتب کمتر از آنست که در روایات این واقعه به چشم می‌خورد، از حیز اعتبار ساقط کرده و تضعیف می‌نمایند.

مبنی بر آنچه گذشت چنین گفته می‌شود:

پس از آنکه نقل قابل اعتنایی از مخالفین به دست نیامد، بنا بر ظاهر روایات شیعه در صورتی که اصل واقعه را انکار نکنیم و روایات وارده را نیز از ظاهرش که دلالت بر وقوع واقعه می‌نماید منصرف ننمائیم، که البته خود این دو مطلب نیز جای بحث و تحقیق عمیقی دارد نهایت آنچه که امکان دارد به آن ملتزم شویم این است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام با مراجعات مکرر و پافشاری و اصرار بسیار زیاد عمر بن خطاب (که در روایات مخالفین نیز کاملاً مشهود است) و پس از رد و انکارها و اعتذارهای مختلف از جانب آن حضرت و بالاخره تهدیدهای گوناگون از ناحیه عمر و واسطه قرار دادن عمر، عقیل و عباس را (که مدارک عامه، با صراحت حاکی از تمام این امور است) در شرایطی ناهنجار و بدون رضایت قلبی، امر تزویج ام کلثوم را به عمویشان عباس واگذار فرمودند، عمو نیز پس از اجراء عقد، آن علویه جلیله را به خانه عمر برده و بعد از مدتی کوتاه، قتل خلیفه واقع گردید و امیرالمؤمنین علیه السلام، دخترشان را به منزل خودشان برگرداندند.

کدامین عاقل که از ذره‌ای انصاف بهره‌مند باشد، واقعه‌ای که مشتمل بر چنین خصوصیتی می‌باشد را دلیل بر وجود ارتباطات به اصطلاح حسنه بین امیرالمؤمنین و عمر بن خطاب می‌داند، که در نتیجه از این راه بخواهد تصحیح خلافت او را بنماید و همچنانکه مکرر گفته شد، بعد از اثبات مدعای شیعه با دلائل متقن و غیر قابل خدشه، مبنی بر اینکه حق تعیین امام و خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حق انحصاری خداوند متعال می‌باشد و بندگان را در این زمینه هیچگونه حقی نیست، جایی برای

استدلال به این گونه وقایع (بر فرض وقوع و اینکه حتی وقوعش با رضایت انجام گرفته باشد) برای اثبات مقام منیع امامت برای غیر امام حق و غیر منتخب خداوند متعال نمی‌ماند.

اما وقوع مضاجعت، ولادت فرزندی از این مخدره برای عمر و فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام آن مخدره را برای عمر در حالی که آرایش و زینت کرده باشد!! برانداز کردن خلیفه آن مکرمه را!! و سایر مطالب واهی و بی‌اساس که در متون روایات اهل خلاف موجود است تمامی کذب و افتراء و جعل و وضع بوده و فاقد کوچکترین ارزشی می‌باشد و ظاهر اظهارات خلیفه حاکی از این است که منشأ اصرار زیادش برای تحقق این ازدواج، روایتیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

هر حسب و نسبی روز قیامت منقطع است الا حسب و نسب من، (۴۴۰)

و بنا به ادعای خودش می‌خواهد با انتساب به فاطمه زهرا علیها السلام، انتساب به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا کند، تا روز قیامت از این انتساب انتفاع ببرد.

ولکن قضیه‌ای که هم اکنون از نظرتان می‌گذرد، وجود غرضی دیگر را در اصرار جهت انجام این ازدواج تقویت می‌کند: محمد بن ادریس شافعی می‌گوید:

چون حجاج بن یوسف ثقفی، دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج خود درآورد، خالد بن یزید بن معاویه به عبدالملک مروان گفت: آیا در امر این ازدواج، حجاج را به حال خود گذاشتی؟

عبدالملک در جواب خالد گفت:

آری، مگر مشکلی در میان است؟

خالد گفت:

به خدا قسم این کار منشأ بزرگترین مشکلات است، عبدالملک گفت:

چگونه و به چه سببی؟

خالد گفت:

به خدا

ای خلیفه، از زمانی که رمله دختر زبیر را به ازدواج درآورده‌ام، تمام کینه‌ها و عداوتی که نسبت به زبیر داشتم از دلم بیرون رفته است،

انگار عبدالملک خواب بود و با این کلام بیدار گشت و فوراً به حجاج نوشت: دختر عبدالله را طلاق بگو و حجاج نیز امتثال امر خلیفه وقت را نمود. (۴۴۱)

و البته طبع مصاهرت و ایجاد فامیلی همین است که منشأ از بین بردن عداوتها و کدورت‌های گذشته خواهد شد و یا لااقل آنها را تعدیل می‌نماید و این مطلب منافات با اغراض سوء بنی‌امیه داشت که در صدد بودند به هر وسیله ممکن بغض بنی‌هاشم را در دلها (و به خصوص دل‌های عمال شان) پیورانند.

و عمر بن خطاب را جز این در سر نبود که شاید از طریق این فامیلی با بنی‌هاشم و بالخصوص بیت امیرالمؤمنین علیه السلام بتواند مسیر فکری جامعه مسلمین را نسبت به قضایای سقیفه و آنچه که از طرف او و هوادارانش بر سر فاطمه زهرا علیها السلام آمده بود منحرف سازد» (۴۴۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام چند دختر به نام ام کلثوم داشته‌اند؟

علامه محمد تقی شوشتری در کتاب «قاموس الرجال» (۴۴۳) گوید:

نقل شده است که ام کلثوم کنیه زینب صغری است.

این همان موضوعیست که از کتاب «ارشاد» (۴۴۴) استفاده می‌شود؛ چرا که در تعداد فرزندان حضرت علی علیه السلام می‌نویسد: زینب صغری، کنیه‌اش ام کلثوم و از فاطمه علیها السلام بوده است.

ولی شیخ مفید قدس سرّه ظاهراً اشتباه کرده است؛ زیرا هم وی و هم دیگران اتفاق نظر دارند بر اینکه هرچند زینب صغری دختر علی علیه السلام می‌باشد ولی مادرش کنیز بوده است.

اگر دومین دختر حضرت زهرا علیها السلام هم اسمش زینب باشد، در این صورت زینب وسطی خواهد بود و نه زینب صغری. البته از ظاهر عبارات دیگران فهمیده می‌شود که ام کلثوم نام او بوده و کسی برای او اسم دیگری نگفته است. بلکه درباره دختران حضرت علی علیه السلام از حضرت فاطمه علیها السلام گفته‌اند:

زینب کبری و ام کلثوم کبری.

و گفته‌اند:

زینب صغری و ام کلثوم صغری از کنیز و ام ولد بوده‌اند؛ چنانکه در کتاب «نسب قریش» نوشته مصعب الزبیری و در تاریخ طبری و دیگر کتابها آمده است. خلاصه آنکه حضرت علی علیه السلام دو دختر به نام ام کلثوم داشته است. ام کلثوم کبری از حضرت زهرا علیها السلام و ام کلثوم صغری از ام ولد [کنیز] و برای هیچ یک از آن دو اسمی شناخته نشده است (۴۴۵) و (۴۴۶)

شاید بر اثر اشتباهات مورخین، تاریخ زندگانی و ازدواج این دو ام کلثوم در هم آمیخته و موجبات این توهم را فراهم آورده که عمر بن خطاب، ام کلثوم کبری دخت گرامی حضرت فاطمه علیها السلام را خواستگاری نموده است.

دیدگاه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی قدس سرّه

تحقیق دیگر آن است که ام کلثوم همسر عمر، دختر ابوبکر از اسماء بنت عمیس بود و وی پس از شهادت جعفر همسر ابوبکر شد. او کودک بود و پس از مرگ ابوبکر، اسماء همسر امیرمؤمنان علی علیه السلام شد. این کودک هم مانند محمد بن ابوبکر به خانه علی علیه السلام آمد و در واقع ربیبه علی علیه السلام بود و عمر او را به همسری گرفت.

استفتاء و نامه‌ای از آیت الله العظمی مرعشی با مهرش در مورخ ربیع الاول ۱۴۰۷ ه. ق. به همین مضمون آمده است:

ام کلثوم که با عمر ازدواج کرد ربیبه علی علیه السلام بود. دختر اسماء بنت عمیس از ابوبکر. او کودک بود و با ازدواج اسماء با علی علیه السلام پس از مرگ ابوبکر، به خانه علی علیه السلام آمد و بزرگ شد و با عمر ازدواج کرد. او را همه جا ام کلثوم بنت علی علیه السلام می‌گفتند (... ۴۴۷)

تحلیل دیگری از ازدواج عمر با ام کلثوم

با توجه به اسناد تاریخی مربوط به مذاکره دو تن از زیرکان عرب یعنی عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه با عمر بن خطاب (۴۴۸)، می‌توان به این دو نکته دست یافت:

الف) تلاش آن دو جهت منصرف ساختن خلیفه دوم از ازدواج با ام کلثوم دختر نوجوان ابوبکر که تحت سرپرستی عایشه بود (۴۴۹) نشان می‌دهد که: شرایط زمانی و اوضاع سیاسی اجتماعی حاکم بر آن مقطع خاص از دوران زمامداری عمر اقتضا می‌کرد تا خلیفه دوم با آل ابی بکر وصلت کند.

ب) عایشه که بعد از پدرش هدایت حزب ابوبکر و طرفداران او را بر عهده داشت، به شدت با انجام این وصلت مخالف بود. این مخالفت هم تا آنجا بود که عایشه برای حلّ این مشکل از مغیره و عمرو عاص یاری خواست.

از کنار هم نهادن این دو نکته مهم با دیدگاه مرحوم آیه‌الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (۴۵۰) مبنی بر این که اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) فرزند دختری به نام ام کلثوم داشته است، می‌توان دریافت:

سیاست اصلی عمر، ازدواج با یکی از دختران ابوبکر بود و عمرو عاص که با زیرکی خاص خود از این هدف آگاهی یافت؛ ابتدا خلیفه را از ازدواج با دختری که تحت حمایت عایشه بود منصرف ساخت؛ سپس (۴۵۱) او را به ازدواج با دختر دیگر ابوبکر (که همچون برادرش محمد تحت سرپرستی و تربیت حضرت علی علیه السلام رشد و تکامل معنوی یافته و عایشه نیز هیچ توجهی به او نداشت) ترغیب کرد. (۴۵۲) بدین ترتیب نه تنها عمر به هدف نخستین خود دست می‌یافت؛ بلکه با ادعای علاقه به وصلت با بنی هاشم و خاندان نبوی، (ضمن منحرف ساختن آل ابی بکر از کشف هدف اصلیش) می‌توانست خاطرات تلخ هجوم به بیت فاطمه علیها السلام را از بین برده و با مجبور ساختن امیرالمؤمنین علیه السلام به قبول این وصلت، وی را بار دیگر تحقیر و تضعیف نماید. (۴۵۳)

گفتار پنجم؛ بررسی‌های پراکنده درباره روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

الف) انتقادات امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا

خطبه شفشقیه و سایر برخوردهای انتقادی امام علیه السلام با انحرافات خلفا به روشنی ثابت می‌کند که: امام علی علیه السلام هرگاه خطایی از خلفا و اطرافیان آنها می‌دید با جدیت تمام از آنان انتقاد می‌نمود (۴۶۵) حال باید پرسید چگونه می‌توان ادعا کرد:

«تاریخ به یاد ندارد حضرت علی جمله یا حرفی علیه دیگر خلفا بر زبان آورده باشد!» (۴۶۶)

آنچه در این مبحث قابل توجه می‌باشد، شرایط دشوار اجتماعی جهت ایراد نقد بر خلفا است؛ به گونه‌ای که آن حضرت علیه السلام را از اظهار هر گونه نقد تندی علیه خلفا باز می‌دارد. این سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام، نه به واسطه بی‌عیب و نقص بودن خلفا و یا پرهیز امام علیه السلام از اظهار این قبیل نقدها، بلکه تنها به واسطه فشار افکار عمومی و جو حاکم بر جامعه بوده است.

ابن ابی الحدید در همین زمینه می‌نویسد:

علی درباره خلافت مسایلی دردآور در دل نهفته داشت که به سبب قدرت و خشونت عمر نمی‌توانست آن را در ایام ابوبکر و عمر اظهار دارد» (۴۶۷)

لذاست که امیرالمؤمنین علیه السلام (در دوره حیات خلفای ثلاث و نیز در دوران خلافتشان) در رابطه با بازگویی انحرافات خلفا و انتقادهای وارد بر آنها، به سکوتی تلخ واداشته شدند. به هر حال مخالفت با حکومت برای امام علیه السلام کار دشواری بود. امام علیه السلام، به ویژه در سالهای نخست کوشید تا با پناه بردن به انزوا خود را از رو در رو شدن با حکومت باز دارد. سرنوشت سعد بن عباده تجربه‌ی تلخی و در عین حال عبرت آمیز [ی] بود. او با ابوبکر بیعت نکرد و ناگهان در زمان خلافت خلیفه اول یا دوم، خیر رسید که جنیان در شام او را کشتند. برخی از مصادر (۴۶۸) اشاره دارند که قتل او سیاسی بوده‌ست» (۴۶۹)

همچنین درباره ارزیابی امام علیه السلام از خلافت سه خلیفه، باید گفت:

امام علیه السلام در هیچ زمانی آزاد نبود تا ارزیابی خود را از شیخین به دست بدهد. برعکس نسبت به عثمان، هر آنچه که به آن اعتقاد داشت، فرصت بازگو کردن آن را داشت. دلیل این امر این بود که سپاه او در کوفه، کسانی بودند که جز عده محدودی، شیخین را پذیرفته بودند و امام علیه السلام نمی‌توانست در جمع آنان در سخن گفتن درباره آنان آزاد باشد. یکبار که فرصتی بدست آمد، به بیان بخشی از رنجهای خود پرداخت و بلافاصله از ادامه سخن بازماند» (۴۷۰) چرا که وی در دوره زمامداری خود هواداران سیاسی انبوهی داشت که با اعتقاد به صلاحیت دو خلیفه نخست، پیرو او شده بودند و برای علی بن ابیطالب علیه السلام

نکوهش رفتار زمامداران گذشته و عمل بر ضد شیوه آنان مشکل آفرین بود» (۴۷۱)

در مجموع می‌توان گفت:

امیرالمؤمنین علیه السلام شرایط سختی را مقابل خود می‌دیدند. علی علیه السلام در تغییر سیاست پیشینیان باید می‌کوشید تا با چیزی به مخالفت برخیزد که یک ربع قرن، چهرهای دیگر پذیرفته است. در همین دگرگونی، حضرت کسانی را به زیر پرچم داشت که بر خلیفه قبل (عثمان) خرده گرفته بودند که چرا به سیره ابوبکر و عمر رفتار نمی‌کند» (۴۷۲) لذا قبل از ارائه هر گونه تحلیلی از برخی بیانات امام علیه السلام درباره خلفا (بر فرض صحت آن، که اول کلام است) باید به یاد داشته باشیم که مردم آن روزگار ... اکنون نیز که به سراغ امام علی علیه السلام آمدند، از او انتظار داشتند مانند عمر رفتار کند (۴۷۳) برخی از مردم صریحاً به امام علیه السلام گفتند که به سیره خلفای گذشته رفتار کند (۴۷۴)

عزالدین ابوحامد معتزلی در همین باره گام را فراتر نهاده، می‌نویسد:

عادت مردم به روش عمر بن خطاب سبب اصلی مخالفت اصحاب با علی بن ابیطالب بود. این اعتراضات گاهی بالا می‌گرفت و علی را هم به خشم می‌آورد که بگوید:

آیا سنت پیامبر به پیروی سزاوارتر ... است یا سنت عمر؟! (۴۷۵) (بدعتها چنان پابرجا شده بود که) اگر حکم واقعی را اظهار می‌کردم و تحریفها را کنار می‌زدم، بدون شک از گرد من متفرق می‌شدند. قسم به خدا، به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب حاضر نشوید و اعلام کردم که جماعت در نمازهای مستحب بدعت است. بعضی از لشکریانم که همراهم می‌جنگیدند، بانگ برداشتند:

ای اهل اسلام! سنت عمر تغییر یافت. علی ما را از نماز مستحب در ماه رمضان باز می‌دارد. همانا ترسیدم در گوشه‌ای از لشکر شورش به پا شود (۴۷۶) و (۴۷۷)

وجود چنین فضایی در جامعه، یکی از دلایلی بود که ایشان حتی از بازگرداندن فدک نیز صرفنظر نمودند. (۴۷۸)

در عین حال آن حضرت علیه السلام هرگز از ابراز مظلومیت خویش امتناع نمی‌ورزیدند؛ به طوری که ابن ابی الحدید می‌نویسد:

و اعلم انه قد تواترت الأخبار عنه عليه السلام بنحو من هذا القول، نحو قوله: ما زلت مظلوماً منذ قبض الله رسوله حتى يوم الناس هذا (۴۷۹...)

و بدان که اخبار رسیده مشابه این قول از آن حضرت علیه السلام به تواتر رسیده است. مانند این فرموده:

از زمانی که خداوند متعال روح رسولش را قبض فرمود؛ تا به امروز مظلوم بوده‌ام

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که فشار شدید افکار عمومی بر امیرالمؤمنین علیه السلام آن چنان بود که آن حضرت علیه السلام در هنگام یاد نمودن از خلفا چاره‌ای جز اتخاذ برخوردی کاملاً محتاطانه نداشت، چه رسد به آنکه بتواند در برابر مردم و در حضور آنان به ابراز انتقادات شدید و علنی پردازد.

جهت آشنایی با ضرورت‌هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام را به پذیرفتن چنین برخوردی وادار گردانید؛ به بخش مربوط به تأثیر عظمت زمامداران بر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام مندرج در بخش یکم از کتاب «پژوهش‌هایی در نیم قرن نخستین خلافت» مراجعه فرمایید. دقت در اسناد تاریخی این بخش به روشنی نشان می‌دهد که در زمان خلافت ایشان علیه السلام چه عواملی مانع از طرح انتقادات آن حضرت علیه السلام از خلفا به ویژه انتقاد از عمر گردید.

ب) آیا روایات منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام در مدح خلفا صحت دارد؟

پاسخ به این سؤال را در دو بخش پی خواهیم گرفت:

بخش الف: روایات مندرج در کتب اهل سنت

در کتابهای اهل خلاف به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نسبت داده شده است که: آن بزرگوار با عباراتی مختلف، شیخین را مدح کرده‌اند، از جمله آنها عبارات زیر می‌باشد:

خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ. (۴۸۰)

بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و سپس عمر بن خطاب است.

بلکه ابن تیمیه در کتاب خودش «منهاج السنّه» نقل می‌کند که همواره این کلام از علی شنیده می‌شد که: اگر مردی را به نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، بر آن مرد، حد شخص افتراء زننده را جاری می‌کنم و شلاقش می‌زنم.

ما در گذشته راجع به این موضوع مختصراً صحبت کردیم و کلام ابن عبدالبر را آوردیم، (۴۸۱) در اینجا بطور تفصیل می‌گوئیم: اولاً:

این گونه مطالب که به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده، فقط در کتابهای آنان موجود است و در هیچ یک از کتابهای شیعه ولو به ضعیف‌ترین طرق وجود ندارد و استدلال به امری که مورد ادعای یک طرف از متخاصمین است خروج از قواعد مقررہ باب مناظره است.

ثانیاً:

هیچ یک از کتابهای اهل خلاف، با اسنادی که ولو خودشان صحیح بدانند، این نسبتها را نقل نکرده‌اند، بلکه آنچه از این مقوله نقل شده نوعاً به لفظ «روی عن علی علیه السلام» و روایت شده از علی علیه السلام، یا «وقد حکى عن علی علیه السلام» به تحقیق حکایت شده از علی علیه السلام و امثال این الفاظ است و به اصطلاح، این مطالب از آن حضرت به نحو «ارسال» نقل شده است نه با سندی معتبر و قابل توجه و مسلم است که چنین منقولاتی از درجه اعتبار ساقط است.

ثالثاً:

وجود قرائن زیادی در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز روایات متواتر و بلکه فوق حد تواتر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمیع افراد نقل شده است، تکذیب می‌کند که چنین مطالبی در مدح و منقبت شیخین از امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده باشد.

رابعاً:

شواهدی در دست است که به ضرس قاطع دلالت بر کذب این نسبتها می‌نماید، که برای نمونه به نقل یک شاهد اکتفا می‌شود:

«ابن عبدالبر» در کتاب «الاستیعاب فی معرفه الاصحاب» که از معتبرترین کتابهای رجالی عامه است از قول عده‌ای مانند:

سلمان، مقداد، ابوذر، حباب، جابر بن عبدالله انصاری، ابو سعید خدری و زید بن ارقم نقل می‌کند که علی بن ابیطالب اولین کسیست که اسلام آورده است و به دنبال آن می‌نویسد:

وَفَضَّلَهُ هَؤُلَاءِ عَلَيَّ غَيْرِهِ،

یعنی: این جماعت، علی علیه السلام را بر غیرش برتری می‌دادند. (۴۸۲)

چنین «الاستیعاب» و لازم به تذکر است که افرادی از بزرگان صحابه که دارای این عقیده بودند حدود بیست نفرند، ولی صاحب کتاب مصلحت دیده که فقط این عده را نامبر کند!! البته این مطلب، خود عنوانی جداگانه در کتب اهل خلاف دارد که اول کسی

که اسلام آورد چه کسی بود؟

صاحب کتاب «الاستیعاب» از قول این عده نقل می‌کند که اولین کس، امیرالمؤمنین علیه السلام است و نیز خودشان در روایت صحیح نقل می‌کنند که ابوبکر بن ابی قحافه بعد از پنجاه نفر اسلام آورد، (۴۸۳) ولی در عین حال، برای اینکه این مقام را هم درباره امیرالمؤمنین علیه السلام انکار کنند، اقوالی را درست کرده‌اند که دلالت دارد بر اینکه اول کسی که اسلام آورده است ابوبکر بوده و ما اکنون در مقام رد و نقض این اقوال بی‌اساس و کاذب نیستیم، آنچه مربوط به بحث ماست این است که: شخصی مانند ابن عبدالبرّ قرطبی که از بزرگان حفاظ در بین اهل خلاف است در کتابش به عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد که آنان امیرالمؤمنین علیه السلام را بر ابوبکر تفضیل می‌دادند و همه می‌دانیم که دیده یا شنیده نشده که امیرالمؤمنین علیه السلام با اینکه در زمان خلافت ظاهری نیز دسترسی بر غالب این افراد داشتند، حدی در ارتباط با این عقیده بر کسی جاری فرموده باشند و اینجاست که «ابن حجر عسقلانی» به دست و پا افتاده، از طرفی می‌بیند که به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نسبت داده‌اند که بر قائلین به تفضیل حضرتش بر ابوبکر و عمر، حد جاری می‌سازد، از طرفی چنین افرادی قائل به تفضیل شده و حدی بر آنان جاری نگردیده است، پس چه خوب است که بیاییم و کلام صاحب «الاستیعاب» را ناقص کنیم، تا اعتراف به وجود چنین افرادی با این عقیده که از طرفی حدی هم بر آنان جاری نگردیده، نکرده باشیم، لذا در مقام نقل کلام ابن عبدالبرّ، قسمت آخر عبارت او را که: «وَفَضَّلَهُ هُوَ لَاءَ عَلِيٍّ غَيْرِهِ، نقل نکرده و کلام صاحب «الاستیعاب» را تحریف به نقصان نموده‌ست و ما شواهد بسیاری در موضوعات مختلف در دست داریم که بناء این توجیه گران بر این است که هر یک از متأخرینشان که مشاهده می‌کند کلماتی و عباراتی از متقدمین برایشان ایجاد در دسر می‌کند و در راه به کرسی نشانیدن ادعاهای بی‌اساسشان مشکلی را ایجاد می‌نماید، به هر وسیله ممکن، عبارت شخص جلوتر را دستکاری کرده و حتی الامکان آن را از دلالت ساقط می‌نمایند» (۴۸۴)

در پایان خاطر نشان می‌گردد که اعترافات خلفا به عجز علمی خود در حلّ مسائلی که امیرالمؤمنین علیه السلام گره‌گشای آن بوده‌اند و در کتب فریقین ثبت شده است، یکی دیگر از شواهد نقض ادعای ابن تیمیه می‌باشد.

بخش ب: روایات مندرج در نهج البلاغه و الغارات

اشاره

چنانچه ابراز شده:

همانگونه که حضرت عمر به حضرت علی عشق می‌ورزید و ارادت نشان می‌داد ... حضرت علی نیز به نیکی از آن مرد یاد می‌کرد و تا می‌توانست آن را یاری می‌کرد تا جائی که بعد از شهادت حضرت عمر، آن حضرت فرمود:

خداوند به او (عمر) خیر دهد که کژیها را راست کرد و! (... ۴۸۵)

«حضرت علی (ع) در بسیاری موارد! لب به مدح آنان گشوده است. از آن جمله در نهج البلاغه در مورد خلیفه دوم می‌فرماید: «...» (۴۸۶)

دکتر محمد اسدی گرمارودی در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

می‌گویند در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه (۴۸۷) تعریف و تمجید از خلیفه دوم به میان آمده است.

ما، در اینجا می‌خواهیم بدانیم:

اولاً:

این خطبه، با آن همه مطالبی که در منابع دیگر و حتی خطبه ششقیه و نامه‌های آن حضرت در اعتراض و انتقاد به خلفا آمده است، منافات دارد یا ندارد؟

ثانیاً:

با توجه به تعادل و تراجیح و دقت اصولی‌گری و نه اخباری‌گری که آقای حاجی کرمانی به عنوان یک ضعف استدلالی به آن تأکید دارند اگر به این خطبه بنگریم، آیا باز هم می‌توان از عبارات آن، تعریف از خلیفه دوم را استنباط کرد؟ و آیا منظور از «فلان» همان خلیفه دوم است؟

ثالثاً:

آیا اصولاً استناد این خطبه به حضرت امیر علیه السلام مورد تردید محققین نیست؟

در تاریخ طبری که از منابع تاریخ معتبر اهل سنت است آمده است:

لَمَّا مَاتَ عُمَرُ بَكَتَهُ ابْنَةُ أَبِي حَثِيمَةَ فَقَالَتْ: وَاَعْمَرَاهُ، اَقَامَ الْاَوْدُ وَ اَبْرًا الْعَمَد...

وَقَالَ الْمَغِيرَةُ ابْنُ شُعْبَةَ لَمَّا دَفِنَ عُمَرُ اَتَيْتُ عَلِيًّا وَ اَنَا [اَحَب] اَنْ اَسْمَعَ مِنْهُ فِي عَمْرٍ شَيْئًا فَخَرَجَ يَنْفُضُ رَاسَهُ وَ لِحِيَّتَهُ وَ قَدْ اغْتَسَلَ وَ هُوَ مَلْتَحِفٌ بِثَوْبٍ لَا يَشُكُّ اَنَّ الْاَمْرَ يَصِيرُ اِلَيْهِ فَقَالَ: يَرْحَمُ اللهُ ابْنَ خَطَابٍ لَقَدْ صَدَقَتْ ابْنَةُ أَبِي حَثِيمَةَ لَقَدْ ذَهَبَ بِخَيْرِهَا وَ نَجَا مِنْ شَرِّهَا! اَمَّا وَ اللهُ مَا قَالَتْ وَ لَكِنْ قُوَلْتُ (... ۴۸۸)

وقتی عمر مرد، دختر ابی حثیمه گفت:

واعمره؛ کجیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود و...

مغیره بن شعبه می‌گوید:

وقتی عمر دفن شد، من نزد علی علیه السلام رفتم و دوست داشتم از او سخنی در خصوص عمر بشنوم. آن حضرت خارج شد در حالی که تازه خود را شسته بود و آب از سر و رویش می‌ریخت و خود را در جامه‌ای پیچیده بود و گویا شکی نداشت که امر خلافت به او می‌رسد. سپس فرمود:

خدا او را رحمت کند؟! دختر ابی حثیمه راست گفت که همانا خیر دنیا را برد و از شر آن نجات یافت؟! به خدا [که دختر ابی حثیمه، این مطلب را] نگفته است، بلکه به او گفته‌اند که بگو...

این عبارت، با عبارت خطبه ۲۲۸ (۲۱۹ فیض الاسلام) که می‌گوید:

لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ فَقَدْ قَوْمَ الْاَوْدِ وَ دَاوَى الْعَمَد... اَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا...

خداوند به او خیر دهد که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود... به خیر دنیا رسید و از شر آن رهایی یافت...

از گونه‌ای به هم شباهت دارند.

اکنون با توجه به این که طبری، واقعه سال ۲۳ (ه. ق) را بیان می‌کند و این عبارات فرموده مولای متقیان هم در سال ۲۳ (ه. ق) است و شأن [صدور] آن نیز مشخص است و حتی آن حضرت می‌فرمایند که این مطالب؛ گفته‌های دختر ابی حثیمه نیست بلکه به او گفته‌اند که بگوید!!! (۴۸۹) از این رو باید گفت که آن حضرت، به عنوان تعجب، گفته آنان را تکرار می‌فرماید.

از طرف دیگر، دقت اصولی ایجاب می‌کند که به مغیره بن شعبه توجه کنیم که از نظر نقل روایت قابل اعتماد نیست. بنابراین، چگونه می‌توان به نقل او تکیه نموده و این مطالب را به عنوان گفتار امیرالمؤمنین پذیرفت؟!

از طرف دیگر، از کجای عبارات علی علیه السلام در این خطبه می‌توان استنباط کرد که منظور آن حضرت، خلیفه دوم بوده است؟ ابن ابی الحدید معتزلی در جلد ۱۲ شرح نهج البلاغه خود در شرح خطبه ۲۲۸، به این مطلب اشاره کرده و حاج میرزا حبیب‌الله

هاشمی خوئی شارح معروف نهج البلاغه در جلد ۱۴ منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه [ص ۳۷۱ به بعد] شرح مبسوطی دارد که علی علیه السلام با آن همه اعتراض و ایراد که بر خلفاء نموده آیا می‌شود پذیرفت که چنین فرموده باشند؟! بنا بر این اگر تکیه بر تحقیق و بررسیست چرا آن همه مطالب را نادیده می‌گیریم؟؟!!

مرحوم استاد مطهری در مقالات سیری در نهج البلاغه می‌فرماید:

ابن ابی‌الحدید این داستان را مؤید نظر خودش قرار می‌دهد که جمله‌های نهج البلاغه در ستایش عمر گفته شده است. ولی برخی از متبعین عصر حاضر از مدارک دیگر غیر از طبری داستان را به شکل دیگر نقل کرده‌اند و آن اینکه علی علیه السلام پس از آنکه بیرون آمد و چشمش به مغیره افتاد به صورت سؤال و پرسش فرمود:

آیا دختر ابی‌حثیمه آن ستایشها را که از عمر می‌کرد، راست می‌گفت؟

علیهذا جمله‌های بالا نه سخن علی علیه السلام است و نه تأییدی از ایشان است نسبت به گوینده اصلی که زنی بوده است و سید رضی رحمه الله که این جمله‌ها را ضمن کلمات نهج البلاغه آورده است دچار اشتباه شده است. (۴۹۰)

البته از نظر دقت در عبارت طبری و گفته‌های دختر ابی‌حثیمه و عبارت خطبه ۲۲۸ کاملاً مطالب فوق مشخص می‌گردد (۴۹۱) پس از آن که مشخص گردید امیرالمؤمنین علیه السلام سخن دختر ابی‌حثیمه را از روی تعجب تکرار فرموده‌اند؛ به نکته جالب توجه دیگری می‌پردازیم:

آن حضرت علیه السلام در جملات پایانی همین عبارات، خود می‌فرماید:

لا یهتدی فیها الضالُّ ولا یستیقنُ المهتدی.

«مردم را در راه‌های گوناگون انداخت (به طوری که) گمراه در آنها هدایت نمی‌یابد و هدایت یافته بر یقین و باور نمی‌ماند»

دیدگاه محقق شوشتری

شاید در پایان این نقد هنوز هم پذیرش وقوع چنین اشتباهی از سوی سید رضی رحمه الله برای شما دشوار باشد، چرا که ابراز شده: شیعه ... نهج البلاغه را با تمام محتوایش و با تمام روابط نزدیکی که میان علی (ع) و خلفا ثلاثه نقل کردیم! از معتبرترین کتب شیعه می‌شمارند و اخ القرآنش میدانند، لذا هر روایت و حدیثی که در کتب دیگر یافت شود، اگر مخالف با نهج البلاغه باشد، نهج البلاغه را مقدم می‌دارند! (۴۹۲)

ولی باید گفت:

شارحان پیشین بنا به شهرت فوق‌العاده نهج البلاغه، شیفته کار شریف رضی بودند و آن را از هر نظر کامل می‌دیدند. همه آن را سراسر سخن امام علیه السلام می‌انگاشتند و به همین دلیل هرگز جرأت نقد و بررسی آن را در خود نمی‌دیدند.

اما محقق شوشتری همچنان که پیشتر در آثار دیگرش مثل قاموس الرجال و الاخبار الدخیله نشان داده بود، بیش از آن که عالمی شارح یا محدثی ناقل و راوی باشد، منتقدی شجاع و پژوهشگری نقاد است. با وجود این که در روزگار ما به ویژه در حوزه علوم انسانی، انتقاد و نقد علمی چندان جا افتاده نیست و هرگز از انتقاد منتقد استقبال نمی‌شود، اما محقق شوشتری دور از این تبلیغات متداول ... در شهر شوشتر خود جهانی بود که در گوشه‌ای بنشسته بود. انصاف را که اگر گفته شود او در زمانه ما در میدان نقد و بازیابی، مردی یگانه و بی‌نظیر بود سخن به سزا خواهد بود. به هر حال او در اثر پربارش بهج الصباغه بیش از هر کار به نقد و بررسی دست یازیده است. نخست به تهذیب و تنقید کار شریف رضی در انتخاب و تنظیم نهج البلاغه پرداخته، سپس شرحهای شارحان را بر رسیده است. ضمن این که آنها را گرامی داشته و یافته‌های علمی و فکری هر یک را با صراحت به نام هر کدام

آورده و بسیاری از آنها را به ویژه گردآورنده نهج البلاغه، شریف رضی را ستوده است، [اشتباهات ...] آنها را نیز نشان داده است و در این کار تعارفات معمول را مجاز ندانسته، علم و حقیقت را فراتر از عالم و محقق نشانده است. حال گزارشی را از برخی نقدهای عالمانه او ارائه می‌کنیم و تفصیل و تحقیق بیشتر را به بهج الصباغه ارجاع می‌دهیم ... یک:

سخنانی که با عنوان «کتاب ۶۲» آورده شده است، نامه‌ای نیست که امام علیه السلام با مالک اشتر به مصر فرستاده باشد، بلکه مضامین خطبه‌ایست که پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر - چه رسد به شهادت مالک اشتر که بیگمان پیش از محمد بود - در کوفه خوانده شد. نهایت این که امام علیه السلام آن را نوشته بود و می‌خواست آن را برای مردم بخواند. (۴۹۳) دو:

بعید است که از امام علیه السلام باشد؛ زیرا که مستند سید رضی را در این سخن نیافتیم و اگر ... « لا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي » جمله امام علیه السلام چنین دستوری داده بود، لازم می‌نمود که پیروانش به قتالِ خوارج دست نزنند، در حالی که در این کار شیعیان مولا علیه السلام و در رأس آنها صعصعه بن صوحان، سپس معقل بن قیس و عدی بن حاتم و شریک بن اعور، نیز شیعیان کوفه و بصره، بسیار کوشا هم بودند. (۴۹۴) سه:

خطبه ۱۶۸: (یا اخوتاه انی لست اجهل ما تعلمون ولكن کیف لی بقوه و القوم المجلبون علی حد شوکتهم یملکوننا و لانملکهم ... =)، (۴۹۵) از سخنان امام علی علیه السلام نیست، بلکه کلمه‌ها و جمله‌هاییست که آنها را معاویه به تقلید از امام علی علیه السلام ساخته و سروده است. (۴۹۶) چهار:

نامه ۵۸: (و کان بدء امرنا انا التقینا و القوم من اهل الشام و الظاهر ان ربنا واحد و نبینا واحد و دعوتنا فی الاسلام واحده و لا نستریدهم فی الایمان بالله و التصدیق برسوله و لایستزیدوننا و الامر واحد الا ما اختلفنا فیہ من دم عثمان) ... را نیز از امام علیه السلام نمی‌داند و معتقد است که این نامه را نیز مثل خطبه پیش گفته سیف ساخته و پرداخته است و سید رضی نادانسته آن دو را به نام امام علی علیه السلام آورده است. قرائن و شواهد گواهی می‌دهند که بی‌گمان هر دو افترا بیست که بر امام علیه السلام بسته‌اند. (۴۹۷) پنج:

خطبه ۲۲۸: (لله بلاد فلان) ... بنا به تصریحاتی که محقق شوشتری نموده است [هرگز نمی‌تواند از سخنان امام علیه السلام باشد. [وی می‌نویسد:]

کسانی که به پیروی از ابن ابی الحدید آن را از امام علیه السلام دانسته و پنداشته‌اند که حضرت علی علیه السلام این خطبه را در مدح خلیفه دوم و در بزرگداشت وی ایراد کرده است، بیگمان خط و خطا کرده‌اند. مضمون خطبه خود گواه است که هرگز از مولای متقیان علیه السلام نیست؛ بافته‌ایست که بر ساحت حضرتش بسته‌اند. نسبت دادن آن به امام علی علیه السلام، افترا و بهتان است. تردیدی نیست که ساختگی است. (۴۹۸) به این خطبه تنها طبری در تاریخ خود اشارتی کرده است که به آن نیز نمی‌توان استناد کرد.

شش:

خطبه ۸: (یزعم انه قد بايع) ... بنا به تصریح شیخ مفید استاد سید رضی از امام حسن علیه السلام است. (۴۹۹) هفت:

خطبه ۹۲: (دعونی و التمسوا غیرى ... و ان تَرَکْتُمونى فَاَنَا کَاحدکُمْ و اَسْمَعکم و اَطوَعکم لمن و لیتْموه امرکم و انا لکم وزیراً خیر لکم. منی امیراً)، از اخبار و روایات ساختگی سیف است و از امام علیه السلام نیست (۵۰۰) و (۵۰۱) هشت:

خطبه ۱۶۹: (ان الله بعث رسولاً...)، ... یا همه آن از ساخته‌های سیف است و یا این که وی در آن دست برده و آن را تحریف کرده است. (۵۰۲) نه:

در خطبه ۲۷ جمله (ألا و انّ الیوم المضمار و عدّاً السباق) غلط و صحیح آن (ألا و انّ المضمار الیوم و السباق عدّاً) است. (۵۰۳) ده:

حکمت ۲۸۹: (کان لی فی ما مضى آخ فی الله) ... از سخنان امام علی علیه السلام نیست؛ از خطبه‌های امام حسن علیه السلام است ... یازده:

حکمت ۲۲: (من أبطأ به عمله لم يسرع به حسبه) را سید رضی به همین ترتیب در کتاب دیگرش (۵۰۴) به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده و در نهج البلاغه نیز بدون آنکه اشارتی کند و یا توضیحی دهد، به امام علی علیه السلام نسبت داده است. (۵۰۵) دوازده:

حکمت ۲۹۶: (انما أنت كالطاعن نفسه) ... از سخنانی است که سیف ساخته و پرداخته است. (۵۰۶) در این جا به همین ۱۲ موردی که نقل شد، بسنده می‌کنیم و موارد دیگر را با ثبت جلد‌ها و صفحات به متن بهج الصباغه ارجاع می‌دهیم.

به این ترتیب:

ج ۶ / ۳۶۹ - ۳۷۱، ۴۰۱، ۴۴۳،

ج ۷ / ۳۳۴، ۵۹۸

ج ۸ / ۸۲

ج ۹ / ۵۹، ۳۶۰ - ۳۶۲، ۴۲۳

ج ۱۰ / ۳۳۹؛ ۵۶۲، ۵۷۷

ج ۱۱ / ۵۲۶

ج ۱۲ / ۵۷۴، ۵۹ - ۶۰؛ ۹۴ - ۹۵، ۲۱۷، ۵۴۱

ج ۱۳ / ۳۶۱، ۳۵۵، ۲۳

ج ۱۴ / ۵۹۵، ۵۵۲، ۳۳۰

اینها نمونه‌هاییست که ما ضمن تورق بهج الصباغه دیدیم. هریک از آنها ممکن است که در نظر نخست، جزئی به نظر رسد، ولیکن برای شرح و تفسیر، تحقیق و ترجمه، تبیین و تصحیح نهج البلاغه بسیار به کار می‌آیند و پژوهشگران نهج البلاغه را گریزی از آنها نیست. ناگفته پیداست که محقق شوشتری افزون بر تمجید و تجلیل بسیار از کار شریف رضی با شرح موضوعی نهج البلاغه، بیشترین عنایت را در عمل به اثر جاودان سید نشان داده‌اند و با تهذیب آن از موارد معدودی که گفته شد، برترین تأکید و تبلیغ را برای نهج البلاغه به کار برده‌اند. حتی پیش از متن به شرح مقدمه سید پرداخته و بیشترین التفات را به نوشته‌های سید در دیباچه نهج البلاغه روا دیده است که این کار در شرح‌های دیگر دیده نمی‌شود (۵۰۷)

همچنین ادعای مدح خلیفه از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام در این جملات نیز به چشم می‌خورد که:

ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب الغارات: ۳۰۷، از قول علی (ع) درباره عمر نقل می‌کند که فرمود *فَسَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا وَ نَاصِحْنَا وَ تَوَلَّيْنَا* و *كَانَ مَرَضِي السَّيْرَةَ، مِمَّنْ التَّقِيَّةُ!* (۵۰۸)

جهت بررسی و تحلیل این ادعا بایستی در مرحله نخست به چند نکته توجه نمود.
نکته یکم:

فرازی که از کتاب «الغارات» نقل گردید، در واقع بخشی از نامه آن حضرت علیه السلام به پیروانش می‌باشد و در کتاب مذکور نیز ذیل عنوان «رِسَالَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِهِ» درج گردیده است. لازم به ذکر است که این نامه علاوه بر کتاب «الغارات» در منابع و مآخذ معتبر دیگری (۱۴ منبع (۵۰۹)) همچون کتاب المسترشد فی الامامه (۵۱۰) تألیف محمد بن جریر طبری امامی کبیر (متوفی حدود ۳۱۰ ق) نیز درج گردیده که رجوع به متن آنها در تشخیص مواضع اختلاف، بسیار راهگشا است.
نکته دوم:

آن چه امیرالمؤمنین علیه السلام در این نامه درباره عمر فرموده‌اند عطف به فرمایش سابق ایشان درباره ابوبکر است که بایستی در درک و فهم فضای حاکم بر این جملات مد نظر قرار گیرد.
در همان صفحه از کتاب «الغارات» و در چند سطر قبل، چنین درج شده است که آن حضرت علیه السلام درباره خلیفه اول فرمودند:

... «وَ اطَّعْتُهُ فِيمَا اطَّاعَ اللَّهُ [فيه] جَاهِدًا» و سپس درباره خلیفه دوم سخن از «فَسَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا» (۵۱۱) به میان آوردند.

بنابراین اطاعت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا، بنا به تصریح خود ایشان تنها در محدوده کارهایی بوده که اطاعت از خداوند در آن

نهفته است و نه هیچ کار دیگر.

نکته سوم:

آن چه درباره نیکخواهی آن حضرت علیه السلام درباره خلفا آمده است تابع همان شرایط و ضوابط و حاوی همان علل و تحلیل‌هاییست که در فصل مربوط به مشاوره و مشارکت بدانها پرداختیم.

به علاوه در نسخه «المسترشد، ص ۴۱۵» اختلافی در نقل عبارات وجود دارد و مؤید این دیدگاه است که ارائه راهنمایی به خلفا تنها

به جهت حفظ دین اسلام از خطر بازگشت امت به بت پرستی جاهلیت می‌باشد؛ چرا که آن حضرت علیه السلام می‌فرمایند

فَسَمِعْتُ وَ اطَّعْتُ وَ نَاصِحْتُ لِلدِّينِ

نکته چهارم:

عبارت «پسنندیده سیرت و خجسته روان» بر نگاه عمومی مردم آن عصر نسبت به خلیفه دلالت دارد و حضرت امیر علیه السلام در این فراز، در واقع دیدگاه عوام را درباره خلیفه به تصویر کشیده و نظر و دیدگاه آنان را گزارش نموده‌اند. هر چند دقت در کیفیت و نحوه بیان امیرالمؤمنین علیه السلام مؤید این تحلیل است، اما جهت تقویت صحت این تحلیل لازم است تا نخست مراجعه‌ای به کتاب «الغارات» (که با تصحیح و تعلیقات میرجلال الدین حسینی معروف به محدث ارموی به چاپ رسیده است) داشته باشیم.

مصحح کتاب در همان صفحه، در پاورقی شماره ۵ از قول علامه مجلسی می‌نگارد:

قوله عليه السلام:

فَكَانَ مَرَضِي السَّيْرَةَ؛ أَي ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ وَ كَذَا مَا مَرَّ فِي وَصْفِ أَبِيكَرٍ وَ آثَارِ التَّقِيَّةِ وَ الْمَصْلَحَةِ فِي الْخُطْبَةِ ظَاهِرَةٌ بِلِ الظَّاهِرِ أَنَّهَا مِنْ
الْحَقَائِقِ الْمُخَالَفِينَ

وی همچنین در پاورقی شماره ۶ در همان صفحه به متن مندرج در کتاب «المسترشد، ص ۹۸، طبع نجف» اشاره کرده که متن آن حاوی قید «عندهم» پس از عبارت «مَرْضَى السَّيْرَةِ، مَيْمُونَ النَّقِيبَةِ» می‌باشد و تصریح دارد که آن حضرت علیه السلام در حال گزارش نمودن از دیدگاه عمومی جامعه درباره خلیفه می‌باشند. این قاعده درباره نامه امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم مصر هم صادق است. (۵۱۲)

مرحوم میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی در شرح خویش بر نهج البلاغه، درباره فراز مورد نظر در این نامه که حاکی از مدح خلفا است می‌نگارند:

أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ وَ يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْحَاقِّ الْمَخَالِفِينَ (۵۱۳)

از جمله قرائنی که بر صحت نظر علامه خوئی دلالت دارد، اختلاف میان متن نامه موجود در کتاب «الغارات» (۵۱۴) با متن مندرج در کتاب «الدرجات الرفیعه» می‌باشد. هرچند مرحوم سیدعلیخان مدنی این نامه را عیناً از کتاب «الغارات» (۵۱۵) نقل نموده است ولی متن موجود در کتاب وی فاقد برخی عبارات تمجیدآمیز در متن فعلی کتاب «الغارات» می‌باشد! و همین اختلاف جدی میان این دو متن، مؤید آن است که متن اصلی الغارات به تدریج مورد دستبردهای متعددی قرار گرفته و فرازهایی بدان افزوده شده است. (۵۱۶)

قرینه دیگری که بر صحت نظر علامه مجلسی و علامه خوئی دلالت دارد و به وضوح ثابت می‌کند که آن حضرت علیه السلام دیدگاه مردم درباره خلفا را گزارش نموده و آنچه در کلامشان آمده و آگوه‌ای از تلقی برخی مردم نسبت به حکومت آن دو بوده است؛ متن نامه ایشان خطاب به مردم مدائن می‌باشد که در ضمن آن می‌فرمایند:

ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهِمَا وَسَيَّرْتَهُمَا (۵۱۷) (۵۱۸)

در پایان خاطر نشان می‌گردد:

عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده آن حضرت علیه السلام (۵۱۹) در رد پیشنهاد عبدالرحمان بن عوف مبنی بر پذیرش شرط عمل به سیره شیخین، بهترین گواه بر بطلان ادعاهای فوق و نشانه آشکاری بر دروغ بودن مدح آن حضرت علیه السلام از خلیفه اول و دوم می‌باشد. عکس‌العمل امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل پیشنهاد فرزند عوف به قدری روشن است که جای هیچ تردیدی را در عدم مشروعیت دینی و عقیدتی آن دو نفر باقی نمی‌گذارد.

ج) آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به مشروعیت حکومت خلفا بوده‌اند؟

یکی از شبهاتی که در مسیر القای مشروعیت خلافت سقیفه‌ای و تفکیک آن از مقام امامت انتصابی مطرح می‌شود، تفسیری انحرافی از نامه شماره ششم نهج البلاغه، خطاب به معاویه می‌باشد؛ چنانچه ابراز شده:

اگر مردم با مشورت امام و ولی امر (۵۲۰)، شخص مورد قبولشان را برای امیری برگزینند (۵۲۱) تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت به اداره دولت اسلامی بپردازد، مورد رضایت خداوند است و آن حضرت با رهبری معنوی و وزارت الهی و انتصابی بهتر خواهد توانست از بالا مراقب انقلاب اسلامی باشد و آن را از سقوط به ورطه تفرقه جنگ داخلی نجات دهد، همچنانکه امام علی (ع) بعد از رحلت پیامبر در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود! (۵۲۲)

استاد شیخ جعفر سبحانی در پاسخ به این شبهه می‌نویسد:

یگانه خلیفه‌ای که در اسلام با اکثریت قریب به اتفاق مهاجرین و انصار، انتخاب گردید، امام امیرمؤمنان علیه السلام بود. در تاریخ خلافت اسلامی، این امر کاملاً بی‌سابقه بود و دیگر نیز برای آن نظیری پیش نیامد.

در این میان وقتی معاویه (که از مدت‌ها قبل اساس حکومت و امپراتوری خود را در شام پی‌ریزی کرده بود و عداوت دیرینه و ریشه

داری با خاندان پیامبر داشت) آگاه شد که مهاجرین و انصار علی علیه السلام را برای خلافت انتخاب نموده‌اند، سخت ناراحت شد و حاضر به بیعت با امام علیه السلام نگشت. او نه تنها با امام علیه السلام بیعت ننمود، بلکه حضرت علیه السلام را متهم به قتل عثمان و حمایت از قاتلان او ساخت!

امام علیه السلام برای اسکات معاویه و برای اینکه همه نوع درهای عذر را به روی او ببندد، در یکی از نامه‌های خود یاد آور می‌شود که همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت کرده‌اند؛ هرگاه خلافت آنان را از این نظر محترم می‌شماری که مهاجرین و انصار با آنان بیعت کرده بودند، این شرط در خلافت من نیز موجود است. اینک متن نامه امام علیه السلام:

أَنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلِيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يُرَدَّ وَأَمَّا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنَّ اجْتَمَعُوا عَلِيَّ رَجُلٍ وَسَمُوهُ أَمَامًا كَانَ ذَلِكَ (لِلَّهِ) رِضًا. (۵۲۳)

همان افرادی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند با من نیز بیعت نمودند؛ در این صورت برای شخص حاضر در مدینه، حق انتخاب امام دیگر و برای فرد غایب از مرکز شورا نیز، حق رد نظریه آنان نیست. عضویت شورا از آن مهاجرین و انصار است، هرگاه آنان بر امامت و پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند و او را امام نامیدند، این کار مورد رضایت (خدا) خواهد بود. هدف امام علیه السلام از این نامه چیزی جز اسکات و بستن راه هر نوع بهانه جویی و غرض ورزی و به اصطلاح قرآن: مجادله به وجه احسن، نیست. زیرا «معاویه» مدت‌ها استاندار «عمر» و پس از وی استاندار «عثمان» در منطقه شام بود و آنها را خلیفه رسول خدا و خویش را نماینده خلفا می‌شمرد.

[امام علیه السلام یاد آور می‌شود] چنانچه احترام به خلافت آنان برای این جهت بوده که آنان از طرف مهاجرین و انصار انتخاب شده بودند، عین همین انتخاب درباره امام علیه السلام، به طور واضح و کامل انجام گرفته است و دیگر دلیل ندارد یکی را محترم شمرده و دیگری را رد کند. امام علیه السلام از طریق مجادله که در قرآن مجید به آن امر شده است، [افکار و] مخالفت معاویه با خلافت خویش را، محکوم کرده و سخن خود را [بر اساس احتجاج با اصل مسلم در نزد طرف مقابل استوار ساخته و] چنین آغاز نمود:

کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده با من نیز بیعت کرده‌اند؛ در این صورت چرا خلافت مرا به رسمیت نمی‌شناسی؟ حقیقت مجادله جز این نیست که آنچه را که طرف مخالف، مقدس و محترم می‌شمارد پایه استدلال قرار داده و او را با معتقد خودش محکوم ساخت.

بنابراین، این نامه هرگز گواه بر آن نیست که امام علیه السلام [روش حکومت اسلامی را پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله روش شورائی می‌داند و] انتخاب خلیفه را از طریق شورای مهاجرین و انصار یک امر صد در صد صحیح می‌داند و عقیده درونی امام علیه السلام نیز همین است که باید خلیفه، به طور مطلق از طریق مشاوره و انتخاب مهاجرین و انصار انجام بگیرد و هرگز مسأله امامت یک مسأله انتصابی نیست، بلکه یک مسأله انتخابی است!

هرگاه هدف امام علیه السلام این بود، نباید نامه خود را با گفتگو از بیعت خلفای سه گانه آغاز کند، بلکه بدون گفتگو از خلافت آن سه نفر، سخن خود را باید چنین آغاز کند:

«مهاجرین و انصار با من بیعت کردند و هر فردی که آنان با او بیعت نمایند، پیشوای مسلمانان خواهد بود»

اینکه امام علیه السلام در جمله‌های بعدی می‌فرماید:

فَإِنَّ اجْتَمَعُوا عَلِيَّ رَجُلٍ وَسَمُوهُ أَمَامًا، كَانَ ذَلِكَ (لِلَّهِ) رِضًا، آن نیز احتجاج روی عقیده طرف مخالف است و لفظ «الله» در نسخه‌های صحیح نهج البلاغه، موجود نیست و در چاپهای مصری [عبده] در میان پراتر قرار دارد (اشاره به اینکه وجود این لفظ در نامه امام

علیه السلام مورد شک و تردید است.)

در حقیقت امام علیه السلام می‌فرماید:

هرگاه مسلمانان در قبول پیشوایی فردی اتفاق نظر پیدا کردند، یک چنین کار مورد رضایت است یعنی مورد رضایت شما [امت کنونی است] و همین کار درباره من انجام گرفته است، دیگر چرا در بیعت با من مخالفت می‌ورزید؟

نخستین کسی که با این خطبه برای اثبات نظریه اهل تسنن استدلال کرده است شارح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، می‌باشد. وی روی غفلت از قرائنی که در خود نامه و دیگر خطبه‌های نهج البلاغه وجود دارد با این خطبه به استواری نظریه اهل تسنن استدلال نموده و گفتار امام علیه السلام را به صورت یک امر جدی که روشنگر عقیده امام علیه السلام است تلقی نموده است. (۵۲۴)

دانشمندان شیعه هر موقع به شرح این خطبه رسیده‌اند، مطلبی را که ما یادآوری کردیم بازگو نموده‌اند» (۵۲۵)

متن نامه به معاویه به نقل از کتاب «وقعه صفین»

گواه دیگر بر اینکه نامه به عنوان احتجاج بر اساس مسلمات طرف، تنظیم گردیده است، جمله هائیسست که مرحوم «سید رضی» جامع نهج البلاغه حذف نموده ولی در کتابی که او این نامه را از آن نقل کرده است، موجود است و شیوه رضی در گردآوری خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنهای امام علیه السلام این است که قسمت‌های حساس نامه را نقل کرده و قسمت‌های دیگر که به نظر او حساس نیست، حذف می‌نماید. وی بیشتر روی زیبایی جمله توجه دارد و به اصطلاح آنچه از نظر فصاحت و بلاغت ممتاز می‌باشد، در مد نظر می‌آورد.

نامه مورد بحث را «نصر بن مزاحم منقری» متوفای سال ۳۱۲، که ۴۷ سال قبل از تولد «سید رضی» (۵۲۶) در گذشته است، در کتاب معروف خود «وقعه صفین» در صفحه ۲۹ (طبع مصر) آورده است که ما به برخی از این قسمت‌های حذف شده اشاره می‌کنیم:

(۱) - امام علیه السلام نامه خود را چنین آغاز می‌کند:

أما بعد:

فَأَنَّ بِيَعْتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمْتُكَ وَأَنْتَ بِالشَّامِ، لِأَنَّهُ بَايَعَنِي الَّذِينَ ...

بیعت (مهاجر و انصار) با من در مدینه در حالی که تو در شام بودی بر تو حجت را تمام کرده و الزام آور است (و فرد غائب حق اعتراض بر تصمیم حاضران ندارد...)

(۲) - در ذیل نامه دارد:

وَأَنَّ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ بَايَعَانِي ثُمَّ نَقَضَا بِيَعْتِي وَكَانَ نَقْضُهُمَا كَرْدَهُمَا فَجَاهَدْتُهُمَا عَلَى ذَلِكَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُم كَارِهُونَ فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ.

طلحه و زبیر با من بیعت نمودند، سپس بیعت خود را شکستند و شکستن بیعت آنان بسان رد ابتدائی آنهاست (و هرگز نمی‌تواند به موضوع خلافت من خدشه‌ای برساند) و من با هر دو نبرد کردم تا حق فرا رسید. (و در جای خود قرار گرفت) و امر الهی پیروز گردید، در حالی که آنان ناراضی بودند، پس در آنچه که مسلمین به آن داخل شده‌اند، داخل شو.

(۳) - به این جمله نیز توجه نمایید:

وَقَدْ أَكْثَرْتُ فِي قَتْلِهِ عَثْمَانَ فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَى أَحْمَلُكَ وَبَايَعْتِ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا تَلَّكَ الَّتِي تُرِيدُهَا فَخُذْهُ الصَّبِيَّ مِنَ اللَّبَنِ.

درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتم، پس در آنچه مسلمانان وارد شده‌اند، وارد شو، سپس موضوع قتل عثمان را مطرح ساز؛ من تو و آنان را به سوی کتاب آسمانی رهبری می‌کنم و مطابق قرآن داوری می‌نمایم. آنچه تو می‌خواهی مانند خدعه‌ایست که کودکان شیرخواره را با آن فریب می‌دهند.

معاویه از امام علیه السلام چه می‌خواست؟

معاویه از امام علیه السلام به گواهی نامه‌هایی که «سلیم بن قیس» در «اصل» نقل کرده است، (۵۲۷) می‌خواست که امام علیه السلام قبلاً قاتلان عثمان را به ایشان تحویل دهد و او انتقام خون عثمان را از آنها بگیرد، سپس خود با پیروان شامی خویش با وی بیعت کنند. امام علیه السلام یک چنین درخواستی را که به منظور متوقف ساختن علی علیه السلام از هر نوع تصمیم درباره شامیان پیشنهاد می‌شد، جز خدعه و حيله چیز دیگری نمی‌داند.

آغاز و انجام نامه به روشنی، گواهی می‌دهد که این نامه یک نامه «احتجاجی» در برابر طرف «معاند» است، نه فرد حق‌بین و هرگز در چنین موقعی لازم نیست که امام علیه السلام بر اساس معتقدات خود سخن بگوید، بلکه لازم است که روی معتقدات و مسلمات طرف مقابل، احتجاج و استدلال نماید، با توجه به این نکته نمی‌توان گفت که این نامه بیانگر عقیده واقعی امام علیه السلام می‌باشد» (۵۲۸)

هرچند که با چشم پوشی از عقاید حقه شیعه در مبحث «ولایت و امامت» و زیر پا نهادن مفهوم واقعی نص و نصب الهی در این موضوع، با استناد به این نامه و از قول آن حضرت علیه السلام ادعا شود:

آزادی مردم را در انتخاب امام و زمامدار، حکمی الهی و اسلامی می‌شناسد که بر آنها واجب است قبل از هر عملی به آن اقدام نمایند! (۵۲۹)

«شورا حق مهاجرین و انصار است، پس اگر بر شخصی متفقاً رأی دادند و او را امام نامیدند، این عمل مورد رضایت خداست!» (۵۳۰)

در کلام فوق، شورا و اجماع یا رأی اکثریت صاحبان رأی و اندیشه و صلاحیت را، که در آن مقطع زمانی، مهاجرین و انصار بودند، در انتخاب امام و رهبر جامعه مورد رضایت خدا می‌شمارد! (۵۳۱)

در این نامه امام صریحاً اجماع مهاجرین و انصار را بر امامت کسی باعث مشروعیت آن! دانسته، از جمله آن را مصحح خلافت خود! می‌داند و آن را مورد رضایت خدا! و ... می‌داند! (۵۳۲)

جمع بندی

بر اساس آنچه بیان شد، تردیدی باقی نمی‌ماند که استناد امیرالمؤمنین علیه السلام به بیعت مهاجر و انصار تنها در مقام اسکات خصم و الزام معاویه به تبعیت از حکومت علوی بوده است؛ لیکن جهت درک عمیقتر این فضا به بیان دیگری از آن حضرت علیه السلام خطاب به معاویه اشاره می‌نماییم. علامه مجلسی در جلد ۳۳ از کتاب «بحار الانوار» بابتی را تحت عنوان کُتبه علیه السلام الی معاویة و احتجاجاته علیه و مراسلاته الیه و الی اصحابه گشوده است و در ذیل شماره ۴۲۱ نقل می‌کند که معاویه در جنگ صفین ابوالدرداء و ابوهریره را فرا خواند و آن دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد تا حامل پیغام و نامه او به سوی ایشان باشند. آن حضرت علیه السلام پس از شنیدن سخنان آنها، پاسخ‌هایی را مطرح فرمودند که بخشی از آن چنین است:

و انَّ اَوَّلَ مَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ اَنْ يَفْعَلُوهُ اَنْ يَخْتَارُوا اِمَامًا يَجْمَعُ اَمْرَهُمْ اِنْ كَانَتْ الْخَيْرَةُ لَهُمْ وَيَتَابِعُوهُ وَيَطِيعُوهُ وَاِنْ كَانَتْ الْخَيْرَةُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَاِلَى رَسُوْلِهِ فَاِنَّ اللّٰهَ قَدْ كَفَاهُم النَّظَرَ فِيْ ذٰلِكَ وَاَلْاِخْتِيَارَ وَّرَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ قَدْ رَضِيَ لَهُمْ اِمَامًا وَاَمْرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَاَتْبَاعِهِ وَقَدْ بَايَعَنِي النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ عَثْمَانَ وَاِبَاعَنِي الْمُهَاجِرُوْنَ وَاَلْاَنْصَارَ بَعْدَ مَا تَشَاوَرُوا بِي ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ وَّهُمُ الَّذِيْنَ بَايَعُوا اَبَا بَكْرٍ وَاَمْرًا وِعَمْرًا وِعَثْمَانَ وَاَقْدَمُوا اِمَامَتَهُمْ وَاِبْدَأَ اَهْلُ بَدْرٍ وَاَلْسَابِقَةُ مِنَ الْمُهَاجِرِيْنَ وَاَلْاَنْصَارِ غَيْرَ اَنْهُمْ بَايَعُوهُمْ قَبْلَ عَلِيٍّ غَيْرِ مَشُوْرَةٍ مِنَ الْعَامَةِ وَاِنَّ بِيْعَتِيْ كَانَتْ بِمَشُوْرَةٍ مِنَ الْعَامَةِ. فَاِنْ كَانَ اللّٰهُ جَلَّ اَسْمُهُ جَعَلَ الْاِخْتِيَارَ اِلَى الْاُمَّةِ وَّهُمُ الَّذِيْنَ يَخْتَارُوْنَ وَيَنْظُرُوْنَ لِاَنْفُسِهِمْ وَاِخْتِيَارَهُمْ لِاَنْفُسِهِمْ وَنْظَرَهُمْ لَهَا خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ اِخْتِيَارِ اللّٰهِ وَّرَسُوْلِهِ لَهُمْ وَاِنْ كَانَ مِنَ اِخْتَارِهِ وَاِبَاعِهِ، بِيْعَتُهُ بِيْعَةٌ هُدٰى وَاِنْ كَانَ اِمَامًا وَاِجَابًا عَلٰى النَّاسِ طَاعَتُهُ وَنْصَرْتُهُ فَقَدْ تَشَاوَرُوا فِيْ وَاِخْتَارُوْنِيْ بِاِجْمَاعٍ مِنْهُمْ وَاِنْ كَانَ اللّٰهُ جَلَّ وَاَعَزَّ هُوَ الَّذِيْ يَخْتَارُ وَاِنَّ الْخَيْرَةَ فَقَدْ اِخْتَارَنِيْ لِلْاُمَّةِ وَاِنَّ

اسْتَخْلَفَنِي عَلَيْهِمْ وَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِي وَنُصِرْتِي فِي كِتَابِهِ الْمُنَزَّلِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَذَلِكَ أَقْوَى بِحِجَّتِي وَأَوْجِبُ بِحَقِّي. (۵۳۳)

نخستین چیزی که لازم است مسلمانان انجام دهند، این است که شخصی را به امامت برگزینند تا امورشان را اداره کند و از او پیروی کنند؛ اگر انتخاب امام، حق مردم باشد. ولی اگر انتخاب این امر، حق خدا و رسولش باشد، نظر و انتخاب آنان برای مردم کافست و او خشنودی خود را از امامی [که برای آنها برگزیده] بیان کرده و آنان را به پیروی او دستور داده است و مردم پس از قتل عثمان و مهاجران و انصار بعد از سه روز مشورت، با من بیعت کردند و آنان همان اشخاصی هستند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت و امامت آنها را اثبات کرده بودند و اهل بدر و پیشی‌گیرندگان از مهاجران و انصار با من بیعت کردند و آنان پیش از من بدون مشورت عمومی با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند؛ ولی بیعت با من با مشورت عمومی بود.

پس اگر خدای تعالی حق انتخاب امام را به امت وا گذاشته است و حق آنهاست که برای خودشان امامی را انتخاب کرده، به او رأی دهند و انتخاب و رأی آنها برای خودشان بهتر از انتخاب خدا و رسولش برای آنها باشد و کسی که او را اختیار کرده و با او بیعت می‌کند، بیعت هدایت باشد و یا امامی باشد که اطاعت و یاری‌اش بر مردم واجب است، آنان به اجماع مرا بعد از مشورت به امامت برگزیده‌اند و اگر اختیار و انتخاب امام فقط حق خدا باشد، پس او نیز مرا برای امامت امت انتخاب کرده و مرا خلیفه بر آنها قرار داده و آنها را در کتابش که نازل فرموده و سنت پیامبرش امر به اطاعت و یاری من کرده است و این قویترین حجت برای من است و وجوب مراعات حق مرا به روشنی بیان می‌کند

این پیام امیرالمؤمنین علیه السلام علاوه بر تأکیدی که بر دیدگاه شیعه درباره انتصابی بودن مقام امامت دارد (که به طور ضمنی انتخاب امت را هم زیر سؤال برده و بر نظریه شورا خط بطلان می‌کشد) معاویه را بر سر یک دو راهی گریزناپذیر قرار می‌دهد که هر دوی آنها در نهایت به اطاعت معاویه از ایشان ختم می‌گردد، چرا که امام علیه السلام می‌فرماید:

اگر امام و خلیفه را امت تعیین می‌کند، مردم با من بیعت کرده‌اند؛ و اگر خداوند متعال تعیین می‌فرماید، باز هم با توجه به قرآن و سنت من امام و خلیفه بر حق می‌باشم؛ لذا معاویه به هر کدام از این دو دیدگاه که معتقد باشد، (۵۳۴) چاره‌ای جز قبول بیعت با من ندارد و عذری از او پذیرفته نمی‌باشد.

د) چرا امیرالمؤمنین علیه السلام نام خلفا را بر فرزندان خود نهادند؟

[پیش در آمد]

اشاره

یکی دیگر از شبهاتی که در مسیر القای روابط دوستانه حضرت علی علیه السلام با خلفا و با هدف سرپوش نهادن بر ظلمهایی که بر اهل بیت علیهم السلام روا داشته‌اند، مطرح می‌شود؛ این ادعاست که:

از دیگر نشانه‌های الفت و مودت و تفاهم و پیوند! میان علی (ع) و خلفای ثلاثه اینکه آن حضرت نام سه تن از فرزندان خود را به ترتیب ابوبکر بن علی، عمر بن علی و عثمان بن علی، نهاده بود! (۵۳۵)

امام جمعه اهل سنت زاهدان، با بیان اینکه در صحنه‌ی دلخراش کربلا سه تن از برادران حضرت امام حسین به نامهای ابوبکر، عمر و عثمان در کنار برادرشان حضرت امام حسین جنگیدند و ... این مسأله را نشان دهنده‌ی محبت خاندان پیامبر و حضرت علی نسبت به «خلفا (ابوبکر، عمر و عثمان) دانست! (۵۳۶)

به هر حال باید توجه داشت:

این قبیل دلایل آن هم برای اثبات ادعایی که روند تحولات صدر اسلام و سیر تاریخی حوادث و سرنوشت سیاسی، اجتماعی خاندان «پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین بسیاری شواهد مسلم تاریخی، خلاف آن را گواهی می‌دهند، چیزی جز «ساده انگاری» مخاطب نیست و با عرض پوزش باید گفت در آن نوعی عوام‌فریبی احساس می‌شود. کسانی که اندک اطلاعی از تاریخ و فرهنگ اسلام و عرب دارند به این نکته واقف هستند که نامهایی از قبیل ابوبکر و عمر و عثمان اختصاصی خلیفه اول، دوم و سوم نیست، این نامها قبل از ظهور اسلام و پس از آن (۵۳۷) رایج و متداول بوده است. در فرهنگ اجتماعی رایج هر جامعه این گونه نیست که مخالفت‌ها و نزاعها موجب تحریم نامها و کنیه‌ها شود.

کما این که در عرف اجتماعی امروز نیز اگر دو خانواده به اختلاف و نزاع برخیزند و حتی در میان آنها قتلی واقع شود و مشخص گردد که نام قاتل مثلاً «عبدالله» است، خانواده مقتول از شخص قاتل که می‌توانست هر نام دیگری داشته باشد متنفر و رویگردان می‌شوند و چه بسا که در صدد قصاص و احقاق حق برمی‌آیند، اما رویگردانی آنها از کلمه «عبدالله» توجیهی ندارد. بالاتر از این باید گفت، چه کسیست که به دشمنی معاویه و بنی امیه نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و شیعیان آنها اذعان نداشته باشد؟ معذک اندک توجیهی به کتب تاریخ و رجال نشان می‌دهد که نامگذاری به نامهای «معاویه» و حتی «یزید» در بین بنی هاشم و شیعیان (۵۳۸) تا قرنهای متداول بوده است. به نمونه‌های زیر توجه فرمایید. (۵۳۹)

تسمیه به نام معاویه:

معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از بنی هاشم؛
 معاویه بن حارث و معاویه بن صعصعه از شیعیان و اصحاب حضرت علی علیه السلام؛
 معاویه بن عمار و معاویه بن وهب از شیعیان و اصحاب امام باقر علیه السلام؛
 معاویه بن سعید، معاویه بن سلمه، معاویه بن سواده، معاویه بن صالح، معاویه بن طریف، معاویه بن عبدالله، معاویه بن العلاء، معاویه بن کلیب و معاویه بن میسره، همگی از شیعیان و اصحاب امام صادق علیه السلام؛
 معاویه الجعفری از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام؛
 معاویه بن حکیم و معاویه بن یحیی از اصحاب امام رضا علیه السلام و...

تسمیه به نام یزید:

یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر (مادرش فاطمه بنت حسین بن حسن بن علی علیهما السلام)؛ (۵۴۰)
 یزید بن احنف، یزید بن جبله، یزید بن طعمه، یزید بن قیس، یزید بن نویره، یزید بن هانی از شیعیان و اصحاب حضرت علی علیه السلام؛

یزید بن لهیظ، یزید بن حصین، یزید بن زیاد از شیعیان و اصحاب امام حسین علیه السلام و هر سه از شهدای کربلا؛
 یزید بن حاتم از شیعیان و اصحاب امام زین العابدین علیه السلام؛
 یزید الکناسی، یزید البراز، یزید بن خثیم، یزید بن زیاد، یزید بن عبدالله، یزید بن عبدالملک جعفری، یزید بن محمد نیشابوری و یزید بن عبدالملک نوفلی از شیعیان و اصحاب امام باقر علیه السلام؛

یزید الاعور، یزید القمطاط، یزید بن اسباط، یزید بن اسحاق، یزید بن خالد، یزید بن خلیل، یزید بن عمر بن طلحه، یزید بن فرقد، یزید بن هارون واسطی از شیعیان و اصحاب امام صادق علیه السلام؛

یزید بن حسن، یزید بن خلیفه و یزید بن سلیط از شیعیان و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام؛

یزید بن عثمان، یزید بن عمر از شیعیان و اصحاب امام رضا علیه السلام

ملاحظه می‌کنید که این اسامی حتی در میان شیعیان همچون بسیاری اسامی دیگر رایج و متداول بوده است. آیا به استناد این نامگذاری‌ها می‌توان نتیجه گرفت روابط «معاویه بن ابی سفیان» با «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام» و بنی‌هاشم و شیعیان آنها بسیار حسنه بوده است و آنگاه کدام انسان ساده اندیش است که نتیجه بگیرد «یزید بن معاویه» هیچ ظلم و جنایتی در حق خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب نشده و در قتل سیدالشهدا حضرت امام حسین علیه السلام نقشی نداشته است؟!

آن چه بدیهی و مسلم است این که در عرف اجتماعی آن زمان این نامگذاریها به هیچ وجه بیانگر کیفیت روابط صاحبان این اسامی با یکدیگر نبوده است.

متروک و منسوخ شدن کاربرد یک اسم در عرف اجتماعی هر جامعه روندی طبیعی دارد و تابع تحولات فرهنگی و سلاطین افراد آن است، به گونه‌ای که در زمان ما و حتی در میان اهل سنت نام‌هایی همچون ابوبکر، عمر و عثمان و ... کمتر اختیار می‌شوند. به عنوان نمونه من هر چه در شماره‌های متعدد نشریه ندای اسلام و در میان اسامی نویسندگان مقالات آن جستجو کردم کسی را با این اسامی نیافتم. در صورتی که در قرون اولیه اسلامی چنین نیست و این نامها از جمله اسامی رایج آن دوره بوده است. اما متروک شدن کامل این اسامی در میان شیعیان علاوه بر روند طبیعی و عرفیاش می‌تواند ناشی از یک موج و اراده نسبتاً همگانی و عمومی در طی قرون اخیر نیز باشد.

تحت شرایطی که درگیریها و جنگ‌های سلاطین صفوی و عثمانی از جانب هر دو دولت رنگ مذهبی به خود گرفت، این روند تسریع شد. شیعیان (۵۴۱) در طی قرون و در حرکتی فرهنگی که سرانجام کاملاً فراگیر شد، در گزینش نامها به عنوان انتخابی احسن، غالباً به اسامی مقدس پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام روی آوردند و از نامگذاری فرزندان خویش به نامهایی که یادآور مخالفین اهل بیت علیهم السلام بود اجتناب ورزیدند. اینک و در قرنهای اخیر است که این عمل در میان شیعیان نمادی از «تولی و تبری» محسوب می‌شود؛ در صورتی که در قرون اولیه چنین نبوده است. بنابراین عرف اجتماعی عصر حاضر به هیچ وجه نمی‌تواند دلیلی بر روابط صمیمانه یا غیر صمیمانه افرادی در ۱۴ قرن قبل باشد، بلکه برای اثبات آن باید شواهد و دلایل دیگری جستجو کرد (۵۴۲) انتزاعی که ما اکنون از این گونه نامگذاریها مینمائیم (یعنی نامگذاری به نامهای مخالفین را، نشانه موافقت شخص نامگذار، با مخالفش) می‌دانیم) در آن زمان نبوده است.

توضیح اینکه:

غالب این نامها، نامهای مرسوم و متداولی در بین عرب بوده است و هر خانواده‌ای به مقتضای ذوق و سلیقه خود این نامها را برای مولودینشان برمیگزیدند و به تعبیر دیگر، ذاتاً قبیحی در این اسماء نبوده است، لذا در هیچ یک از کتابهای مخالفین حتی متأخرین آنان (یعنی تا حدود ۵۰ سال قبل) نمی‌یابید که از این جهت علیه شیعه استفاده‌های کرده باشند و این همانمی را دستاویز نفی منازعه بین امامان ما و رؤسای خودشان قرار داده باشند» (۵۴۳) در پایان خاطر نشان می‌گردد که «متداول بودن نامهای "عمر" و "عثمان" در میان مردمان آن روزگار را به راحتی می‌توان به اثبات رساند؛ چنانچه با مراجعه به کتاب «أسد الغابه» تألیف «ابن اثیر» با ۲۲ صحابی دیگر به نام، «عمر» و ۱۹ صحابی دیگر به نام «عثمان» آشنا می‌شویم. (۵۴۴)

دیدگاهی دیگر درباره این نامگذاریها (۵۴۵)**اشاره**

عمر بن علی علیه السلام، نخستین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که مورخین، نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده‌اند در نامگذاری فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همسرش صهباء (: ام حبیب بنت ربیع، از بنی تَغَلَب) به نام «عمر» (۵۴۶)، هیچ اختلافی بین مورخین مشاهده نمی‌شود و جای تردیدی در این زمینه وجود ندارد؛ اما سؤال اصلی این است که انگیزه نامیده شدن فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام به چنین نامی چه بوده است و دلیل این «تشابه در اسم» چیست؟

اهل سنت، این نامگذاری را نشان دهنده محبت خاندان پیامبر علیهم السلام و حضرت علی علیه السلام نسبت به خلفا می‌دانند! (۵۴۷) در حالی که اسناد معتبر تاریخی، وجود چنین رابطه دوستانه‌ای را به شدت انکار می‌نماید.

آیا روابط حضرت علی علیه السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟**سند شماره ۱**

اعتراف عمر بن خطاب، مندرج در کتاب «صحیح مسلم»
مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی ۲۶۱ هـ) در کتاب «صحیح» سخنانی را از عمر بن خطاب نقل می‌کند که در حضور عثمان عبدالرحمان بن عوف، زبیر، سعد ابی وقاص خطاب به «عباس بن عبدالمطلب» و «علی بن ابیطالب علیه السلام» ایراد گردیده است.
وی می‌نویسد:

خلیفه دوم در حضور افراد مذکور، رو به عباس و حضرت علی علیه السلام کرد و خطاب به آنان چنین گفت:
ثُمَّ تُوِّفَى أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَوَلِي رَسُولِ اللَّهِ وَوَلِي أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا. (۵۴۸)
سپس ابوبکر از دنیا رفت و من جانشین پیامبر و ابوبکر [در سرپرستی و زعامت شما] می‌باشم؛ پس شما دو نفر، مرا دروغگو، گناهکار، حيله گر و پیمان شکن میدانید.

سند شماره ۲

«صحیح بخاری» اعتراف عایشه، مندرج در کتاب
محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ هـ) در کتاب «صحیح» از قول عایشه نقل می‌کند که «علی بن ابیطالب علیه السلام» از ملاقات با «عمر بن خطاب» کراهت داشته است. عایشه دلیل امتناع حضرت علی علیه السلام از ملاقات با خلیفه دوم را چنین بازگو می‌کند:
كَرَاهِيَةٌ لِمَحْضَرِ عُمَرَ. (۵۴۹)
به دلیل ناخوشایندی از حضور عمر.

سند شماره ۳

اعتراف ابن عباس، مندرج در کتاب «شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید»
ابوحامد معتزلی (متوفی ۶۵۶ هـ) در کتاب «شرح نهج البلاغه» از قول ابن عباس نقل می‌کند که «علی بن ابیطالب علیه السلام» پیوسته بر «عمر بن خطاب» غضبناک و خشمگین بود.

وی می‌نویسد:

خلیفه دوم در سفر شام، رو به ابن عباس کرد و درباره حضرت علی علیه السلام چنین گفت:
 أَشْكُو إِلَيْكَ ابْنَ عَمِّكَ، سَأَلْتُهُ أَنْ يَخْرُجَ مَعِيَ فَلَمْ يَفْعَلْ وَ لَمْ أَزَلْ أُرَاهُ وَاجِدًا. فِيمَ تَطُنُّ مَوْجِدَتَهُ؟ (۵۵۰)
 من از پسر عمویت به تو گله دارم، از وی خواستم که با من به شام بیاید، ولی نپذیرفت؛ من پیوسته وی را نسبت به خود در حالت
 غضب می‌یابم. به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟
 آنچه ملاحظه فرمودید، تنها دورنمایی از «رابطه امیرالمؤمنین علیه السلام با خلیفه دوم» می‌باشد و تدبیر در فرازهای آن، خواننده
 فرهیخته را به این نتیجه می‌رساند که:
 دلیل این نامگذاری و تشابه اسمی را در جای دیگری باید جست.

چه کسی نام فرزند حضرت امیر علیه السلام را به «عمر» تغییر داد؟

اشاره

اسناد و مدارک معتبر تاریخی، قضاوت نهایی درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام «عمر» را بسیار سهل و آسان نموده‌اند.

سند شماره ۱

دیدگاه بلاذری، مورخ مشهور اهل سنت (۵۵۱)
 احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) می‌نویسد:
 وَ كَانَ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ سَمِيَ عَمْرَ بْنَ عَلِيٍّ بِاسْمِهِ. (۵۵۲)
 عمر بن خطاب، عمر بن علی را به اسم خود نام نهاده بود.

سند شماره ۲؛ تأیید دیدگاه بلاذری از سوی سایر مورخین اهل سنت

اشاره

جمال الدین مزّی (متوفی ۷۴۲ هـ)
 سخن بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) را تأیید کرده و تصریح نموده‌اند که:
 هنگامی که از «صهباء بنت ربیع» فرزند پسری برای امیرالمؤمنین علیه السلام متولد شد، عمر بن خطاب نام این فرزند را «عمر»
 گذارد.

آیا جلوگیری از نتیجه اقدام خلیفه دوم امکانپذیر بود؟

شاید تصور نمایید که تغییر نام یک فرد به گونه‌ای که اسم اصلی او در میان مردم فراموش گردد چندان هم ساده نمی‌باشد! حال
 چطور می‌توان پذیرفت که خلیفه دوم، نام خود را بر فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام بنهد و نام اصلی او از خاطرها پاک شود؟ در
 پاسخ می‌گوییم:

از بررسی اسناد تاریخی چنین به دست می‌آید که تغییر نام افراد و شهرت آنان به اسم جدیدشان، چندان هم در میان عرب بی‌سابقه

نمی‌باشد.

نمونه اول؛ جناب عبدالمطلب

همگان، جد بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام «عبدالمطلب» می‌شناسند؛ در حالی که نام اصلی وی «شَیْبَةُ الْحَمْد» می‌باشد. «پژوهشگران» جریان فراموشی نام وی را چنین نگاهشته‌اند:

«هاشم» در یکی از سفرهای خود به مدینه با «سلمی» دختر «عمرو خَزْرَجی» ازدواج کرد و «عبدالمطلب» از وی تولد یافت و در موقع وفات «هاشم» «عبدالمطلب»، نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود «مطلب بن عبد مناف»، بعد از برادرش «هاشم» امر مکه و سقایت و رفادت حاجیان را به عهده گرفت و چون «عبدالمطلب» بزرگ شد «مطلب»، خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت و او را با خود به مکه آورد و چون او را ردیف خویش سوار [مَرْکَب] کرده بود، مردم بی‌خبر از حقیقت گفتند: «مطلب» بندهای خریداری است، اما «مطلب» می‌گفت:

وای بر شما! این پسر برادر من «هاشم» است و او را از مدینه می‌آورم.

از آن روز برای او نام «عبدالمطلب» معروف گشت و نام اصلی او که «شَیْبَةُ» یا «شَیْبَةُ الْحَمْد» بود از یاد رفت. (۵۵۳)

نمونه دوم؛ ابوجهل

همگان، یکی از سرسختترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام «ابوجهل» می‌شناسند؛ در حالی که کنیه و نام اصلی او «ابوالحکم، عمرو بن هشام» می‌باشد. شهرت نام «ابوجهل» در میان مسلمانان که آغاز آن، دوران صدر اسلام می‌باشد؛ موجب گردید که حتی در دایره المعارف‌ها نیز زندگی نام او را تحت عنوان «ابوجهل» به ثبت برسانند. (۵۵۴)

[نمونه‌های دیگر] آشنایی با سایر قربانیان دخالت‌های خلیفه دوم در نامگذاری افراد

نمونه اول

ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۰ هـ) نقل می‌کند:

و نَشَأَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ (۵۵۵) فِي حَجْرٍ عَمَرَ وَ كَانَ اسْمُهُ إِبرَاهِيمَ. فَغَيَّرَ

عَمْرُ اسْمَهُ لَمَا غَيَّرَ أَسْمَاءَ مَنْ تَسْمَى بِالْأَنْبِيَاءِ وَ سَمَاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. (۵۵۶)

عبدالرحمان در دامان عمر بزرگ شد و اسم او ابراهیم بود.

پس عمر اسم او را تغییر داد، همان زمانی که اسم افرادی که با نامهای پیامبران خوانده می‌شدند را تغییر می‌داد؛ و او را عبدالرحمان نامید.

نمونه دوم

ابن سعد بصری (متوفی ۲۳۰ هـ) نقل می‌کند:

كَانَ اسْمُ أَبِي يَمْسُرُوقَ الْأَجْدَعِ، فَسَمَاهُ عَمْرُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. (۵۵۷)

اسم ابومسروق «أجدع» بود، پس عمر او را عبدالرحمان نامید.

نمونه سوم

عبدالرزاق صنعانی (متوفی ۲۱۱ هـ) نقل می‌کند:
 طحیلُ بنُ رباحِ أَخو بلالِ بنِ رباحٍ و قد سماه عمرُ خالدَ بنَ رباحٍ. (۵۵۸)
 طحیل برادر بلال است و عمر او را خالد نام نهاده است.

نمونه چهارم

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ) نقل می‌کند:
 كَانَ اسْمَ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ قَلِيلًا، فَسَمَاهُ عَمْرٌ كَثِيرًا. (۵۵۹)
 نام کثیر بن صلت «قلیل» بود، پس عمر او را کثیر نامید.
 از اسناد تاریخی فوق می‌توان نتیجه گرفت:
 دخالت خلیفه دوم در تغییر نام اصلی افراد، چندان هم بی‌سابقه و دور از انتظار نبوده است.
 آیا مخالفت با دخالت‌های خلیفه دوم در تغییر نام افراد، برای قربانیان آن امکان‌پذیر بود؟
 پاسخ به این سؤال، نیازمند رفتارشناسی دقیقی از خلیفه دوم می‌باشد که تنها از طریق تدبیر در اسناد معتبر تاریخی می‌توان بدان دست یافت.

رفتارشناسی خلیفه دوم

اشاره

«پژوهشگران» در تحلیل شخصیت خلیفه دوم به موارد ذیل استناد جسته‌اند:

نمونه اول

او نخستین کسی بود که شلاق (دره) در دست گرفت. (۵۶۰)

نمونه دوم

شخصی به عمر گفت:

مردم از تو خشمگینند! مردم از تو خشمگینند!

مردم از تو متنفرند!

عمر پرسید:

برای چه؟

آن مرد گفت:

از زبان و عصای تو! (۵۶۱)

نمونه سوم

عایشه فرزند عثمان بر این اعتقاد بود که تندی عمر، دیگران را از انتقاد به او بازداشته است. (۵۶۲)

نمونه چهارم

یک بار غلام زیر بعد از نماز عصر، به نماز ایستاد؛ در همان لحظه متوجه شد که عمر با دره خود به طرف او می‌آید. بلافاصله از آنجا فرار کرد. (۵۶۳)

نمونه پنجم

ابن عباس می‌گوید:

من برای پرسیدن یک سؤال از عمر، دو سال صبر کردم. مانع من از پرسش، ترس از عمر بود. (۵۶۴)

نمونه ششم

خشونت عمر به حدی رسید که ابن عباس در عصر وی، جرأت ابراز حکم شرعی ارث را نداشت. وقتی بعد از مرگ عمر، بر خلاف نظر وی در زمینه ارث سخن گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عمر نمی‌گفتی؛ جواب داد: به خدا قسم از او می‌ترسیدم. (۵۶۵)

جمع‌بندی

همین برخوردها را می‌توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراضات مردم نسبت به عملکرد خلیفه دوم در زمینه تغییر نام افراد به شمار آورد.

حضرت علی علیه السلام نیز از این قاعده مستثنا نبود؛ چرا که برای همگان آشکار بود که مخالفت با خلیفه در این خصوص، به طور حتم، منجر به بروز مزاحمت‌های شدیدتری از سوی او می‌گردید و عمر را به اتخاذ تصمیم‌های ظالمانه‌تری که می‌توانست نتایج سوء و عواقب جبران‌ناپذیری به همراه خود بیاورد وامی‌داشت.

به عبارت دیگر، مخالفت حضرت علی علیه السلام با تغییر نام فرزندش توسط خلیفه دوم، آن حضرت علیه السلام را از دستیابی به هدف برتر (= افشاگری بدعت‌های خلیفه) و ابراز مخالفت‌های اساسی‌تر که پایه‌های نظام خلافت را نشانه می‌گرفت، باز می‌داشت.

● ابوبکر بن علی علیه السلام، دومین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که مورخین، کنیه یکی از خلفا را برای وی بر شمرده‌اند همان طور که می‌دانید «ابوبکر» کنیه است و نام محسوب نمی‌گردد. همین نکته، قضاوت «شبهه‌افکنان» درباره روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر آن هم بر اساس کنیه یکی از فرزندان ایشان را با ابهام مواجه می‌سازد.

دلیل این ابهام نیز در این نکته نهفته است که در میان عرب، دلایل متعددی برای کنیه گذاری بر روی یک فرد وجود دارد که از مشهورترین این دلایل «رایج بودن همراهی یک کنیه با یک اسم در یک مقطع خاص زمانی» یا مطلوب بودن این همراهی در نظر اطرافیان فرد می‌باشد. از این رو، شناسایی «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

دیدگاه مورخین درباره «نام» ابوبکر بن علی علیه السلام**دیدگاه یکم**

نام وی «عبدالله» می‌باشد

ابوالمؤید الموفق بن احمد خوارزمی (متوفی ۵۶۸ هـ) در کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» و نجم‌الدین ابوالحسن علی بن محمد

علوی (متوفی قرن ۵ ه) در کتاب «المجدی» می‌نویسد:

أبو بکر بن علی و اسمه عبدالله. (۵۶۶)

ابوبکر فرزند علی و نامش عبدالله است.

دیدگاه دوم

نام وی «محمد» می‌باشد

ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ ه) در کتاب «التنبیه و الإشراف» ابن بطریق (متوفی ۶۰۰ ه) در کتاب، «عمده عیون» و

ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵ ه) در کتاب «الفصول المهمه» می‌نویسد:

و محمد الأصغر المکنی أبابکر. (۵۶۷)

کنیه محمد کوچکتر، ابوبکر می‌باشد.

دیدگاه سوم

نام وی «عبدالرحمان» می‌باشد

احمد بن علی مقریزی (متوفی ۸۳۴ ه) در کتاب «اتعاظ الحنفاء» می‌نویسد:

و عبدالرحمن الذی یکنی أبابکر. (۵۶۸)

کنیه عبدالرحمان، ابوبکر می‌باشد.

دیدگاه چهارم

نام وی ناشناخته می‌باشد

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ ه) در کتاب «مقاتل الطالبیین» می‌نویسد:

و أبو بکر بن علی بن أیطالب علیه السلام ، لم یعرف اسمه. (۵۶۹)

و ابوبکر بن علی بن ایطالب علیه السلام ، نامش شناخته نشد.

جمع بندی و قضاوت میان دیدگاهها

اشاره

به دو قرینه، احتمال بسیار زیادی وجود دارد که دیدگاه یکم درست بوده و در نتیجه «نام»، ابوبکر بن علی علیه السلام همان

«عبدالله» باشد.

قرینه اول

برخی مورخین «ابوبکر بن علی علیه السلام» را به جای «عبدالله بن علی علیه السلام» در شمار فرزندان «أم البنین» ذکر کرده‌اند

(۵۷۰) و این اشتباه به احتمال زیاد ناشی از آن بوده است که از نظر آنان «نام»، ابوبکر بن علی علیه السلام نیز «عبدالله» می‌باشد.

قرینه دوم

جمع کثیری از مورخین «محمد الأصغر» را فرزندی غیر از «ابوبکر بن علی علیه السلام» و حتی از مادری غیر از مادر ابوبکر بن علی علیه السلام، لیلی بنت مسعود دانسته‌اند. (۵۷۱)

نتیجه‌گیری

همان طور که گفتیم، یکی از رایجترین دلایل انتخاب یک کُنیه، همراهی عرفی آن با یک اسم معین و یا مطلوبیت این همراهی نزد مردمان در یک عصر خاص، می‌باشد.

برای مثال، در عرف عرب به ویژه شیعیان، کُنیه «ابوالحسن» با نام «علی» همراهی و مطلوبیت دارد. همچنین مشاهده می‌شود که اگر نام فردی «یاسر» باشد، عرب زبان او را «ابوعمار» صدا می‌زند.

لذا این احتمال به طور جدی وجود دارد که نام «عبدالله» نیز پس از به خلافت رسیدن خلیفه اول (۵۷۲)، با کُنیه «ابوبکر» قرین گردیده و به همین دلیل، این کُنیه از سوی «اطرافیان و لشکریان حضرت علی علیه السلام که این همراهی مورد پسندشان بوده» بر فرزند آن حضرت، که «عبدالله» نام داشت، اطلاق گردیده است.

یادآوری

در میان عرب، انتخاب کُنیه برای فرزند، در انحصار پدرش نمی‌باشد و دیگران نیز به جهات گوناگونی می‌توانند بر روی یک فرد کُنیه بگذارند. به عبارت دیگر، در بسیاری موارد، پدر در کُنیه گذاری فرزندش هیچ دخالتی نداشته و رسم عرب، به دیگران این اجازه را می‌دهد که در کُنیه گذاری بر روی یک فرزند، دخالت نمایند. احتمال این دخالت نیز، به ویژه در مواردی که نام و کُنیه‌ای در کنار هم، متعارف شده‌اند یا این همراهی، مطلوب اطرافیان می‌باشد بسیار زیاد است.

در نتیجه:

نمی‌توان به طور قاطع ابراز کرد که حضرت علی علیه السلام کُنیه «ابوبکر» را برای فرزند خویش برگزیده‌اند؛ بلکه برعکس، ریشه این کُنیه گذاری را باید در تمایلات اطرافیان آن حضرت علیه السلام جستجو نمود.

چه کسانی کُنیه «ابوبکر» را بر فرزند حضرت امیر علیه السلام نهادند؟

جهت شناخت «اطرافیان» امیرالمؤمنین علیه السلام که به احتمال زیاد کُنیه فرزند ایشان را «ابوبکر» نهاده‌اند، نخست باید سال تولد «ابوبکر بن علی علیه السلام» را بیابیم. سپس باید به رفتارشناسی دقیقی از «اطرافیان» حضرت علی علیه السلام در سالهای نزدیک به تولد «ابوبکر بن علی علیه السلام» دست پیدا کنیم.

«ابوبکر بن علی علیه السلام»

الف) سال تولد

اشاره

از جمع‌بندی میان دو سند تاریخی ذیل می‌توان گفت:

«ابوبکر بن علی علیه السلام» در سال ۳۵ هجری، یعنی در نخستین سال خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام، به دنیا آمده است.

سند شماره ۱

هو ابن خَمْسٍ و عَشْرِينَ سَنَةً. (۵۷۳)
وی [در هنگام مرگ] بیست و پنج سال داشت.

سند شماره ۲

و أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ. (۵۷۴)
و ابوبکر بن علی [علیه السلام] به همراه حسین [علیه السلام] به قتل رسید.

(ب) رفتارشناسی «اطرافیان» حضرت امیر علیه السلام در سال ۳۵ هجری

\$\$\$\$\$\$

یکی از گویاترین سندهای معتبر تاریخی که «پژوهشگران» بدان استناد جسته‌اند، ماجرای ذیل می‌باشد:
نمونه اول)

چون خوارج از کوفه بیرون رفتند، یاران علی علیه السلام نزدش آمدند و با او بیعت کردند و گفتند:
ما دوستان دوست تو و دشمنان دشمن تو هستیم.

حضرت با آنان شرط کرد که بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند.

ربیعہ بن ابی شداد خثعمی که در جنگ‌های جمل و صفین در رکابش جنگیده و پرچمدار قبیله خثعم بود، نزد حضرت علیه السلام آمد.

حضرت علیه السلام به او گفت:

بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کن.

ربیعہ گفت:

بر اساس سنت ابوبکر و عمر.

حضرت علیه السلام به او فرمود:

وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرده باشند، از حق به دور بوده‌اند.

سپس ربیعہ با حضرت بیعت کرد. (۵۷۵)

آنچه ملاحظه شد، دورنمایی از رفتارشناسی «اطرافیان» حضرت علی علیه السلام پس از جدا شدن گروه خوارج از جمع سپاهیان حضرت امیر علیه السلام می‌باشد.

همچنین «پژوهشگران» در مسیر دست یابی به رفتارهای «اطرافیان» حضرت علی علیه السلام قبل از فتنه خوارج، به سند تاریخی ذیل استناد جسته‌اند:

نمونه دوم)

أشعث بن قیس در ارتباط با انتخاب ابوموسی اشعری برای حکمیت، به حضرت علی علیه السلام گفت:

این ابوموسی است، فرستاده مردم یمن به نزد رسول خدا و متولی غنایم ابوبکر و کارگزار عمر بن خطاب. (۵۷۶)

نتیجه‌گیری

اسناد تاریخی فوق، به روشنی از گرایش و علاقه جمع کثیری از اطرافیان حضرت علی علیه السلام به خلیفه اول و دوم در زمان تولد «عبدالله» حکایت دارد؛ اطرافیانی که سربازان سپاه او را تشکیل می‌دادند و حضرت علی علیه السلام با اتکا به نیروی نظامی آنان به جنگ با معاویه (= هدف برتر) برخاسته بود.

جمع‌بندی

همین برخوردها را می‌توان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراض امیرالمؤمنین علیه السلام به دخالت «لشکریان» در زمینه گنیه‌گذاری بر فرزندش به شمار آورد؛ چرا که ابراز کوچکترین مخالفتی در این زمینه، می‌توانست انسجام سپاه آن حضرت علیه السلام را از هم بگسلد و زمینه را برای پیروزی سپاه معاویه فراهم آورد.

● عثمان بن علی علیه السلام، سومین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام که مورخین، نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده‌اند با ۲۰ صحابی که «ابن اثیر» تألیف «أسد الغابه» می‌باشد، چنانچه با مراجعه به کتاب «عثمان»، یکی از نامهای متداول در میان عرب همگی عثمان نام داشته‌اند، آشنا می‌شویم؛ لذا، این نام به خلیفه سوم اختصاص نداشت. از سوی دیگر، اسناد و مدارک معتبر تاریخی، سخن گفتن درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام «عثمان» را بسیار سهل و آسان نموده‌اند؛ به گونه‌ای که باید گفت:

هیچ ارتباطی میان نام خلیفه سوم (عثمان بن عفان) و نامگذاری فرزند حضرت امیر علیه السلام به «عثمان» وجود ندارد. (شاهد اول)

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هـ) از قول امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌نویسد:

إِنَّمَا سَمِيَتْهُ بِاسْمِ أَخِي عَثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ. (۵۷۷)

همانا او را به اسم برادرم عثمان بن مظعون نامگذاری نمودم.

(شاهد دوم)

العبدلی، ابوالحسن محمد بن ابی جعفر (متوفی ۴۳۵ هـ) درباره مجاهدین جنگ بدر می‌نویسد:

مِنْهُمْ عَثْمَانُ بْنُ مَظْعُونِ الَّذِي سَمِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ بِاسْمِهِ. (۵۷۸)

از جمله آنان عثمان بن مظعون می‌باشد؛ همو که امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام فرزندش را به اسم او نامگذاری نمود.

نتیجه پایانی

شهادت حضرت زهرا علیها السلام افسانه نیست

برخی با دست یازیدن به همین شبهاتی که به نقد و بررسی آنها پرداختیم، سعی در زیر سؤال بردن شهادت مظلومانه حضرت فاطمه

زهرا علیها السلام دارند، چنانچه ابراز شده:

افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا:

برخی آگاهانه یا ناآگاهانه شهادت حضرت فاطمه را عنوان می‌نمایند، تا از این رهگذر مظلومیت اهل بیت پیامبر را به اثبات برسانند

...در صورتی که بررسی روابط دوستانه حضرت علی و حضرت عمر و ازدواج حضرت عمر با ام‌کلثوم دختر گرامی حضرت علی

و نامگذاری حضرت علی تعدادی از فرزندان خویش را به نامهای ابوبکر، عمر و عثمان و مشورت‌های مهم حضرت عمر با حضرت

علی در مورد امور خلافت، قضاوتها، احکام و ... نشانه همکاری صمیمانه و ارتباط دوستانه میان آن بزرگواران و بیانگر خلاف این

ادعا است! (۵۷۹)

لازم به ذکر است که در شماره هفتم این نشریه (پاییز ۸۰) در بخش سرمقاله، توضیحی درباره مقاله فوق به چاپ رسید که به

فرازهایی از آن اشاره می‌نماییم:

مجله ندای اسلام ارگان حوزه علمیه‌ی اهل سنت و سخنگوی آن است... خوانندگان استحضار دارند که در شماره‌ی سوم مجله (شماره‌ی پاییز ۷۹) مطلبی درباره‌ی سرور زنان بهشت، دخت گرامی حضرت خاتم النبیین ام الحسن و الحسین حضرت فاطمه زهرا به قلم یکی از نویسندگان اهل سنت در مجله چاپ و منتشر گردید.

انگیزه‌ی اصلی نوشتن آن مقاله از این قرار بود که در روزنامه‌ها، مجلات و صدا و سیما مطالبی عرضه می‌شد که در آن به صراحت آمده بود که حضرت فاطمه زهرا بلافاصله بعد از رحلت جانگداز حضرت رسول الله مورد تعرض و بیحرمتی حضرت ابوبکر و حضرت عمر فاروق واقع شده و سپس به شهادت رسیده است.

لذا علمای اهل سنت و مجله‌ی ندای اسلام از هر طرف مورد فشار واقع شدند که موضع صریح اهل سنت را در خصوص رحلت حضرت «فاطمه زهرا بیان دارند. امام جمعه اهل سنت زاهدان، در بخشی دیگر از خطبه‌ها با عنوان این موضوع که مسایل بسیاری در تاریخ است که از روی بغض نوشته‌اند، افزود:

آنچه امروز مطرح می‌شود و یا نوشته می‌شود مورد قبول ما نیست و طبق عقیده‌ی ما حضرت فاطمه در بستر (خویش) وفات نموده و کسی ایشان را به شهادت نرسانده است... امام جمعه اهل سنت، محبت بین خلفای راشدین و حضرت فاطمه و اهل بیت را مورد اشاره قرار داد و موضوع خواستگاری حضرت عمر از ام کلثوم دختر حضرت علی و فاطمه را نشانه‌ی محبت بین آن بزرگواران و علاقه‌ی خلفا نسبت به خاندان رسول اکرم عنوان نمود! (۵۸۰)

امام جمعه اهل سنت زاهدان در خطبه‌های جمعه مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۸۳ به مناسبت وفات حضرت ابوبکر صدیق و حضرت فاطمه و آغاز خلافت حضرت عمر فاروق مطالبی درباره فضایل صحابه کرام و ارتباط حسنه ایشان با یکدیگر، خصوصاً با اهل بیت آن حضرت بیان کردند... ایشان در ادامه با اشاره به روابط و همکاری صحابه کرام با یکدیگر و احترام گذاشتن آنها به خاندان حضرت رسول اکرم خاطر نشان کردند:

اصحاب پیامبر با هم یکی بودند.

سیدنا علی، سیدنا ابوبکر، سیدنا عمر و سیدنا عثمان با هم روابط حسنه و همکاری خوبی داشتند و بین آنها فاصله و شکافی وجود که در نهایت یکی از نویسندگان اهل سنت مطلبی علمی و تحقیقی پیرامون حضرت فاطمه زهرا ارایه نمود و عقیده و نظر اهل سنت را مبنی بر این که حضرت فاطمه زهرا با آن که درجه و رتبه‌اش از همه زنان عالم و شهدا برتر است ولی رحلتش به صورت طبیعی بوده و... حضرت ابوبکر و عمر، اهل بیت و خویشاوندان رسول الله را بر خویشاوندان خود ترجیح می‌دادند...

خطیب جمعه اهل سنت زاهدان در خصوص وفات حضرت فاطمه زهرا که در چند سال اخیر تحت عنوان شهادت از آن یاد می‌کنند و آن را تبلیغ می‌کنند، فرمودند:

عنوان کردن شهادت و تبلیغ کردن آن به این صورت نه به نفع اسلام است و نه به نفع فریقین شیعه و سنی.

این تنها نظر بنده نیست بلکه علمای روشن شیعه و سنی موافق مطرح کردن این مسأله نیستند و ما نباید این مسائل را به این شکل بیان کنیم... تا همین چند سال پیش خبری از این مسأله نبود! (۵۸۱) در حالی که بررسی‌های صورت گرفته در این نوشتار، کذب ادعاهای فوق را به روشنی به اثبات می‌رساند.

هشدار:

چنین رویکردهایی که سعی در دوستانه جلوه دادن روابط خلفا و خاندان وحی علیهم السلام دارد و ابراز می‌دارد:

... «نگارنده ادعا و اثبات می‌کند... که روابط حضرت علی علیه السلام و خلفای ثلاث دوستانه بوده!» (۵۸۲)

تبری در جای خود، در مورد دشمنان شناخته شده محمد و آل محمد (ص) جاریست نه در مورد کسانی که حضرت علی (ع) ۲۵ سال با آنان کمال مساعدت و معاضدت و همکاری و همیاری را داشته است! (۵۸۳)

به تدریج به این سو پیش خواهد رفت که در جامعه شیعه نیز در پاسخ به این سؤال که علت درگذشت آن حضرت چه بود؟ آیا مرگ طبیعی بود؟» (۵۸۴)

با این جواب مواجه شویم:

حضرت سلام الله علیها پس از رحلت حضرت رسول (ص) چندان غمگین شد که شب و روز می‌گریست و چندان دلسوخته و لاغر و نحیف و به شدت بیمار شد که پس از اندک مدتی رحلت فرمود! (۵۸۵)

و یا درباره سابقه تاریخی مجالس عزاداری و سوگواری بر مصائب حضرت زهرا علیها السلام با این تحلیل انحرافی مواجه می‌شویم: سفارت انگلیس! به طور غیرمستقیم بانی می‌شد تا هر روز و هر شب بعد از نماز در مساجد، روضه پهلو شکسته فاطمه زهرا سلام الله... علیها با آب و تاب بسیار! خوانده شود! (۵۸۶)

□ □ □

این نوشتار را با یادآوری فتوای مرجع عالیقدر مرحوم آیه الله العظمی تبریزی درباره تردیدکنندگان در شهادت حضرت زهرا علیها السلام به پایان می‌بریم.

متن نظر ایشان بدین شرح است:

بِسْمِ تَعَالَى، لَا يَجُوزُ تَأْيِيدُ مَنْ يُشَكُّ فِي شَهَادَةِ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَا نَعْتَقُدُ بِفَقَاهَتِهِ؛ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ فَقِيهًا لَأَطَّلَعَ عَلَى الرَّوَايَةِ الصَّحِيحَةِ الْمَصْرُوحَةِ بِشَهَادَتِهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ سَائِرِ الرَّوَايَاتِ الْمُتَعَرِّضَةِ لِسَبَبِ شَهَادَتِهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ اللَّهُ الْهَادِي إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ» (۵۸۷)

بخش دوم؛ بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

دسته بندی شبهات بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

یکی از روش‌هایی که جهت خارج ساختن خلافت ابوبکر از حصار غضب، مورد توجه قرار گرفته و با بیانهای متنوعی تکرار می‌شود؛ ادعای بیعت نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است. چنانچه اظهار شده:

البته آن علی را نمی‌شناسم که می‌گویند طناب بر گردنش آویختند و خانه‌اش را ویران کردند تا به بیعت تن داد که علی مرد چنین ذلت‌هایی نبود. علی خردمندانه بیعت کرد و بر بیعتش استوار ماند! (۵۸۸) «رضایت! و بیعت! آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است!» (۵۸۹) «پس از مدتی با بیعت! خویش نقایص و کمبودهای کارشان را مرتفع ساخته و مشروعیت! خلیفه را تکمیل فرمود!» (... ۵۹۰) «علی (ع) بنا بر مصالحی با حکومت شیخین موافقت! و بیعت! نموده است!» (۵۹۱) «رفتار علی (ع) و اولاد گرامی آن حضرت با خلفاء راشدین به نحوی بوده که با بیعت! و موافقت! قرین شده است!» (۵۹۲)

از آن جایی که مطرح کنندگان این ادعا (یعنی: وقوع بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر) قصد دارند:

الف) در پوشش بیعت حضرت امیر علیه السلام با ابوبکر، رضایت و موافقت آن حضرت علیه السلام از خلافت او را به کرسی بنشانند.

ب) به پشتوانه همین ادعا، غاصبانه بودن خلافت ابوبکر را از اذهان عمومی پاک نموده و آن را مشروع (یعنی مورد رضایت خدای متعال) جلوه دهند.

لذا بر آن شدیم تا به بررسی تاریخی این ادعا پردازیم.

همچنین در ضمن این بررسی‌ها به ارزیابی دو ادعای دیگر خواهیم پرداخت که عبارتند از:

(۱) - ادعاهایی که منشأ بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام را مقبولیت مردمی حکومت ابوبکر می‌دانند!
 (۲) ادعاهایی که پذیرش موجودیت حکومت ابوبکر (منهای پذیرش مشروعیت و مقبولیت آن) را دلیل بیعت آن حضرت علیه السلام با ابوبکر جلوه می‌دهند! لذا در این تحقیق، به طور هم زمان و موازی با هم، به ارزیابی همه زیربناها و منشأهای مطرح شده برای بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر می‌پردازیم؛ که به ترتیب عبارتند از:

منشأ یکم:

مشروعیت الهی (حقانیت الهی).

منشأ دوم:

مقبولیت مردمی (حقانیت عرفی).

منشأ سوم:

موجودیت (امر واقع).

در این راه، بار دیگر اسناد تاریخی مربوط به این ادعا را مرور می‌نماییم تا با دقت بیشتر میزان رضایت و موافقت حضرت علی علیه السلام از حکومت ابوبکر را بیابیم. چرا که موضوع فوق (در همه این قبیل ادعاها) علت اصلی انجام بیعت با ابوبکر تلقی شده است. بدین ترتیب می‌توانیم میزان اعتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام به مشروعیت، مقبولیت و موجودیت خلافت ابوبکر را مورد ارزیابی قرار داده و اعتبار علمی آنها را با توجه به مدارک تاریخی بیازماییم.

گفتار یکم؛ عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر

شکی نیست که اگر خلافت ابوبکر (تحت هریک از عناوین سه گانه مشروعیت، مقبولیت یا موجودیت) مورد رضایت و موافقت حضرت علی علیه السلام بود، آن حضرت علیه السلام نه تنها از بیعت نمودن با ابوبکر به شدت امتناع نمی‌ورزید؛ بلکه فراتر از آن، هرگز در مسیر «قیام به سیف» جهت براندازی حکومت او قدم برنداشته و با عزمی راسخ به دنبال سرنگونی او از مسند خلافت نبود. (۵۹۴)

اسناد تاریخی

موسی بن عقبه (متوفی ۱۴۱) از ابن شهاب زهری نقل می‌کند:

أَنَّ رِجَالًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ عَضَبُوا فِي بَيْعِهِ أَبِيبَكْرٍ، مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ... وَمَعَهُمَا السَّلَاحُ (... ۵۹۵)

در بیعت با ابوبکر، تعدادی از مهاجرین از جمله علی و زبیر، در حالی که سلاح به همراه داشتند به خشم آمدند ابن میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹) از کتاب «وقعة صفین» تألیف نصر بن مزاحم منقری (متوفی ۲۱۲) نقل می‌کند که حضرت امیر علیه السلام، فرمودند:

لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عِزْمٍ لَقَاتَلْتُ. (۵۹۶)

«اگر چهل نفر یار ثابت قدم می‌داشتم، می‌جنگیدم»

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) این عبارت را بدینگونه از آن حضرت علیه السلام نقل کرده است:

لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عِزْمٍ! (۵۹۷)

اگر چهل یار ثابت قدم می‌داشتم!

وی پس از اشاره به ثبت این عبارت در کتاب «وقعة صفین» می‌نویسد:

و ذَكَرَهُ كَثِيرٌ مِنْ أَرْبَابِ السِّيَرَةِ.

تعداد زیادی از سیره نویسان [این جمله] را نقل کرده‌اند» (۵۹۸)

او همچنین در کتاب خود، متن نامه‌ای را آورده که معاویه در آن، این عبارت را از زبان حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند:

لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ مِنْهُمْ لَنَاهَضْتُ الْقَوْمَ. (۵۹۹)

اگر چهل یار ثابت قدم از ایشان می‌داشتم، با آنان به جنگ برمی‌خاستم

عزم راسخ امیرالمؤمنین علیه السلام در مسیر «قیام به سیف» چنان بود که وقتی بنا به مصالحی که خود بر شمردند (۶۰۰) ناامیدانه خانه‌نشینی را برگزیدند، فرمودند:

وَأَيْمُ اللَّهِ، لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ وَيُورِ الدِّينُ لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ. (۶۰۱)

اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان و بازگشت آنان به سوی کفر و بیم از نابودی دین اسلام نبود؛ با آنان به گونه‌ای دیگر از آنچه که با آنان رفتار نمودیم، رفتار می‌کردیم

وَأَيْمُ اللَّهِ، فَلَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَعُودُوا إِلَى الْكُفْرِ لَكُنَّا غَيْرَنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا. (۶۰۲)

و قسم به خدا! اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان نبود که به دلیل آن به کفر بازگردند، ما با هر آنچه می‌توانستیم [حکومت] را تغییر می‌دادیم منابع شیعی حاکی از آنند که عدم موافقت و نارضایتی امیرالمؤمنین علیه السلام از حکومت ابوبکر به حدی بود که حتی برای لحظهای برپا بودنش را برنمی‌تافتند؛ چه رسد به آن که بخواهند به دلیل رضایت از آن، با ابوبکر بیعت نمایند. چنانچه فرمودند:

أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمَ أَعْدَاؤُكُمْ لَصَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَتَّوَلُّوا إِلَى الْحَقِّ وَ تُنَبِّئُوا لِلصِّدْقِ، فَكَانَ أَرْتَقَ لِلْفَتْحِ وَ آخَذَ بِالرِّفْقِ، اللَّهُمَّ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

قال: ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصِيرَةِ (۶۰۳) فِيهَا نَحْوُ مَنْ ثَلَاثِينَ شَاهٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي رِجَالًا يَنْصَحُونَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ بَعْدَ هَذِهِ الشَّيْءِ، لَأَزَلْتُ ابْنَ آكَلَةِ الذُّبَابِ (۶۰۴) عَنْ مَلِكِهِ.

قال: فَلَمَّا أَمَسَى بَايَعَهُ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَ سِتُونَ رَجُلًا عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَعْدُوا بِنَا إِلَى أَحْجَارِ الزَّيْتِ (۶۰۵) مُحَلِّقِينَ.

وَ حَلَّقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا وَافِيَ مِنَ الْقَوْمِ مُحَلِّقًا إِلَّا أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ حَدَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَ عِمَارِبُنُ يَاسِرٍ وَ جَاءَ سَلْمَانُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ.

فَرَفَعَ يَدِيهِ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ:

...لَوْلَا عَهْدُ عَهْدِهِ إِلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَأَوْرَدْتُ الْمُخَالَفِينَ خَلِيجَ الْمُنْبِيِّ وَ لَأَرَسَلْتُ عَلَيْهِمْ شَأْبِيْبَ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَ عَنْ

قَلِيلٍ سَيَعْلَمُونَ. (۶۰۶)

قسم به خدا! اگر به تعداد یاران طالوت یا اصحاب پیامبر در جنگ بدر که با شما دشمن می‌بودند یار می‌داشتم، با شمشیر با شما می‌جنگیدم تا رو به سوی حق کرده و به راستی به آن باز گردید که در این صورت گسستگی [شما] بهتر به هم می‌آمد و پیوسته می‌شد و [برای شما] ملایمتر و با رأفت بیشتری همراه می‌بود.

خدایا! به حق و راستی بین ما حکم فرما که تو بهترین حکم‌کنندگان.

راوی گفت:

سپس از مسجد خارج شد و از کنار آغلی عبور کرد که در آن حدود سی عدد گوسفند بود؛ فرمود:

قسم به خدا! اگر به تعداد این گوسفندان مردانی داشتم که در دوستی با خدا و رسولش صادق و خالص بودند، پسر مگسخور را از حکومتش ساقط می‌کردم.

راوی گفت:

شب که شد سیصد و شصت نفر تا پای مرگ با او بیعت کردند.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان فرمود:

فردا صبح با سرهای تراشیده در [محلّه] احجار الزیت حاضر شوید و امیرالمؤمنین علیه السلام سر خود را تراشید؛ اما از آن قوم جز ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سپس سلمان، به عهد خود وفا نمودند.

آنگاه [حضرت علی علیه السلام] دستانش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود:

اگر نبود پیمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من گرفته بود، مخالفان را در دریای آرزوهایشان منحرف می‌کردم و بارانهایی از صاعقه‌های مرگ بر سرشان نازل می‌نمودم و البته به زودی خواهند دانست

جمع بندی

ابن میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹) در این باره می‌نویسد:

فَأَنَّ أَمْرَ السَّقِيفَةِ وَ مَا جَرَى بَيْنَ الصَّحَابَةِ مِنَ الْأَخْتِلَافِ وَ تَخَلُّفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَنِ الْبَيْعَةِ أَمْرٌ ظَاهِرٌ لَا يَدْفَعُ وَ مَكْشُوفٌ لَا يَتَقَنَّعُ ... وَ كُذِّبَ ذَلِكَ مِمَّا تَقَضَى الضَّرُورَةُ مَعَهُ بِوُقُوعِ الْخِلَافِ وَ الْمُنَافَسَةِ بَيْنَهُمْ وَ الْحَقُّ أَنَّ الْمُنَافَسَةَ كَانَتْ ثَابِتَةً بَيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ بَيْنَ مَنْ تَوَلَّى أَمْرَ الْخِلَافَةِ فِي زَمَانِهِ وَ الشُّكَايَةُ وَ التَّظَلُّمُ الصَّادِرُ عَنْهُ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ مَعْلُومٌ بِالتَّوَاتُرِ الْمَعْنَوِيِّ (... ۶۰۷)

داستان سقیفه و اختلافاتی که بین صحابه رخ داد و روی گرداندن علی علیه السلام از بیعت، مطلبی واضح است که نمی‌توان آن را رد نمود و پوشیده ساخت ... و این امور از اموریست که لا-جرم به اختلاف و رقابت بین آنان منجر می‌شد. حق آن است که این چشم داشت به خلافت، بین علی علیه السلام و کسی که متولّی امر خلافت در زمان او شد، وجود داشت و شکوه و دادخواهی او [حضرت علی علیه السلام] در این باب موضوعیست که به تواتر معنوی، روشن و ثابت شده‌ست

بنابراین می‌توان گفت:

سخنان و اقدامات آن حضرت علیه السلام در مواجهه با خلافت ابوبکر، در تعارض آشکار و شدیدی با ادعای موافقت وی با خلافت ابوبکر قرار دارد. امتناع شدید ایشان علیه السلام از قبول انجام بیعت با ابوبکر که در نهایت، هجوم نظامی به خانه وحی، ورود مهاجمان به خانه فاطمه علیها السلام، ایراد ضرب و جرح به حضرت زهرا علیها السلام و شهادت فرزندش حضرت محسن علیه السلام را در پی داشت، نشان دهنده آن است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام حتی پس از ناامیدی از امکان «قیام به سیف» و دست کشیدن از اقدام عملی جهت سرنگون ساختن آن؛ همچنان موجودیت خلافت ابوبکر را نپذیرفته بودند. بدیهیست که چنین امتناعی، هرگز با ادعای موافقت ایشان با خلافت ابوبکر و پذیرفتن آن تحت هر عنوانی قابل جمع نمی‌باشد. بنابراین می‌توان گفت:

امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ‌گونه رضایتی از خلافت ابوبکر نداشته و به هیچ وجه با آن موافق نبوده‌اند. در نتیجه خلافت ابوبکر از نظر ایشان نامشروع و غاصبانه بوده و نه تنها فاقد هر گونه مشروعیت می‌باشد؛ بلکه فاقد مقبولیت و حتی موجودیت نیز هست.

معنای سکوت چیست؟

همان طور که در فصل یکم از بخش یکم این مجموعه ملاحظه فرمودید، امیرالمؤمنین علیه السلام بنا بر مصالح و حکمت‌هایی که برخی از

آنها را بر شمردیم، به ناچار «سکوت» را جایگزین «قیام به سیف» نمودند.

به این معنا که ایشان، مجبور به تحمل شرایط حاکم و پذیرش تلخ و ناخواسته امور زیر گردیدند:

الف) عدم اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و عدم تدارک مقدمات آن.

ب) صرفنظر از مقاومت سرسختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی امور.

ج) عدم مخالفت همه جانبه با هر آنچه به نحوی با خلافت ابوبکر مرتبط بود. (عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع گیری علنی علیه برخی امور)

در عین حال تحمل موارد فوق، همراه با «اظهار بر حق بودن و مظلوم واقع شدن ایشان» صورت می پذیرفت و بنا به فرموده خودشان، همچون «خاری در چشم و استخوانی در گلو (۶۰۸)» تلخ و رنج آور بود.

بنابراین التزام به رعایت موارد فوق، یعنی «عدم تنازع و کشمکش با متولیان امور» که از آن به «سکوت» تعبیر می شود؛ هرگز به معنای موافقت با خلافت ابوبکر تحت هیچ یک از عناوین مشروعیت، مقبولیت و موجودیت نمی باشد. همچنین «پذیرش سکوت و ترک قیام به سیف» هیچگونه پیوستگی و ملازمه‌ای با اقدام به انجام بیعت ندارد؛ هر چند که با تفسیرهای غلط از سکوت آن حضرت علیه السلام ادعا شود:

«علی خود را برای حکومت حق می دانست اما با ابوبکر به خاطر مصالح مسلمین و یک امر واقع بیعت کرد!» (۶۰۹)
حال آن که باید پرسید:

این «امر واقع» در چه زمانی، به چه دلایلی و تحت چه شرایطی پذیرفته شد؟ و آیا چنین پذیرشی مستلزم بیعت نمودن با حاکم است؟ یا به دلیل تفاوتی که میان معنای سکوت و بیعت وجود دارد، ملازمه‌ای میان این دو نیست و کاربرد واژه بیعت در این قبیل اظهارات خطا می باشد.

معنای بیعت چیست؟

جهت آشنایی شما با مفهوم بیعت (یعنی آنچه که ادعا می شود میان امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر رخ داده است) و دریافتن پاسخ به

این سؤال که «چرا نظام خلافت در تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام بود» توجه شما را به تعریف جامعی در این زمینه، جلب می نمایم:

ابن خلدون (متوفی ۸۰۸) در کتاب «مقدمه» اش می نویسد:

بیعت عبارت از پیمان بستن به فرمانبری و طاعت است.»

بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بست که در امور مربوط به خود و مسلمانان تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او بستیز برنخیزد و تکالیفی را که بر عهده وی می گذارد و وی را بانجام دادن آنها مکلف می سازد، اطاعت کند؛ خواه آن تکالیف بدخواه او باشد و خواه مخالف میلش و چنین مرسوم بود که هرگاه با امیر بیعت می کردند و بر آن پیمان می بستند، دست خود را به

منظور استواری و تأکید پیمان در دست امیر می گذاشتند... مفهوم آن در عرف لغت و تداولِ شرع همین است» (۶۱۰)

با توجه به تعریف فوق و نیز تعریفهای مشابهی که در این زمینه ارائه شده است، می توان گفت:

الف)

هر عمل و رفتاری را که افراد به وسیله آن، فرمانبرداری خود را از شخصی دیگر ابراز کرده و سرسپردگی خود را در برابر امر و سلطه او نشان می دهند، بیعت گویند.

بنابراین بیعت با خلیفه به معنای «پذیرفتن سمت او و نیز اعلام طاعت و آمادگی برای اجرای اوامر او است» و این عمل به نشانه قبول خلافت و حکومت او صورت می گیرد.

ب)

مردم با بیعت خود، اموال و امکانات و تعیین مصالح اجتماعی خود را در اختیار رهبرشان می گذارند و مطیع فرمانهای او می شوند.

بدین ترتیب، ریاست و فرماندهی خلیفه تثبیت می‌گردد و آنان که بیعت کرده‌اند، متعهد می‌شوند که طبق رأی و نظر بیعت شونده عمل کنند.

(ج)

مردم با بیعت خود، ضمن تأکید بر وفاداری خویش، متعهد به فراهم ساختن امکانات لازم برای تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت خلیفه می‌گردند و آن را به وسیله بیعت اعلام می‌دارند.

نتیجه‌گیری

بیعت عملیست که نشانه «ابراز حمایت، پذیرش اطاعت، تعهد به وفاداری و قبول سلطه بیعت شونده» می‌باشد. مردم به وسیله بیعت، قبول موارد فوق و التزام به رعایت آنها را «به طور رسمی اعلام و اعلان» می‌دارند.

تذکر

(الف) قائلین به بیعت نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر، یا عالمانه سخن نمی‌گویند و یا اگر لغات را در معانی صحیح خود به کار می‌برند، به طور حتم، القای معنای فوق را مدنظر دارند.

(ب) معنای بیعت، تفاوت بسیار زیادی با معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» دارد و هرگز نمی‌توان جهت اشاره به این معنا، از واژه «بیعت» استفاده نمود. به عبارت دیگر، به جهت آن که واژه «بیعت» از بار معنایی خاص خود برخوردار می‌باشد، هرگز نمی‌توان با تسامح از آن استفاده کرد و به بهانه گفتگو درباره سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام یا با ارائه تفسیر غلط از معنای این سکوت، به ایشان نسبت داد که با ابوبکر بیعت نموده‌اند.

تباین سکوت با بیعت

از دقت در سه موضوع:

(الف) تلاش خستگی ناپذیر حضرت امیر علیه السلام برای سرنگونی خلافت ابوبکر و اعتقاد به لزوم برچیده شدن آن، حتی پس از ناامیدی از ثمربخشی اقدام عملی و مسلحانه (قیام به سیف)؛

(ب) امتناع شدید حضرت امیر علیه السلام از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر (که بنا بر اعتراف اهل سنت) هجوم به بیت فاطمه علیهاالسلام و آوردن هیزم و آتش جهت احراق آن را در پی داشت.

(ج) تفسیر صحیح و دقیق از موضعگیری‌های سیاسی و اجتماعی حضرت امیر علیه السلام که از آن به تعبیر «سکوت» می‌شود؛

می‌توان آنچه پذیرفتنش به اجبار به حضرت علی علیه السلام تحمیل شد را بدین صورت ترسیم نمود:

(۱) - عدم ثمربخشی اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و صرفنظر از انجام آن، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن امکانات لازم.

(۲) - صرفنظر نمودن از مقاومت سر سختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی از امور، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن شرایط مناسب.

(۳) - عدم مخالفت همه جانبه و فراگیر با هر گونه فرامین خلیفه و هر نوع اقدامات حکومت، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن بسترهای عمومی حمایت از آن در جامعه.

(عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضعگیری علنی علیه برخی امور)

همان طور که ملا-حظه می‌فرماید، پذیرش تلخ و ناگوار موارد فوق (۶۱۱) که از آن به «سکوت» تعبیر می‌نمایم مربوط به موضعگیری‌های سیاسی و اجتماعی حضرت علی علیه السلام بوده و اتخاذ چنین روش و برنامه‌ای از سوی ایشان، هیچ ملازمه‌ای با انجام بیعت با ابوبکر حتی به نشانه قبول این سکوت و التزام به اجرای آن در مواجهه با حکومت ابوبکر ندارد. آن حضرت علیه

السلام چندی قبل از هجوم اصلی و مطالبه بیعت اجباری از ایشان، به ناچار امور فوق را پذیرفته و پس از ناامیدی از هر نوع ثمربخشی «قیام به سیف» که در پی نافرجامی استنصارهای شبانه رخ داد، در خانه خود نشسته بودند.

بدیهیست که پذیرش این شرایط نامساعد و تنظیم موضعگیریهای سیاسی و اجتماعی بر اساس آن، به هیچوجه به معنای پذیرش رضایتمندانه وقوع خلافت (قبول موجودیت) و نیازمند به انجام بیعت با خلیفه نبوده است. لذا نمی‌توانیم به دلیل موجودیت یافتن حکومت ابوبکر و تحقق آن به عنوان یک امر واقع، از بیعت آن حضرت علیه السلام سخن به میان آوریم. زیرا اگر امر واقع را به طور دقیق تعریف کرده، زمان و شرایط قبول آن را به طور شفاف ترسیم نماییم، در خواهیم یافت که:

«پذیرش امر واقع» در معنای صحیح آن، منحصر به معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» است و هیچ ملازمه‌ای با بیعت ندارد. شرایط تحقق بیعت چیست؟

بیعت یا دست به دست زدن، در واژه عرب به معنای قبول معامله و انجام آن است. اما در اسلام، این واژه نشانه پیمانیست که بیعت کننده، متعهد می‌شود تا مقررات ویژه‌ای را، که برای هر دو طرف مشخص است، نسبت به بیعت گیرنده رعایت کند و از او فرمانبرداری داشته باشد... با بررسی کلمه بیعت در سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در می‌یابیم که بیعت بر سه پایه اصلی و به شرح زیر استوار است:

(۱) - بیعت کننده (مبايع)

(۲) - بیعت گیرنده (مبايع له)

(۳) - تعهد به فرمانبرداری و انجام مواد و مقررات بیعت.

پس به این ترتیب باید نخست، مورد بیعت که انجام آن خواسته شده، کاملاً روشن و مفهوم باشد.

آنگاه، همان گونه که در سنت آمده است، بیعت کننده به عنوان قبولی، دست خود را به دست بیعت گیرنده می‌زند و بیعت انجام می‌پذیرد. بنابراین بیعت مصطلح شرعی (۶۱۲) خواهد بود. ولی امروز شروط تحقق بیعت شرعی در اسلام برای اغلب مسلمانان روشن نیست، پس لازم است خاطر نشان سازیم:

بیعت در اسلام هنگامی تحقق می‌پذیرد که شرایط سه گانه زیر در آن مراعات شده باشد:

(۱) - بیعت کننده شایستگی بیعت کردن را داشته و در انجام آن کاملاً آزاد و مختار باشد.

(۲) - بیعت گیرنده شایستگی و لیاقت آن را داشته باشد که با او بیعت شود.

(۳) - بیعت برای موضوعی باشد که اقدام به انجام آن درست و روا باشد.

بنابراین:

بیعت باید بر اساس میل و رضای بیعت کننده صورت بگیرد.

بیعت آدمی که مجبور شده باشد، درست نیست...

پس بیعت گرفتن با اعمال زور و زیر سایه شمشیر صحیح و مشروع نخواهد بود.

و نیز بیعت با آن کس که آشکارا گناه می‌کند و بیعتی که برای انجام گناه و سرپیچی از فرامین خداوند صورت گیرد، صحیح نیست.

بنابراین بیعت، مصطلح اسلامیست و احکامی برای آن در شرع مقرر شده است.

فشرده مطالبی که گذشت:

بیعت در لغت عرب به معنی دست زدن متعاملین به نشانه قبول و انجام معامله است و در اسلام نشانه به کار بردن سعی و کوشش بیعت کننده در انجام مقرراتی برای بیعت گیرنده است و تا شروط آن حاصل نشود، بیعت اسلامی محقق نمی‌شود.

شروط بیعت عبارت است از:

- (۱) - بیعت نابالغ و دیوانه درست نیست.
- (۲) - بیعت به اجبار و زور و با کسی که آشکارا مرتکب گناه می‌شود، صحیح نخواهد بود.
- (۳) - بیعت برای انجام گناه و معصیت باطل است.

...از آنچه درباره بیعت گفته شد، دانستیم که بیعت همانند معامله و داد و ستد، با رضایت منعقد می‌شود نه با اعمال زور و فشار و زیر تیغ جلماد. همچنین روشن شد که بیعت در گناه و انجام امری بر خلاف فرمان خدا و یا بیعت با کسی که خدای را گناهکار باشد، بیعت نیست» (۶۱۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به همین مبنا فرمودند:

و بیعتی لهم لما لاحق لهم فيه لا تُوجِب لهم حقاً و لا یلزمونی لهم رضاً. (۶۱۴)

بیعت کردن من با ایشان، زمانی که هیچ حقی در آن [خلافت] نداشتند، برای آنان حقی به وجود نمی‌آورد و بیانگر رضایت و خشنودی من نخواهد بود

لذا تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر» از اساس ناصواب می‌باشد.

جهت درک عمیقتر عبارت فوق، نخست اسناد تاریخی مرتبط با مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام را بر خواهیم رسید و پس از آن، به مقابله نتایج به دست آمده از آنها با شرایط تحقق بیعت می‌پردازیم.

گفتار دوم؛ چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

نقلهای تاریخی اهل سنت در موضوع «بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر»

دسته یکم)

نقلهایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام، آن هم بلافاصله پس از بهخلافت رسیدن ابوبکر، سخن به میان آورده‌اند.

دسته دوم)

نقلهایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از شش ماه امتناع از انجام بیعت با ابوبکر، سخن به میان آورده‌اند.

دسته سوم)

نقلهایی که از تلاش نافرجام هواداران خلیفه برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام سخن به میان آورده‌اند.

اولین و دومین دسته از نقلهای اهل سنت در تعارض شدید با یکدیگر بوده و محتوای یکدیگر را نفی می‌کنند؛ لذا از اعتبار ساقط می‌گردند. (۶۱۵)

بنابراین تنها نقلهای دسته سوم باقی می‌مانند که هم‌راستا با نقلهای امامیه بوده و در این بخش از کتاب، به فرازهایی از این نقلها اشاره می‌کنیم. (۶۱۶)

در این بخش با مراجعه به کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» تألیف استاد محقق شیخ عبدالزهراء مهدی، از نحوه و چگونگی تلاش خلیفه و هوادارانش برای اخذ بیعت اجباری از حضرت امیر علیه السلام و شدت امتناع آن حضرت علیه السلام از قبول درخواست مهاجمان، سخن می‌گوییم؛ تا تفسیرهای ارائه شده از این بیعت را با استناد به مدارک تاریخی معتبر، مورد بررسی و

ارزیابی قرار داده و نقد علمی نماییم.

انگیزه دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام

هر چند که حضرت امیر علیه السلام پس از یاری خواستهای مکرر و اتمام حجت، از سرنگون ساختن خلافت موجود مایوس گردیده و با دلی پر خون در خانه نشستند؛ ولی نظام خلافت به همین اندازه از انزوا و کناره گیری ایشان اکتفا نکرده و با اقدام تهاجمی جهت اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام، سعی در تثبیت این پذیرش تحمیلی و اخذ التزام از آن حضرت علیه السلام (به منظور تحمل همیشگی این سکوت و ترک قیام به سیف) داشتند. از این رو، به هر نحو ممکن، ایشان را به مسجد آورده تا (جهت مشروع جلوه دادن پایه‌های حاکمیت خود) از وی برای ابوبکر بیعت بستانند (۶۱۷) و بدین وسیله به پذیرفتن این سکوت دردآور توسط آن حضرت علیه السلام «رسمیت» ببخشند. شاید هم می‌خواستند تا به بهانه‌ی امتناع ایشان از قبول بیعت، امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل برسانند.

نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت

واقعی (متوفی ۲۰۷)

سند شماره ۱

عَضِبَ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ... وَتَخَلَّفَا عَنِ الْبَيْعَةِ... فَصَاحَ عُمَرُ: أُخْرِجُوا أَوْ لَنَحْرِقَنَّهَا عَلَيْكُمْ. «فَأَبَا أَنْ يُخْرَجُوا... ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا يَسُوقُهُمَا حَتَّىٰ بَايَعَا. (۶۱۸)»
علی و زبیر خشمگین گشتند... و بیعت نمودند...
عمر فریاد کشید:

[از خانه] خارج شوید یا آن را با شما به آتش خواهم کشید.

«آنان خارج نشده و امتناع کردند... سپس آن دو را [به زور] بیرون آورد و نزد ابوبکر برد تا بیعت کنند

آشنایی با برخی راویان این نقل:

طبری امامی (قرن ۴): المسترشد، ص ۳۷۸.

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

ابن طاووس (متوفی ۶۶۴): الطرائف، ص ۲۳۸ - ۲۳۹.

نصربن مزاحم (متوفی ۲۱۲)

سند شماره ۲

و عَلِيٌّ كُلُّهُمْ بَغِيَّتٌ، عَرَفْنَا ذَلِكَ فِي نَظَرِكَ الشَّرِّ وَ قَوْلِكَ الْهَجْرِ وَ [فِي] تَنَفُّسِكَ الصَّعْدَاءِ وَ [فِي] اِبْطَائِكَ عَنِ الْخُلَفَاءِ تُفَادُ إِلَى كُلِّ مِنْهُمْ كَمَا يَقَادُ الْفَحْلُ الْمُخْشُوشَ (۶۱۹) حَتَّىٰ تَبَايَعَ وَ أَنْتَ كَارِهِ. (۶۲۰)

[معاویه در نامه‌ای خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت: تو نسبت به همه آنان [خلفای پیشین] ستم کردی [سرپیچیدی] و این

را از نگاه غضب آلود و سخنان تند و تیز و آه سینه و عدم همراهیات با آنان دریافتیم؛ تو را به سوی هریک از آنان بردند، چنان که شتر را با «افسار می‌کشند؛ تا آن که با اکراه بیعت کنی آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن اَعْتَم کوفی (متوفی ۳۱۴): الفتوح، ج ۲، ص ۵۷۸.

ابن عبدربه (متوفی ۳۲۸): العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۰۸ - ۳۰۹.

شیخ مفید (متوفی ۴۱۳): الفصول المختاره، ص ۲۸۷.

خطیب خوارزمی (متوفی ۵۶۸): المناقب، ص ۱۷۵.

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۴ و ص ۱۸۶.

قَلَقَشْنَدی (متوفی ۸۲۱): صبح الأعشى، ج ۱، ص ۲۷۳.

سند شماره ۳

أَنْتِ كُنْتِ أَقَادَ كَمَا يَقَادُ الْجَمْلُ الْمُخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعِ.»

[حضرت علی علیه السلام در جواب معاویه نوشت: تو نوشتی که] من را همانند شتری که زمام خورده می‌بردند تا بیعت کنم آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن اثیر:

سید رضی (متوفی ۴۰۶): نهج البلاغه، کتاب ۲۸.

ابن‌حمدون (متوفی ۵۶۲): التذکره الحمدونیه، ج ۷، ص ۱۶۶.

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۸۳.

نویری (متوفی ۷۳۷): نهایت الارب، ج ۷، ص ۲۳۶.

قَلَقَشْنَدی (متوفی ۸۲۱): صبح الأعشى، ج ۱، ص ۲۷۶.

باعونی شافعی (متوفی ۸۷۱): جواهر المطالب، ج ۱، ص ۳۷۴.

سند شماره ۴

ثُمَّ أَنَّهُمَا دَعَوَاهُ إِلَى بَيْعَتِهِمَا، فَابْطَأَ عَنْهُمَا وَتَلَكَّأَ عَلَيْهِمَا، فَهَمَا بِهِ الْهَمُومُ وَآرَادَا بِهِ الْعَظِيمَ. (۶۲۱)»

[معاویه در جواب نامه محمد بن ابی‌بکر نوشت:]

سپس آن دو [ابوبکر و عمر] از او [علی علیه السلام] خواستند که بیعت کند؛ اما او اعتنا ننمود و خودداری ورزید. لذا برای او نقشه‌های

«مهمی کشیدند

آشنایی با برخی راویان این نقل:

مسعودی (متوفی ۳۴۶): مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲ - ۱۳.

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۰.

ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶)**سند شماره ۵**

ابایه علی بیعه ابیکر: «
 ...فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْكَ لَسْتَ مَثْرُوكًا حَتَّى تُبَايِعَ ...
 فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا، فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ: بَايِع.
 فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟
 قَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ. (۶۲۲)
 خودداری علی از بیعت با ابوبکر:
 آنگاه عمر به او گفت:
 تو را رها نخواهیم کرد تا بیعت کنی. سپس علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند.
 سپس به او گفت:
 بیعت کن.
 فرمود:
 اگر نکنم چه می شود؟
 گفت:

قسم به خدایی که پروردگاری جز او نیست! گردنت را خواهیم زد
 آشنایی با برخی راویان این نقل:
 ابن اعثم کوفی (متوفی ۳۱۴): الفتوح، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۴.
 ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.
 ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱ - ۱۲.

بلاذری (متوفی ۲۷۹)**سند شماره ۶**

بعث ابوبکر عمر بن الخطاب الی علی حین قعد عن بیعتہ و قال: ائنتی به باعنف العنف. (۶۲۳)
 ابوبکر در زمانی که علی از بیعت خودداری نمود، عمر را نزد وی فرستاد و گفت:
 او را به سختترین وضعیت نزد من آورید
 آشنایی با برخی راویان این نقل:
 سید مرتضی (متوفی ۴۳۶): الشافی، ج ۳، ص ۲۴۰.
 شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰): تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.

سند شماره ۷

انَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يَرِيدُ الْبَيْعَةَ، فَلَمْ يَبِيعْ، فَجَاءَ عُمَرُ وَمَعَهُ فَتِيلَةٌ (قَبَسَ). (۶۲۴)»
ابوبکر عده‌ای را برای گرفتن بیعت نزد علی فرستاد. اما وی بیعت نکرد. سپس عمر در حالی که آتش به همراه داشت نزد او [علی علیه السلام] آمد

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶): الشافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰): تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

محمد بن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفی ۳۱۰)**سند شماره ۸**

تَخَلَّفَ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ... فَأَنْطَلَقَ إِلَيْهِمْ عُمَرُ فَجَاءَ بِهِمَا تَعْبًا. (۶۲۵)»
«علی و زبیر از بیعت خودداری کردند.

آنگاه عمر نزد آنان رفت و ایشان را به زور برای بیعت آورد

سند شماره ۹

أَتَى عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ مَنْزِلَ عَلِيٍّ... فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ. (۶۲۶)»
«عمر به منزل علی رفت و گفت:

قسم به خدا! یا برای بیعت بیرون می‌آید و یا خانه را با شما به آتش می‌کشم

آشنایی با برخی راویان این دو نقل:

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

ابن عبد ربه (متوفی ۳۲۸)**سند شماره ۱۰**

الَّذِينَ تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ: عَلِيٌّ وَ... حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ (لِيُخْرِجُوا) مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَقَالَ لَهُ: انْ أَبُوا»

فَقَاتَلَهُمْ فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلِيٌّ أَنْ يَضْرِبَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ. (۶۲۷)

کسانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، علی و ... بودند؛ تا این که ابوبکر، عمر را نزد آنان فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و گفت:

اگر خودداری کردند با آنان بجنگ.

آنگاه عمر با خود آتش برداشت تا خانه را با آنان به آتش بکشد

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن طاووس (متوفی ۶۶۴): الطرائف، ص ۲۳۹.

ابی الفداء (متوفی ۷۳۲): المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶.

ابن اثیر (متوفی ۶۳۰)

سند شماره ۱۱

و تَخَلَّفَ عَلِيٌّ وَ بَنُو هَاشِمٍ وَ ... عَنِ الْبَيْعَةِ ... ثُمَّ آتَاهُمْ عُمَرُ فَأَخَذَهُمْ لِلْبَيْعَةِ. (۶۲۸)
«علی و بنی هاشم و ... از بیعت امتناع کردند؛ سپس عمر به نزد آنان رفت و آنان را به زور برای بیعت برد

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳)

سند شماره ۱۲

ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِيٍّ: قُمْ فَبَايِعْ فَتَلَكَّا وَ احْتَبَسَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَ قَالَ: قُمْ، فَأَبَى أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَ دَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرَ، ثُمَّ أَمَسَكَهُمَا خَالِدٌ وَ سَاقَهُمَا عُمَرُ وَ مِنْ مَعَهُ سَوْقًا عَنِيفًا. (۶۲۹)

سپس عمر وارد شد و به علی گفت:

برخیز و بیعت کن.

اما او اعتنایی نکرد و از خانه خارج نشد.

عمر دستش را گرفت و گفت:

برخیز! اما او از برخاستن امتناع کرد. پس او را به زور گرفت و پرتاب نمود، همچنان که با زبیر رفتار نموده بود. سپس خالد آن دو را گرفت و عمر و همراهانش آنان را با وضعیت بدی نزد ابوبکر بردند

سند شماره ۱۳

غَضِبَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ... وَ غَضِبَ عَلِيٌّ وَ الزُّبَيْرُ فَدَخَلَا بَيْتَ فَاطِمَةَ ... فَجَاءَ عُمَرُ فِي عَصَابَتِهِ ... ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا عُمَرُ يَسُوقُهُمَا حَتَّى بَايَعَا (... ۶۳۰)

تعدادی از مهاجرین خشمگین شدند. علی و زبیر نیز خشمگین شده به خانه فاطمه رفتند.

عمر با گروهی نزد آنان آمد و آنان را به زور از خانه بیرون آورد و برای بیعت نزد ابوبکر برد

نتیجه گیری

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید بارزترین ویژگی حاکم بر شرایط مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع حضرت «علی علیه السلام» از پذیرش بیعت با ابوبکر و «اعمال خشونت از سوی هواداران خلیفه» می‌باشد که منابع اهل سنت به صراحت از این دو سخن گفته‌اند.

این دو ویژگی، شرایط صحت انعقاد بیعت با ابوبکر را زیر سؤال برده و حاکی از:

نامشروع بودن موضوع بیعت،

غاصب بودن بیعت گیرنده

و نارضایتی بیعت کننده است.

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) می‌نویسد:

اخْتَلَفَتِ الرَّوَايَاتُ فِي قِصَةِ السَّقِيْفَةِ فَالَّذِي تَقُوْلُهُ الشَّيْعَةُ وَ قَدْ قَالَ قَوْمٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ بَعْضُهُمْ وَ رَوَوْا كَثِيْرًا مِنْهُ: «أَنَّ عَلِيًّا امْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أُخْرِجَ كَرْهًا» (۶۳۱)

روایات در مورد سقیفه مختلف و متفاوتند. اما آنچه که شیعه می‌گوید و گروهی از محدثین نیز بخشی از آن را نقل نموده‌اند و دیگران نیز از آنان نقل کرده‌اند، چنین است:

علی از بیعت امتناع نمود تا آن که به زور برای بیعت برده شد

فَمَا امْتَنَعَ عَلِيٌّ مِنَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أُخْرِجَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي أُخْرِجَ عَلَيْهِ، فَقَدْ ذَكَرَهُ الْمُحَدِّثُونَ وَ رَوَاهُ أَهْلُ السِّيَرِ وَ قَدْ ذَكَرْنَا مَا قَالَهُ الْجَوْهَرِيُّ فِي هَذَا الْبَابِ؛ وَ هُوَ مِنْ رِجَالِ الْحَدِيثِ وَ مِنَ الثَّقَاتِ الْمَأْمُونِينَ وَ قَدْ ذَكَرَ غَيْرُهُ مِنْ هَذَا النَّحْوِ مَا لَا يَحْصِي. (۶۳۲)

اما امتناع علی از بیعت با ابوبکر (تا آنجا که وی را به آن نحوی که از خانه بیرون آورده شد، بیرون آوردند) را محدثین و سیره‌نویسان نقل نموده‌اند.

و ما قول جوهری را (که از رجال حدیث و افراد مورد وثوق و اطمینان می‌باشد) در این مورد نقل کردیم و البته افراد فراوان و بیشمار دیگری نیز این واقعه را نقل نموده‌اند

وَ قَدْ رَوَى كَثِيْرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ أَنَّ عَقِيْبَ يَوْمِ السَّقِيْفَةِ تَأَلَّمُ وَ تَظَلَّمُ وَ اسْتَنْجَدُ وَ اسْتَصْرَحَ، حَيْثُ سَامُوهُ الْحَضُورَ وَ الْبَيْعَةَ وَ أَنَّهُ قَالَ وَ هُوَ يَشِيْرُ إِلَى الْقَبْرِ: يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي. (۶۳۳)

محدثین زیادی نقل کرده‌اند که: پس از روز سقیفه، در آن موقعی که [علی علیه السلام] را به زور برای بیعت نزد ابوبکر حاضر می‌کردند، [علی علیه السلام] رنج و سختی دید و به تظلم برخاست و یاری خواست و در حالی که به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کرد

فرمود:

ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند

جالب است که با وجود این اسناد معتبر تاریخی اظهار شده است:

آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشت، به خصوص آن چه پس از وفات پیامبر (ص) میان حضرت علی (ع) و صحابه نامدار پیامبر (ص) گذشت، قطعاً! از نوع اختلافات دوستانه! بوده‌ست! (۶۳۴)

... «اختلافاتی که بین اصحاب پیامبر (ص) بوده، اختلافات داخلی بوده، اما دوستانه! بوده!» (۶۳۵)

همچنین جای بسی شگفتیست که برخی نویسندگان معاصر در مواجهه با این اسناد و مدارک تاریخی مدعی شده‌اند که:

این روایتها قابل تردید و تعمق بیشتری هستند. بعضی ساده‌لوحان! کوشیده‌اند برای نشان دادن مظلومیت علی (ع)، به این مسایل

متوسل شوند... شاید بتوان گفت که چون علی (ع) در مقابل جان حامیانش در منزل فاطمه (س) احساس مسؤولیت می کرده... با مأمورین خلیفه همراه شده، به نزد او رفته است! (۶۳۶) (۶۳۷)

مگر شما در نوشته‌تان وجود حالت خصمانه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول نموده‌اید که حال می‌خواهید اعمال آن را نسبت به حضرت زهرا علیها السلام نفی کنید؟!!

آیا چنین اظهار نظری به معنای انکار ضرب و جرح حضرت فاطمه علیها السلام از سوی مهاجمان و نفی یورش دژخیمان به بیت وحی که به شهادت حضرت زهرا علیها السلام و حضرت محسن علیه السلام انجامید، نمی‌باشد؟ جالب آن که این کلی‌گوییها در حالی مطرح می‌شود که اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که فرمودند:

وَأَنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا، ذَكَرْتُ مَا يَصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الدُّلُّ بَيْتَهَا وَانْتَهَكَتْ حُرْمَتَهَا...
وَعُصِبَتْ حَقُّهَا وَمَنْعَتْ أَرْثَهَا وَكُسِرَتْ جَنْبُهَا وَاسْقَطَتْ جَنْبِهَا...
ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فِي أَيَّامِ أَبِيهَا عَزِيزَةً...

تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام به کجا انجامید؟

اشاره

فَتَقَدَّمَ عَلِيٌّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مُقْتُولَةً.
فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ:

اللَّهُمَّ الْعَنُ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبَ مَنْ عَصَبَهَا وَذَلَّلَ مَنْ أَدَلَّهَا وَخَلَّدَ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبِهَا حَتَّى
أَلْقَتْ وَلَدَهَا، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: آمِينَ.

وقتی او را دیدم، آنچه که پس از من بر وی خواهد گذشت را به یاد آوردم. گویی او را می‌بینم که خواری در منزلش لانه کرده و حرمتش نادیده گرفته شده؛ حقش پامال گردیده و از ارث محروم گشته است؛ پهلویش شکسته و فرزندش را سقط نموده است. او خود را در ذلت می‌بیند حال آنکه در زمان حیات پدرش عزیز بود.

آنگاه غمگین، مصیبت زده، به قتل رسیده و به یغما رفته نزد من خواهد آمد.

من آنگاه خواهم گفت:

خدایا! او بی را که به فاطمه ظلم نموده از رحمت محروم نما و هر که حق او را غصب کرده مجازاتش کن. خوارکننده‌اش را خوار فرما و آن کسی را که بر دو پهلویش کوبید تا فرزندش را سقط نمود، در آتش عذابت جاودانه بدار. در این هنگام فرشتگان آمین خواهند گفت

(جوینی شافعی: فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۵، طبع محمودی.)

شاید بهتر بود که نویسنده کتاب «تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام» نیز همچون مؤلف کتاب «میراث ربوده» موضعگیری، شفافی در این مورد از خود نشان نداده و با کلی‌گویی از کنار اسناد و مدارک این حادثه تلخ و دردآور می‌گذشت و با تظاهر به انجام بحث علمی، خواننده را (همچون بسیاری از وحدت‌طلبان) به وادی «انکار و تردید نسبت به هجوم به بیت فاطمه علیها السلام» وارد نمی‌ساخت.

علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶) سندی را نقل می‌کند که حاکی از رساندن دست امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر می‌باشد.

او می‌نویسد:

فَوَجَّهُوا إِلَى مَنزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَاحْرَقُوا بَابَهُ وَاسْتَخْرَجُوا مِنْهُ كُرْهًا وَضَعُوا سَيْدَةَ النِّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّى اسْقَطَتْ مُحْسِنًا وَآخَذُوهُ...
بِالْبَيْعَةِ فَاَمْتَنَعَ وَقَالَ: لَا أَفْعَلُ.
فَقَالُوا: نَقْتُلُكَ.

فَقَالَ: إِنَّ تَقْتُلُونِي فَأَنَّى عَبْدَ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ وَبَسَطُوا يَدَهُ فَقَبَضَهَا وَعَسَرَ عَلَيْهِمَ فَتَحَهَا فَمَسَحُوا عَلَيْهِ وَهِيَ مَضْمُومَةٌ. (۶۳۸)

به سمت منزل شتافتند و به او یورش بردند و در خانه‌اش را به آتش کشیدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند.

حضرت زهرا را پشت در کوبیدند و فشردند به طوری که فرزندش محسن را سقط نمود. او [علی علیه السلام] را برای بیعت بردند، اما امتناع نموده و گفت:

بیعت نمی‌کنم.

گفتند:

تو را خواهیم کشت.

گفت:

اگر مرا به قتل برسانید، بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید.

دستش را کشیدند، اما دستش را مشت نموده و نتوانستند مشتش را باز کنند.

«پس دست وی را بر دستش [خلیفه] کشیدند، در حالی که مشتش بسته بود»

سند شماره ۲

سید ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی زیدی (متوفی ۳۵۲) سندی را به این مضمون نقل می‌کند:

فَقِيلَ لَعَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

بایع،

قَالَ: إِنَّ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ «...؟»

قَالَ: يَضْرِبُ الذِّي فِيهِ عَيْنَاكَ وَ مَدُوا يَدَهُ فَقَبَضَ أَصَابِعَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ، فَمَسَحُوا يَدَهُ عَلٰى يَدِ اَبِي بَكْرٍ.

(۶۳۹)

به علی علیه السلام گفته شد:

بیعت کن!

گفت:

اگر نکنم چه می‌شود؟

گفت:

گردنت را خواهیم زد و دستش را به زور کشیدند. اما انگشتانش را بست و سرش را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود:

خدایا! تو گواه و شاهد باش.

آنگاه دستش را بر دست ابوبکر کشیدند

سند شماره ۳

محمد بن مسعود عیاشی (متوفی ۳۲۰) پس از نقل ماجرای هجوم به خانه حضرت زهرا علیها السلام و بیرون کشاندن امیرالمؤمنین علیه السلام برای انجام بیعت با ابوبکر (۶۴۰) و تصریح به تهدید ایشان علیه السلام به قتل (۶۴۱)، می‌نویسد:

فَبَلَغَ ذَلِكَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَأَقْبَلَ مَسْرِعًا يَهْرُؤُلُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: اِرْفُقُوا بِابْنِ أَخِي وَ لَكُمْ عَلِيٌّ أَنْ يَبَايِعَكُمْ، فَأَقْبَلَ الْعَبَّاسُ وَ أَخَذَ بِيَدِهِ

علی فَمَسَحَهَا عَلِيٌّ يَدَ أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ خَلَّوهُ مَغْضِبًا (۶۴۲ ...)

خبر به عباس رسید، در حالی که به سرعت میدوید، آمد و شنیدم که می‌گفت:

برادر زاده‌ام را رها کنید و من متعهد می‌شوم که بیعتش را برای شما بگیرم.

آنگاه عباس جلو آمد و دست علی را گرفت و بر دست ابی‌بکر زد و آنگاه او [حضرت علی علیه السلام] را که خشمگین بود، رها نمودند

بنابر این نقل، عباس جهت نجات امیرالمؤمنین علیه السلام دست آن حضرت علیه السلام را گرفته و بر دست ابوبکر می‌کشد.

نقل فوق می‌تواند حلقه اتصالی برای جمع میان اسناد قبلی با نقلهایی باشد که ماجرا را چنین روایت کرده‌اند:

سند شماره ۴

علامة مجلسی (متوفی ۱۱۱۱) در ضمن نقلی مشابه با آنچه طبرسی در کتاب احتجاج آورده است (۶۴۳)، می‌نویسد:

ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا ابْنَ أَبِيطَالِبٍ فَبَايِعْ ...

فَقَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟

قَالَ: إِذَا وَاللَّهِ نَضْرِبَ عُنُقَكَ.

فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَ كَفَّهُ فَضَرَبَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَ رَضِيَ بِذَلِكَ مِنْهُ.

فَنَادَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَبَايَعَ وَ الْحَبْلُ فِي عُنُقِهِ يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي (۶۴۴ ...)

سپس گفت:

ای پسر ابوطالب! برخیز و بیعت کن!

فرمود:

اگر بیعت نکنم چه؟

گفت:

قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهیم زد.

سه بار بر ایشان اتمام حجت نمود، سپس بدون آنکه کف دستش را باز نماید دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار از او راضی گشت.

اما علی علیه السلام پیش از بیعت و در حالی که ریسمان بر گردنش بود صدا زد:

ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند

و در ضمن سندی دیگر که شباهت زیادی با نقل فوق دارد، می‌نویسد:

ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَ كَفَّهُ، فَضَرَبَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَ رَضِيَ بِذَلِكَ، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى مَنْزِلِهِ (... ۶۴۵)

سپس بدون آنکه کف دست را باز کند، دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار راضی گشت. سپس به سوی خانه‌اش باز گشت

سند شماره ۵

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶) می‌نویسد:

رَوَى عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ أَيْضاً أَنَّهُ قَالَ: أَتَى لِحَالِسَ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِذْ جِئْتُ بَعْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: بَايِعْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا أَنَا لَمْ أَبَايِعْ؟

قَالَ: أَضْرِبُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ، فَزَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: اَللَّهُمَّ اشْهَدْ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ فَبَايَعَهُ. (۶۴۶)

از عدی بن حاتم نیز روایت شود که گفت:

من نزد ابوبکر نشسته بودم که علی علیه السلام را آوردند.

ابوبکر به او گفت:

بیعت کن!

علی علیه السلام به او فرمود:

اگر بیعت نکنم چه؟

گفت:

سرت را از تن جدا خواهیم نمود.

«پس سرش را به سمت آسمان بلند کرد و فرمود:

خدایا! تو شاهد باش. سپس دستش را دراز کرد و بیعت نمود

سند شماره ۶

شیخ احمد طبرسی (قرن ششم) نیز سندی را به این مضمون نقل می‌کند:

ثُمَّ قَالَ [أَبُو بَكْرٍ] لَقُنْفُذٌ: أَنْ خَرَجَ وَالْأَفَاقَتْحَمَ عَلَيْهِ، فَإِنْ امْتَنَعَ فَأَضْرِبْ عَلَيْهِمُ بَيْتَهُمْ نَاراً... فَمَا نَطَلَقَ قُنْفُذٌ فَمَا قَتْحَمَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِغَيْرِ أَذْنٍ... وَالْقَوَا فِي عُنُقِهِمْ حَبلاً أَسْوَدَ... ثُمَّ انْطَلَقُوا بِعَلِيِّ مَلْبِئاً بِحَبْلِ، حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٌ

قَائِمٌ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ... وَ سَائِرُ النَّاسِ قُعُودٌ حَوْلَ أَبِي بَكْرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَاحُ...

فَأَنْتَهَرَهُ عَمْرٌ فَقَالَ: بَايِعْ.

فَقَالَ: وَ أَنْ لَمْ أَفْعَلْ؟

قَالَ: إِذَا نَقَلْتُكَ ذُلًّا وَ صَغَارًا...

ثُمَّ نَادَى قَبْلَ أَنْ يَبَايِعَ (۶۴۷): يَا ابْنَ أُمِّ أَنْ الْقَوْمِ اسْتَضَعُّ

فُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي. ثُمَّ تَنَاوَلَ يَدَ أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ (... ۶۴۸)

ابوبکر به قنفذ گفت:

اگر خارج شد که شد و آلا به او حمله کن و اگر امتناع ورزید، خانه را با اهلش به آتش بکش. قنفذ و همراهانش رفتند و بدون اجازه به خانه حمله کردند و طنابی سیاه بر گردنش افکندند. سپس علی را با طناب نزد ابوبکر آوردند؛ در حالی که عمر با شمشیر بالای سرش ایستاده بود و مردم با سلاح دور ابوبکر نشسته بودند.

آنگاه عمر او را شکنجه داد و گفت:

بیعت کن!

پاسخ داد:

اگر بیعت نکنم چه؟

گفت:

تو را به خواری و پستی می کشیم.

آنگاه پیش از بیعت کردن صدا زد:

ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.

«سپس دستش را دراز نمود و با ابوبکر بیعت نمود»

سند شماره ۷

طبری امامی (قرن ۴) می نویسد:

بعثنا الی علی فَجِیءَ بِهِ مَلِیبًا فَلَمَّا حَضَرَ قَالَا لَهُ: «بایع...»

قَالَ عَلِی: «فَأَنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَا: إِذَا تُقْتَلُ».

قَالَ: إِذَا تُقْتَلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَا: أَمَا عَبْدَ اللَّهِ فَنَعْمَ وَ أَمَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا.

قَالَ: فَرَجَعَ یَوْمَئِذٍ وَ لَمِیْبَاعٍ. (۶۴۹)

گروهی را به دنبال علی فرستادند و آنان علی را در حالی که طناب به گردنش انداخته بودند، آوردند.

آنگاه به او گفتند:

بیعت کن!

علی فرمود:

اگر بیعت نکنم چه؟

گفتند:

تو را خواهیم کشت [کشته خواهی شد].

فرمود:

در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

گفتند:

بنده خدا، آری! اما برادر رسول خدا، هرگز!

راوی گفت:

آن روز بازگشت و بیعت نمود
اهل سنت این ماجرا را چگونه نقل می‌کنند؟

سند شماره ۸

می‌نویسد:

ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) ذیل عنوان «ابایه علی بیعه ابیبکر (۶۵۰)»
 ثَمَّ اَنَّ عَلِيًّا اَتَى بِهٖ اِلَى اَبِيْبَكْرٍ وَ هُوَ يَقُوْلُ: اَنَا عَبْدُاللهِ وَ اَخُو رَسُولِهٖ.
 فَقِيْلَ لَهٗ: بَايِعْ اَبَاْبَكْرٍ.
 فَقَالَ: اَنَا اَحَقُّ بِهَذَا الْاَمْرِ مِنْكُمْ، لَا اُبَايِعُكُمْ وَ اَنْتُمْ اَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي...
 فَقَالَ لَهٗ عُمَرُ: اَنْكَ لَسْتَ مَثْرُوْكًَا حَتَّى تُبَايِعَ.
 فَقَالَ لَهٗ عَلِيٌّ...: وَ اللهُ يَا عُمَرُ! لَا اَقْبَلُ قَوْلَكَ وَ لَا اُبَايِعُهٗ.
 فَقَالَ لَهٗ اَبُوْبَكْرٍ: فَاَنْ لَمْ تُبَايِعْ فَلَا اُكْرِهَكَ...
 علی را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می‌گفت:
 من بنده خدا و برادر رسول خدایم. به او گفته شد:
 با ابوبکر بیعت کن!

فرمود:

تنها من برای بیعت کردن سزاوارم، با شما بیعت نمی‌کنم و بایستی که شما با من بیعت کنید.
 عمر گفت:

تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد.

علی فرمود:

ای عمر! قسم به خدا که سخت را نخواهم پذیرفت و بیعت نخواهم کرد.
 «ابوبکر گفت:

اگر بیعت نکنی تو را مجبور نخواهم کرد

می‌نویسد:

وی همچنین ذیل عنوان «کیف کانت بیعه علی بن ابیطالب (۶۵۱)»
 فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا، فَمَضَوْا بِهٖ اِلَى اَبِيْبَكْرٍ.
 فَقَالُوْا لَهٗ: بَايِعْ، فَقَالَ: اِنْ اَنَا لَمْ اَفْعَلْ فَمَهٗ؟
 قَالُوْا: اِذَا وَ اللهُ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ...
 وَ اَبُوْبَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ لَهٗ عُمَرُ: اَلَا تَأْمُرُ فِيْهٖ بِاَمْرِكَ؟
 فَقَالَ: لَا اُكْرِهُهٗ عَلٰى شَيْءٍ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ اِلَى جَنْبِهٖ (... ۶۵۲)
 علی را بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و به او گفتند:
 بیعت کن!

گفت:

اگر بیعت نکنم چطور؟

گفتند:

قسم به خدایی که جز او خدایی نیست! در این صورت، گردنت را خواهیم زد.

و ابوبکر ساکت بود و هیچ نمی گفت.

آنگاه عمر گفت:

آیا دستوری راجع به او صادر نمی کنی؟

[ابوبکر] گفت:

تا زمانی که فاطمه در کنار اوست، او را به چیزی مجبور نمی کنم

این سند تاریخی تصریح دارد که پس از هجوم آتش افروزانه به بیت فاطمه علیها السلام، به اجبار کشاندن حضرت امیر علیه السلام به سوی مسجد و تهدید ایشان به قتل، امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و دفاع غیورانه حضرت فاطمه علیها السلام از ایشان، به خانه بازگشته و بدون دست دادن با ابوبکر (۶۵۳) و حتی تظاهر به انجام بیعت (۶۵۴)، از چنگال دژخیمان حکومتی آزاد شده‌اند.

به عبارت دیگر، بنا به تصریح سند تاریخی فوق که از منابع معتبر نزد اهل سنت (۶۵۵) محسوب می شود (۶۵۶) هیچگونه دست دانی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر واقع نگردیده و آن حضرت علیه السلام به دلیل حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد، آزاد گردیده‌اند.

جمعبندی اسناد هشتگانه

با توجه به این که:

(۱) - عیاشی نیز در ابتدای سندی که از وی نقل کردیم، به حاضر شدن حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش مبنی بر انجام نفرین تصریح کرده است.

(۲) - مجلسی نیز قبل از سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده که در آن بر آزاد شدن امیرالمؤمنین علیه السلام توسط حضرت زهرا علیها السلام تصریح و تأکید شده است.

متن سند مذکور چنین است ...: « ثُمَّ أَخَذَتْ بِيَدِهِ فَأَنْطَلَقَتْ بِهِ. (۶۵۷) سپس دست وی را گرفت و او را با خود برد

(۳) - طبرسی نیز پس از اتمام سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده است. (۶۵۸)

نتیجه می گیریم:

هیچ تعارضی میان نقل ابن قتیبه و سایر اسناد تاریخی وجود نداشته و می توان تمامی این اسناد را با یکدیگر جمع نموده و چنین گفت:

الف) ابوبکر با مشاهده ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد، به همین اندازه از اعمال خشونت نظامی (۶۵۹) علیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده کرده و آن را برای اخذ التزام از حضرت علی علیه السلام مبنی بر عدم قیام مسلحانه علیه نظام خلافت، کافی دانسته است.

ب) رسیدن دست گره خورده امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر، با تلاش هم زمان و دو سویه مهاجمین و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته است، نه با میل و اختیار خود ایشان علیه السلام.

ج) رسیدن دست امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر که به دنبال اعمال شدیدترین خشونتها صورت گرفت همزمان با ورود

حضرت زهرا علیها السلام به مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش از سوی ایشان علیها السلام رخ نموده است. لذا ابوبکر به همین اندازه اکتفا نمود و به دلیل ترس از وقوع نفرین از سوی حضرت زهرا علیها السلام، حضرت علی علیه السلام را آزاد ساخت. (د) برخی ناظرین به ویژه اطرافیان خلیفه حادثه را به گونه‌ای نقل کرده‌اند که شنونده گمان می‌کند خود آن حضرت علیه السلام دست خویش را به دست ابوبکر زده‌اند.

(ه) ابن قتیبه جهت بی‌تقصیر جلوه دادن ابوبکر در ماجرای هجوم و القای عدم تمایل ابوبکر به اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام، از ذکر وقایعی که همزمان با ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد رخ داده است، اجتناب ورزیده و ماجرا را به گونه‌ای ثبت کرده است که گویا ابوبکر برای رها ساختن امیرالمؤمنین علیه السلام منتظر ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد بود و هیچ رضایتی از رفتارهای اطرافیان نداشت؟!

تذکر

در پایان، خاطر نشان می‌گردد:

برخی از مورخین اهل سنت که خواسته‌اند در این ماجرا، بر رفتارهای خلیفه سرپوش بنهند، تنها به ذکر عباراتی به این مضمون اکتفا کرده‌اند که:

ابابکر از علی نخواست با او بیعت کند و او را مجبور به بیعت نمود. (۶۶۰)! (۶۶۱) (۶۶۲)

در حالی که اسناد تاریخی مندرج در منابع اهل سنت، اعمال خشونت و حمله نظامی، آوردن آتش و هیزم برای سوزاندن خانه، یورش و ورود به داخل بیت، بیرون کشاندن امیرالمؤمنین علیه السلام و تهدید ایشان به قتل را به روشنی به اثبات می‌رسانند. (۶۶۳) جمع‌بندی نهایی از ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به این که:

(۱) - امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از قبول انجام بیعت، در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.

(۲) - این امتناع، خود دلیلی بر نارضایتی امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن است.

(۳) - نامشروع بودن خلافت دو نتیجه در پی دارد:

الف) ابوبکر بدون صلاحیت، عهده‌دار خلافت شده است.

ب) موضوع بیعت غیر شرعی و ناروا است.

(۴) - فشار شدید مهاجمان بر امیرالمؤمنین علیه السلام و اعمال زور و تهدید جهت وادار ساختن حضرت علی علیه السلام به انجام بیعت

که دلالت بر اکراه و اجبار بیعت کننده دارد در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.

در مجموع می‌توان گفت:

امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت نمودن با ابوبکر که به هجوم نظامی به خانه ایشان انجامید، به وضوح حاکی از آن است که:

آن حضرت علیه السلام خلافت ابوبکر را ناحق و ناروا می‌دانستند.

لذا در این ماجرا، ابوبکر به عنوان فردی ناشایست برای خلافت در مسند مبایع له قرار گرفته و آنچه برای آن بیعت می‌طلبید (موضوع بیعت) نامشروع، ناحق و ناروا می‌باشد. از سوی دیگر، تلاش هواداران خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام حاکی از وجود اجبار، تهدید و اکراه در ماجرای مطالبه این بیعت بوده و در نهایت، وقوع عقد بیعت با ابوبکر را به دلیل فراهم نبودن همه شرایط انعقاد آن، محال می‌سازد.

از این رو می‌توان گفت:

در این ماجرا، نه تنها هیچ گونه بیعتی واقع نگردیده، بلکه استفاده از واژه «بیعت صوری و ظاهری» هم درباره آن غلط می‌باشد؛ زیرا این واژه تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه‌های فقدان شرایط صحت انعقاد بیعت، نمایان نبوده و به وضوح قابل مشاهده نباشد. بنابراین در این ماجرا، تنها می‌توان از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

نتیجه‌گیری نهایی

مهم‌ترین نتیجه‌ای که از دقت و تأمل در اسناد و مدارک تاریخی فوق می‌توان دریافت عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر و عدم موافقت با آن است این نارضایتی را به وضوح می‌توان در تلاش‌های ایشان جهت قیام به سیف و نیز امتناع شدید از قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده نمود. همه این موارد به وضوح ثابت می‌کنند این خلافت از سوی حضرت علی علیه السلام ناحق و ناروا قلمداد می‌شده است.

همچنین دقت در اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه علیها السلام، به روشنی ثابت می‌کند که فضای حاکم بر مطالبه بیعت از آن حضرت علیه السلام، مملو از اعمال فشار و تهدید نظامی، اجبار و اکراه بوده است. به همین دلایل نیز تحقق بیعت با ابوبکر آن هم به عنوان خلیفه غیر ممکن است. لذا می‌توان نتیجه گرفت انعقاد بیعت با ابوبکر محال است و تظاهر به آن (۶۶۴) منشأ اثر نمی‌باشد.

گفتار سوم؛ عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر

اسناد تاریخی

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) چنین نقل می‌کند:

لَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ فِي تَخَلُّفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ بَيْعِهِ أَبِيبَكْرٍ وَاشْتِدَّ أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرٌ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ خَرَجَتْ أُمُّ مَسْطَحَ بْنِ أُنَاثَةَ فَوَقَّعَتْ عِنْدَ الْقَبْرِ وَقَالَتْ:

كَانَتْ أُمُورٌ وَأَنْبَاءٌ وَهَنْبَةٌ

لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ تُكْثِرِ الْخَطْبَ

أَنَا فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَأَبْلِهَا

وَإِخْتَلَّ قَوْمَكَ فَاشْهَدْهُمْ وَلَا تَغِبْ (۶۶۵)

زمانی که سخنان مردم راجع به امتناع علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر زیاد شد و ابوبکر و عمر درباره بیعت بر وی سخت گرفتند، ام

مسطح بن اثاثه بیرون آمد و نزد قبر [پیامبر صلی الله علیه و آله] ایستاد و گفت:

اخبار و حوادث ناگواری رخ داد که اگر تو شاهد آنها می‌بودی، [برای این مردم] کمتر سخن می‌گفتی.

ما تو را از دست دادیم، به سان زمینی که باران بر آن نبارد.

و امت تو به هرج و مرج گرفتار شدند؛ پس تو شاهد ایشان باش و پنهان و غائب مشو

امیرالمؤمنین علیه السلام جهت اثبات عدم رضایت مردم از خلافت ابوبکر و اثبات عدم مقبولیت آن، بر حکومت او چنین ایراد گرفته‌اند:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَالمَشِيرُونَ غُيِبَ (۶۶۶)

اگر حکومت را با شورا به دست گرفتی، پس چگونه است که مشورت کنندگان غایب بودند یعنی قاعده مقبولیت عمومی این است

که باید پیش از تصدی حکومت، مردم آن را پذیرفته باشند. در حالی که با پذیرش خلافت ابوبکر توسط تعداد انگشت‌شماری (۶۶۷) در سقیفه، حکومت به طور رسمی اعلام شد و پس از تصدی خلافت (و نه قبل از آن) از دیگران بیعت ستانده شد. همانطور که می‌دانید:

«أَنَّ بَيْعَةَ أَبِيبَكْرٍ انْعَقَدَتْ بِخَمْسَةِ اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا. بَيْعَتُ ابُوْبَكْرٍ بِاتِّفَاقِ نَظَرِ بَنِي نَجْرَانَ مَنْعَقَدَتْ»

ماوردی: الاحکام السلطانیه، ص ۶

اگر کسی بر منصب قدرت تکیه زد، بیعت گرفتن برای او چون برخاسته از قدرت او است شرایط بیعت (همانند آزادی و اختیار) را سلب می‌کند و چه بسا ... «ترس، تهدید، تطمیع، ناچاری و» موجب بیعت مردم با او بشود؛ لذا چنین بیعتی هیچگونه ارزشی ندارد. از مباحث بنیادین درباره سقیفه، بازشناختن مخالفان انتخاب ابوبکر است و از مهم‌ترین ثمره‌های آن، بطلان ادعای اجماع در انتخاب» او است.

در خور توجه است که نام بسیاری از مخالفان، در تاریخ ثبت نشده است؛ زیرا معمولاً شخصیتهای برجسته و سرشناس مورد توجه بوده‌اند و آنان نیز مریدانی داشته‌اند که نظریه‌های آنان را می‌پذیرفته‌اند. همچنین از بسیاری به صورت گروهی نام برده شده است؛ مثلاً بر اساس نقلهای متعدد، در آغاز بنی‌هاشم از بیعت خودداری کردند. (۶۶۸) می‌توان دریافت که عامل اصلی نپرداختن زکات توسط قبیله کنده نیز مخالفت با انتخاب ابوبکر بوده است. بنابراین مخالفان انتخاب ابوبکر بسیار بیشتر از کسانی‌اند که از آنان در این نوشته نام می‌بریم.

گفتنی‌ست که بیشتر مخالفان انتخاب ابوبکر، پس از مدتی به دلیلهایی مانند اجبار، تطمیع و ترور، بیعت کردند که این بحثی جدا می‌طلبد. پنجاه تن از مخالفانی که ما به نام آنان دست یافته‌ایم عبارتند از (۶۶۹ ...)

وی سپس بر اساس حروف الفبا به اسامی این پنجاه نفر اشاره نموده است.

نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیعت عمومی با ابوبکر

سند شماره ۱

در صحیح بخاری از مهم‌ترین کتابهای روایی اهل سنت اشاره‌ای از عایشه به تهدید مردم جهت اخذ بیعت آمده است. این سند بهترین گواه بر عدم ارزش و اعتبار بیعت مردم با ابوبکر و خط بطلانی بر موافقت عمومی با خلافت او می‌باشد. عایشه پس از بیان حکایت سقیفه می‌گوید:

لَقَدْ خَوْفَ عَمْرٍ النَّاسِ. (۶۷۰)

عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید

سند شماره ۲ ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) نقل می‌کند که عمر در مواجهه با متحصنین در بیت فاطمه علیها السلام چنین

رفتار کرد:

فَقَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ أَوْ لَأَحْرِقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْكُمْ ... ثُمَّ أَخْرَجَهُمْ بِتَلَايِيهِمْ يَسْأُقُونَ سَوْقًا عَنِيفًا حَتَّى بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ. (۶۷۱)

پس گفت:

قسم به خدایی که جانم در دست اوست! یا شما برای بیعت خارج می‌شوید یا خانه را با شما به آتش خواهم کشید... سپس ایشان را (با طنابی که در گردنهایشان آویخته بود) بیرون آورد در حالی که [او و یارانش] آنان را با بدرفتاری و خشونت می‌بردند تا با ابوبکر بیعت کنند

سند شماره ۳

او همچنین درباره نقش خشونت‌های عمر در تثبیت پایه‌های خلافت ابوبکر می‌نویسد:

عمرُ هو الَّذی شَیِدَ بَیْعَةَ اَبِیْبَکْرٍ وَ رَقَمَ الْمُخَالَفِیْنَ فِیْهَا؛ فَكَسَرَ سِیْفَ الزُّبَیْرِ لَمَّا جَرَّدَهُ وَ دَفَعَ فِی صَدْرِ الْمُقَدَّادِ وَ وَطِئَ فِی السَّقِیْفَةِ سَعْدَ بْنَ عِبَادَةَ وَ قَالَ: اُقْتُلُوا سَعْدًا، قَتَلَ اللهُ سَعْدًا! وَ حَطَّمَ اَنْفَ الْحَبَابِ بْنِ الْمُنْذِرِ... وَ تَوَعَّدَ مَنْ لَجَا اِلَى دَارِ فَاطِمَةَ مِنَ الْهَاشِمِیِّیْنَ وَ اَخْرَجَهُمْ مِنْهَا وَ لَوْلَا لَمْ یُثَبِّتْ لِاَبِیْبَکْرٍ اَمْرًا وَ لَا قَامَتْ لَهُ قَائِمَةٌ. (۶۷۲)

عمر همان کسیست که بیعت با ابوبکر را استوار ساخت و مخالفین آن [بیعت] را منکوب کرد. وقتی که زبیر شمشیر کشید، آن را شکست و بر سینه مقداد کوبید و در سقیفه علیه سعد بن عباده توطئه نمود و گفت: سعد را بکشید! خدا سعد را بکشد!

و بینی حباب بن منذر را شکست... و کسانی از بنی‌هاشم که به خانه فاطمه پناه برده بودند را تهدید نمود و آنان را از خانه بیرون کشید و اگر او [عمر] نبود، پایه‌های حکومت ابوبکر تثبیت نمی‌شد

سند شماره ۴

کثرت اسناد و مدارک تاریخی در این زمینه به قدریست که شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) در این باره می‌نویسد: و أمثالُ ما ذَکَرْنَاهُ مِنَ الْأَخْبَارِ فِی قَهْرِ النَّاسِ عَلَی بَیْعَةِ اَبِیْبَکْرٍ وَ حَمْلِهِمْ عَلَیْهَا بِالْاَضْطِرَارِ کَثِیْرَةٌ وَ لَوْ رَمْنَا اِیرَادَهَا لَمْ یَتَّسِعْ لِهَذَا الْکِتَابِ. (۶۷۳)

و اخبار مشابه با آنچه ما (درباره مجبور کردن مردم به بیعت با ابوبکر و به زور بردن مردم به نزد او برای بیعت) نقل کردیم فراوان است

که اگر می‌خواستیم آنها را ذکر کنیم در این کتاب نمی‌گنجید

سند شماره ۵

برای مثال شیخ احمد طبرسی (قرن ۶) نقل می‌کند که:

اَنَّ عَمْرًا حَتَمَ بِازَارِهِ وَ جَعَلَ یَطُوفُ بِالْمَدِیْنَةِ وَ یَنَادِی: اَلَا اِنَّ اَبَیْبَکْرًا قَدْ بُوِیْعَ لَهُ فَهَلُمُّوا اِلَی الْبَیْعَةِ، فَيُنْثَلُ النَّاسُ یَبَیْعُوْنَ، فَعَرَفَ اَنَّ جَمَاعَةً فِی بَیوتِ مَسْتَرُوْنَ، فَكَانَ یَقْصِدُهُمْ فِی جَمْعٍ کَثِیْرٍ وَ یُكْبِسُهُمْ وَ یَحْضُرُهُمُ الْمَسْجِدَ فَيَبَیْعُوْنَ (۶۷۴...)

عمر کمرش را محکم بست و در شهر می‌گشت و فریاد می‌کشید:

آگاه باشید که با ابوبکر بیعت شد؛ پس بشتابید برای بیعت با او. پس مردم برای بیعت با او ازدحام کردند.

[عمر] فهمید که عده‌ای در خانه‌هایشان پنهان گشته‌اند؛ پس با گروهی فراوان نزد آنان می‌رفت و ناگهان به آنان حمله می‌کرد و ایشان را به مسجد می‌آورد تا بیعت کنند پشوانه و حامی مسلح باند کودتا، قبیله وحشی و بدوی بنی‌اسلم است که به اقرار خود عمر، در پیروزی کودتاگران نقش به‌سزایی داشت.

سند شماره ۶

طبری نقل می‌کند که قبیله اَسَلَم پس از ورود به مدینه چنان در کوچه‌ها تجمع کردند که کوچه‌ها گنجایش آنان را نداشت و عمر می‌گفت:

همین که قبیله اَسَلَم را دیدم به پیروزی یقین پیدا کردم. (۶۷۵)

سند شماره ۷

ابن اثیر در کامل می‌نویسد:

قبیله بنی‌اسلم آمدند و بیعت کردند. پس ابوبکر قوی شد و آنگاه مردم با ابوبکر بیعت کردند. (۶۷۶)

سند شماره ۸

گویاتر از این دو، بیان شیخ مفید در کتاب جمل است. او از قول ابومخنف نقل می‌کند که: گروهی از اعراب بادیه بودند که برای تهیه آذوقه و خواربار به مدینه داخل شدند، اما مردم مدینه، به عِلّت فوت پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اعتنایی نکردند. آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او را گردن نهادند.

آنگاه عمر آنان را طلبید و به ایشان گفت:

در ازای بیعت با خلیفه رسول خدا آن چه نیاز دارید از خواربار و آذوقه بی‌هیچ عوضی برگیرید و به سوی مردم درآید و آنان را گرد آرید و وادار به بیعت کنید و هر که امتناع کرد بر سر و پیشانیاش بکوبید!

راوی می‌گوید:

به خدا قسم دیدم که آن قبیله‌ی بدوی در دم، کمربندها را محکم کردند و دستارها بر گردن حمایل نمودند و با چوب دستی به مردم حمله کردند و با آن محکم به مردم می‌زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می‌کردند. (۶۷۷)

از این رو بعدها برای جبران این اقدام بزرگ کوشیدند اینان را از ننگ اعرابی بودن (جاهلیت و بدویت) استثنا کنند. عایشه به پاس خدماتی که به پدرش کردند، از قول پیامبر در فضیلت آنها روایتی ساخت که آثار کذب آن بر خواننده آگاه پوشیده نیست. (۶۷۸)

(۶۷۹)

سند شماره ۹

همچنین مسعودی در اثبات الوصیه، ص ۱۱۶ می‌گوید:

(و بايع عمرُ بنُ الخَطَّابِ اَبابَكْرٍ و صَفَّقَ عَلیَ يَدِيهِ، ثُمَّ بايَعَهُ قَوْمَهُ مِمَّنْ قَدِمَ الْمَدِينَةَ ذَلِكَ الْوَقْتِ مِنَ الْأَعْرَابِ و الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ و تابعهم على ذلك غَيْرُهُمْ)

[عمر بن خطّاب با ابوبکر بیعت نمود و دستانش را بر هم زد.

آنگاه اعراب بادیه‌نشین (که آن موقع در مدینه بودند) و غیر مسلمانانی که مورد لطف مسلمانان قرار گرفته بودند، با او بیعت کردند. پس از آن، دیگران نیز بیعت نمودند.]

سند شماره ۱۰

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) نیز از براء بن عازب نقل می‌کند که:

...و اذا أنا بآبيك قد أقبلَ و معه عمرٌ و أبو عبيدةٌ و جماعةٌ من أصحابِ السقيفةِ و هم محتجزونَ بالآزرِ الصنعانيةِ لا يمرُّونَ بأحدٍ إلَّا حَبَطُوهُ و قد موه فَمَدُوا يده فَمَسَحُوها علي يد آبيكٍ بياعه؛ شاء ذلك أو أبي (... ۶۸۰)

ابوبکر و به همراه وی، عمر و ابو عبیده و گروهی از اصحاب سقیفه را دیدم که کمر بندهایشان را محکم نموده و پیش می‌آمدند. هر کس را «که می‌دیدند، می‌زدند و به زور دستش را پیش می‌آوردند و چه موافق بود یا مخالف، او را به بیعت با ابوبکر مجبور می‌نمودند

سند شماره ۱۱

آورده است که: زبیر بن بکار نیز در کتاب موفقیات خود، به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۶ / ۲۸۷،

فقوى بهم بنى أسلم أبوبكرٍ و لم يعيننا متى حادت أسلم. (۶۸۱)

«ابوبکر به واسطه بیعت بنی اسلم قوی گردید و مشخص نکردند قبیله اسلم چه موقع روی گرداندند

جالبر آن که با چشم پوشی از همه این شواهد تاریخی، ضمن بررسی رفتارهای امیرالمؤمنین علیه السلام، ادعا شده است:

«علت این بیعت ... احترام به رأی مردم! می‌باشد!» (۶۸۲)

«وقتی که اکثریت! مردم به سوی فرد دیگری توجه کرده‌اند ... لازم است ... وحدت جامعه را با بیعت حفظ کرد!» (۶۸۳)

در پایان خاطر نشان می‌گردد:

اندیشه انتخاب خلیفه از طریق مراجعه به افکار عمومی، از قبیل علل پس از وقوع است که خیالبافان تاریخ آن را از پیش خود تراشیده‌اند، در صورتی که یک چنین توجیهی، نه با خود واقع تطبیق می‌کند و نه دانشمندان اهل تسنن مدعی چنین چیزی هستند و نه در انتخابات امام یک چنین اتفاق و اتحاد را شرط امامت میدانند.

گاهی یک پدیده اجتماعی به گونه‌ای و تحت شرایطی لباس وجود به خود می‌پوشد و برخی که پایه داورى‌هاى آنها را یک مشت حدس و پندار تشکیل می‌دهد، روی خوشبینیهای بی‌جهت، آن را با یک رشته عللی توجیه می‌کنند که روح پدید آورنده پدیده از آن بی‌خبر است. توجیه حکومت خلفا از طریق مراجعه به افکار عمومی و حکومت مردم بر مردم یا حکومت اکثریت بر اقلیت، مصداق روشن این قاعده است. زیرا اصولاً آنچه که در انتخاب خلفا مطرح نبود، موضوع انتخاب آنان از طریق توده‌ها بود ... مع الوصف برخی از نویسندگان برای موجه جلوه دادن خلافت خلفا، موضوع حکومت مردم بر مردم و قاطعیت رأی اکثریت بر اقلیت را پیش کشیده و خواسته‌اند که حکومت خلفا را از این راه توجیه کنند، در حالی که یک چنین توجیه، به سان علل پس از وقوع است که فقط در عالم تخیل مستند بوده‌ست» (۶۸۴)

هر چند که ادعا شده است:

«به خاطر حفظ اسلام و وحدت و آرامش، پس از مدتی خودداری، با خلفای منتخب! بیعت!!» (۶۸۵) فرمود»

گفتار چهارم؛ تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام

منابع اهل سنت از بیعتی مختارانه با ابوبکر سخن به میان آورده‌اند؛

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) در این باره می‌نویسد:

و أما الَّذِي يَقُولُهُ جَمُهورُ الْمُحَدِّثِينَ وَ أَعْيَانُهُمْ فَأَنَّهُ اِمْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ سَنَةً أَشْهَرَ وَ لَزِمَ بَيْتَهُ، فَلَمْ يَبِيعَ حَتَّى ماتت فاطمةُ، فَلَمَّا ماتت بايع طوعاً. (۶۸۶)

اما نظر عموم محدثین و بزرگان ایشان این است که او [علی علیه السلام] شش ماه از بیعت خودداری نمود و خانه‌نشین گردید و تا درگذشت فاطمه بیعت نکرد. اما پس از درگذشت وی با اختیار خود بیعت نمود!

نقش این شبهه در هدم غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید بر اساس این قبیل ادعاهای سنّیان، حضرت علی علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، از روی میل و اختیار با ابوبکر بیعت کرده‌اند!! گویا که تنها مانع برای انجام این بیعت رضایتمندانه، زنده بودن دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و اگر هم تأخیری چند ماهه در انجام این بیعت مشاهده می‌شود، تنها به وجود همین مانع باز می‌گردد و هیچ علت دیگری ندارد!!

چنین ادعاهایی در واقع به این معناست که امیرالمؤمنین علیه السلام از همان ابتدا، خواستار انجام بیعت با ابوبکر بوده و علیرغم میل باطنی خود (تنها به دلیل رعایت احترام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله) در انجام آن کوتاهی نمودند!! لذا به محض از دنیا رفتن ایشان، به سوی ابوبکر شتافتند تا با او بیعت کنند!!

بدیهی است، آنچه با طرح زیرکانه این شبهه به اثبات می‌رسد «مشروعیت خلافت ابوبکر» و آنچه در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار می‌گیرد «الهی بودن خشم و غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر» و تقلیل آن در حد احساسات زنانه و معمولی است. (۶۸۷) اهمیت نقد و بررسی ادعای «وقوع بیعتی مختارانه با ابوبکر پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام» آنگاه هویدا می‌گردد که به خاطر داشته باشیم:

در کتابهایی همچون «صحیح بخاری (۶۸۸) و مسلم (۶۸۹)» ادعای فوق پس از عبارات حاکی از «غضب حضرت زهرا علیها السلام» بر ابوبکر درج شده است.

در واقع می‌توان گفت:

امثال محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری که عبارات: فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مهاجرتُهُ حَتَّى تُوفِّيتَ» (۶۹۰) فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلِيَّ أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوفِّيتَ (۶۹۱) را در کتابهای خود به ثبت رسانده‌اند؛ در واقع می‌خواسته‌اند تا پس از نقلهای فوق، آنها را از اعتبار ساقط کنند. لذا با ادعای واهی «بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام» خشم و غضب خدایی صدیقه طاهره علیها السلام بر ابوبکر و منزلت والای ایشان علیها السلام را به طور غیر مستقیم در هاله‌ای از ابهام قرار داده‌اند. (۶۹۲) بدین ترتیب، استناد به نقلهای این قبیل کتابها مبنی بر «غضب فاطمه زهرا علیها السلام بر ابوبکر» تنها زمانی امکانپذیر خواهد بود که ابتدا، ادعای مطرح شده درباره «بیعت مختارانه» را مورد نقد قرار دهیم.

بنابراین، اثبات جعلی بودن ادعای «بیعت مختارانه» مترادف با دفاع از خدایی بودن «غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر» می‌باشد که رسواکننده خط انحراف پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و جد اکننده حق و باطل از یکدیگر، به ویژه در مبحث سرنوشت‌ساز «امامت و خلافت» است.

انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟

با توجه به تردید موجود در صحت وقوع بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر در روزهای نخست غضب خلافت، اکثر مدافعان خلفا ترجیح داده‌اند تا با چنین نقلهایی، راه را برای پذیرش وقوع بیعتی دیگر که خالی از مشکلات بیعت نخست باشد هموار نموده

و بدین وسیله (ضمن سرپوش نهادن بر حوادث تلخ مربوط به تلاش هواداران ابوبکر برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام و پاک نمودن آن حوادث شرم‌آور از صفحه تاریخ) پایه‌های خلافت ابوبکر را با طرح بیعتی جدید مستحکم سازند.

برای آشنایی با اقوال فوق، به منابع زیر مراجعه نمایید:

ابن‌حزم؛ الفصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵

ابن اثیر: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰.

ابی‌الفداء: المختصر، ج ۱، ص ۱۶۵.

ابن جوزی: تذکره الخواص، ص ۶۰ - ۶۱.

ابن‌اعثم کوفی: الفتوح، ص ۸.

جالب است که عده‌ای نیز تحت تأثیر همین نقلهای اهل سنت قرار گرفته و گفته‌اند:

اینکه بعضی می‌گویند که علی (ع) هیچگاه بیعت نکرد، امری خلاف واقعیت‌های تاریخیست ... آنچه عده‌ای می‌گویند، از روی تعصبیست که بر حقایق تاریخی پرده می‌افکند! (۶۹۳)

و جالبتر آن که برخی دیگر از مدافعان متعصب مکتب خلافت، مدعی شده‌اند که حضرت علی علیه السلام در همان روزهای آغازین خلافت ابوبکر، مشتاقانه و بیدرنگ با او بیعت کردند. برخی مورخینی که در لابلائی آثارشان چنین جعلیاتی را گنجانده‌اند، عبارتند از:

ابن عبد ربه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷.

طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۷.

ابن کثیر: السیره النبویه، ج ۴، ص ۴۹۵.

نویری: نهایت الارب، ج ۴، ص ۳۷.

لازم به ذکر است که این ادعا، علاوه بر تعارض شدید با سایر اسناد تاریخی، با دیدگاه سایر پیروان خلفا مبنی بر عدم وقوع هر گونه بیعتی با ابوبکر در زمان حیات حضرت زهرا علیها السلام «در تضادی آشکار قرار دارد. (۶۹۴)

اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می‌کنند؟

نقلهای اهل سنت در این موضوع به سه گونه مختلف قابل تقسیم می‌باشند:

گونه اول) ماجرای ارتداد عرب.

گونه دوم) ماجرای نامه امیرالمؤمنین علیه السلام.

گونه سوم) ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر.

لازم به ذکر است که برخی خواسته‌اند تا با استناد به همین نقلها «خلافت ابوبکر»، را مقبول و مشروع جلوه دهند؛ چنانچه اظهار شده:

علی (ع) پس از رحلت رسول خدا (ص) مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با وی موافقت! و بیعت!

کرد! (۶۹۵) (۶۹۶)

حضرت امیر مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت! کرد»

علی (ع) و جماعتی از بزرگان اصحاب و یاران پیغمبر (ص) از بیعت با خلیفه‌ای که از طرف آنها انتخاب! شده بود خودداری

نمودند، اما «بعد از مدتی چون ملاحظه کردند این خودداری از بیعت ممکن است در آن شرایط خاص ضرر عظیمی برای عالم

اسلام به بار آورد ... لذا تن به بیعت در دادند ... از طرف دیگر او می‌دید کسی که بر مسند خلافت تکیه کرده از کوشش برای

تقویت و عظمت اسلام در جهان مضایقه نمی‌کند و این آخرین آرزو و هدف علی (ع) از خلافت و حکومت بود.

«روی این جهات تسلیم! شد و بیعت! کرد!» (۶۹۷)
 نقد نقلهای سه گانه اهل سنت درباره بیعت مختارانه
 بررسی و نقد نقلهای مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول)
 بلاذری (متوفی ۲۷۹) می نویسد:

لَمَا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ، مَشَى عَثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ.
 فَقَالَ يَا بَنَ عَمِّ، أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَى قِتَالِ هَذَا الْعَدُوِّ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى مَشَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ؛ فَسَرَّ الْمُسْلِمِينَ وَ جَدَّ النَّاسِ فِي الْقِتَالِ وَ قَطَعَتِ الْبُعُوثُ. (۶۹۸)
 هنگامی که مسأله ارتداد عرب پیش آمد، عثمان به نزد علی رفت و گفت:

ای پسر عمو! تا وقتی تو بیعت نکنی، کسی به جنگ این دشمنان بیرون نخواهد شد و آن قدر از این مطالب در گوش او زمزمه کرد تا او را به نزد ابوبکر برد و علی با ابوبکر بیعت کرد.

«پس از بیعت علی با ابوبکر، مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت در آمد!
 با توجه به سند فوق، ماجرای این بیعت را می توان بر سه محور اصلی تقسیمبندی نمود؛ که به ترتیب عبارتند از:
 (۱) - ارتداد عرب و خطر آن برای اسلام و مسلمین.

(۲) - ادعای عثمان مبنی بر عدم امکان سرکوب مرتدین در صورت عدم بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلیفه.

(۳) - تجهیز گسترده سپاه جهت سرکوب مرتدین، به دلیل انجام این بیعت.

نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی باشد

الف) بررسی اعتبار این نقل

از آن جایی که محور اصلی و تکیه گاه وقوع این بیعت «ارتداد عرب» در زمان خلافت ابوبکر می باشد؛ ابتدا لازم است تا درباره میزان درستی این واقعه، به بررسی و تحقیق بپردازیم. سیری در منابع تاریخی اهل سنت، وقوع ارتدادهای وسیع و گستردهای در دوران خلافت ابوبکر را در معرض دید قرار می دهد که وجود خطری جدی و احتمال حمله‌ای گسترده به مدینه را در اذهان القا می نماید:

در روایاتی که طبری از سیف و او از سهل بن یوسف نقل می کند، چنین آمده است که قبائل مختلف ثعلبه بن سعد و قبائل دیگری که با آنان هم پیمان بودند، مانند قبیله مرّه و عبس در محلی بنام ابرق که از نقاط سرزمین ربذه می باشد اجتماع نمودند و گروهی از بنی کنانه نیز به آنان پیوستند و جمعیت آنان به قدری زیاد شد که آن سرزمین گنجایش آنان را نداشت. این بود که به دو گروه تقسیم شدند. گروهی در همان سرزمین ابرق ماندند و گروه دیگر به محل دیگری بنام ذی القصة حرکت نمودند و طلیحه اسدی هم که ادعای پیامبری می نمود به سرکردگی برادرش حبال به آنان کمک و نیرو فرستاد. قبائل دئل و لیث و مدلج هم در میان سپاه حبال بودند و عوف فرزند فلان بن سنان هم در ابرق سرکردگی قبیله مرّه را به عهده گرفت و سرکردگی قبیله ثعلبه و عبس به عهده حارث بن فلان که یکی از افراد قبیله بنی سبیع بود وا گذاشته شد. بدین گونه جمعیت آنان و تعدادشان فراوان و بیش از پیش گردید.

آنگاه این قبیله‌ها عده‌ای را بعنوان نمایندگان به مدینه فرستادند ... نمایندگان گروه‌های مرتدین که از مدینه برگشتند، ضعف و قلت مسلمانان مدینه را به افراد قبائل خویش گوشزد نمودند و آنان را به جنگ مسلمانان تحریک و تطمیع کردند و برای حمله نمودن به مرکز اسلامی آماده‌شان ساختند ...

... «سه روز از این جریان نگذشته بود که لشکر انبوه مرتدین حمله خویش را شبانگاه به مدینه آغاز نمودند!» (۶۹۹)

این حوادث که در واقع به عنوان مقدمات وقوع جنگ «أبرق» یعنی نخستین سرکوب مرتدین توسط سپاه ابوبکر (نقل گردیده است)، همان ارتداد عرب است که خطر ناشی از آن، به عنوان یکی از محورهای اصلی ماجرای این بیعت در نقل بلاذری منعکس می‌باشد. به ویژه آن که در ادامه ادعاهای (طبری درباره همین حوادث مقدماتی که قبل از جنگ أبرق رخ داده) می‌خوانیم:

«ابوبکر از جریان (حمله مرتدین) اطلاع یافت. علی، طلحه، زبیر، ابن مسعود را به گذرگاه‌های مدینه گماشت!» (۷۰۰)

با توجه به این ادعاها، ماجرای این بیعت، در همان روزهای ابتدایی اعزام نمایندگان مرتدین به مدینه و اطلاع یافتن ابوبکر از تصمیم آن‌ها مبنی بر حمله به شهر، صورت گرفته است.

زیرا ابوبکر توانست قبل از وقوع حمله آنها، مردم مدینه را تجهیز نموده و حتی بر اساس این ادعاها حضرت علی علیه السلام را هم به فرماندهی مدافعان از گذرگاه‌های اصلی مدینه بگمارد. لذا میان صحت نقل بلاذری درباره این بیعت و اعتبار تاریخی حوادث مربوط به جنگ أبرق، ارتباطی ناگسستنی برقرار بوده و قبول نقل بلاذری منوط به درستی این حوادث می‌گردد. حوادثی که باید گفت:

از حیث اعتبار، در هاله‌ای از ابهام قرار دارند.

بررسی صحت وقوع جنگ أبرق و حوادث پس از آن

علامه عسکری در جلد دوم از کتاب «عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی» به بررسی جنگ‌ها و فتوحات دوران خلافت ابوبکر پرداخته و جعلیات سیف بن عمر در این موارد را آشکار نموده است.

وی درباره صحت گزارشهایی که درباره جنگ أبرق و حوادث منجر به آن نقل نمودیم، می‌نویسد:

طبق تحقیقات عمیق و ارزیابی پیگیری که در این مورد به عمل آمده است، به قاطعیت باید گفت:

مطالبی که با آن طول و تفصیل درباره جنگ أبرق و داستان ذی‌القصة (۷۰۱) نقل گردیده است، همه آنها از مختصات سیف است و هیچ مورخی جز سیف آن را نقل نکرده است و جز دروغ و افسانه سرائی چیز دیگر نیست.

نه ارتداد اکثر این قبیله‌ها که سیف آنان را به ارتداد متهم کرده است صحت دارد و نه اجتماع آنان در أبرق و ذی‌القصة درست است و

نه جریان فرستادن مرتدین، عده‌ای را به مدینه پایه و اساسی دارد و نه انتخاب نمودن ابوبکر، عده‌ای را برای گذرگاه‌های مدینه راست

است و نه لشکر کشیهای وی ... و نه جنگ‌های چهارگانهای (۷۰۲) که سیف برای ابوبکر نقل نموده است، اساس و صحت دارد (۷۰۳...)

در دروغگویی سیف بن عمر همین بس که در کتب رجال از او این گونه یاد شده است:

(۱) - یحییبن معین (متوفی سال ۲۳۳ ه) درباره او گفته:

حدیث او ضعیف و سست است.

(۲) - نسائی صاحب صحیح (متوفی سال ۳۰۳ ه) گفته:

ضعیف است؛ حدیثش را ترک کرده‌اند. نه مورد اعتماد است و نه امین ...

(۳) - ابوداود (متوفی سال ۲۷۵ ه) گفته:

بی‌ارزش است. بسیار دروغگو است.

همان منبع، ج ۲، ص ۵۲؛

به نقل از:

تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۳

چون ابوبکر جریان را بدین منوال دید به سرزمین ذی‌القصه حرکت نمود و در آنجا لشکرهای عظیم و انبوهی از مسلمانان تجهیز و تنظیم و آنها را به یازده لشکر تقسیم نمود و برای هر لشکری فرماندهی معین کرد و به دست هر فرماندهی پرچمی داد و به سوی

! «یکی از قبیله‌های مرتد گسیل داشت

] ((همان منبع، ج ۲، ص ۳۵ - ۳۶؛

به نقل از:

تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵

(۴) - ابن ابی حاتم (متوفی سال ۳۲۷ ه) گفته:

حدیثش را ترک کرده‌اند.

(۵) - ابن‌السکین (متوفی سال ۳۵۳ ه) گفته:

ضعیف است.

(۶) - ابن‌حبان (متوفی سال ۳۵۴ ه) گفته:

حدیثهایی را که خود جعل می‌کرده، آنها را از زبان شخص موثقی نقل می‌کرده است و نیز می‌گوید:

سیف متهم به زندقه است و گفته‌اند حدیث جعل می‌کرده است.

(۷) - دارقطنی (متوفی سال ۳۸۵ ه) گفته:

ضعیف است. حدیثش را ترک کرده‌اند.

(۸) - حاکم (متوفی سال ۴۰۵ ه) گفته:

حدیث او را ترک کرده‌اند. متهم به زندقه است.

(۹) - فیروز آبادی صاحب قاموس (متوفی سال ۸۱۷ ه) گفته:

ضعیف است.

(۱۰) - ابن حجر (متوفی سال ۸۲۵ ه) گفته:

ضعیف است.

(۱۱) - سیوطی (متوفی سال ۹۱۱ ه) گفته:

بسیار ضعیف است.

(۱۲) - صفی‌الدین (متوفی سال ۹۲۳ ه) گفته:

او را ضعیف شمرده‌اند (۷۰۴)

نتیجه

به نظر می‌رسد که نقلهای اهل سنت درباره ماجرای این بیعت که مبتنی بر پذیرش نقلهای سیف در زمینه ارتداد عرب و جنگ ابرق می‌باشد، قابل دفاع علمی نبوده و از صحت تاریخی برخوردار نمی‌باشند.

ب) بررسی دلالت این نقل

همان طور که ملاحظه فرمودید، ماجرای این بیعت با ماجرای ارتداد عرب و جنگ ابرق در ارتباط کامل بوده و صحت آن منوط به واقعی بودن این ارتدادها است. در کتب اهل سنت مانند تاریخ طبری ماجرای این ارتدادها و داستان تهدید مدینه توسط مرتدین، از جنگ ابرق آغاز گردیده و به ارتداد ام زمل ختم می‌گردد. ادامه بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

مطابق نقل اهل سنت، مرتدین پس از شکست در جنگ ابرق، از قبایل طی دعوت به همکاری نموده و لشکری را تشکیل می‌دهند که بار دیگر در نبرد ذی‌القصة و در محلی به نام بزآخه، توسط یازده لشکری که ابوبکر تدارک دیده بود، شکست می‌خورند. این شکست خوردگان برای بار سوم، اطراف زنی مرتد به نام ام زمل جمع می‌شوند و بار دیگر خطری جدی برای اسلام ایجاد می‌کنند که در نهایت، این سپاه نیز توسط نظام خلافت سرکوب می‌گردد. (۷۰۵) بنابراین، صحت ماجرای این بیعت که بلاذری از رویان آن است، در ارتباط با صحت چهار واقعه زیر می‌باشد:

(۱) - جنگ ابرق.

(۲) - لشکرکشی به ذی‌القصة و جنگ در بزآخه.

(۳) - ارتداد قبیله طی.

(۴) - ارتداد ام زمل.

نکته جالب توجه این که برخی پژوهش‌گران، تمام نقلهای مربوط به حوادث فوق را جعلی دانسته و تنها به صحت و اعتبار بخش بسیار اندکی از حوادث ذی‌القصة رأی داده‌اند که بدین قرار می‌باشد:

اسامه با لشکریانش از جنگ شام به مدینه مراجعت نمودند، آنگاه ابوبکر به جنگ مرتدین قیام کرد و با گروه مسلمانان از مدینه خارج گردید تا به منزل ذی‌القصة که از طرف نجد در دوازده میلی مدینه قرار گرفته است رسید و در آنجا لشکر خود را آراست. خالد بن ولید را به سوی قبائل مرتدین فرستاد و ریاست انصار را به ثابت بن قیس سپرد و خالد را فرمانده کل قرار داد و به وی دستور داد که به سوی طلیحه و عیینة بن حصن که در یکی از سرزمینهای قبیله بنی‌آسد به نام بزآخه فرود آمده بودند حرکت کند. ضمناً بدو گفت که ملاقات من و لشکریانم با تو در نزدیکی خیبر خواهد بود.

البته این جمله را ابوبکر از راه سیاست و تاکتیک جنگی به زبان راند که این گفتار به گوش دشمن برسد و در دل آنان ایجاد رعب و وحشت نماید و گرنه او همه مردان جنگی را با خالد به سوی دشمن اعزام داشته بود و کسی نمانده بود که لشکر دیگری فراهم سازد و به یاری خالد به بزآخه یا خیبر برود. (۷۰۶) جریان حرکت ابوبکر را به ذی‌القصة و امیر لشکر نمودن خالد را در این محل، یعقوبی هم در تاریخ خود آورده است ولی وی اضافه می‌کند که امیر نمودن ثابت بر انصار پس از آن بوده است که آنان به ابوبکر پرخاش نمودند که چرا کسی از انصار را امیر قرار نداده است» (۷۰۷)

ما که روایت سیف را درباره جنگ ابرق و داستان ذی‌القصة با روایات مورخان دیگر برابر هم می‌گذاریم و آنها را با هم تطبیق و مقایسه می‌کنیم، افسانه سازی سیف به خوبی آشکار می‌شود زیرا تاریخنگاران دیگر متفقاً گفته‌اند ابوبکر برای جنگ و لشکرکشی یکبار از مدینه بیرون شد و گفته‌اند پس از مراجعت اسامه از مته (۷۰۸) به سوی ذی‌القصة حرکت کرد و در آنجا لشکری مجهز و آماده نمود و فرماندهی این لشکر را به عهده خالد بن ولید گذاشت و ریاست گروه انصار را تحت امارت خالد به ثابت بن قیس محول نمود، آنگاه به آنان دستور داد که برای سرکوبی طلیحه و کسانی که از قبیله آسد و فزازه به دور وی گرد آمده‌اند، سوی بزآخه حرکت کنند (... ۷۰۹)

تاریخ نویسان دیگر در این باره می‌نویسند که از عشایر اطراف مدینه تنها دو قبیله به یاری طلیحه برخاستند و برضد اسلام و مسلمانان فعالیت نمودند؛ یکی قبیله خود طلیحه که قبیله آسد است و دیگری گروه فزازه که شعبه‌ای از قبیله غطفان است و غطفان هم تیره‌های از قبائل قیس عیلان است و به جز این دو قبیله نام دیگری که به دور طلیحه جمع شده و با مسلمانان جنگیده باشند، نیامده‌ست» (۷۱۰)

در میان لشکر طلیحه به جز عده معدودی از افراد قبیله آسد که قبیله خود وی بود و عده دیگری از قبیله فزازه به سرپرستی رئیسشان عیینة بن حصن، از قبائل دیگر، کسی وجود نداشت» (۷۱۱)

و باز تاریخ نویسان می‌گویند که اجتماع سپاه طلیحه در بزآخه که یکی از آبادیهای قبیله اَسَد است واقع گردید و خالد بن ولید از ذی القُصه با دو هزار و هفتصد تن از قبیله فزارة در میان لشکر در همان بزآخه روبه رو گردیدند و جنگ سختی در میانشان شروع شد» (۷۱۲) جالبتر آن که یکی از حلقه‌های اتصال ماجرای ارتداد عرب به «بیعت مختارانه» مربوط به ارتداد قبیله طی می‌باشد؛ در حالی که: طی همان قبیله است که نه تنها طرفدار طلیحه نبوده بلکه در برابر لشکریان طلیحه قرار می‌گرفتند و می‌گفتند که ابوبکر با شما آنچه‌ان «بجنگد که ابالفحل الاکبرش بنامید و این همان قبیله‌ایست که ... خالد بن ولید به آنان پناه برد و در جنگ با طلیحه از آنان استمداد نمود» (۷۱۳)

بنابراین، خطر ارتداد عرب برای نخستین بار در شرایطی مطرح گردید که:

(۱) - سپاه اسامه با لشکریانش از موته بازگشته بود و ابوبکر به هیچ روی با کمبود نیروی نظامی مواجه نبود. لذا نیازی هم به بسیج نیروهای مردمی نداشت تا بخواهد جهت تحقق این هدف، از حضرت امیر علیه السلام مطالبه بیعت نماید.

(۲) - طلیحه و اطرافیان او تعداد قابل توجهی نبودند و این ارتداد آنقدر گسترده نبود که سپاهیان خلیفه قادر به دفع خطر آنها نباشند. بنابراین خطر مرتدین و امکان تهدید شهری همانند مدینه، آن قدر جدی نبود تا جهت دفع آن، نیازی به بیعت نمودن حضرت امیر علیه السلام با ابوبکر باشد.

نتیجه

ماجرای «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام» با کمک گرفتن از بزرگنمایی حوادث ارتداد عرب، به اسناد تاریخی افزوده گردیده و! شهرت دروغین حوادث ارتداد عرب در تاریخ موجب شده تا به راحتی وقوع چنین بیعتی مورد قبول و پذیرش قرار گیرد.

نگاهی دیگر به ماجرای ارتداد عرب

محدود بودن گستره انسانی ارتداد عرب، مورد تأکید محققینی که (در پژوهشهای تاریخی خود درباره جنگ‌های ارتداد) به نتایج تحقیقات علامه عسکری، توجه ویژه‌ای نشان نداده‌اند نیز واقع شده است. این پژوهشگران، هرچند از کنار تحریفهای صورت گرفته در ماجرای ارتداد عرب به سادگی عبور کرده و دروغ‌نوشته‌های طبری در این ماجرا را به شیوه علامه عسکری پی نگرفته‌اند (۷۱۴)؛ اما پس از بررسی همه‌ی اسناد ثبت شده در کتب اهل سنت، به این باور علمی رسیده‌اند که: گستردگی جغرافیایی ارتداد در جزیره العرب باعث شده تا مورخان، آن را به گستردگی انسانی نیز تعمیم دهند، در حالی که عده قابل توجهی از مردم که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اسلام را پذیرفته بودند به دین اسلام وفادار ماندند» (۷۱۵)

بیشتر مورخان در مورد گستره ارتداد در جزیره العرب، مبالغه کرده و با عبارت ارتداد العرب (۷۱۶) این گونه القا نموده‌اند که اکثر مردمی که در زمان پیامبر، اسلام را پذیرفته بودند، از دین برگشتند و در این میان تنها سه شهر مدینه، مکه و طائف را استثناء کرده‌اند، در حالی که تحقیق خلاف این را نشان می‌دهد، چرا که بسیاری از قبایل به اسلام و حکومت مدینه وفادار ماندند و چه بسا در سرکوب مرتدان نیز با حکومت مرکزی همکاری کردند ... با ارائه شواهد و مدارک حاکی از این که قبایل و افراد زیادی دین خود را حفظ کردند، مبالغه آمیز بودن این گزارشها را اثبات می‌کنیم ...

گزارشهایی که نشانه ثبات عده زیادی در جزیره العرب بر اسلام و تبری آنها از ارتدادهاست عبارتند از:

(۱) - اکثر مورخان اتفاق دارند مکه، مدینه و ثقیف مرتد نشدند و در سرکوب فتنه مرتدان قبایل اَسَد، ذبیان و عَطْفان همکاری داشتند. (۷۱۷)

(۲) - وفاداری قبایل مقیم بین مکه، مدینه و طائف، مثل مَرَبَه، غفار، جهینه، بلی و ... به اسلام. (۷۱۸) بعضی از این قبایل بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، زکات مال خود را نزد ابوبکر آورده و خلیفه از آنها برای جنگ با اهل رده یاری جست؛

(۷۱۹) و حتی قبایل آسد و غطفان هم تماماً مرتد نشدند، بلکه عده‌ای بر اسلام باقی ماندند. قرینه نشان می‌دهد که بعضی افراد عامر و هوازن نیز به اسلام وفادار مانده بودند، چرا که در خبر فُجاءه آمده است که به هر مسلمانی از قبایل سلیم، عامر و هوازن حمله می‌کرد. (۷۲۰) جماعتی نیز، از بنی کلب به رهبری امرؤ القیس بن الأصبغ و هم چنین جماعتی از بنی القین به رهبری عمرو بن الحکم، کارگزار پیامبر در بنی القین، مسلمان باقی ماندند. (۷۲۱) علاوه بر این قبایل زیادی از یمن، مثل: نَخَع، جعفی، مراد و مذحج، از گرد آسود عنسی پراکنده شدند و خود را از آلودن به ارتداد پاک نگه داشتند.

قبایل زیادی از بنی تمیم نیز، مسلمان ماندند و در مقابل سجاج مدعی نبوت استقامت کردند، بنابراین می‌توان گفت مسلمانان بنی تمیم بیش از متحیران و مرتدان آنها بودند... مقدسی علاوه بر مدینه و مکه، بحرین و عده‌ای از نَخَع و کنده را نیز، از ارتداد استثنا کرده است. (۷۲۲)

واقعیت این است که اطلاق واژه ارتداد به عرب، به این گسترده‌گی خطاست و درست این است که گفته شود عده‌ای از مدعیان نبوت و پیروان آنها و نیز کسانی که علیه حکومت مرکزی مدینه شورش کرده بودند مرتد شدند؛ هر چند خود مدعیان نبوت را نمی‌توان مرتد خواند، چون آنها اسلام را نپذیرفته بودند تا از آن بازگردند. شاید بتوان علت تعمیم عنوان ارتداد به وسیله مورخان را در این یافت که مرتدان، در تمام نواحی شبه جزیره‌العرب پراکنده بودند... در کتاب تاریخ الزده نیز ضمن برشمردن برخی قبایل که مرتد شده بودند، قبایلی مثل عبس، عده‌ای از اشجع، غفار، جهینه، مزینه، کعب، ثقیف، طی، هذیل، اهل السراء، بجیله، خثعم، هوازن، نصر، جشم، سعد بن بکر، عبدالقیس، دوس، شحیب، همدان و انباء در صنعاء را از ارتداد استثناء کرده است. (۷۲۳...)

نتیجه این که گستره ارتداد در جزیره‌العرب به این وسعتی که برخی مورخان گزارش کرده‌اند نبوده است و بسیاری مسلمان باقی مانده و به آن وفادار بودند» (۷۲۴)

نتیجه‌گیری

همانطور که ملاحظه فرمودید، هرچند در این تحقیق، گستره جغرافیایی ارتداد مطابق با همه آنچه واقدی و طبری نقل کرده‌اند مورد پذیرش واقع شده و پژوهشگر در مسیر دیدگاه‌های علامه عسکری راه خود را نپیموده است؛ با این حال بر مبالغه آمیز بودن گستره انسانی ارتداد عرب تأکید ویژه‌ای ورزیده و جستجوهای خود را در این نقطه به پایان رسانده است. بنابراین، از هر زاویه‌ای که به ماجرای ارتداد عرب نگاه کرده و با هر مبنایی که آن را تحلیل نماییم، به یک نتیجه مشترک دست خواهیم یافت:

ماجرای ارتداد عرب چندان هم جدی، گسترده و خطر آفرین نبوده است. لذا سرکوب آن نیز به هیچ روی، منوط به بیعت نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر نبود. (۷۲۵)

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب

نتیجه ۱ ماجرای ارتداد عرب، ساختگی بوده و در نتیجه، بیعت مورد ادعای اهل سنت فاقد خاستگاه واقعی است.

نتیجه ۲ بر فرض که ماجرای ارتداد عرب را در حد اجمال و کلیات آن بپذیریم؛ در این ماجرا هیچ بیعتی رخ نداده است و عبارت «قبایعه» در نقل بلاذری «جعلی» بوده و یا «ظنّ راوی» می‌باشد.

نتیجه ۳ بر فرض که نقل بلاذری را هم بپذیریم، عمل انجام شده فاقد اعتبار بوده و منشأ اثر نمی‌باشد؛ بلکه تنها بیعتی صوری و ظاهری است.

به عبارت دیگر، عمل صورت گرفته «تظاهر به انجام بیعتی می‌باشد که از اصل باطل است»

در حاشیه بررسی ماجرای ارتداد عرب

بر فرض که ماجرای این بیعت صحت داشته باشد (۷۲۶)، باید به دنبال اهداف پنهان نظام خلافت گردید و فضای وقوع این بیعت را از نو تحلیل نمود. چرا که در این ماجرا، احتمال صحنه سازی و راه انداختن یک جنگ سرد و روانی در مدینه که ظاهراً عثمان با

رفت و آمدهایش نزد حضرت علی علیه السلام گرداننده آن بود وجود دارد.

به ویژه آن که در ماجرای طلیحه و نبرد بزاخه، از ارتداد قبیله‌ای به نام طی سخن به میان آمده است که بنا بر شواهد تاریخی از هواداران ابوبکر بوده‌اند. (۷۲۷) لذا این احتمال جدیست که ماجرای ارتداد آنها که طبری از قول سیف نقل می‌کند (۷۲۸) از اساس جعلی نبوده، بلکه قبیله طی به نفع ابوبکر و به صورت نمایشی ابراز ارتداد کردند تا با فرستادن نمایندگان به مدینه، در ساختن یک فضای کاذب و ایجاد رعب و وحشتی دروغین، به خلیفه کمک کرده باشند. لذا می‌توان گفت:

با شهادت حضرت زهرا علیها السلام، تمام توجه نظام خلافت به سرکوب مخالفین ساکن در خارج از مدینه، معطوف شد. (۷۲۹) در این میان، آنچه هنوز برای خلیفه مایه نگرانی و دلواپسی بود، احتمال تلاش دوباره امیرالمؤمنین علیه السلام جهت سرنگونی حکومت ابوبکر، آن هم در شرایطی بود که او می‌خواست همه قوای هوادارش را به خارج از مدینه اعزام کند و خود نیز به همراه آنان تا ذی‌القصره برود. لذا باید تدبیری می‌اندیشیدند تا این بار، نه تنها به طور رسمی و علنی، بلکه خالی از هر گونه اعمال تهدید آشکار و خشونت ظاهری، از آن حضرت علیه السلام تعهد به سکوت و التزام به عدم قیام به سیف بگیرند. در چنین فضایی، نظام خلافت فشار تبلیغاتی را جایگزین فشار نظامی نمود. نخست، فضای رعب و وحشت از حمله مرتدین به مدینه را بر مردم حاکم ساختند. سپس، عثمان آن حضرت علیه السلام را تحت فشار قرار داد که عضوگیری لشکر اسلام برای دفع خطر مرتدین، منوط به بیعت ایشان با ابوبکر بوده و در غیر این صورت، امکان هیچ گونه دفاعی از اسلام و مسلمین وجود ندارد. تبلیغات صورت گرفته در سطح جامعه مدینه و تهدیدهای مرتدین به گونه‌ای تدارک شده بود که در صورت امتناع آن حضرت علیه السلام از قبول انجام بیعت با ابوبکر، نظام خلافت به راحتی می‌توانست به تخریب شخصیت ایشان همت گمارده و حقانیت حضرت علی علیه السلام را زیر سؤال برد. از این رو بیعت با خلیفه، تحت فشار شدید افکار عمومی و تبلیغات وسیع دستگاه خلافت، بر آن حضرت علیه السلام تحمیل شد.

علامه عسکری در تحلیل این ماجرا می‌نویسد:

«بیعت صحیح آن است که از سر اختیار و با رضایت باشد و الا بیعت نیست و تنها دست به دست مالیدن است و به عبارتی، بیعتیست ظاهری ... لذا بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، که پس از شش ماه از سر اکراه و به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس» (۷۳۰)

تذکر پایانی

نکته جالبتر این که برخی نقلهای مربوط به ماجرای ارتداد عرب، هیچ اشاره‌ای به وقوع «بیعت» ندارند و تنها از استمرار «سکوت» سخن می‌گویند.

این اسناد به روشنی ثابت می‌کنند که عبارت «فبايعه» در نقل بلاذری «جعلی» یا «ظنّ راوی» است و کاشف از حقیقت ماجرا نمی‌باشد.

طبری امامی (قرن ۴) از واقعی (متوفی ۲۰۷) چنین نقل می‌کند:

لَمَّا ارْتَدَّت الْعَرَبُ، مَشَى عُمَانُ إِلَى عَلِيٍّ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَمِّ [رَسُولِ اللَّهِ] إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ فِي قِتَالِ هَذَا الْعَدُوِّ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ وَ قَدْ تُرَاقِبُ الْأُمُورَ كَمَا تَرَى وَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ فِيمَا تَرَى خَيْرًا وَ أَنِّي أَخْشَى مِنْ الْأَمْرِ أَنْ يُعْظَمَ فَيَأْتِي بِمَا فِيهِ الرُّوَالُ، فَلَمْ يَزَلْ عُمَانُ بِعَلِيٍّ حَتَّى مَشَى بِهِ إِلَى أَبِيبَكْرٍ وَ سَرَّ بِذَلِكَ مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، خَرَجَتْ بِهِ الرُّكْبَانُ فِي كُلِّ وَجْهِ وَ جَدَّ النَّاسُ فِي الْقِتَالِ وَ كَانَ مَعَ ذَلِكَ مَذْهَبُ الْكُفِّ عَنْ تَحْرِيكِكَ الْأَمْرِ بِالسَّيْفِ إِذْ أَبْصَرَ أَسْيَافَ الْفِتَنِ مَسْلُوكَةً (شَارِعَةً) وَ شَوَاهِدَ الْفُسَادِ بَادِيَةً وَ أَرْمَاحَ الْقَوْمِ تَوْجِهَتْ لِأَكْبَادِ الْأَسْلَامِ وَ أَهْلِهِ، فَأَمْسَكَ عَنْ طَلَبِ حَقِّهِ (... ۷۳۱)

زمانی که عربها مرتد گشتند، عثمان به نزد علی رفت و گفت:

ای پسرعموی [رسول خدا]! تا تو بیعت نکنی، کسی به جنگ دشمن نخواهد رفت. تو خود به امور واقفی و چه بسا خدا با نظر تو خیر قرار دهد و من می‌ترسم که این مطلب به مشکلی بزرگ تبدیل شود و سبب نابودی [ما] گردد. عثمان مداوم با علی این گونه سخن می‌گفت تا اینکه علی را نزد ابوبکر آورد. مسلمانان از این موضوع بسیار خوشحال شدند و سواران در هر سو به حرکت درآمدند و مردم برای جنگ به جنب و جوش افتادند. با این وجود، شیوه او [تنها] جلوگیری از تحریک و شورش با شمشیر بود؛ چرا که شمشیرهای فتنه از نیام درآمده و شعله‌های فساد و تباهی آشکار گشته و نیزه‌های عرب جگر اسلام و مسلمانان را هدف گرفته بود. لذا از باز پس گرفتن حق خود (۷۳۲) دست کشید

بررسی و نقد نقلهای مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه السلام (گونه دوم)

یکی دیگر از اسنادی که (به نوعی) حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر می‌باشد، نامه آن حضرت علیه السلام خطاب به اصحاب خویش است که با استناد به آن، ادعا می‌شود:

آن حضرت ابتداء تا مدتی از بیعت خودداری فرموده تا اینکه حرکت منافقان و مرتدان پیش آمده، لهذا به خاطر حفظ اسلام، بدون اجبار! و با اختیار! خود با ابوبکر بیعت کرده و! (... ۷۳۳)

الف) نگاهی به فرازهای مورد استناد در این نامه

(۱) - متن نامه بر اساس کتاب «الامامة و السياسة» بدین صورت است:

فَأَمَسْتُ يَدِي وَرَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأُمُورَ عَلَيَّ، فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَمَلَأَهُ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَاهْلَهُ أَنْ أَرَى فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمًا وَهَدْمًا تَكُونُ الْمَصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قَوْتِ وِلَايَةِ أَمْرِكُمْ ... فَمَشِيتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِيكَرٍ فَبَايَعْتُهُ (... ۷۳۴)

دست نگه داشتم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولی این امر شده بود، شایسته‌تر و سزاوارتر می‌دانستم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت می‌کنند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنه‌ای به بار آید که مصیبت آن سختتر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم

(۲) - متن نامه در کتاب «انساب الاشراف» ثبت نشده و تنها به ماجرای نگارش آن اشاره گردیده است. (۷۳۵)

(۳) - متن نامه بر اساس کتاب «الغارات» بدین صورت است:

فَأَمَسْتُ يَدِي وَرَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأُمُورَ مِنْ بَعْدِهِ فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَاهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا وَهَدْمًا يَكُونُ مَصِيبَتُهُ أَعْظَمَ عَلَيَّ مِنْ قَوَاتِ وِلَايَةِ أُمُورِكُمْ ... فَمَشِيتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ (... ۷۳۶)

دست نگه داشتم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولی این امر شده بود، شایسته‌تر و سزاوارتر می‌دانستم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت می‌کنند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنه‌ای به بار آید که مصیبت آن سختتر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم

الف (۱) تذکری درباره کتاب الغارات

هر چند که مؤلف کتاب «الغارات» یعنی ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (متوفی ۲۸۳) از علمای امامیه می‌باشد، ولی از آن جایی که نسخه الغارات تنها از طریق اهل سنت به دست ما رسیده است، آن را در میان منابع سنی آورده‌ایم. (۷۳۷)

الف (۲) تذکری درباره وجوه مشترک نقلهای ابن قتیبه و ثقفی کوفی

اگر در متنهای فوق دقت فرمایید، به روشنی مشاهده خواهید نمود که این نقلها در دو محور اساسی مشترک می‌باشند.
(محور الف)

ارتداد مردم در زمان وقوع این بیعت که با عبارت «رَاجِعُهُ مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ» بدان اشاره شده است.
(محور ب)

رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد ابوبکر جهت انجام این بیعت که با عبارت «فَمَشَيْتَ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتَهُ» بدان اشاره شده است.

ب) نگاهی به ماجرای نگارش این نامه

(۱) - ابن قتیبه درباره علت نگارش این نامه می‌نویسد:

حجر بن عدی، عمرو بن حمق و عبدالله بن وهب راسبی بر علی وارد شدند و دیدگاه علی را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند...»
(۷۳۸)

(۲) - بلاذری می‌نویسد:

حجر بن عدی کندی، عمرو بن حمق خزاعی، حبه بن جویین بجلی عرنی و عبدالله بن وهب همدانی و او ابن سباست نزد علی آمدند» و (... ۷۳۹)

(۳) - ثقفی کوفی می‌نویسد:

عمرو بن حمق، حجر بن عدی، حبه عرنی، حارث اعور و عبدالله بن سبا بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند و (... ۷۴۰)
ب (۱) جمعبندی

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید در اسناد این نامه از عبدالله بن وهب راسبی همدانی سبائی که بلاذری او را ابن سبا و ثقفی کوفی او را عبدالله بن سبا نامیده است به عنوان یکی از سؤال کنندگان یاد شده که خود محلّ تأمل فراوان می‌باشد. (۷۴۱) عبدالله بن وهب راسبی همدانی از گروه خوارج بوده و فرمانده آنان در جنگ نهروان می‌باشد. عبدالله بن سبا نیز نزد شیعه و سنی به عنوان فردی منحرف شناخته شده و بر اساس تحقیقات اخیر علمای عسکری از ساخته‌های سیف بن عمر و یکی از دسیسه‌های او برای اعمال تحریف در حقایق تاریخی می‌باشد.

ر.ک:

علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص ۶۱،

احتمال ب)

این دیدگاه نیز مؤید آن است که نامه مذکور مورد اعتماد نبوده و احتمال درج جعلیات در این نامه زیاد است.

از سوی دیگر، طبری امامی کبیر (۷۴۲) (قرن ۴) این نامه را در کتاب خود به نام «المستترشد فی الامامه» (۷۴۳) از شعبی (عامر بن شراحیل ابوعمر و کوفی) نقل می‌کند که تنها مورد اعتماد اهل سنت بوده و مخالفت‌هایی با شیعه داشته است. (۷۴۴)

ج) نگاهی به اعتبار منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند

همان طور که ملاحظه فرمودید متن این نامه در دو منبع قدیمی به نامهای «الامامه و السياسه» تألیف: ابن قتیبه دینوری و «الغارات» تألیف: ثقفی کوفی ثبت گردیده است. از آن جایی که تنها ثقفی کوفی دارای مذهب شیعه می‌باشد و ابن قتیبه از پیروان مکتب خلفا است، نقلهای ابن قتیبه در این مورد خاص، چندان مورد اعتماد و واجد اعتبار نمی‌باشد. در صفحات بعد، خواهید دید که ابن قتیبه تمایل شدیدی به ثبت نقلهایی دارد که حاکی از بیعت مختارانه و آزادانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است؛ آن هم بیعتی

توأم با حسن روابط؟! لذا ابن قُتیبه در نقل مطالبی که حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است، متهم به هواداری از خلفا بوده و لذا از موضع بی طرفی خارج می‌باشد؛ چنانچه در این مسیر به ثبت اسناد دروغینی دست یازیده که نشانه‌های جعل و تحریف در آن به شدت نمایان است. (۷۴۵) از این رو، احتمال گزینش نسخه‌های تحریف شده این نامه توسط ابن قُتیبه، بسیار جدی بوده و فرازی که او درباره «بیعت مختارانه» نقل کرده است، از اعتبار ساقط می‌باشد.

اما درباره «الغارات» اصلی‌ترین و مشهورترین منبع این نامه باید گفت:

(۱) - نسخه الغارات تنها از طریق اهل سنت به ما رسیده است. (۷۴۶)

(۲) - مؤلف آن، آثار خود را در شهر اصفهان نشر داده است که در زمان وی، ناصبیان زیادی در آن زندگی می‌کردند. (۷۴۷)

درباره علت سکونت ثقفی کوفی در شهر اصفهان چنین نقل می‌کند:

«الغارات» محدث ارموی در مقدمه خود بر کتاب اصلش کوفی بود لیکن به اصفهان انتقال نمود و سببش آن بود که چون کتاب معرفت را تألیف کرد که مشتمل بود آن کتاب بر مناقب ...»

ائمه اطهار علیهم السلام و مثالب اعداء ایشان، کوفین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند چه وضعش بر خلاف تقیه بوده و با وی گفتند:

مصلحت آن است که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیاوری ... پرسید که کدام بلد است که شیعه او کمتر و از شیعه دورتر است؟ گفتند:

اصفهان. پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند و روایت نماید مگر در اصفهان. پس، از کوفه منتقل شد به شهر اصفهان و آن کتاب را که بر خلاف تقیه بود در اصفهان روایت کرد (... ۷۴۸) بنابراین، به نظر می‌رسد که استنساخ کنندگان آثار ثقفی کوفی که از اهالی اصفهان و در آن زمان متعصب در هواداری از خلفا و مذهب اهل سنت بوده‌اند در آثار او دست برده و عقاید خود را در میان نوشته‌های ثقفی کوفی جای داده باشند.

ج ۱) شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات»

شاهد ۱ در نسخه چاپی الغارات مشاهده می‌شود که احکام وضو بر طبق مذاق اهل سنت ذکر گردیده و از شستن پاها به جای مسح آن سخن به میان آمده است. (۷۴۹) این تحریف صورت گرفته، مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر در مصر می‌باشد و تحریف مذکور در متن چاپی الغارات موجود است.

نشانه‌های وقوع تحریف در شاهد ۱

شیخ مفید همین نامه را در کتاب خود به نام «امالی» از کتاب «الغارات» نقل کرده و عبارات آن چنین است:

«ثم امسح رأسك و رجلیك. (۷۵۰) سپس سر و پاهایت را مسح کن»

نکته قابل تأمل اینکه حتی ابن ابی الحدید معتزلی هم این فراز موجود در الغارات چاپی را در شرح نهج البلاغه خود نیاورده است. (۷۵۱)

لذا می‌توان گفت:

این تحریف به وسیله استنساخ کنندگان کتاب الغارات پدید آمده و آنها به این وسیله، عقیده خود را در میان سخنان حضرت امیر علیه السلام جای داده‌اند.

محدث ارموی در پاورقی الغارات به نقل از محدث نوری می‌نویسد:

فَطَهَّرَ أَنَّ مَا فِي الْغَارَاتِ مِنْ تَصْحِيفِ الْعَامَةِ فَإِنَّهُمْ يُتَقَلَّبُونَ عَنْهُ. (۷۵۲) ...»

روشن گردید که آنچه در «الغارات» آمده است، توسط عامه (اهل سنت) تحریف گردیده است؛ چرا که آنان از آن (الغارات) نقل

می‌کنند

شاهد ۲ در نسخه چاپی الغارات مشاهده می‌شود که از فضایل خلفا سخن به میان آمده است؛ در حالی که عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده ایشان (۷۵۳) در رد شرط عبدالرحمان بن عوف مبنی بر عمل به سیره شیخین، گواه آشکاری بر جعلی بودن فرازهای فوق می‌باشد؛ به گونه‌ای که جای هیچ تردیدی را در دروغ بودن این عبارات باقی نمی‌نهد. این تحریف صورت گرفته، مربوط به دو نامه از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد که نامه اول خطاب به قیس بن سعد بن عباده در مصر و نامه دوم خطاب به اصحاب آن حضرت علیه السلام است.

نشانه‌های وقوع تحریف در شاهد ۲ (شامل دو نامه)

شاهد ۲ نامه اول

فرازی از متن این نامه (۷۵۴) در الغارات چاپی چنین است:

ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أَمْرًا [أَمِيرِينَ] مِنْهُمْ صَالِحِينَ عَمَلًا - بِالْكِتَابِ وَ أَحْسَنًا السَّيْرَةَ وَ لَمْ يَتَعَدِ السَّنَةَ ثُمَّ تَوَفَّاهُمُ اللَّهُ فَرَحِمَهُمَا اللَّهُ (... ۷۵۵)

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر صالح از میان خودشان را خلیفه و امیر ساختند که به کتاب خدا عمل نمودند و به بهترین وجه امور را اداره کردند و از سنت رسول خدا تجاوز نکردند. سپس خدا آنان را قبض روح نمود و خدا رحمتشان نماید

علامه میرزا حبیب الله هاشمی خوئی در شرح خود بر نهج البلاغه درباره این فراز می‌نویسد:

أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ وَ يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْخَالِفِينَ. (۷۵۶)

«یعنی به ظاهر و در برابر مردم این گونه بودند و البته ممکن است که این فراز را مخالفان شیعه تحریف نموده و در متن وارد کرده باشند

شاهد صدق نظر علامه هاشمی خوئی، مبنی بر این که آنچه در کلام حضرت امیر علیه السلام آمده است تلقی مردم از حکومت آن دو می‌باشد، نه نظر خود حضرت علی علیه السلام؛ نامه دیگری از ایشان خطاب به حذیفه بن یمان در شهر مدائن می‌باشد. عبارت

حضرت امیر علیه السلام در این نامه چنین است (۷۵۷)

ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهَيْمَاهُ وَ سَيَرْتَهُمَا. (۷۵۸)

پس از رسول خدا، بعضی از مسلمانان دو نفر را به خلافت رساندند و از روش و سیره آنان راضی و خشنود بودند

از دیگر نشانه‌های وقوع تحریف در این نامه، اختلاف الفاظ این فراز از نسخه چاپی الغارات با نقل سید علی خان مدنی از نسخه موجود در نزد وی است.

او در کتاب خود به نام «الدرجات الرفیعه» این نامه را از کتاب «الغارات» نقل می‌کند، ولی عبارات آن درباره خلفا چنین است:

ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أَمِيرِينَ مِنْهُمْ، أَحْسَنًا السَّيْرَةَ، ثُمَّ تَوَفَّيَا. (۷۵۹)

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر را از میان خود به خلافت رساندند که آن دو به خوبی عمل نمودند تا از دنیا رفتند

اختلاف متن فوق با متن چاپ شده الغارات، حاکی از آن است که نسخه‌های الغارات به تدریج و به گونه‌های متفاوت، مورد دستبردهای متعدد قرار گرفته و هیچ نسخه‌ای از آن، ولو اندک خالی از این قبیل تحریفات نمی‌باشد.

شاهد ۲ نامه دوم

فرازی از متن این نامه (۷۶۰) در الغارات چاپی چنین است:

تَوَلَّى عَمْرُ الْأَمْرَ وَ كَانَ مَرْضَى السَّيْرَةَ مِمْمُونَ النَّقِيبَةَ. (۷۶۱)

عمر زمام امور را به دست گرفت و آن را به بهترین وجه اداره نمود و دارای روح مبارکی بود

محدث ارموی در پاورقی این متن،

به نقل از علامه محمد باقر مجلسی درباره این فراز می‌نویسد:

أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ وَ كَذَا مَا مَرَّ فِي وَصْفِ أَبِي بَكْرٍ وَ آثَارِ النَّقِيَّةِ وَ الْمَصْلَحَةِ فِي الْخُطْبَةِ ظَاهِرَةٌ؛ بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهَا مِنْ الْحَقَائِقِ الْمُخَالَفِينَ. یعنی: به ظاهر و در مقابل مردم این گونه بود؛ همانگونه که در توصیف ابوبکر نیز ذکر گردید و البته آثار تقیه و مصلحت اندیشی

در این خطبه کاملاً آشکار است؛ گرچه به نظر می‌رسد احتمال تحریف خطبه توسط مخالفین بیشتر است

جهت تأیید نظر علامه مجلسی، مبنی بر این که آنچه در کلام حضرت امیر علیه السلام درباره خلیفه دوم آمده است، تلقی مردم از او می‌باشد؛ نه نظر خود حضرت علی علیه السلام؛ به نقل دیگری از همین نامه اشاره می‌کنیم.

طبری امامی کبیر (قرن ۴) از جمله کسانی است که متن نامه دوم را در کتاب خود به نام «المستترشد فی الامامه» به ثبت رسانده و عبارت آن درباره خلیفه دوم چنین است:

وَ كَانَ مَرْضَى السَّيْرَةِ مِمُونَ النَّقِيَّةِ عِنْدَهُمْ. (۷۶۲)

[عمر] نزد آنان خوش سیرت و دارای روح مبارکی بود

اختلاف متن فوق با متن الغارات چاپی، حاکی از تحریف برخی فرازهای مندرج در کتاب الغارات و وقوع دستبرد در نسخه‌های آن می‌باشد.

ج ۲) نتیجه حاصل از بررسی شواهد فوق

نسخه چاپی کتاب «الغارات» نیز همانند کتاب «الامامه و السیاسه» در موضوع «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام» مورد اعتماد نمی‌باشد.

د) نگاهی به عدم توجه بلاذری به متن نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

اگر بار دیگر به وجوه اشتراک میان نقلهای این نامه (ردیف الف ۲) توجه نموده و آن را در کنار نقل بلاذری قرار دهید، در خواهید یافت که نقل بلاذری با متن موجود از نامه امیرالمؤمنین علیه السلام، به طور کامل هم‌راستا بوده و از یک ماجرا حکایت می‌کنند. به ویژه که در متن نامه مندرج در کتاب «المستترشد» فرازی ثبت شده است که تطابق این نامه با نقل بلاذری را کاملتر می‌سازد.

عبارت مندرج در کتاب «المستترشد» چنین است:

وَ رَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ امْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ. (۷۶۳)

«و دیدم که مردم به خاطر کناره گیری و عدم مشارکت من، علیه دشمنان خدا به حرکت در نمی‌آیند

با توجه به نکات فوق، این سؤالات مطرح است:

(۱) - چرا بلاذری که خود از روایان ماجرای ارتداد عرب و بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است از آوردن متن

این نامه خودداری کرده و تنها به نقل مقدمات منجر به نگارش این نامه اکتفا نموده است (۷۶۴)

(۲) - چه توجیهی برای صرفنظر بلاذری از نقل متن این نامه وجود دارد؟

(۳) - آیا نسخه نامه‌ای که در اختیار بلاذری بوده، بر وقوع چنین بیعتی دلالت نداشته است؟

آن هم نامه‌ای که نسخه‌های فعلی آن حاکی از وقوع بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است و با گرایشهای مذهبی بلاذری و سلیقه‌های تاریخ نگاری او مطابقت کامل دارد.

پاسخ:

پاسخ این سؤالها را در نقل محمد بن جریر بن رستم طبری امامی (قرن ۴) می‌توان دریافت؛ چرا که در این نقل، هیچ سخنی از بیعت

به میان نیامده است؛ لذا چنین نامه‌ای در راستای اهداف بلاذری، هیچ کاربردی ندارد.

متن نامه بر اساس کتاب «المسترشد» بدین صورت می‌باشد:

أَمْسَكَ يَدِي وَرَأَيْتَ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ مِنْ قَدِ رَفَضَ نَفْسَهُ، فَلَبِثْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى رَأَيْتَ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ...
عَنِ الْإِسْلَامِ وَأَظْهَرْتَ ذَلِكَ يَدْعُونَ إِلَى مَحْوِ دِينِ اللَّهِ وَتَغْيِيرِ مَلَّةِ مُحَمَّدٍ. فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَقَعَدْتُ، أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا وَهَدْمًا
تَكُونُ مَصِيبَتُهُ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قَوْتِ وَلايَةِ أُمُورِكُمْ الَّتِي أَنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلَةٍ... وَرَأَيْتَ النَّاسَ قَدِ امْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ،
فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَتَأَلَّفْتَهُ وَلَوْلَا أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ لَبَادَ الْإِسْلَامُ (... ۷۶۵)

دست نگه داشتم در حالی که (از کسی که خود را رها کرده و به کاری که شایسته او نبود پرداخته است) خود را برای جانشینی پیامبر، سزاوارتر می‌دیدم. پس به امر خدا صبر نمودم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشته و ارتداد خود را آشکار نموده و مردم را به ترک دین خدا و بر هم زدن امت پیامبر دعوت می‌نمایند. پس ترسیدم که اگر اسلام را یاری نکنم و بنشینم، در اسلام ویرانی و شکافی وارد شود که در این صورت مصیبت آن بر من، از مصیبت از دست دادن خلافت (که البته چند روزی بیشتر نیست) سختتر می‌بود و دیدم که مردم به خاطر کناره‌گیری و عدم مشارکت من، از جنگ علیه دشمنان خدا خودداری می‌کنند. در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با او همراهی نمودم و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین می‌رفت

تذکر

عبارت اگر چنین نمی‌کردم اسلام به یقین از بین می‌رفت، لَوْلَا أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ لَبَادَ الْإِسْلَامِ. قرینه محکم‌ست که معنای «فَتَأَلَّفْتَهُ: با او همراهی نمودم» را به «آتش بس مصلحتی» منحصر می‌گرداند.

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

نتیجه ۱

ماجرای دروغین ارتداد عرب که طبری به آن دامن زده و شهرتی تردیدناپذیر برای آن به وجود آورده است؛ موجب سوء استفاده از این نامه گردیده و این نامه با انجام تحریفاتی، در تأیید ادعای اهل سنت به کار رفته است.

توجه به این نکته ضروریست که دلیلی ندارد تا ارتداد مورد اشاره در این نامه را همان ارتداد عرب بدانیم؛ چنانچه محدث ارموی در پاورقی الغارات، در توضیح عبارت «رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ» به نقل از علامه مجلسی می‌نویسد:

وَيَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِمُ الْمُنَافِقِينَ الْمَجْتَمِعِينَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَانْتَهَمَ كَانُوا يَعْتَمُونَ فَتَنَةً تَصِيرُ سَبَابًا لارتدادهم عَنِ الدِّينِ رَأْسًا.
(۷۶۶)

ممکن است مقصود از آنان که از دین اسلام بازگشتند، همان منافقانی باشند که نزد ابوبکر جمع شده بودند؛ چرا که ایشان مترصد فتنه‌ای بودند که بهانه ارتداد و بازگشتشان از دین باشد بنابراین اشاره امیرالمؤمنین علیه السلام، به مقطع زمانی پس از سقیفه و روزهای نخستین خلافت می‌باشد. همان روزهایی که آن حضرت علیه السلام در تلاش برای «قیام به سیف» بوده و هنوز خانه‌نشینی اختیار نفرموده بودند. در همین روزها بود که حضرت امیر علیه السلام با مشاهده خطر ارتداد و نابودی اسلام به همان معنایی که در

کلام علامه مجلسی گذشت «سکوت» اختیار نموده و با عبارت

فَخَشِيتُ... أَنْ أَرَى فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمًا وَهَدْمًا تَكُونُ الْمَصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قَوْتِ وَلايَةِ أَمْرِكُمْ...

«پس ترسیدم که در اسلام ویرانی و شکافی به وجود آید که مصیبت آن بر من، بزرگتر از مصیبت از دست دادن خلافت و

حکومت شما باشد»

به آن اشاره نمودند.

لذا:

بیعت مذکور در این نامه که مبتنی بر ماجرای ارتداد عرب است، جعلی می‌باشد.

تمایل شدید تاریخ‌نگاران اهل سنت به القای وجود «بیعتی مختارانه» موجب گردیده تا آن را به ماجرای دروغین ارتداد عرب پیوند زده و با انجام تحریفاتی در این نامه، از آن به نفع خود بهره برند. این تحریفات عبارتند از:

فرض الف) عبارت «فَمَشَيْتَ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِيكَرٍ فَبَايَعْتَهُ» در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با وی بیعت نمودم» به اصل برخی نامه‌ها افزوده شده تا تأییدی بر نقلهای دروغین اهل سنت در این زمینه محسوب شود.

فرض ب) عبارت و رَأَيْتَ النَّبِيَّ قَدْ امْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ فَمَشَيْتَ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِيكَرٍ و دیدم مردم به سبب بیعت نکردن من از خروج و نبرد علیه مرتدین امتناع کردند و در این هنگام بود که نزد ابوبکر رفتم به اصل برخی نامه‌ها افزوده شده تا ذهن خواننده را به «بیعت مختارانه» و مورد ادعای مورخانی چون بلاذری سوق دهد. این افزودها می‌تواند معنای عبارت «فَتَأَلَّفْتَهُ» که در نقل طبری امامی آمده و تنها حاکی از وقوع «آتش بس مصلحتی» می‌باشد را به معنای «فَبَايَعْتَهُ» تأویل و دگروار سازد. لذا فرازهای این نامه هیچ اشاره‌ای به ارتداد عرب و بیعت مورد ادعای اهل سنت ندارند و «آتش بس مصلحتی» نیز ناظر به روزهای تلخ و ناگوار آغاز خلافت و شروع دوران «سکوت» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

نتیجه ۲

بر فرض که این نامه را ناظر به ماجرای ارتداد عرب بدانیم، عبارت «فَبَايَعْتَهُ» «ظَنُّ رَاوِي»، (۷۶۷) بوده یا به اصل برخی نامه‌ها اضافه شده و «جعلی» می‌باشد.

نتیجه ۳

بر فرض که صحت تمامی عبارات مندرج در این نامه و از جمله صحت عبارت «فَبَايَعْتَهُ» را بپذیریم؛ عبارات فَخَشَيْتَ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْأَسْلَامَ... که صحت تمامی عبارات مندرج در این نامه و از جمله صحت عبارت «فَبَايَعْتَهُ» را بپذیریم؛ عبارات فَخَشَيْتَ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْأَسْلَامَ... است.

... پس ترسیدم که اگر دین اسلام را یاری نکنم که در همه نقلها مشترک می‌باشد (۷۶۸) آن را به «تظاهر به انجام بیعتی که باطل است» تبدیل می‌گرداند؛ هرچند که ادعا می‌شود (۷۶۹):

حضرت با کمال آزادی! عمل، بیعت! نموده است»

در حاشیه بررسی نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

بر فرض که این نامه را هم‌راستا با نقل بلاذری بدانیم، همان تحلیلها در اینجا نیز صادق بوده و در نتیجه:

بیعت مورد اشاره در این نامه، ظاهریست و بیش از دست به دست هم زدنی صوری نمی‌باشد که فاقد هر گونه اثر و اعتبار است.

(۷۷۰) در واقع بر طبق این نامه، باید حادثه رخ داده را «تظاهر به انجام بیعتی که از اصل باطل است» نامید.

بررسی و نقد نقلهای مربوط به ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر (گونه سوم)

نقل شماره ۱

در تاریخ طبری (۷۷۱) آمده که مردی به زهری گفت مگر نه این است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. زهری گفت نه او نه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند تا علی (ع) بیعت نمود (۷۷۲) زیرا علی همینکه دید مردم به او روی نیاوردهند ناگزیر با ابوبکر مصالحه کرد، لذا به نزد ابوبکر کس فرستاد که به نزد ما بیا اما کسی با تو نباشد، چون دوست نداشت عمر با او بیاید زیرا شدت و غلظت عمر را می‌دانست.

عمر به ابوبکر گفت تو خود به تنهایی مرو، اما وی پاسخ داد به خدا سوگند تنها نزدشان میروم، تصور می‌کنی که آنان چه خواهند کرد؟

و بر علی وارد شد در حالی که بنی‌هاشم همگی در نزد آن حضرت بودند، پس علی (ع) برپا خاست و خدای را به آنچه سزاوار

اوست حمد و ثنا گفت آنگاه فرمود:

ای ابوبکر ما را انکار فضل تو مانع بیعت نشد و نیز به چیزی (۷۷۳) که خدا به سوی تو سوق داد رشک نبردیم و لیکن ما چنان می‌بینیم که در این امر ما را نیز حقیقت که شما مستبدانه بدان دست بردید.

آنگاه آن حضرت قرابت خود را نسبت به رسول خدا و حقی که از آن ایشان است، یاد آور شد و پیوسته آنها را می‌گفت تا ابوبکر به گریه درآمد و چون علی (ع) خاموش شد،

ابوبکر تشهد گفت و خدا را حمد و ثنا کرد آنگاه گفت:

سوگند به خدا قرابت رسول خدا در نزد من محبوبتر از آن است که من خویشاوندان خود را صله کنم و من به خدا سوگند می‌خورم که این اموالی را که بین من و شماست آن را جز به خیر حیازت نکردم زیرا از رسول خدا شنیدم می‌فرمود:

ما ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی ماند، صدقه است و همانا آل محمد نیز از این مال می‌خوردند و من به خدا پناه می‌برم و یاد آور امری نمی‌شوم که محمد (ص) آن را انجام داده باشد جز اینکه من نیز آن را انشاءالله انجام دهم.

آنگاه علی (ع) فرمود وعده‌گاه تو برای بیعت بعد از ظهر است و چون ابوبکر نماز ظهر را خواند روی بر مردم کرد آنگاه عذر علی از بیعت را آن

چنان که خود آن حضرت فرموده بود برای مردم بیان کرد. سپس علی (ع) برخاست و حق ابوبکر را عظیم شمرد و فضیلت او و سابقیت

او را ذکر کرد و آنگاه سوی ابوبکر رفته با او بیعت کرد.

پس از آن مردم روی به علی (ع) کرده و گفتند کاری صواب و نیکو کردی.

«این روایت را طبری از عایشه نقل کرده‌ست! (۷۷۴)

(نقل شماره ۲)

نقل دیگری را درباره ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر «الامامه و السیاسة» ابن قتیبه دینوری در کتاب خود به نام آورده است.

ثُمَّ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى الْمَسْجِدِ الشَّرِيفِ، فَأَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَعَدَّرَ عَلِيًّا بِمَثَلٍ مَا اعْتَدَرَ عَنْهُ، ثُمَّ قَامَ عَلَى فَعَظَمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ وَ ذَكَرَ فَضِيلَتَهُ وَ سَابِقَتَهُ، ثُمَّ مَضَى فَبَايَعَهُ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ، فَقَالُوا: أَصَبْتَ يَا أَبَ الْحَسَنِ وَ أَحْسَنْتَ. قَالَ: فَلَمَّا تَمَّتِ الْبَيْعَةُ لِأَبِي بَكْرٍ أَقَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَقِيلُ النَّاسُ وَ يَسْتَقِيلُهُمْ، يَقُولُ قَدْ أَقْلَبْتُكُمْ فِي بَيْعَتِي، هَلْ مِنْ كَارِهِ؟ هَلْ مِنْ مَبْغُضٍ؟

فَيَقُومُ عَلِيٌّ فِي أَوَّلِ النَّاسِ فَيَقُولُ: وَ اللَّهُ لَأَنْقَلِبُكَ وَ لَأَسْتَقِيلُكَ أَبَدًا، قَدْ قَدَمَكَ رَسُولُ اللَّهِ لِتَوْحِيدِ دِينِنَا، مَنْ ذَا الَّذِي يُؤَخِّرُكَ لِتَوْجِيهِ دُنْيَانَا؟ (۷۷۵)

سپس ابوبکر به سوی مسجد پیامبر رفت و رو به سوی مردم کرد و علی را از اینکه با او بیعت نکرده است معذور داشت. سپس علی برخاست و مقام وی را بزرگ داشت و فضیلت و سابقه او را یاد آور شد. سپس با او بیعت کرد. مردم نیز به علی گفتند:

کاری درست و پسندیده انجام دادی. پس از آن که کار بیعت با ابوبکر به پایان رسید، او سه روز با مردم چنین سخن گفت:

شما را در بیعت با خود آزاد گذاشته‌ام، آیا کسی این بیعت را ناخوشایند می‌داند؟

علی پیش از همه مردم برمی‌خواست و می‌گفت:

سوگند به خدا! ما هرگز تو را سرور و پیشوای خود قرار نداده‌ایم، بلکه این رسول خدا که تو را بر ما مقدم داشت (۷۷۶) تا دینمان بر جا ماند؛ حال چه کسی می‌خواهد تو را به خاطر دنیای ما مؤخر گرداند نکات شگفتی آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی

نشانه بطلان این دو نقل می‌باشد

الف) کرنش برای آشتی با ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «ضَرَعَ الی مِصَالِحِهِ أَبِیْکَرٍ» اشاره شده است.

ضَرَعَ به معنای خَضَعَ و ذَلَّ می‌باشد که حاکی از پذیرش خواری و زبونی برای آشتی با ابوبکر است (!؟)

جالبتر آن که در نقلهای دو کتاب «صحیح بخاری و مسلم» عبارت «فَالْتَمَسَ مِصَالِحَهُ أَبِیْکَرٍ وَ مَبِیْعَتَهُ» (۷۷۷) آمده است که مفهومی همانند با نقل پیشین دارد.

ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «فَلَمْ يَمْنَعْنَا أَنْ نُبَايِعَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ انْكَاراً لَفَضِيلَتِكَ» اشاره شده است.

ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود!

به این مطلب با عبارت «و لَا نَفَاسَةً عَلَيْكَ بِخَيْرٍ سَأَقَهُ اللَّهُ الْيَوْمَ» اشاره شده است. (۷۷۸)

د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه و آله!

به این مطلب با عبارت «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَا نُورِثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً» اشاره شده است.

ه) پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند!

به این مطلب با عبارت «قَدْ قَدَّمَكَ رَسُولُ اللَّهِ لِتَوْحِيدِ دِينِنَا، مَنْ ذَا الَّذِي يُؤَخِّرُكَ لِتَوْجِيهِ دُنْيَانَا» اشاره شده است.

تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقلهای دروغین

(۱) - تأویل و دگروارسازی منصوص بودن خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به حق اولویت و ترسیم نظام امامت اکتسابی به جای امامت انتصابی!

(۲) - تحریف در معنای حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام و تغییر در معنای احتجاجات حضرت علی علیه السلام در این زمینه!

(۳) - تفکیک و جداسازی مقام امامت از مقام خلافت و جداسازی میان متصدیان این دو مقام از یکدیگر!

(۴) - قائل شدن به انتخابی بودن خلافت و تأکید ویژه بر آن!

(۵) - تفسیر به رأی از امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای مطالبه بیعت برای ابوبکر و ایجاد تحریف در تحلیل مقصود ایشان از عدم انجام بیعت با خلیفه!

(۶) - رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام به انجام بیعت با ابوبکر و عدم اجبار و اکراه ایشان!

(۷) - قائل شدن به مشروعیت خلافت ابوبکر و بیرون آوردن آن از حصار غضب!

(۸) - عدم انحراف ابوبکر از مجرای شریعت!

(۹) - اجرای مقررات اسلام در حکومت ابوبکر!

(۱۰) - تعهد و پابندی ابوبکر به پیروی از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله!

(۱۱) - اعتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام به شایستگیهای ابوبکر! (۷۷۹)

(۱۲) - مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا در اداره حکومت!

(۱۳) - جبران نقاط ضعف حکومت ابوبکر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام!

(۱۴) - القای وجود روابط حسنه از سوی ابوبکر با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله!

(۱۵) - القای وجود صلح، دوستی و آشتی از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر!

چنانچه ابراز شده:

نظر دیگر مولای متقیان (ع) در امتناع از بیعت ابوبکر آن بود که می‌ترسید با سپردن کار بدست مفضول و نااهل، خرابی و فساد

بار آورد که رخنه و خلل در ارکان شریعت افتد... اما همینکه دید ابوبکر از مجرای شریعت چندان انحرافی ندارد! و مقررات دین تا حدودی اجرا می‌شود...! دیگر امتناع را جایز ندید و بهر صورت تن به بیعت داد! (۷۸۰)

لذا با اینکه حضرتش بدان مقام اولی بود! اما بدون هیچ اکراه و اجباری! پس از اینکه آنان را نسبت به معایب کارشان متنبه فرمود، با ایشان بیعت کرده! و نواقص کار آنان را رفع و مشروعتشان را تکمیل نموده! و آنان را در اداره بهتر حکومت نیز یاری فرمود! (۷۸۱) این برخورد والای اسلامی نشان دهنده آن است که حضرت علی (ع) چه در واقع و چه در ظاهر، از موقعیت والایی، برتر از مقام خلافت انتخابی! برخوردار بود و لذا ابوبکر را که مدتی به عنوان خلیفه انتخابی! زمام امور را به دست داشت به حضور طلبید و ابوبکر شخصاً به منزل حضرت می‌رود و عملاً- و شفاهاً به برتری آن حضرت اعتراف می‌کند و حضرت علی (ع) صریحاً بیان می‌دارد که: ما منکر فضیلت! و سوابق! تو نیستیم. با تو رقابت و همچشمی در خلافت انتخابی! نداشته و نداریم... خودداری از بیعت بدان جهت بود که می‌بایست (با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامت) مشورتی صورت می‌گرفت (و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب می‌شد) و چون ابوبکر سوگند یاد می‌کند که اهل بیت نسبی پیامبر را بیشتر از بستگان خود دوست دارد و متعهد می‌شود که کارهای پیامبر را دنبال می‌کند، حضرت علی (ع) می‌فرماید (۷۸۲)

محل وعده بیعت با تو فردا در مسجد خواهد بود

«جنایتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه صلح! باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بيفکنند!» (۷۸۳)

تاریخ چه می‌گوید؟

از آن جایی که ساختگی بودن این دو نقل (نقل‌های طبری و ابن قتیبه) واضح‌تر از آن است که به دلیل و برهان نیازمند باشد؛ در این باره تنها به ارائه سندی از زبان خلیفه دوم، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله اکتفا می‌کنیم. چرا که این اعتراف صریح خلیفه دوم آن هم در حضور عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر و سعد ابی وقاص (۷۸۴) دروغ بودن محورهای مذکور در این قبیل نقل‌ها را «یک جا و هم زمان» به اثبات می‌رساند.

[اسناد]

سند شماره ۱

این سند تاریخی در یکی از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی کتاب «صحیح مسلم» ثبت گردیده و در ضمن آن عمر بن خطاب می‌گوید:

... فَلَمَّا تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا نُورِثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً.

فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا (... ۷۸۵)

هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت:

من جانشین (۷۸۶) رسول خدا در سرپرستی و زعامت شما می‌باشم.

شما دو نفر [عباس و علی علیه السلام] آمدید و میراث خود را طلب کردید.

تو [عباس] میراث را از پسر برادرت و این [علی علیه السلام] میراث همسرش را از پدرش.

پس ابوبکر گفت:

رسول خدا فرموده است: ما ارث برده نمی‌شویم، آنچه به جا بگذاریم صدقه است.

...ولی شما او را دروغگو، گناهکار، خُدعه گر و خیانتکار دانستید

آیا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حتی یکی از محورهای مندرج در نقلهای بخاری، طبری یا ابن قتیبه را قبول می‌داشتند، روا بود که این چنین درباره شخصیت ابوبکر و ویژگیهای او سخن بگویند و او را «کاذب» «آثم»، «غادر» و «خائن» بدانند؟!

سند شماره ۲

و به راستی اگر فرازهای مورد ادعای امثال بخاری، طبری و ابن قتیبه دروغپردازی نبوده و ماجرای «بیعت مختارانه» و گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر و سخنان ایشان درباره او، ساخته قلمهای خائن تحریفگران تاریخ نمی‌باشد، چرا آن حضرت علیه السلام در شورای شش نفرهای که جهت تعیین خلیفه سوم تشکیل یافته بود، با صراحت آشکار از پذیرش شرط فرزند عوف مبنی بر عمل به سیره شیخین امتناع ورزیده و با این استنکاف خود، هر گونه مشروعیت دینی و عقیدتی خلیفه اول و دوم را زیر سؤال برده و عملکردهای آن دو را ناحق و باطل اعلام می‌دارند؟ (۷۸۷)

همچنین برخی دیگر از اسناد تاریخی قرینه آن است که پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرده‌اند؛ زیرا همانطور که گفته شد:

بیعت در اسلام دارای معنای مشخص و لوازم معینی می‌باشد که بیعت کننده خود را به انجام آنها ملتزم می‌گرداند. بنابراین، پیش بینی‌های عمر بن خطاب و عمرو عاص از واکنشهای امیرالمؤمنین علیه السلام حاکی از آن است که حداکثر یک آتش بس مصلحتی میان آن حضرت علیه السلام و ابوبکر رخ داده است و امیرالمؤمنین علیه السلام (به ویژه با فرض صحت غائله ارتداد) تنها به ترک مخاصمه با ابوبکر تن داده‌اند. (۷۸۸)

سند شماره ۳

خلیفه اول در مشورت با عمر می‌گوید:

من بر آنم تا علی علیه السلام را به جنگ با قبایل کنیده و حضرموت (در یمن) بفرستم، زیرا او را به کمال، فضل، شجاعت و... می‌شناسم و او فرد عادلست که اکثر مردم به او رضایت خواهند داد.

عمر (ضمن تأیید سخنان ابوبکر در برخورداری علی علیه السلام از این کمالات) می‌گوید:

من فقط از یک چیز هراس دارم، می‌ترسم که او از جنگ با آنها خودداری کند (۷۸۹) و اگر او نجنگد، دیگر احدی به جنگ رغبت نخواهد داشت، مگر با اکراه (۷۹۰). پس بهتر است علی علیه السلام در مدینه بماند و خلیفه از مشورت او بهره گیرد و عکرمه بن ابی جهل به جنگ آنان برود.

ابوبکر نظر عمر را تأیید کرد (۷۹۱) علی علیه السلام به جنگ آنها نمی‌رفت (چون نه دستگاه خلافت را مشروع می‌دانست، نه قبایل کنده را مرتد) ولی خلیفه و مشاورانش حتی قبل از نظرخواهی از علی علیه السلام از این مسأله ترسیده و فوراً عکرمه را اعزام کردند» (۷۹۲)

سند شماره ۴

ابوبکر، عمرو عاص را طلبید و از او در مورد به کارگیری علی علیه السلام در دفع فتنه طلیحه سؤال کرد.

عمرو عاص در جواب او گفت (۷۹۳):

علی علیه السلام فرمان تو را نمی‌برد

در مجموع می‌توان گفت:

در ماجرای ارتداد عرب است؛ زیرا اگر بیعتی واقع شده بود، پابندی به «بیعت مختارانه» این دو سند به وضوح حاکی از عدم وقوع لوازم آن ایجاب می‌کرد که آن حضرت علیه السلام فرماندهی سپاه خلیفه را پذیرفته و از فرمان او اطاعت نمایند.

جمع بندی نهایی درباره ادعای اهل سنت مبنی بر وقوع بیعتی مختارانه

(الف)

از مجموع بررسی‌های صورت گرفته در این تحقیق، چنین برمی‌آید که جز اقدامی «نافرجام» برای اخذ بیعت اجباری که با هجوم به بیت فاطمه علیها السلام توأم بود، هیچ گونه اقدام دیگری برای انعقاد بیعت با ابوبکر صورت نگرفته و با نهایت تسامح می‌توان گفت:

آن حضرت علیه السلام برای حفظ اسلام، رفتاری «شبهه به بیعت کنندگان» (۷۹۴) با ابوبکر و البته در چارچوبهای محدودتر در پیش گرفتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این روش خویش می‌فرمایند:

بایع الناس أبا بکرٍ و أنا والله أولى بالأمر و أحقُّ به، فسمعت و أطعت مخافةً أن يزجج الناس كُفَّاراً، يضرب بعضهم رقاب بعضٍ بالسيف، ثم بایع ابوبکرٍ لعمرٍ و أنا والله أولى بالأمر منه، فسمعت و أطعت مخافةً أن يزجج الناس كُفَّاراً. (۷۹۵)

مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که (قسم به خدا) من از او به آن، شایسته‌تر و سزاوارتر بودم (۷۹۶)؛ اما من نیز اطاعت (۷۹۷) کردم، از ترس آنکه مردم کافر شوند و گروهی با شمشیر گردن گروهی دیگر را بزنند. سپس ابوبکر با عمر بیعت نمود [و او را خلیفه ساخت] در حالی که (قسم به خدا) من از او سزاوارتر بودم (۷۹۸)؛ اما من نیز اطاعت کردم، از ترس آن که مردم کافر شوند (۷۹۹)

(ب)

سایر نقلهای موجود در این باره که در منابع مختلف مندرج است همگی در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار داشته و نشانه‌های دروغ‌پردازی و تحریف در آنها به وضوح مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت:

هدف از نقل و طرح آنها، سرپوش نهادن بر حوادث تلخ و ناگوار مربوط به هجوم به بیت فاطمه علیها السلام، جهت اخذ بیعت از آن حضرت علیه السلام در روزهای نخستین خلافت غاصبانه ابوبکر می‌باشد.

(ج)

از اساس غلط بوده و تحقق شرعی چنین «بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر» با توجه به معنای بیعت و شرایط تحقق آن، تعبیر بیعتی به دلیل فراهم نبودن شرایط آن محال می‌باشد.

(د)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به کار بردن واژه «بیعت» هر چند با قید ظاهری و صوری همراه باشد؛ غلط بوده و تنها باید از واژه «سکوت و عدم قیام به سیف» (که معنایی متفاوت با بیعت دارد) بهره برد. همچنین هنگام سخن گفتن درباره حوادث هجوم، بایستی از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

(ه)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام با فرض قبول اسناد تاریخی آن تنها می‌توان از واژه بیعت با قید صوری و ظاهری (دست به دست زدن غیرواقعی) که منشأ اثر نمی‌باشد، استفاده کرد و گفت:

تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است

پی‌نوشتها

- (۱) - به گفتارهای یکم و دوم از بخش دوم همین مجموعه مراجعه فرمایید.
- (۲) - به گفتار چهارم از بخش دوم همین مجموعه مراجعه فرمایید.
- (۳) - در گفتارهای بعدی از همین نوشتار، به نقد و بررسی این سنخ از شبهات خواهیم پرداخت.
- (۴) - علاوه بر نقد ضمنی شبهه «عدم طرح حق خلافت» در کنار نقدهای مربوط به «شبهات دسته یکم و دوم»، «شبهه امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام از تبیین مقام ولایت و امامتشان» را به صورت مستقل نیز پاسخ خواهیم داد.
- (۵) - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۴.
- (۶) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۲.
- (۷) - جهت آشنایی دقیقتر با انگیزه ابوسفیان و اهداف او در این زمینه، به کتاب «تحلیل نیم قرن سیاستهای تبلیغی امویان در شام»، ص ۴۸ - ۵۰، تألیف: فهیمه فرهنگدوور؛ و یا به بخش پایانی مقاله «واقع بینی در سیره امیرالمؤمنین علیه السلام و موضعگیری دشمنان»، تألیف: عبدالرضا خلیلی، مندرج در روزنامه جام جم، مورخ ۴ آذر ۱۳۸۱، مراجعه فرمایید.
- (۸) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۳.
- (۹) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۳.
- (۱۰) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۴.
- (۱۱) - همان منبع، ص ۴۵.
- (۱۲) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۷۹ - ۸۰.
- (۱۳) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۸.
- (۱۴) - مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ربوده، ص ۸۹.
- (۱۵) - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۴۶.
- (۱۶) - حشمت الله قنبری همدانی: اسرار و آثار سقیفه بنی ساعده، ص ۸۵.
- (۱۷) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۳ - ۴۴.
- (۱۸) - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۵۸؛ به نقل از: احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۹۹.
- (۱۹) - به نقل از: کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۳.
- (۲۰) - به نقل از: همان منبع، ج ۲، ص ۸۶۵.
- (۲۱) - به نقل از: همان منبع، ج ۲، ص ۵۸۹.

(۲۲) - به نقل از:

احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۸۵.

(۲۳) - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۵۶.

(۲۴) - استاد مرتضی مطهری: سیری در سیره ائمه اطهار علیهما السلام، ص ۲۲.

(۲۵) - همان منبع، ص ۲۰.

(۲۶) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۱.

(۲۷) - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۱.

(۲۸) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۴.

(۲۹) - مرکز پژوهش‌های صدا و سیما: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۲، آذر ۸۰، ص ۳۵.

(۳۰) - زین العابدین قربانی: علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص ۸۷ - ۸۸.

(۳۱) - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۱؛ مقاله مندرج در مجله مشکوه، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۴۱.

(۳۲) - ابراهیم بیضون (مترجم علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۵.

(۳۳) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

(۳۴) - «عزالدین ابو حامد معتزلی [ابن ابی الحدید] می نویسد:

روزی پیامبر خدا بر شانه علی زد و گریست و فرمود:

برای کینه‌هایی می گریم که در دل قومیست و برای تو آشکار نمی کنند مگر پس از آنکه مرا از دست بدهند و نیز ابن عساکر می نویسد:

پس از بیان این جمله، علی پرسید:

ای رسول خدا، وظیفه من در آن هنگام چیست؟ پیامبر فرمود:

صبر کن. علی گفت:

اگر نتوانستم صبر کنم چه می شود؟

حضرت فرمود:

به زحمت خواهی افتاد.

(یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۶۰؛

به نقل از:

شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۲۵

(۳۵) - این حادثه در سومین هفته خلافت ابوبکر رخ داده است.

(۳۶) - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۴۹.

(۳۷) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۹ - ۵۰.

(۳۸) - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۳۴ - ۳۵.

(۳۹) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۱ - ۱۹۲.

(۴۰) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۹.

- (۴۱) - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۶۵.
- (۴۲) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۶۰.
- (۴۳) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
- (۴۴) - به بخش دوم از همین مجموعه مراجعه فرماید.
- (۴۵) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۴ - ۴۵.
- (۴۶) - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱.
- (۴۷) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۴۶ - ۴۷.
- (۴۸) - فاروق صفی زاده:
- مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲.
- (۴۹) - همو: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲.
- (۵۰) - ابراهیم بیضون (مترجم؛ علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۷.
- (۵۱) - فاروق صفی زاده:
- مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.
- (۵۲) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۸.
- (۵۳) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۲۷.
- (۵۴) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۲۹؛
به نقل از:
- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷۶.
- (۵۵) - ابراهیم بیضون (مترجم علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۴.
- (۵۶) - [منظور، امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر است].
- (۵۷) - ابراهیم بیضون (مترجم علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۱.
- (۵۸) - توبه: ۱۲.
- (۵۹) - نجم الدین عسکری: علی و الخلفاء، ص ۱۲۰؛
به نقل از:
- مناقب خوارزمی، ص ۵۹.
- (۶۰) - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰.
[این مقاله، با اضافاتی بسیار جزئی، در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام (چاپ اول ۱۳۸۱)، ج ۲» نیز به چاپ رسیده است.]
- (۶۱) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۸۲.
- (۶۲) - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۵۷.

(۶۳) - [ر.ک.:

محمد باقر انصاری: چهارده قرن با غدیر (اتمام حجتها، بحثهای علمی، مناظرات)، ... ص ۳۹ - ۶۱]

(۶۴) - [در کتاب «چهارده قرن با غدیر» ۳۱ مورد اتمام حجت حضرت امیر علیه السلام با استناد به حدیث غدیر جمع آوری گردیده است.]

(۶۵) - [با توجه به این که حقّ امام علیه السلام در خلافت، حقّی ذاتی و ناشی از نص الهی بوده است و نه حقّ اولویت و برخاسته از شایستگی‌های اکتسابی، لذا احقاق این حق، در واقع احیای آن نصوص می‌باشد؛ زیرا طرح آن در جامعه مبتنی بر درک پیشین مردم از مسأله وصایت آن حضرت علیه السلام است.]

(۶۶) - سید رضی: نهج البلاغه، خطبه ۶.

(۶۷) - همان منبع، خطبه ۱۷۲.

(۶۸) - همان منبع، خطبه ۱۰۰.

(۶۹) - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۸۳ - ۸۷.

(۷۰) - سید رضی: نهج البلاغه، خطبه ۷۴.

(۷۱) - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ص ۲۰۶.

(۷۲) - دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۵، ص ۱۶۲؛

به نقل از:

مقری فیومی: المصباح المنیر، ص ۱۹۸.

(۷۳) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۳۴.

(۷۴) - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۵۹ - ۴۶۰.

(۷۵) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۳۵؛

به نقل از:

الغارات، ج ۱، ص ۱۹۵ - ۲۰۴.

(۷۶) - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۰ - ۲۱.

(۷۷) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۱.

(۷۸) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۳.

(۷۹) - همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۵.

(۸۰) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۲.

(۸۱) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۱۳.

(۸۲) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۱۰.

(۸۳) - «زمانی که مردم در شناخت سنت نبوی یا ویژگیهای رسول الله صلی الله علیه و آله دچار تردید می‌شدند به جای پرسش از علی علیه السلام به سوی عایشه می‌شتافتند و او آنچه می‌گفت - درست یا نادرست - می‌پذیرفتند.»

(یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۱)

(۸۴) - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۸۷ - ۸۸؛

به نقل از:

نهج البلاغه، خطبه ۲.

(۸۵) - با مراجعه به کتب لغت همچون تاج العروس و قاموس مشخص می‌گردد که «سز» در لغت تنها به معنای «ما یکنتم» نمی‌باشد؛ بلکه معنای «خالص کُلّ شیء - الأصل - جوف کُلّ شیء و لبه» را نیز می‌دهد.

(۸۶) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

(۸۷) - [جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله].

(۸۸) - [مستشرق بلژیکی].

(۸۹) - [مستشرق ایتالیایی].

(۹۰) - علامه عسکری: سقیفه، ص ۱۱ - ۱۳، پیشگفتار به قلم دکتر مهدی دشتی.

(۹۱) - [او از انصار بود].

(۹۲) - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۵۸؛

به نقل از:

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷.

(۹۳) - [او از فارس بود].

(۹۴) - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۵۹؛

به نقل از:

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷.

[نکته قابل توجه این است که خلیفه در شرایطی از جانشینی معاذ و سالم سخن میراند که پیش از آن، در سقیفه بنی ساعده به بهانه

[اینکه] «خلافت از آن قریش است» گوی قدرت از انصار ربوده شد].

(۹۵) - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: پیام تقریب، ص ۸۰.

(۹۶) - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۴.

(۹۷) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲ - ۳۱.

(۹۸) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۲ - ۲۳.

(۹۹) - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۲.

(۱۰۰) - همو: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۵۶.

(۱۰۱) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۱.

(۱۰۲) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۳.

(۱۰۳) - البتّه تشخیص صحت این روایات شیوه‌های خاص خود را دارد که در کتابهای مربوط به این موضوع مندرج است؛ ولی

تنها همین ضوابطند که بر تعیین صحت این احادیث حاکم می‌باشند.

(۱۰۴) - [عمر].

(۱۰۵) - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۹۵.

(۱۰۶) - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۷۵.

(۱۰۷) - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۳۰.

(۱۰۸) - دار الزهراء، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۴.

(۱۰۹) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج ۶، ص ۱۴.

(۱۱۰) - همو: سیمای امام متّین، ج ۷، ص ۸.

(۱۱۱) - [ر.ک]:

علی و مناوئوه، مطبوعات النجاح، قاهره ۱۳۹۶ هـ ۱۹۷۶ م.

(۱۱۲) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۳.

(۱۱۳) - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۴.

(۱۱۴) - ابراهیم بیضون (مترجم؛ علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۲.

(۱۱۵) - در نسخه دیگری آمده است: «در حالی که این حکمی بود که اگر دیوانه‌ای می‌خواست درباره آن قضاوت کند، بیش از این نمی‌گفت.»

(۱۱۶) - [ر.ک]:

محمد اسماعیل انصاری زنجانی: ترجمه اسرار آل محمد علیهما السلام، ص ۳۴۰.

(۱۱۷) - محمد باقر بهبودی: سیره علوی (چاپ اول)، ص ۴۱؛

به نقل از:

تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۰۸ و ج ۴، ص ۲۰۹.

(۱۱۸) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۸۹؛

به نقل از:

مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۰.

(۱۱۹) - مائده؛ ۹۶.

(۱۲۰) - همان منبع، ص ۲۹۰؛

به نقل از:

وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۴ - ۴۶.

(۱۲۱) - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۲.

(۱۲۲) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۷۴؛

به نقل از:

انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴.

(۱۲۳) - همان منبع، ص ۲۶۴ - ۲۶۹.

(۱۲۴) - همان منبع، ص ۲۶۹.

(۱۲۵) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۷۹.

(۱۲۶) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۱.

(۱۲۷) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج ۷، ص ۸.

(۱۲۸) - همو: سیمای امام متّین، ج ۶، ص ۶.

(۱۲۹) - همو: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶.

- (۱۳۰) - همو: سیمای امام متّین، ج ۲، ص ۷.
- (۱۳۱) - محمد جواد حجتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.
- (۱۳۲) - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۶ - ۳۷.
- (۱۳۳) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۱.
- (۱۳۴) - دکتر سید محمد تقی نبوی: جزوه بر آستانه غدیر (گفتارهایی با موضوع غدیر و امامت، مقاله موضع امیرالمؤمنین در عصر خلفا - مؤسسه فرهنگی اعراف نور - زمستان ۸۰)، ص ۱۹.
- این جزوه در سال ۱۳۸۲ با ویرایش جدید و به صورت کتاب به چاپ رسیده است.
- (۱۳۵) - «خليفة دوم به دليل همین ضعف بنیه علمی بود که چندان از بحث و جدل دینی خشنود نبود»
عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۹۷ (۱۳۶) - ر.ک:
- همان منبع، ص ۱۹۱ - ۲۲۰.
- (۱۳۷) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۷۳ - ۲۷۶.
- (۱۳۸) - همان منبع، ص ۲۷۶؛
به نقل از:
وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۲۶.
- (۱۳۹) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۵.
(۱۴۰) - ر.ک:
- علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۶۷؛
به نقل از:
محاضرات الادبا، ج ۴، ص ۴۷۸.
- (۱۴۱) - [شهری در سوریه].
- (۱۴۲) - «به عبدالله پیشنهاد کرد فرماندار حمص شود به شرط آنکه از موقعیت خود برای خلافت علی علیه السلام پس از خلیفه استفاده نکند.»
یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۱
- (۱۴۳) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۲۰.
- (۱۴۴) - یوسف غلامی: بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۲۷؛
به نقل از:
الکامل، ج ۲، ص ۳۲۹؛
تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۴۳؛
انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۲.
- (۱۴۵) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۵۶.
- (۱۴۶) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.
- (۱۴۷) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۵.

- (۱۴۸) - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوه، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲.
- (۱۴۹) - فاروق صفی زاده:
- مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۱.
- (۱۵۰) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مصاحبه مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶.
- (۱۵۱) - مرکز پژوهش‌های صدا و سیما: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۲، آذر ۸۰، ص ۳۷.
- (۱۵۲) - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۴.
- (۱۵۳) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۸.
- (۱۵۴) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۲۵.
- (۱۵۵) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.
- (۱۵۶) - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.
- (۱۵۷) - [مواردی که امام علیه السلام نظر خود را «قبل از آنکه رأی خلیفه دوم اعمال شود» ابراز فرموده‌اند، تنها شامل ۸ مورد از مجموع ۸۵ مورد مراجعه ثبت شده در جدول می‌باشد].
- (۱۵۸) - همو: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.
- (۱۵۹) - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.
- (۱۶۰) - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.
- (۱۶۱) - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱.
- (۱۶۲) - ر.ک:
- سید علی حسینی میلانی: امامت بلافصل (تهیه و تنظیم: محمد رضا کریمی)، ص ۱۶۰.
- (۱۶۳) - محمد باقر بهبودی: سیره علوی (چاپ اول)، ص ۴۱.
- (۱۶۴) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۵.
- (۱۶۵) - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۹۷.
- (۱۶۶) - «البتة اگر چیزی به ذهنش نمی‌رسید، در پی سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بود» (همان منبع، ص ۹۹)
- (۱۶۷) - «اینها اجتهادات شخصی خلیفه بود که نوعاً بر اساس «مصلح» مورد نظر او صورت می‌گرفت» (همان منبع، ص ۹۹)
- (۱۶۸) - همان منبع، ص ۹۸ - ۹۹.
- (۱۶۹) - همان منبع، ص ۵۶.
- (۱۷۰) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.
- (۱۷۱) - [این فراز نیاز به تصحیح دارد و عبارت «عدم قیام به سیف» جایگزین مناسبتری می‌باشد؛ به نظر می‌رسد که مؤلف آن، سعی در ارائه تحلیلی نو درباره بیعت آن حضرت علیه السلام با خلفا داشته است (رفتاری که تا حدودی شبیه به رفتار بیعت کنندگان می‌باشد) و آن را پذیرش رعایت مقبولیت عرفی سیاسی خلافت (و نه اعتبار آن) دانسته است که به طریق اولی فاقد مشروعیت دینی هم می‌باشد].

- (۱۷۲) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۹۷ - ۹۸.
- (۱۷۳) - همان منبع، ص ۱۰۳ - ۱۰۴.
- (۱۷۴) - همان منبع، ص ۱۰۹.
- (۱۷۵) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.
- (۱۷۶) - فریدون اسلام نیا: عشره مبشره (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۴۰.
- (۱۷۷) - ابراهیم بیضون (مترجم علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۳۸.
- (۱۷۸) - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۸.
- (۱۷۹) - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۰۴.
- (۱۸۰) - تاریخ، در آینده (جنگ صفین) نشان داد که علت مراجعه ابوبکر به عمرو عاص، شناخت عمیق او از شخصیت امیر المؤمنین علیه السلام بوده است. غدیریه او که به قصیده جلجلیه معروف است حاکی از شناخت عمیق این دشمن مکار حضرت امیر علیه السلام نسبت به ایشان می باشد.
- (۱۸۱) - یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.
- (۱۸۲) - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام (چاپ اول)، ص ۱۹۸؛ به نقل از:
- فتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۷۲.
- (۱۸۳) - ر.ک: ص ۱۸۳.
- علی لباف: پژوهش‌هایی در نیم قرن نخستین خلافت، بخش یکم، ص ۱۴۳ - ۱۴۴.
- (۱۸۴) - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۸۴ - ۸۵.
- (۱۸۵) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۲۵.
- (۱۸۶) - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۸۵.
- (۱۸۷) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۶.
- (۱۸۸) - حسن یوسفیان: مقاله «امام علی علیه السلام و مخالفان»، مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۶، ص ۲۱۶.
- (۱۸۹) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۲۷؛ به نقل از:
- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸ - ۷۹ و به نقل از:
- فتوح البلدان بلاذری، ص ۲۶۴.
- (۱۹۰) - مسعودی نیز در کتاب «مروج الذهب» (ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۰) بر این مطلب تصریح کرده است که عثمان واسطه این مذاکره شد و حضرت امیر علیه السلام این فرماندهی را خوش نداشت و رد کرد.
- (۱۹۱) - ابراهیم بیضون (مترجم علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۳.
- (۱۹۲) - محمد علی تسخیری: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۳۵.
- (۱۹۳) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۲۵.

- (۱۹۴) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۰.
- (۱۹۵) - همان منبع، ص ۵۱.
- (۱۹۶) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۰۴.
- (۱۹۷) - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۶۰.
- (۱۹۸) - همان منبع، ص ۶۱.
- (۱۹۹) - سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۱۹۹.
- (۲۰۰) - همان منبع، ص ۱۹۹؛
به نقل از:
شیخ علی احمدی میانجی.
- (۲۰۱) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۰۲.
- (۲۰۲) - همان منبع، ص ۱۰۲.
- (۲۰۳) - همان منبع، ص ۱۰۲، پاورقی ۳.
- (۲۰۴) - همان منبع، ص ۱۰۳.
- (۲۰۵) - همان منبع، ص ۱۰۹.
- (۲۰۶) - سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۱۹۹؛
به نقل از:
فتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۷۲.
- (۲۰۷) - همان منبع، ص ۱۹۹؛
به نقل از:
فتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۷۲.
- (۲۰۸) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج ۴، ص ۱۷.
- (۲۰۹) - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.
- (۲۱۰) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.
- (۲۱۱) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۲.
- (۲۱۲) - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۰۱.
- (۲۱۳) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۴.
- (۲۱۴) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۳۶ - ۱۳۷؛
به نقل از:
مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱ - ۲۲؛
انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۱ و ص ۳۹۳ - ۳۹۷.
- (۲۱۵) - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۰.
- (۲۱۶) - همو: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۰.
- (۲۱۷) - [درباره بیعت، به بخش دوم از همین مجموعه مراجعه فرماید].

مؤلف کتاب «پس از غروب» می‌نویسد:

«هر چند بیعت علی بن ابیطالب علیه السلام با ابوبکر در بسیج لشکر علیه شورشیان مؤثر بود، نباید از نظر دور داشت که انگیزه حکومت ابوبکر در نبرد با شورشیان مورد تأیید حضرت نبود.»

(یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۷۱).

(۲۱۸) - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۳.

(۲۱۹) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

(۲۲۰) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

(۲۲۱) - علامه عسکری: سقیفه، ص ۷۳.

(۲۲۲) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۴.

(۲۲۳) - همان منبع، ص ۱۵.

(۲۲۴) - همان منبع، ص ۱۴ - ۱۵.

(۲۲۵) - همان منبع، ص ۱۶.

(۲۲۶) - محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۳۴.

(۲۲۷) - همانند این ادعا که: «فرزند برومندش امام مجتبی علیه السلام را نیز در زمره فرماندهان ارتش اسلام به مناطق جنگی اعزام می‌فرمود.»!

(زین العابدین قربانی: علل پیشرفت و انحطاط مسلمین، ص ۸۸)

(۲۲۸) - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۷.

(۲۲۹) - علامه جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

(۲۳۰) - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۵۸ - ۵۹.

(۲۳۱) - سید جعفر مرتضی عاملی: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۱۹۷.

(۲۳۲) - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۲۴.

(۲۳۳) - همان منبع، ص ۱۳۰.

(۲۳۴) - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۷.

(۲۳۵) - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱ و ص ۱۲.

(۲۳۶) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۹۳ - ۲۹۴.

(۲۳۷) - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۲۴ - ۲۵.

(۲۳۸) - این کتاب در سال ۱۳۸۲ توسط شرکت چاپ و نشر بین الملل تجدید چاپ شده است.

(۲۳۹) - استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۲۰ - ۲۱.

(۲۴۰) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۱۸.

(۲۴۱) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۸۲.

(۲۴۲) - سید جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی، ص ۸۵؛

به نقل از:

الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۵.

- (۲۴۳) - همان منبع، ص ۲۰۰.
- (۲۴۴) - [اقطاعه به معنای قطعه زمینی است که در قدیم از طرف پادشاه به کسی واگذار می‌شد تا فرد از درآمد آن امرار معاش کند.]
- (۲۴۵) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۱۶
- (۲۴۶) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۹۰.
- (۲۴۷) - از آنجایی که پاسخگویی به این شبهه نیازمند مقدماتیست که در فصل دوم و سوم این نوشتار بدان‌ها پرداختیم، شایسته‌ست که خواننده گرامی مبانی مطرح شده در این دو فصل را هنگام مطالعه پاسخ ما به این شبهه به یاد داشته باشد.
- (۲۴۸) - سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۵.
- (۲۴۹) - ر.ک:
- جدول مندرج در فصل دوم.
- (۲۵۰) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۶.
- (۲۵۱) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۸.
- (۲۵۲) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۹.
- (۲۵۳) - [دلایل مؤلف ادامه دارد!]
- (۲۵۴) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.
- (۲۵۵) - نقد و بررسی ردیف ۱ - ۴ شبهه.
- (۲۵۶) - ر.ک:
- نجم الدین عسکری: علی و الخلفاء، ص ۱۲۰؛
به نقل از:
مناقب خوارزمی، ص ۵۹.
- (۲۵۷) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.
- (۲۵۸) - بررسی ردیف ۵ شبهه.
- (۲۵۹) - به نقل از:
اسد حیدر: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۶، ص ۳۹۱ - ۳۹۲.
- (۲۶۰) - و نیز اگر چنانچه تحلیلی هم انجام داد، در صورتی که تحلیلش با موازین عقلی و علمی سازگار نباشد، ملزم به پذیرش آن نخواهیم بود.
- (۲۶۱) - عبدالله خانقلی همدانی: سیاست امام علی و حسنین علیهما السلام در رابطه با حکومت و فتوحات خلفا، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.
- (۲۶۲) - ر.ک:
- باقر شریف القرشی: حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۱ - ۲۰۲؛
هاشم معروف حسنی: سیره الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۴۸۲ - ۴۸۳ و ج ۲، ص ۱۵ - ۱۶
- (۲۶۳) - ر.ک:
حسین مدرسی طباطبایی: زمین در فقه اسلامی.

(۲۶۴) - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۳۲۳.

(۲۶۵) - برای مثال: کتابهای رجالی اهل سنت از علی بن مجاهد (یکی از راویان این خبر) با عنوان کذاب و جاعل حدیث یاد کرده‌اند.

ر.ک:

مزی: تهذیب الکمال، ص ۱۱۸ - ۱۱۹؛ ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۷۲

(۲۶۶) - [یعنی فرمانده همان لشکری که حسنین علیهما السلام تحت فرمان او بودند].

(۲۶۷) - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۳۲۴.

(۲۶۸) - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۴۴.

(۲۶۹) - بررسی ردیف ۶ - ۷ شبهه.

(۲۷۰) - شیخ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴

(۲۷۱) - سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۹

(۲۷۲) - بر فرض که صحت این فرماندهیها از نظر تاریخی به اثبات برسد (که خود اول کلام است) می توان گفت:

انتصاب خالد بن ولید (جنگ آور معروف قریش که روزگاری فرماندهی سپاه کفار و مشرکین مکه در جنگ احد را بر عهده داشت) نشان دهنده تسلیم قریش در مقابل قدرت اسلام و شدت نفوذ آن بود. این انتصاب تأثیر عمیقی در به زانو درآوردن قبایلی داشت که در تنظیم موضعگیریهای خود نسبت به اسلام و مسلمین، چشم به عملکرد مکیان دوخته بودند.

(۲۷۳) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۳۵

(۲۷۴) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۱

(۲۷۵) - همو: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۲۵ - ۲۲۶

(۲۷۶) - استاد سید محمد ضیاء آبادی: در جستجوی علم دین، ص ۱۷۰ - ۱۷۱

(۲۷۷) - ر.ک:

سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۴

(۲۷۸) - مصطفی دلشاد تهرانی: میراث ربوده، ص ۱۷۱ - ۱۷۲؛

به نقل از:

المغازی، ج ۲، ص ۸۷۵ - ۸۸۲؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۳ - ۵۵؛

الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴۷ - ۱۴۸؛

تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۶۶ - ۶۸؛

الکامل فی التاریخ، ص ۲۵۵ - ۲۵۶؛

سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۰۱ - ۲۰۲

(۲۷۹) - ر.ک:

سید محمد رضا طباطبایی: مقاله مندرج در فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۱۲ و ۱۳، زمستان ۸۰ و بهار ۸۱، ص ۲۴۴

(۲۸۰) - علامه سید مرتضی عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۶، ص ۴۴

(۲۸۱) - [ر.ک:]

البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۲۲

- (۲۸۲) - همان منبع، ج ۱۶، ص ۴۵
- (۲۸۳) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۲۹
- (۲۸۴) - ر.ک:
- سید عبدالحسین شرف‌الدین: اجتهاد در مقابل نص (ترجمه علی دوانی)، ص ۳۴۰ - ۳۴۵
- (۲۸۵) - ر.ک:
- علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فصل ششم، ص ۸۱ - ۹۴
- (۲۸۶) - دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۳۵۴
- (۲۸۷) - چنانچه سعد بن عبادہ تنها به دلیل عدم بیعت با خلیفه و حاضر نشدن در جماعت ایشان (و نه اقدام براندازانه) محکوم به مرگ گردید و پس از تبعید به شام ترور شد.
درباره عملکرد او نوشته‌اند
- فَكَانَ لَا يَصَلِّي بِصَلَاتِهِمْ وَلَا يَجْمَعُ بِجَمَاعَتِهِمْ وَلَا يَقْضِي بِقَضَائِهِمْ وَلَا وَجَدَ أَعْوَانًا لَضَارِبِهِمْ
(ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۰)
- (۲۸۸) - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۴
- (۲۸۹) - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۳۰
- (۲۹۰) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۲۰
- (۲۹۱) - [بررسی‌های گفتار دوم روشن ساخت که این موارد در مقایسه با ۲۵ سال زمامداری خلفا، اندک بوده است].
- (۲۹۲) - سید مرتضی علمالهدی: تنزیه الانبیاء (ترجمه امیر سلمانی رحیمی)، ص ۲۲۷
- (۲۹۳) - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۵۸
- (۲۹۴) - مائده ۲۴
- (۲۹۵) - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۰؛ مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۸
- (۲۹۶) - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلا فصل (تنظیم: محمدرضا کریمی)، ص ۲۲۳ - ۲۲۴
- (۲۹۷) - سمعانی: الانساب، ج ۶، ص ۱۷۰، نشر محمد امین دمج، بیروت، ۱۴۰۰ ه ق.
- (۲۹۸) - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلا فصل (تنظیم محمدرضا کریمی)، ص ۱۴۳
- (۲۹۹) - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مقاله نهج البلاغه و وحدت اسلامی، مندرج در کتاب «مشعل اتحاد» ص ۲۶؛
- سید احمد موثقی: استراتژی، وحدت، ج ۱، ص ۱۲۴ - ۱۲۵
- (۳۰۰) - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۷۵
- (۳۰۱) - محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۴۰
- (۳۰۲) - آی: لَنْ تَسْتَطِيعُوا مَقَاتِعَهُمْ. (مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۴)
- (۳۰۳) - شیخ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۱۰
- (۳۰۴) - همان منبع، ج ۸، ص ۳۰۱، ح ۹
- (۳۰۵) - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۴۷، ح ۵؛

قرب الاسناد.

- (۳۰۶) - علامه شرف‌الدین: اجوبه مسائل جار الله (مطبعة العرفان صیدا ۱۹۵۳ م، ۱۳۷۳ هـ الطبعة الثانية)، ص ۸۴
- (۳۰۷) - همان منبع، ص ۸۶
- (۳۰۸) - همان منبع، ص ۸۷
- (۳۰۹) - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۱
- (۳۱۰) - محمدجواد حجتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۰
- (۳۱۱) - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۶.
- (۳۱۲) - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت» ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوه، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲
- (۳۱۳) - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.
- (۳۱۴) - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۵.
- (۳۱۵) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۳.
- (۳۱۶) - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت» ص ۱۳۹؛ مقاله مندرج در مجله مشکوه، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۲
- (۳۱۷) - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۲۵.
- (۳۱۸) - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۱ - ۱۷۳.
- (۳۱۹) - [زیرا هر کسی که به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام می‌رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله با استناد به امر الهی به او پاسخ منفی می‌دادند].
- (۳۲۰) - علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۲۰۲ - ۲۰۸.
- (۳۲۱) - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۷۹.
- ؛ مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۱۶۱ - ۱۶۲،
- (۳۲۲) - محمد حسین رجبی: مقاله «امام علی علیه السلام در عهد پیامبر» به نقل از: رسولی محلاتی: زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۷۶.
- (۳۲۳) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۶.
- (۳۲۴) - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۰.
- (۳۲۵) - جهت آشنایی با سایر اسناد و مدارک هجوم، ر.ک:
- استادان محقق: سید علی حسینی میلانی: محاضرات فی الاعتقادات، ج ۲، مظلومیة الزهراء علیها السلام؛ آیه الله جعفر سبحانی: الحجّة الغراء علی شهادة الزهراء علیها السلام؛ عبدالزهراء مهدی: الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام؛ حسین غیب غلامی: احراق بیت فاطمه علیها السلام (عربی) و نیز: سید محمد حسین سجّاد؛ آتش به خانه وحی؛ مسعود پور سیدآقایی: حور در آتش (فارسی).
- (۳۲۶) - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۰۹ - ۱۱۱.
- (۳۲۷) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۳.
- (۳۲۸) - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۵.
- (۳۲۹) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۰۲ - ۲۰۳؛

به نقل از:

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

(۳۳۰) - خدا رحم لکزایی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۵، بهار ۸۰، ص ۳۳.

(۳۳۱) - [عبدالعزیز نعمانی در مقاله «فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» مندرج در فصلنامه ندای اسلام (شماره ۳، پاییز ۷۹) این روایت جعلی را به نقل از کتاب «المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک» تألیف: ابن جوزی، ج ۴، ص ۹۶، مورد استناد قرار داده است.

(۳۳۲) - به نقل از:

لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۳۴

(۳۳۳) - استاد سید علی حسینی میلانی: گفتارهایی پیرامون مظلومیت برترین بانو (ترجمه: مسعود شکوهی)، ص ۱۰۶.

(۳۳۴) - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۳۹۱۳.

(۳۳۵) - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

(۳۳۶) - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۲۸۶۲.

(۳۳۷) - همان منبع، حدیث شماره ۳۹۱۳.

(۳۳۸) - همان منبع، حدیث شماره ۶۲۳۰.

(۳۳۹) - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

(۳۴۰) - احمد بن حنبل: مسند احمد، حدیث شماره ۲۵.

(۳۴۱) - همان منبع، حدیث شماره ۵۲.

(۳۴۲) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

(۳۴۳) - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۰.

(۳۴۴) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۷.

(۳۴۵) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۰۱.

(۳۴۶) - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله؛ پاورقی مترجم دکتر سید حسن افتخار زاده سبزواری، ص ۷۷۳.

(۳۴۷) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۰۱.

(۳۴۸) - قصص: ۲۰.

(۳۴۹) - محمد باقر انصاری سید حسین رجایی: اسرار فدک، ص ۵۹ - ۶۰.

(۳۵۰) - سید مرتضی عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۱۰.

(۳۵۱) - علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۸۷۰.

(۳۵۲) - امام صادق علیه السلام فرمودند

مادرم از آنها بود که ایمان آوردند و پرهیزکار و نیکوکار بودند و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را
(علامه مجلسی: جلاء العیون، ص ۸۷۰)

(۳۵۳) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

(۳۵۴) - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

(۳۵۵) - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۵، پاییز ۸۲، ص ۱۲.

- (۳۵۶) - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.
- (۳۵۷) - همو: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۷.
- (۳۵۸) - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۰۹ - ۱۱۰.
- (۳۵۹) - فاروق صفی زاده، مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۱.
- (۳۶۰) - محمد جواد حجتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.
- (۳۶۱) - همو: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.
- (۳۶۲) - همو: روزنامه اطلاعات، مورخ ۳۰ خرداد ۱۳۷۹.
- (۳۶۳) - [منظور مؤلف به تصریح او در جملات پیشین، حوادث رخ نموده پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.]
- (۳۶۴) - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.
- (۳۶۵) - رضا سلمانی: روابط متقابل خلفا با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۴۲.
- (۳۶۶) - همان منبع، ص ۴۱؛
- به نقل از:
- صحیح مسلم، ج ۴، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفیء، ص ۲۷، ح ۴۹ (۳۳۰۲)، مؤسسه عزالدین
- (۳۶۷) - همان منبع، ص ۴۱ - ۴۲؛
- به نقل از:
- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۲۰۲ - ۲۰۴، دارالفکر.
- (۳۶۸) - صحیح مسلم، رقم ۳۳۰۲.
- (۳۶۹) - حسین غیب غلامی: علی بن ابیطالب علیه السلام و رمز حدیث فدک، ص ۵۲ - ۵۹.
- (۳۷۰) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.
- (۳۷۱) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۲۷؛
- به نقل از:
- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۸ - ۷۹.
- (۳۷۲) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.
- (۳۷۳) - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.
- (۳۷۴) - ابراهیم بیضون (مترجم علی اصغر محمدی سیجانی): رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آئینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۰.
- (۳۷۵) - همو: رفتارشناسی امام علی علیه السلام در آئینه تاریخ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ص ۴۲.
- (۳۷۶) - عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۹، بهار ۸۱، ص ۷۱.
- (۳۷۷) - عبدالله فتوحی: نوشته مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۸۱، ص ۷۸.
- (۳۷۸) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.
- (۳۷۹) - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۹ تیر ۱۳۸۱.
- (۳۸۰) - ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۴.
- (۳۸۱) - به بخش دوم از همین مجموعه مراجعه فرمایید.

- (۳۸۲) - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۵۳، کتاب المغازی، باب ۱۵۵، غزوه خیبر، ح ۷۰۴. (۳۹۱۳)
- (۳۸۳) - فاروق صفیزاده؛ مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۲
- (۳۸۴) - همو: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.
- (۳۸۵) - جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبال مخالفین، ص ۵۹.
- (۳۸۶) - همان منبع، ص ۵۹ - ۶۰.
- (۳۸۷) - همان منبع، ص ۶۶.
- (۳۸۸) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۵۱؛
به نقل از:
- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۷۷ - ۷۸.
- (۳۸۹) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۴۴؛
به نقل از:
- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۹۷.
- (۳۹۰) - دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۳؛
به نقل از:
- ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۷۶.
- (۳۹۱) - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۱۳۵.
- (۳۹۲) - مصطفی شیرزادی: مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۶۴ - ۶۵.
- (۳۹۳) - عبدالرحیم محمودی: مقام صحابه و زندگی خلفا راشدین در یک نگاه، ص ۳۷.
- (۳۹۴) - محمد جواد حجتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.
- (۳۹۵) - همو: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.
- (۳۹۶) - امین الله کریمی: اهل بیت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۸۹.
- (۳۹۷) - جلال جلالی زاده؛ مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۷، پاییز ۸۰، ص ۶۳
- (۳۹۸) - محمد برفی: مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام (چاپ اول ۱۳۸۱)، ج ۲، ص ۵۷.
- (۳۹۹) - عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۸.
- (۴۰۰) - همو: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۱، پاییز ۸۱، ص ۱۲.
- (۴۰۱) - جمال بادروزه: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۱)، ص ۲۷.
- (۴۰۲) - همو: خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت، ص ۸۰.
- (۴۰۳) - مسعودی می گوید که:
بهترین لذت او خونریزی بود...
- ابن کثیر می گوید در سال (۶۸ ه) دستور داد عاشورا را عید بگیرند و لباس نو بپوشند و افسوس می خورد چرا در کربلا نبوده است. سه هزار قبر را در نجف شکافت تا جنازه علی علیه السلام را بیرون بیاورد. در عصرش سالیان درازی کسی نام علی و حسن و حسین را بر فرزندان ننگداشت ... در عصر او کفر به اندازه تشیع جرم نبود، گفتن کافر بهتر بود تا بگوید شیعه هستم.
- دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۸۱ - ۸۲

- (۴۰۴) - ابن جوزی: اخبار النساء، ص ۶۵.
- (۴۰۵) - مهندس سید جواد حسینی طباطبائی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۸.
- (۴۰۶) - [به عبارت دیگر برقرار دارنده‌های این نقلها با یکدیگر در تعارض آشکار می‌باشند].
- (۴۰۷) - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله (ترجمه دکتر افتخار زاده)، ص ۸۷۵ - ۸۷۶.
- (۴۰۸) - ر.ک:
- الذریعه، ج ۲، ص ۳۹۶.
- (۴۰۹) - [ای بسا بتوان نظر این گروه از بزرگان شیعه همانند شیخ مفید قدس سره را با نظر گروه دوم از دانشمندان امامیه جمع کرد و گفت:
- نظر امثال شیخ مفید قدس سره این است که: سنیها با استناد به نقلهای مندرج در کتابهایشان، نمی‌توانند وقوع این ازدواج را ثابت کنند.]
- (۴۱۰) - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۷.
- (۴۱۱) - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۸۷۲ - ۸۷۳.
- (۴۱۲) - شوستر.
- (۴۱۳) - [عمر].
- (۴۱۴) - [ام کلثوم].
- (۴۱۵) - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۸۷۳.
- (۴۱۶) - احمد رحمانی همدانی: فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۸۷۶
- به نقل از:
- شیخ مفید قدس سره.
- (۴۱۷) - ج ۱۶، ص ۱۰۳، دارالفکر بیروت.
- (۴۱۸) - فرید سائل: افسانه ازدواج (بررسی ازدواج حضرت ام کلثوم با عمر در مدارک شیعه و سنی)، ص ۲۰ - ۲۲.
- (۴۱۹) - شاید چون افتخار سقاییت مسجد الحرام و آب زمزم به دست عباس بود، عمر می‌خواست این افتخار را از بین ببرد و عباس را به آن تهدید می‌کرد.
- (۴۲۰) - ثقة الاسلام کلینی: کافی، ج ۵، ص ۳۴۶، ح ۱؛ حرّ عاملی: وسائل، ج ۱۴، ص ۴۳۳، ح ۲.
- (۴۲۱) - شریف مرتضی: الشافی، ج ۳، ص ۲۷۲.
- (۴۲۲) - [توجه به این نکته لازم است که از نظر شریعت اسلام، چنین ادعایی تنها با شهادت چهار شاهد عادل که همزمان شهادت دهند، ثابت می‌گردد و در غیر این صورت بر شهود حد قذف (هشتاد ضربه تازیانه) جاری می‌گردد. خود خلیفه دوم نیز در ماجرای مغیره بن شعبه از همین حربه استفاده کرد و با منصرف ساختن چهارمین شاهد، حد را بر مغیره جاری نساخته و برعکس، بر سه شاهد نخست، (حد جاری نمود!)]
- (سید عبدالحسین شرف‌الدین: اجتهاد در مقابل نص (ترجمه علی دوانی)، ص ۳۴۰ - ۳۴۵)
- (۴۲۳) - [همین سند تاریخی دلالت دارد بر این که حضرت امیر علیه السلام پیوسته در نماز جماعت مسجد و مراسمهای مشابه، حاضر نمی‌شده‌اند.]

(۴۲۴) - بحرانی: عوالم العلوم، ج ۲؛

به نقل از:

اللمعة البيضاء، ص ۱۳۹.

(۴۲۵) - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۳ - ۲۶.

(۴۲۶) - بحرانی: عوالم العلوم، ج ۲؛

به نقل از:

اللمعة البيضاء، ص ۱۳۹.

(۴۲۷) - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۸ - ۲۹.

(۴۲۸) - کلینی: کافی، ج ۵، ص ۳۵۰؛ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۲۹.

(۴۲۹) - طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۴۶۲؛ الذریة الطاهره، ص ۱۶۰، ح ۲۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴۹۹.

(۴۳۰) - [ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۱۸۱)، تازیانه عمر را ترسناکتر از شمشیر حجاج بن یوسف می‌داند].

(۴۳۱) - فرید سائل: افسانه ازدواج، ص ۲۶ - ۲۷.

(۴۳۲) - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۱؛ العقد الفرید، ج ۶، ص ۹۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۳؛ البدایة و النهایه ابن کثیر، ج ۷، ص

۱۵۷.

(۴۳۳) - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۷۵.

(۴۳۴) - علاقه‌مندان می‌توانند مشروح این مبحث را در دو کتاب ایشان به نامهای «الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعه فی کتب

السنة» و «محاضرات فی الاعتقادات» پیگیری فرمایند.

(۴۳۵) - کلینی: فروع کافی، ج ۵، ص ۳۴۶ و ج ۶، ص ۱۱۵.

(۴۳۶) - شایان ذکر است که: عده‌ای از قدماء بزرگان شیعه مانند شیخ مفید رحمه الله و سید مرتضی رحمه الله اصل واقعه تزویج و

حتی مجرّد اجراء عقد را انکار کرده‌اند و عده کثیری از بزرگان شیعه ظهور روایات وارده را در وقوع حتی صیغه عقد با ادله‌ای

عقلی و شواهدی از نقل از کار انداخته‌اند.

(۴۳۷) - تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۴۴؛ ج ۱۱، ص ۳۸۲؛ ج ۴، ص ۱۰۶.

(۴۳۸) - الطبقات الکبری: ج ۸، ص ۴۶۲؛

المستدرک: ج ۳، ص ۱۴۲؛

السنن الکبری: ج ۷، ص ۶۳ و ص ۱۱۴؛

تاریخ بغداد ج ۶، ص ۱۸۲؛

الاستیعاب: ج ۴، ص ۱۹۵۴؛

اسد الغابه: ج ۵، ص ۶۱۴؛

الذریة الطاهره: ص ۱۵۷ - ۱۶۵؛

مجمع الزوائد ج ۴، ص ۴۹۹؛

المصنّف صنعانی: ص ۱۰۳۵۴.

(۴۳۹) - الطبقات الکبری: ج ۸، ص ۴۶۳، چاپ بیروت؛ الاصابه: ج ۴، جزء ۸، ص ۲۷۵، رقم ۱۴۷۳، دارالکتب العلمیه بیروت؛

البدایة و النهایه: ج ۵، ص ۳۳۰، دار احیاء التراث العربی بیروت؛

انساب الاشراف: ج ۲، ص ۴۱۲، دار الفکر بیروت؛

المستدرک: ج ۳، ص ۱۴۲، دارالمعرفه بیروت.

(۴۴۰) - الطبقات الکبری: ج ۸، ص ۴۶۳، چاپ بیروت.

(۴۴۱) - مختصر تاریخ دمشق: ج ۶، ص ۲۰۵.

(۴۴۲) - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافصل (تنظیم محمدرضا کریمی)، ص ۲۲۷ - ۲۳۵

(۴۴۳) - اقتباس از متن عربی مندرج در: فاطمه الزهرا علیها السلام بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۶۵۵ - ۶۵۶.

(۴۴۴) - تألیف شیخ مفید قدس سره.

(۴۴۵) - [با توجه به دیدگاه مرحوم محقق شوشتری، عبارت مندرج در کتاب ارشاد به صورتهای زیر قابل تغییر می باشد:

الف) زینب وسطی، کنیه اش ام کلثوم کبری و از فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

ب) زینب صغری، کنیه اش ام کلثوم صغری و از ام ولد بوده است.

البته با توجه به عدم ذکر نام زینب برای این دو ام کلثوم بهتر است بگوییم:

الف) ام کلثوم کبری از فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

ب) ام کلثوم صغری از ام ولد بوده است.

ج) زینب کبری از فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

د) زینب صغری از ام ولد بوده است.]

(۴۴۶) - ر.ک:

محقق شوشتری: قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۰۵.

(۴۴۷) - دکتر علی اکبر حسینی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۹.

(۴۴۸) - ر.ک:

علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامه ام کلثوم، ص ۱۲۷ - ۱۳۱.

(۴۴۹) - منابع تاریخی نوشته اند که: ام حبیبه دختر خارجه بن زید انصاری همسر ابوبکر پس از مرگ او، دختری به دنیا آورد که

نامش ام کلثوم است.

نویری: نهاییه الارب (ترجمه دکتر محمود دامغانی)، ج ۴، ص ۱۱۷

اسناد تاریخی حاکی اند که: عمر بن خطاب نیز از دختر ابوبکر به نام ام کلثوم خواستگاری کرد.

ابن قتیبه: المعارف، ص ۱۷۵؛

مقدسی: البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۹۲

همچنین در هر سه سند فوق تصریح شده است که:

ام کلثوم مذکور در این اسناد را به عقد طلحه بن عبیدالله (پسرعموی ابوبکر که سخت مورد حمایت عایشه بود) در آوردند. لذا باید

گفت:

عمر در ابتدا از ام کلثوم که دختر ام حبیبه بود خواستگاری کرده است.

(همین ام کلثوم است که طبق تصریح ابن سعد در کتاب طبقات الکبری (ج ۸، ص ۲۷۰ - ۲۷۱) عایشه را در عمل به فتوای

انحصاریش مبنی بر رضاع کبیر یاری می داد!)

(۴۵۰) - ر.ک:

دکتر علی اکبر حسنی: تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۹.

(۴۵۱) - حتی اگر بر مبنای نظر آیه الله مرعشی به این ماجرا نگاه نکنیم؛ دست کم می توان گفت:

عمرو بن عاص با طرح پیشنهاد ازدواج خلیفه با دختر امیرالمؤمنین علیه السلام انگیزه جدیدی را برای او پدید آورد.

(۴۵۲) - بنابراین به نظر می رسد که ابوبکر دو دختر به نام ام کلثوم داشته است.

(۴۵۳) - استاد جعفر مرتضی بر این عقیده است که هدف اصلی عمر از ازدواج با دختر امیرالمؤمنین علیه السلام [خواه این دختر را

ام کلثوم کبری از حضرت زهرا علیها السلام، یا ام کلثوم صغری از ام ولد و یا ریبیه ایشان بدانیم]، خوار کردن آن حضرت علیه السلام بوده است.

ر.ک:

علامه جعفر مرتضی عاملی: ظلامت ام کلثوم، ص ۷۸ و ۱۱۰

(۴۵۴) - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۳.

(۴۵۵) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۲۱؛

به نقل از:

انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۳۲

(۴۵۶) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۱۹؛

به نقل از:

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۵۴ - ۲۵۵ و مروج الذهب، ص ۳۵۹ - ۳۶۰.

(۴۵۷) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۳۳۷؛

به نقل از:

مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۸۹.

(۴۵۸) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۹۵؛

به نقل از:

انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴ - ۵۵.

(۴۵۹) - همان منبع، ص ۱۹۶.

(۴۶۰) - همان منبع، ص ۱۹۶؛

به نقل از:

انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۸.

(۴۶۱) - همان منبع، ص ۲۴۶؛

به نقل از:

انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۲.

(۴۶۲) - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت» ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ مقاله مندرج در مجله مشکوة، شماره ۲، بهار ۶۲،

ص ۵۳.

(۴۶۳) - علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۲۸۲؛

به نقل از:

- تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۶، ص ۲۴.
 (۴۶۴) - همان منبع، ص ۲۹۷؛
 به نقل از:
 مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۶.
 (۴۶۵) - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۰۱.
 (۴۶۶) - فاروق صفی زاده؛ مقاله مندرج در کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۰، آذر ۷۹، ص ۸۰.
 (۴۶۷) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۱۹۳؛
 به نقل از:
 شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۵.
 (۴۶۸) - ر.ک:
 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۳.
 (۴۶۹) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۱۷.
 (۴۷۰) - همان منبع، ص ۱۸.
 (۴۷۱) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۳۹.
 (۴۷۲) - همان منبع، ص ۲۴۰.
 (۴۷۳) - رسول جعفریان: تاریخ و سیره سیاسی امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۲۳۰.
 (۴۷۴) - همان منبع، ص ۲۳۲.
 (۴۷۵) - به نقل از:
 دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۲۲۹.
 (۴۷۶) - به نقل از:
 روضه کافی، ص ۵۸ - ۶۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۶.
 (۴۷۷) - یوسف غلامی: پس از غروب، ص ۲۴۰.
 (۴۷۸) - ر.ک:
 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۱.
 (۴۷۹) - ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶.
 (۴۸۰) - شرح المواقف: ج ۸، ص ۳۶۷.
 (۴۸۱) - [این کلام در ادامه همین متن تکرار خواهد شد].
 (۴۸۲) - الاستیعاب: ج ۳، ص ۱۰۹، تحقیق بجاوی.
 (۴۸۳) - تاریخ طبری: ج ۲، ص ۳۱۶.
 (۴۸۴) - استاد سید علی حسینی میلانی، امامت بلافصل (تنظیم محمدرضا کریمی)، ص ۲۳۷ - ۲۴۱.
 (۴۸۵) - محمد برفی: سیمای علی از منظر اهل سنت (چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۱۱۵.
 (۴۸۶) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.
 (۴۸۷) - خطبه ۲۱۹، نسخه فیض الاسلام.

(۴۸۸) - تاریخ طبری: ج ۳، ص ۲۸۵، ذکر واقعه سنه ۲۳.

(۴۸۹) - یعنی کسانی بوده‌اند که این گونه مطالب را نشر داده و می‌خواستند خلفا را این گونه بشناسانند.

(۴۹۰) - سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۴.

(۴۹۱) - دکتر محمد اسدی گرمارودی: حقیقت سوخته، ص ۴۹ - ۵۴.

(۴۹۲) - سید جواد مصطفوی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت» ص ۱۴۳؛ مقاله مندرج در مجله مشکوه، شماره ۲، بهار ۶۲، ص ۵۸.

(۴۹۳) - بهج الصباغه: ج ۴، ص ۳۶۹ - ۳۷۳.

(۴۹۴) - همان منبع، ج ۵، ص ۴۷۳.

(۴۹۵) - [جهت استفاده بیشتر خوانندگان گرامی متن عربی برخی عبارات مندرج در این مقاله را تکمیل نموده‌ایم.]

(۴۹۶) - همان منبع، ج ۹، ص ۴۴۸ - ۴۶۵، به ویژه صفحات ۴۲۸ و ۴۴۹.

(۴۹۷) - همان منبع، ج ۹، ص ۴۶۶ - ۴۸۰.

(۴۹۸) - همان منبع، ج ۹، ص ۴۸۰ - ۵۰۹.

(۴۹۹) - همان منبع، ج ۹، ص ۵۳۶؛

به نقل از:

الجمال، ص ۳۲۲ - ۳۲۷.

(۵۰۰) - همان منبع، ج ۹، ص ۵۶۴.

(۵۰۱) - [لازم به یادآوری می‌باشد که این فراز از نهج البلاغه جهت القای تفکیک میان مقام امامت و خلافت و در نهایت بی‌ارزش جلوه دادن حکومت از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام و در نتیجه القای شبهه توجه ایشان به خلافت انتخابی (!) از سوی برخی وحدت طلبان به کار می‌رود.

(ر.ک:

عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۷) همچنین این فراز از نهج البلاغه که از اخبار ساختگی است، در راستای انکار خلافت انتصابی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مورد استناد قرار گرفته است؛ چنانچه ابراز شده:

علاوه بر آن، اگر علی از جانب خدا و رسول به خلافت منصوب شده بود، هرگز برای او جایز نبود که بنا بر مصالح اجتماعی یا شخصی، خلاف فرمان خدا عمل کند و از این حق صرفنظر نماید، به خصوص هنگامی که مردم به طور اتفاق بعد از شهادت حضرت عثمان نزد او آمدند به هیچ وجه برایش جایز نبود که بگوید:

دعونی و التمسوا غیری... و انا لکم وزیرا خیر لکم منی امیراً

[عبدالقادر دهقان سراوانی: مقاله مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۱۰، تابستان ۸۱، ص ۲۳]

(۵۰۲) - بهج الصباغه: ج ۱۰، ص ۴۰ - ۴۴.

(۵۰۳) - همان منبع، ج ۱۲، ص ۹۰ - ۹۱.

(۵۰۴) - سید رضی، المجازات النبویه، ص ۴۰۱، ح ۳۱۷.

(۵۰۵) - بهج الصباغه، ج ۱۴، ص ۴۷۷.

(۵۰۶) - همان منبع، ج ۱۴، ص ۵۷۳.

(۵۰۷) - محمد صحتی سردرودی: مقاله مندرج در کتاب «مشعل جاوید» انتشارات دلیل

(۵۰۸) - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۹ (ج ۲)، تابستان ۸۰، ص ۳۱.

(۵۰۹) - ر.ک:

علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست (نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به شیعیان درباره خلفا)، ص ۲۹ - ۳۶.

(۵۱۰) - تحقیق: احمد محمودی، مؤسسه الثقافة الاسلامیه، ص ۴۰۹ - ۴۲۷.

(۵۱۱) - این فراز در «کشف المحججه، تألیف: سیدبن طاووس» «المسترشد، تألیف: طبری امامی کبیر» و «الامامه و السیاسه، تألیف: ابن قتیبه» نیز عیناً مندرج می‌باشد.

(۵۱۲) - سید ابوالفضل برقی در مقدمه‌اش بر کتاب «شاهراه اتحاد» با استناد به همین نامه، قائل به حسن روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا شده است.

(۵۱۳) - هاشمی خوئی: منهاج البراعه، ج ۶، ص ۱۰۶.

(۵۱۴) - ثقفی کوفی: الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰.

(۵۱۵) - سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۶.

(۵۱۶) - این احتمال درباره کتاب «الدرجات الرفیعه» و به ویژه متن «الغارات» که در اختیار مرحوم سیدعلی خان مدنی قرار داشته نیز صادق است؛ چرا که نقل وی نیز حاوی مدح خلفا می‌باشد.

(۵۱۷) - [جهت آشنایی با بررسی‌های تکمیلی، به بخش دوم این مجموعه مراجعه فرمایید.]

(۵۱۸) - محمدباقر محمودی: نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.

(۵۱۹) - ر.ک:

ابن قتیبه: الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۶؛

ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛

یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛

بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

(۵۲۰) - نکته جالب توجه این که القاکننده کم حافظه این شبهه فراموش کرده است که خود در جایی دیگر نگاشته بعد از رحلت پیامبر بدون مشورت آن حضرت سقیفه بنی ساعده تشکیل و ابوبکر به جانشینی انتخاب شد (ر.ک):

مشعل اتحاد، ص ۲۰!

می‌بایست با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامتش مشورتی صورت می‌گرفت و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب می‌شد (ر.ک):

سیمای امام متّین، ج ۵، ص ۲۲!

(۵۲۱) - [به راستی انتخاب کدام یک از سه خلیفه با گزینش مردم بود؟

ابوبکر که با بیعت پنج نفر از یارانش در سقیفه که همگی هم‌پیمان دیرین بودند به خلافت رسید؟!

و یا عمر که تنها با وصیت ابوبکر خلیفه شد؟ و یا عثمان که از شورایی برخاست که شش نفره بوده و عمر همه اعضای آن را تابع فرزند عوف کرده بود؟!]

(۵۲۲) - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متّین، ج ۷، ص ۱۸.

(۵۲۳) - نهج البلاغه عبده، نامه ۶.

(۵۲۴) - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۱۴، ص ۳۶.

(۵۲۵) - استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص ۶۴ - ۶۶.

[اضافات داخل کروش بر گرفته از نوشته دیگر ایشان به نام «مشاوره در قرآن و نهج البلاغه» مندرج در کتاب، کاوشی در نهج البلاغه ص ۱۶۳ - ۱۹۷ می‌باشد].

(۵۲۶) - مرحوم «سید رضی» در سال ۳۵۹ دیده به جهان گشوده و در سال ۴۰۶ در گذشته است.

(۵۲۷) - این نامه‌ها میان امام علیه السلام و معاویه مبادله شده و در کتاب «اصل سلیم بن قیس» طبع نجف، ص ۱۵۹ - ۱۷۶ نقل گشته است.

(۵۲۸) - استاد جعفر سبحانی: مقاله مشاوره در قرآن و نهج البلاغه، مندرج در کتاب «کاوشی در نهج البلاغه» ص ۱۹۵ - ۱۹۷،

(۵۲۹) - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۷۱.

(۵۳۰) - همو: شورا و بیعت، ص ۸۶.

(۵۳۱) - همو: شورا و بیعت، ص ۸۸.

(۵۳۲) - محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۷۷.

(۵۳۳) - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۴.

(۵۳۴) - معاویه خود را حاکم برگزیده خلفای پیشین در منطقه شام می‌دانست؛ لذا قادر نبود تا صحت شیوه انعقاد خلافت آنها را انکار کند.

(۵۳۵) - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۱، ص ۱۳۵.

(۵۳۶) - عبدالحمید اسماعیل زهی: گزارش مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۹، بهار ۸۱، ص ۷۱.

(۵۳۷) - [در سطح جامعه عربستان]

(۵۳۸) - [عرب زبان]

(۵۳۹) - برای کسب اطلاع بیشتر به کتب رجالی شیعی نظیر: رجال طوسی، رجال برقی، رجال کشی، معجم رجال الحدیث خویی و ... مراجعه کنید.

(۵۴۰) - [پدر و فرزند هر دو از بنی‌هاشم و تسمیه به نام یزید پس از فاجعه کربلا بوده است.

یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب دارای دو برادر دیگر به نامهای حسن و صالح می‌باشد. این سه برادر از یک مادر بوده و به همراه محمد بن عبدالله نفس زکیه خروج کرده‌اند.
(ر.ک:

ابوالفرج اصفهانی: مقاتل الطالبیین)

(۵۴۱) - [به ویژه غیر عرب زبانان]

(۵۴۲) - مهندس سید جواد حسینی طباطبایی: در پاسخ افسانه شهادت، ص ۱۸۱ - ۱۸۴.

(۵۴۳) - استاد سید علی حسینی میلانی: امامت بلافصل (تنظیم محمدرضا کریمی)، ص ۲۳۷

(۵۴۴) - اُسد الغابه، ج ۴، ص ۵۱ - ۸۲؛ ج ۳، ص ۳۷۱ - ۳۸۷.

(۵۴۵) - خاطر نشان می‌گردد که مطالب مندرج در این بخش، پیش از این به صورت جداگانه و با عنوان «معمای نام» به چاپ رسیده است.

(۵۴۶) - برخی منابع تاریخی از کنیه او نیز یاد کرده و آن را «ابوالقاسم» ثبت نموده‌اند.

ر.ک:

العبيدلى (ابوالحسن محمد بن ابى جعفر، ۴۳۵ هـ.)

تهذيب الانساب و نهايه الاعقاب، ص ۳۳؛

ابن عنبه الحسنى (جمال الدين احمد بن على، ۸۲۸ هـ.)

عمده الطالب فى انساب آل ابيطالب، ص ۳۶۱؛

قندوزى (سليمان بن ابراهيم، ۱۲۹۴ هـ):

ينابيع الموده، ج ۳، ص ۱۴۸.

شماره ۹، ص ۷۱، «مولوى عبدالحميد» ۵۴۷ مجله نداى اسلام، گزارش خطبه‌هاى نماز جمعه.

(۵۴۸) - صحيح مسلم، حديث شماره ۳۳۰۲.

(۵۴۹) - صحيح بخارى، حديث شماره ۳۹۳۱.

این سخن عایشه در کتاب «صحيح مسلم، حديث شماره ۳۳۰۴» چنین ثبت شده است:

كراهيه محضٍ عمر بن الخطاب.

(۵۵۰) - شرح نهج البلاغه (چاپ اسماعيليان)، ج ۱۲، ص ۷۸.

(۵۵۱) - اهل سنت، بلاذرى را در كتب رجالى خود، در مرتبه بالابى مورد مدح و تمجيد قرار داده‌اند.

برای مثال: ر.ک:

ذهبي (ابوعبدالله محمد بن احمد، ۷۴۸ هـ): تذكرة الحفاظ، ج ۳، ص ۸۹۲.

(۵۵۲) - انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۲ (تحقيق: محمد باقر محمودى)؛

جمل من انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۳ (تحقيق: سهيل زكار). در كتاب «تهذيب الكمال» جلد ۲۱، صفحه ۴۶۷،

شمس الدين ذهبى (متوفى ۷۴۸ هـ) در كتاب «سير أعلام النبلاء» جلد ۴، صفحه ۱۳۴،

ابن حجر عسقلانى (متوفى ۸۵۲ هـ) در كتاب «تهذيب التهذيب» جلد ۷، صفحه ۴۱۱،

(۵۵۳) - دكتور محمد ابراهيم آيتى: تاريخ پیامبر اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۶.

(۵۵۴) - ر.ک:

دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج ۵، ص ۳۰۵؛ المنجد فى الاعلام، ص ۱۴.

(۵۵۵) - عبدالرحمن بن الحارث بن هشام بن المغيرة المخزومى.

(۵۵۶) - أسد الغابه، ج ۳، ص ۲۸۴.

(۵۵۷) - الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۷۶.

(۵۵۸) - المصنّف، ج ۱، ص ۶۱.

(۵۵۹) - فتح البارى، ج ۲، ص ۳۷۴.

(۵۶۰) - رسول جعفریان: تاريخ خلفا، ص ۶۵؛

به نقل از:

طبرى (محمد بن جرير بن يزيد، ۳۱۰ هـ): تاريخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۰۹

(۵۶۱) - همان منبع، ص ۶۶؛

به نقل از:

نُمیری (ابوزید عمر بن شبه، ۲۶۲ هـ): تاریخ المدینة المنوره، ج ۲، ص ۸۵۸.

(۵۶۲) - همان منبع، ص ۶۹؛

به نقل از:

آبی (ابو سعید منصور بن الحسین، ۴۲۱ هـ): نثر الدر، ج ۴، ص ۳۴.

(۵۶۳) - همان منبع، ص ۶۶؛

به نقل از:

فَسوی (ابویوسف یعقوب بن سفیان، ۲۷۷ هـ): المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۳۶۴ - ۳۶۵

(۵۶۴) - علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۱۰؛

به نقل از:

ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ۵۹۷ هـ):

تاریخ عمر بن الخطاب، ص ۱۲۶.

(۵۶۵) - همان منبع، ص ۱۱۰؛

به نقل از:

ابن حزم اندلسی (ابومحمد علی بن احمد، ۴۵۶ هـ): المحلی، ج ۸، ص ۲۷۹ - ۲۸۰.

(۵۶۶) - مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸؛ المجدی، ص ۱۷.

(۵۶۷) - التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۷؛ عمدة عیون، ص ۲۹؛ الفصول المهمة، ص ۱۴۱.

(۵۶۸) - اتعاظ الحنفاء، ص ۵.

(۵۶۹) - مقاتل الطالبیین، ص ۵۶.

(۵۷۰) - ابن قتیبه (ابومحمد عبدالله بن مسلم، ۲۷۶ هـ): الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۶؛

ابن عبد ربه (ابوعمر و یوسف بن عبدالله، ۴۶۳ هـ): العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵؛

باعونی (شمس الدین ابوالبرکات محمد بن احمد، ۸۷۱ هـ): جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۷۷.

(۵۷۱) - کلبی (ابومنذر هشام بن محمد، ۲۰۴ هـ): جمهرة النسب، ص ۳۱؛

ابن سعد (محمد بن سعد، ۲۳۰ هـ): الطبقات الکبری، ج ۳ - ۱ ص ۱۱؛

طبری (محمد بن جریر بن یزید، ۳۱۰ هـ): تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۱۵۴؛

ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ۵۹۷ هـ): المنتظم، ج ۵، ص ۶۹؛

ابن قدامه (ابومحمد عبدالله بن احمد، ۶۲۰ هـ): التبيين، ص ۱۳۷؛

سبط بن جوزی (یوسف بن عبدالرحمن، ۶۵۴ هـ): تذكرة الخواص، ص ۵۴؛

ابن کثیر (ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، ۷۷۴ هـ): البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۸۷.

(۵۷۲) - خلیفه اول، ابوبکر، عبدالله بن عثمان می باشد.

(۵۷۳) - ابن فُندق (ابوالحسن علی بن ابی القاسم، ۵۶۵ هـ): لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۹۹.

(۵۷۴) - ابن سعد (محمد بن سعد، ۲۳۰ هـ): الطبقات الکبری، ج ۳ - ۱، ص ۱۱.

و نیز، ر.ک:

ابن عبد ربه (احمد بن محمد بن عبد ربه، ۳۲۸ هـ):

- العقد الفريد، ج ۴، ص ۳۸۵؛
- ابن حزم (ابومحمد علی بن احمد، ۴۵۶ هـ):
- الجمهره، ج ۱، ص ۳۸؛ هيثمی (ابوالحسن بن ابی بکر، ۸۰۷ هـ):
- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.
- (۵۷۵) - علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی (ترجمه محمد سپهری چاپ اول)، ص ۱۷۵ - ۱۷۶؛
- به نقل از:
- ابن قتیبه (ابومحمد عبدالله بن مسلم، ۲۷۶ هـ): الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴۶.
- (۵۷۶) - همان منبع، ص ۱۷۶؛
- به نقل از:
- ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳۰.
- (۵۷۷) - مقاتل الطالبيين، ص ۵۵.
- (۵۷۸) - تهذيب الانساب، ص ۲۷.
- (۵۷۹) - عبدالعزيز نعمانی: مقاله «حضرت فاطمه زهرا از ولادت تا افسانه شهادت» مندرج در مجله ندای اسلام زیر نظر حوزه علمیه، دارالعلوم زاهدان، شماره ۳، پاییز ۷۹، ص ۶۸.
- (۵۸۰) - عبدالحمید اسماعیل زهی: مجله ندای اسلام، شماره ۶، تابستان ۸۰، ص ۷۰.
- (۵۸۱) - همو: مجله ندای اسلام، شماره ۱۸، تابستان ۸۳، ص ۸.
- (۵۸۲) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.
- (۵۸۳) - همو: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.
- (۵۸۴) - دکتر جواد محدثین: مقاله مندرج در روزنامه جام جم، مورخ ۳ شهریور ۱۳۸۰.
- [این مقاله در پاسخ به شبهات محمد جواد حجتی کرمانی نگاشته شده و او را به پاسخگویی به پرسش فوق فراخوانده است.]
- (۵۸۵) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، مورخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.
- (۵۸۶) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه بر چاپ سوم)، ص ۲۰.
- (۵۸۷) - مرحوم آیه الله العظمی المیرزا جواد التبریزی: ظلمات فاطمة الزهراء علیها السلام (مرکز البحوث العقائديه، دار الصدیقه الشهیده)، ص ۳۰.
- (۵۸۸) - مژگان ایلانلو: نوشتار مندرج در روزنامه شرق، مورخ ۱۴ آبان ۱۳۸۳ مصادف با ۲۰ رمضان ۱۴۲۵.
- (۵۸۹) - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی به سوی وحدت اسلامی، ص ۱۷۶. ص ۲۸ - ۲۹،
- (۵۹۰) - همو: پاورقی بر کتاب «شاهراه اتحاد»
- (۵۹۱) - همو: راهی به سوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۷.
- (۵۹۲) - همو: راهی به سوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.
- (۵۹۳) - هر چند که نحوه سوءاستفاده از این ادعا، به نوع کژاندیشی مطرح کننده آن درباره رابطه میان «امامت و خلافت» بستگی دارد؛ ولی هر کدام از این شیوه‌ها (اعم از نگاه سنّیان که از دیرباز مطرح بوده، یا تفسیر سنّی مآبانه از عقاید شیعه که پس از دوران مشروطه رواج بیشتری یافته (در نهایت، به نوعی) خلافت ابوبکر را از حصار غضب بیرون آورده و نفی نامشروع بودن آن را به دنبال می‌آورد.

(۵۹۴) - استنصارهای شبانه حضرت علی علیه السلام که با حضور حضرت زهرا علیها السلام صورت می‌پذیرفت، از نمونه‌های این تلاش گسترده می‌باشد.
ر.ک:

ابن قتیبه: الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۹؛ ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳ و ج ۲، ص ۴۷ (۵۹۵) - کتاب مغازی او به دست ما نرسیده است؛ ولی برخی راویان این نقل عبارتند از:
کلاعی اندلسی (متوفی ۶۳۴): الاکتفاء، ج ۲، ص ۴۴۶.
محب طبری (متوفی ۶۹۴): الریاض النضره، ج ۱، ص ۲۴۱.
دیار بکری (متوفی ۹۸۲): تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۶۹.
(۵۹۶) - ابن میثم بحرانی: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶ - ۲۷.
(۵۹۷) - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲.
(۵۹۸) - متن نوشتار ابن ابی الحدید چنین است:

فَمَا قَوْلُهُ: (لَمْ يَكُنْ لِي مَعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَظَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ) فَقَوْلُ مَا زَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُهُ وَ لَقَدْ قَالَهُ عَقِيبَ وِفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، قَالَ: لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عِزْمٍ! ذَكَرَ ذَلِكَ نَصْرُ بْنُ مَزَاحِمٍ فِي كِتَابِ صَفِينٍ وَ ذَكَرَهُ كَثِيرٌ مِنْ أَرْبَابِ السِّيَرَةِ. اما این سخن را که: هیچ یآوری جز اهل بیتم نداشتم، لذا گمان مرگ ایشان را داشتم؛ علی علیه السلام همواره می‌فرمود.
و نیز پس از وفات پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود:
ای کاش چهل یار ثابت قدم می‌داشتم.

این قول را نصر بن مزاحم در کتاب صَفِين و تعداد زیادی از سیره نویسان نقل نموده‌اند همان طور که ملاحظه می‌فرمایید عبارتی که ابن ابی الحدید نقل کرده و به ثبت آن توسط بسیاری از تاریخ نگاران اذعان دارد، ناقص بوده و انتهای آن حذف شده است. لذا معلوم نمی‌باشد که در صورت فراهم بودن یاران ثابت قدم، حضرت امیر علیه السلام تصمیم به انجام چه کاری داشتند؟

جالب است که عبارت مندرج در چاپ موجود از کتاب «وقعه صفین» که با تحقیق عبدالسلام محمد هارون چاپ شده، چنین می‌باشد:

«لَوْ اسْتَمَكَّنْتُ مِنْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا. فَذَكَرَ أَمْرًا... ای کاش چهل مرد در اختیارم بود؛ سپس مطلبی را فرمود»
(منقَری: وقعه صفین، ص ۱۶۳)

(۵۹۹) - ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷

[این نامه، از سوی معاویه و خطاب به حضرت علی علیه السلام نگاشته شده است.]

(۶۰۰) - امام باقر علیه السلام در تشریح این مصالح فرمودند:

إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، لَمْ يَمْنَعْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَنْ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ وَ تَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَزْتَدُوا عَنِ الْإِسْلَامِ، فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَ لَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ...

زمانی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، چیزی مانع نشد که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به سوی خود فرا بخواند مگر دلسوزی به حال مردم و ترس از ارتدادشان از اسلام که به پرستش بتها پردازند و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

وَسَلَّمَ رَا مَنْكَرَ شُونَد

ثَقَّةُ الْإِسْلَامِ كَلِينِي: كَافِي، ج ۸، ص ۲۹۵؛ شَيْخ طَوْسِي: اِمَالِي، ص ۲۳۰

(۶۰۱) - ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۷

(۶۰۲) - شیخ مفید، الجمل، ص ۴۳۷

(۶۰۳) - [حَظِيرَةُ تَتَّخَذُ مِنَ الْحَجَارَةِ وَ اغْصَانِ الشَّجَرَةِ لِلْغَنَمِ وَ الْبَقَرِ.

حظیره مکانی از سنگ و شاخه‌های درختان است که برای نگهداری گاو و گوسفند استفاده می‌شود.]

(۶۰۴) - [جَمْعُ ذُبَابٍ وَ كَنِيٌّ بِابْنِ آكَلْتَهَا عَنْ سُلْطَانِ الْوَقْتِ فَانْتَهَمَ كَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَأْكُلُونَ مِنْ كُلِّ خَبِيثٍ نَالُوهُ.

جمع ذباب و مقصودش از کنیه پسر مگسخور، پادشاه وقت بود؛ چرا که آنان در جاهلیت هر چیز ناپسند و کثیفی را که به دست می‌آوردند، می‌خوردند.

ر.ک:

عبدالمیر فاطمی نجفی: الاسرار فیما کنی و عرف به الاشرار، ج ۱، ص ۱۰، حرف الألف.]

(۶۰۵) [محلّی در شهر مدینه.]

(۶۰۶) - ثَقَّةُ الْإِسْلَامِ كَلِينِي: كَافِي، ج ۸، ص ۳۲ - ۳۳.

(۶۰۷) - ابن میثم بحرانی: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۲.

(۶۰۸) - فَصِيحَةٌ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَاً. پس در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم صبر نمودم

سید رضی: نهج البلاغه، خطبه شششقیه.

(۶۰۹) - محمد هادی معرفت

روزنامه زاهدان، مورخ ۱۲ مهر ۱۳۸۲

(۶۱۰) - عبدالرحمان بن خلدون: مقدمه (ترجمه محمد پروین گنابادی)، ج ۱، ص ۴۰۰.

(۶۱۱) - مصادیق ردیف ۲ و ۳ را نمی‌توان به صورت پیشینی تعیین نمود.

(۶۱۲) - اصطلاح شرعی عبارت است از لفظی که شارع و قانونگذار، آن را در معنا و مفهومی خاص به کار برده و رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نِيزَ آن را به امت اسلامی ابلاغ کرده باشد

علامه عسکری: ویژگیها و دیدگاه‌های دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۵

(۶۱۳) - علامه عسکری: ویژگیها و دیدگاه‌های دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۵؛ ص ۲۶۱ - ۲۶۳؛ ص ۳۱۰.

(۶۱۴) - دیلمی: ارشاد القلوب، ص ۳۹۶.

(۶۱۵) - به عبارت دقیقتر باید گفت:

هر سه دسته فوق به دلیل تعارض شدید با یکدیگر از اعتبار ساقط گردیده و سپس نقلهای دسته سوم با اقامه قرینه معتبر بیرونی که

در این مورد، هماهنگی با محتوای نقلهای امامیه می‌باشد از نو، واجد اعتبار شده و هویت خود را باز می‌یابند.

(۶۱۶) - هر چند که این اسناد به طور مختصر و فشرده از ماجرا یاد کرده‌اند، ولی چون هم‌راستا با باورهای تاریخی شیعه می‌باشند؛

تفصیل آنها را می‌توان در منابع امامیه مطالعه کرد.

(۶۱۷) - با بیعت، شخص به گونه مشخص اعتراف می‌کند و مطلب برای همگان از ابهام خارج می‌شود.

(۶۱۸) - [کتاب او که به احتمال زیاد «السقيفة و بيعة ابي بكر» نام دارد؛ به دست ما نرسیده است.]

(۶۱۹) - [لغت شناسان در معنای کلمه خشاش گفته‌اند:

خشاش چوب کوچکیست که در بینی شتر قرار می‌دهند و افسار را به وسیله آن می‌کشند تا شتر زودتر و بهتر فرمان برد

النهاية في غريب الحديث، ج ۲، ص ۳۳

(۶۲۰) - منقري: وقعة صفين، ص ۸۷.

(۶۲۱) - همان منبع، ص ۱۲۰.

[نکته جالب در اینجاست که معاویه در ادامه همین نامه درباره روابط خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می‌نویسد: لا یشرکانه فی أمرهما و لا یطلعانه علی سرهما.

ابوبکر و عمر او را در کارهای حکومتی خود مشارکت نداده و از اسرار خویش با خبر نمی‌ساختند

(۶۲۲) - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۸ - ۲۹.

(۶۲۳) - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷ (ج ۲، ص ۲۶۹ دارالفکر).

(۶۲۴) - همان منبع، ج ۱، ص ۵۶۷ (ج ۲، ص ۲۶۸ دارالفکر).

(۶۲۵) - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۰۳.

(۶۲۶) - همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۳.

(۶۲۷) - ابن عبدربه: العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۴۲ (بیروت).

(۶۲۸) - ابن اثیر: الکامل، ج ۲، ص ۳۲۵.

(۶۲۹) - ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸ - ۴۹.

(۶۳۰) - همان منبع، ج ۲، ص ۵۰ و ج ۶، ص ۴۷.

(۶۳۱) - همان منبع، ج ۲، ص ۲۱.

(۶۳۲) - همان منبع، ج ۲، ص ۵۹ - ۶۰.

(۶۳۳) - همان منبع، ج ۱۱، ص ۱۱۱.

(۶۳۴) - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

(۶۳۵) - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۱.

(۶۳۶) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۸۶.

(۶۳۷) - این نوشتار که با تأیید دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر صادق آئینه‌وند به چاپ رسیده است، علیرغم تحلیلهای ارزنده‌ای

که ارائه نموده، حاوی استبعادهاییست که فاقد ارزش علمی بوده و نوعی فرار از اعتراف صریح به رفتارهای ناروای خلفا می‌باشد.

متأسفانه مؤلف مذکور، پس از نفی اعمال خشونت علیه امیرالمؤمنین علیه السلام و ترسیم شرایطی آرام در مطالبه بیعت از آن

حضرت علیه السلام، جهت سرپوش نهادن بر بخش دیگری از رفتارهای خلفا که مربوط به برخوردهای آنان با حضرت زهرا

علیها السلام می‌شود، می‌نویسد:

از طرفی، خلیفه و یارانش نیز نمی‌توانستند در مقابل تلاش‌ها و فعالیت‌ها و مخالفت‌های وی، همان حالت خصمانه‌ای را که نسبت به

علی (ع) و بنی‌هاشم داشتند، نسبت به او نیز اتخاذ کنند

اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۸۷

باید از نویسنده این ادعا پرسید:

(۶۳۸) - مسعودی: اثبات الوصیه، ص ۱۵۵.

(۶۳۹) - حسنی زیدی: المصاییح، نسخه موجود در کتابخانه بزرگ عمومی واقع در شهر صنعای یمن، شماره ۲۱۸۵؛ ابن حمزه

زیدی (متوفی ۶۱۴) در کتاب خود به نام «الشافی» (ج ۴، ص ۱۷۱ - ۱۷۲) این سند را از کتاب «المصاییح» نقل نموده است. همچنین حسینی زیدی (متوفی ۶۷۰) در کتاب خود به نام «انوار الیقین» ص ۹ این سند را از کتاب «المصاییح» به ثبت رسانده است. نسخه عکسی این سند در مرکز عقائد قم موجود می‌باشد.

(۶۴۰) - عبارت مندرج در کتاب وی چنین است:

فَضْرَبَ عَمْرُ الْبَابِ بِرِجْلِهِ فَكَسَّرَهُ وَ كَانَ مِنْ سَعْفِ ثَمَّ دَخَلُوا فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مُلْبِئًا.

عمر با پایش به در کوبید و در را (که از شاخ و برگ درخت خرما بود) شکست. سپس وارد منزل شدند و در حالی که ریسمان به گردن حضرت علی علیه السلام انداخته بودند، او را بیرون آوردند

(۶۴۱) - عبارت مندرج در کتاب وی چنین است:

فَقَالَ لَهُ عَمْرٌ: بَايِعْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: فَإِنِ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرٌ: إِذَا أَضْرِبَ وَ اللَّهُ عُنُقَكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ:

إِذَا وَ اللَّهُ أَكُونُ عَبْدَ اللَّهِ الْمُقْتُولَ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ عَمْرٌ: أَمَا عَبْدَ اللَّهِ الْمُقْتُولَ فَنَعَمْ وَ أَمَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا، حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا.

پس عمر به او گفت:

بیعت کن! علی به او فرمود:

اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟

عمر گفت:

قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهم

زد. پس علی فرمود:

در این صورت بنده خدا و برادر رسول او را می‌کشید.

عمر گفت:

بنده کشته شده خدا، آری! اما برادر رسول خدا، هرگز! و سه بار این جملات تکرار شد

(۶۴۲) - عیاشی سمرقندی: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۶ - ۶۸.

(۶۴۳) - به این نقل در ادامه همین اسناد اشاره خواهیم نمود.

(۶۴۴) - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۶.

(۶۴۵) - همان منبع، ج ۲۸، ص ۳۰۱.

(۶۴۶) - سید مرتضی: الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۴.

(۶۴۷) - [منظور، رسیدن دست ابوبکر به دست گره خورده امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد].

(۶۴۸) - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۳ - ۸۴.

(۶۴۹) - طبری امامی: المسترشد، ص ۳۸۰.

(۶۵۰) - خودداری علی از بیعت با ابوبکر.

(۶۵۱) - بیعت علی بن ابیطالب چگونه بود؟

(۶۵۲) - ابن قتیبه: الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۸ - ۳۱.

(۶۵۳) - اهل سنت نمی‌توانند از پذیرش این فراز شانه خالی کنند.

- (۶۵۴) - خواهیم گفت که عبارت «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است» تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه‌های اجبار در انجام بیعت نمایان و آشکار نباشد.
- اجبار به» در ماجرای فوق، به کار بردن این عبارت جایز نبوده و تنها می‌توان از عبارت «اجبار و اکراه» لذا به دلیل ظهور نشانه‌های استفاده نمود. «انجام بیعتی که از اصل باطل است
- (۶۵۵) - ر.ک:
- ابن‌عربی: العواصم من القواصم، ص ۲۴۸.
- (۶۵۶) - اهل سنت بایستی به محتوای این نقل ملتزم باشند.
- (۶۵۷) - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۲.
- (۶۵۸) - ر.ک:
- طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۶ - ۸۷.
- (۶۵۹) - تفصیل این شرایط را می‌توان در نقلهای عیاشی، مسعودی، طبرسی و مجلسی مشاهده نمود.
- (۶۶۰) - فشرده‌گی نقل ابن قتیبه در مقایسه با نقل عیاشی، مسعودی، طبرسی و دیگران، در راستای همین هدف صورت گرفته است.
- (۶۶۱) - متأسفانه اصغر قائدان نیز در صفحه ۸۷ از کتاب خود، در راه القای همین دیدگاه گام برداشته است.
- (۶۶۲) - ر.ک:
- ابن‌حزم:
- الفصل فی الملک و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵
- (۶۶۳) - ر.ک:
- شیخ حسین غیب غلامی: احراق بیت فاطمه علیها السلام.
- (۶۶۴) - منظور دست دادن صوری می‌باشد.
- (۶۶۵) - ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰ و ج ۶، ص ۴۳
- (۶۶۶) - سید رضی: نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰.
- (۶۶۷) - ماوردی (متوفی ۴۵۰) به این تعداد انگشت شمار تصریح کرده و می‌نویسد:
- (۶۶۸) - به نقل از:
- طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۸؛
- ابن اثیر: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰ و ص ۱۴؛
- ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱.
- (۶۶۹) - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۴۳.
- (۶۷۰) - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۵.
- (۶۷۱) - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸
- (۶۷۲) - همان منبع، ج ۱، ص ۱۷۴.
- (۶۷۳) - شیخ مفید؛ الجمل، ص ۱۱۸ - ۱۱۹
- (۶۷۴) - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۰
- (۶۷۵) - به نقل از:

طبری: تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۴۵۹؛ قَلَقَشَنَدِي: نهاية الارب، ج ۴، ص ۳۵.
 (انَّ اَسْلَمَ اَقْبَلَتْ بِجَمَاعَتِهَا حَتَّى تَضَاقِقَ بِهِم السَّكَّكَ فَبَايَعُوا اَبَا بَكْرٍ فَقَالَ عَمْرٌ مَا هُوَ اِلَّا اَنْ رَأَيْتَ اَسْلَمَ فَاَيَقُنْتُ بِالنَّصْرِ)
 [تمامی قبیله اسلم آمدند؛ به طوری که تمام گذرگاه‌های شهر شلوغ شد. آنان با ابوبکر بیعت کردند.
 آنگاه عمر گفت:

وقتی قبیله اسلم را دیدم یقین کردم که پیروز خواهیم شد.
 (۶۷۶) - به نقل از:

ابن اثیر: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱
 (و جَاءتْ اَسْلَمَ فَبَايَعَتْ فَقَوَى اَبُو بَكْرٍ بِهِمْ وَ بَايَعَ النَّاسَ بَعْدَ)
 (۶۷۷) - به نقل از:

شیخ مفید:

الجمال، ص ۱۱۹ (و روی ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن محمد بن سائب الكلبي و ابی صالح و رواه ایضاً عن رجاله عن زائده بن قدامه قال: كَانَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ قَدْ دَخَلُوا الْمَدِينَةَ لِيَمْتَادُوا مِنْهَا، فَشَغَلَ النَّاسَ عَنْهُمْ بِمَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَشَهِدُوا الْبَيْعَةَ وَ حَضَرُوا الْأَمْرَ، فَأَنْفَذَ إِلَيْهِمْ عَمْرٌ وَ اسْتَدْعَاهُمْ وَ قَالَ لَهُمْ:

خُذُوا بِالْحِطِّ وَ الْمُعَوَّنَةَ عَلَى بَيْعِهِ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَخْرِجُوا إِلَى النَّاسِ وَ احْشُرُوهُمْ لِيَبَايَعُوا، فَمَنْ امْتَنَعَ فَاضْرِبُوا رَأْسَهُ وَ جِيئَهُ! قَالَ: فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الْأَعْرَابَ قَدْ تَحَزَّمُوا وَ اتَّشَحُّوا بِالْأَنْزَارِ الصَّنْعَانِيَّةِ وَ أَخَذُوا بِأَيْدِيهِمُ الْخَشَبَ وَ خَرَجُوا حَتَّى خَبَطُوا النَّاسَ خَبْطًا وَ جَاؤُوا بِهِمْ مَكْرَهِينَ إِلَى الْبَيْعَةِ)

(۶۷۸) - ر.ك:

ابن سعد؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۹۴

(۶۷۹) - مسعود پور سید آقایی: چشمه در بستر، ص ۷۶ - ۷۸.

(۶۸۰) - ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۹

(۶۸۱) - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۵۰.

(۶۸۲) - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۹۰.

(۶۸۳) - همو: شورا و بیعت، ص ۸۸.

(۶۸۴) - استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۸۵ - ۲۸۶.

(۶۸۵) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی علیه السلام» ج ۱، ص ۷۰،

(۶۸۶) - ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲

(۶۸۷) - چنانچه ابن کثیر گستاخانه بدان تصریح می کند و بدین وسیله سعی دارد تا با زیر پا نهادن آیه تطهیر، عصمت حضرت زهرا علیها السلام را زیر سؤال ببرد.

ابن کثیر: البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۹ و ص ۲۸۶

(۶۸۸) - حدیث شماره ۳۹۱۳.

(۶۸۹) - حدیث شماره ۳۳۰۴.

(۶۹۰) - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۲۸۶۲.

(۶۹۱) - همان منبع، حدیث شماره ۳۹۱۳؛ مسلم بن حجاج: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

- (۶۹۲) - همانطور که ملاحظه خواهید فرمود، نقل ابن قتیبه دینوری در کتاب «الامامة و السياسة» درباره عیادت آن دو از حضرت زهرا علیها السلام نیز به همین سرنوشت دچار شده است.
- (۶۹۳) - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۸۹.
- (۶۹۴) - هرچند که این تصریحات سد محکمی را در مقابل این قبیل دروغپردازیها تشکیل می‌دهند؛ ولی در عین حال نباید از انگیزه اعتراف کنندگان به آن نیز غفلت نمود.
- (۶۹۵) - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی به سوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.
- (۶۹۶) - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۰.
- (۶۹۷) - همو: پاره پیامبر، ج ۶، ص ۱۴ - ۱۵.
- (۶۹۸) - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.
- (۶۹۹) - علامه سید مرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۲، ص ۲۹ - ۳۰؛
به نقل از:
تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۵.
- (۷۰۰) - همان منبع، ج ۲، ص ۳۰.
- (۷۰۱) [تفصیل این جعلیات چنین است:
طبری پس از ذکر حوادث جنگ ابرق می‌نویسد:
لشکر ابوبکر آنان را تا ذی‌القصة تعقیب نمود و این اولین فتح و پیروزی بود که نصیب ابوبکر گردید
همان منبع، ج ۲، ص ۳۲؛
به نقل از:
تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵
آن گاه می‌نویسد:
چون ابوبکر پیروان طلیحه را که در ابرق ربذه جمع شده بودند از آنجا براند [تا ذی‌القصة تعقیب کرد]، طلیحه به جدیله و غوث که دو تیره از قبیل طی بودند پیغام داد که به وی پیوندند و او را یاری کنند. عده‌ای از آنان با عجله به سوی طلیحه حرکت کردند و دستور دادند که دیگران نیز به تدریج به سوی طلیحه بشتابند
(۷۰۲) - [جنگ اول و دوم مربوط به نبرد ابرق و مقدمات آن بوده و جنگ چهارم مربوط به لشکرکشی به ذی‌القصة در یازده گروه می‌باشد.
ر.ک:
همان منبع، ج ۲، ص ۴۵ - ۴۶
(۷۰۳) - همان منبع، ج ۲، ص ۴۶ - ۴۷.
(۷۰۴) - همان منبع، ج ۱، ص ۷۰.
(۷۰۵) - ر.ک:
تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ (مقدمات جنگ‌های مرتدین).
همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۷۳ - ۱۸۸۵ (جنگ ابرق).
همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵ (جنگ ذی‌القصة و نبرد در بزآخه).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۳ (ارتداد قبیله طی).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۹۰۲ (پیوستن فراریان به ام زمل).

(۷۰۶) - [در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.]

(۷۰۷) - علامه عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱.

(۷۰۸) - [در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.]

(۷۰۹) - همان منبع، ج ۲، ص ۴۳.

(۷۱۰) - همان منبع، ج ۲، ص ۵۸.

(۷۱۱) - همان منبع، ج ۲، ص ۶۱.

(۷۱۲) - همان منبع، ج ۲، ص ۵۸.

(۷۱۳) - همان منبع، ج ۲، ص ۶۱.

(۷۱۴) - ر.ک:

علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، ص ۳۴ (قبول گزارش واقدی و طبری درباره گستره جغرافیایی ارتدادها)؛ ص ۴۱ (فرماندهان جنگ‌های رده)؛ ص ۳۹ و ص ۱۱۷ (دستور ابوبکر به امیرالمؤمنین علیه السلام برای دفاع از مدینه).

(۷۱۵) - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، ص ۱۲۰.

(۷۱۶) - ر.ک:

واقدی: کتاب الرده، ص ۴۸؛

ابن کثیر: البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۲؛

طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۴۲.

(۷۱۷) - به نقل از:

طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۴۲.

(۷۱۸) - به نقل از:

مهدی رزق الله احمد، الثابتون علی الاسلام ایام فتنه الرده، ص ۲۰؛

به نقل از:

کلاعی بَلَنَسِي: حروب الرده، ص ۴۱.

(۷۱۹) - به نقل از:

ابن سعد؛ طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۹۳؛

ابن هشام؛ السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۰۹؛

دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۱ - ۲۲؛

واقدی: کتاب الرده، ص ۵۴ - ۶۷.

(۷۲۰) - به نقل از:

طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۶۴؛

دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۰۲.

(۷۲۱) - به نقل از:

طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۴۳.

(۷۲۲) - به نقل از:

مقدسی: البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۵۱.

(۷۲۳) - به نقل از:

خورشید احمد فاروق: تاریخ الرده، ص ۵. ۸

(۷۲۴) - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ص ۳۳. ۳۷

(۷۲۵) - متأسفانه مؤلف کتاب «جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ» از این نکته غفلت ورزیده و غائله

ارتداد را عاملی برای بیعت حضرت علی علیه السلام دانسته است. البته ایشان با ارائه اسناد تاریخی، ضمن تأکید بر ناراضی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام از نحوه برخورد ابوبکر با مرتدین، به عدم دخالت مستقیم آن حضرت علیه السلام در ماجرای ارتداد نیز تصریح نموده‌اند.

ر.ک:

همان منبع، ص ۱۱۵ - ۱۱۸ و ص ۱۲۰

(۷۲۶) - که بسیار محلّ تأمل است و احتمال جعلی بودن آن از قوت زیادی برخوردار می‌باشد.

(۷۲۷) - ر.ک:

عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۱، ص ۱۹۶؛ ج ۲، ص ۵۶ - ۵۷.

(۷۲۸) - ر.ک:

همان منبع، ج ۲، ص ۵۱ - ۵۲.

(۷۲۹) - ر.ک:

علی لباف: پژوهش‌هایی در نیم قرن نخستین خلافت، بخش یکم، ص ۱۴۰ - ۱۷۳؛ ص ۱۸۳ - ۱۹۰.

(۷۳۰) - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۱۱۶.

(۷۳۱) - طبری امامی: المسترشد، ص ۳۸۳ - ۳۸۴ (طبع محمودی).

(۷۳۲) - [با شمشیر].

(۷۳۳) - محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۱.

(۷۳۴) - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۵.

(۷۳۵) - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳.

(۷۳۶) - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۵ - ۳۰۶.

(۷۳۷) - ر.ک:

علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

(۷۳۸) - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۴.

(۷۳۹) - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳.

(۷۴۰) - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۲.

(۷۴۱) - برخی پژوهشگران وجود او را در ماجرای نگارش این نامه، ساختگی دانسته‌اند.

- (۷۴۲) - محمد بن جریر بن رستم.
- (۷۴۳) - طبع محمودی، ص ۴۰۸.
- (۷۴۴) - ر.ک:
- علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص ۳۲.
- (۷۴۵) - در فرازهای بعدی از این کتاب، به نقد این نقلها خواهیم پرداخت. در آنجا به گرایشهای فکری و تمایلات مذهبی ابن قتیبه پی خواهید برد.
- (۷۴۶) - علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.
- (۷۴۷) - رسول جعفریان: منابع تاریخ اسلام، ص ۱۵۰.
- (۷۴۸) - به نقل از:
- محدث قمی: تتمه المنتهی، ص ۲۷۰.
- (۷۴۹) - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۴۵.
- (۷۵۰) - شیخ مفید امالی، ص ۲۶۷.
- (۷۵۱) - ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۷۱.
- (۷۵۲) - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۴۵؛
به نقل از:
- محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۴.
- (۷۵۳) - ر.ک:
- ابن قتیبه: الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۶؛
- ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛
- یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛
- بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.
- (۷۵۴) - سید ابوالفضل برقعی در مقدمه خود بر کتاب «شاهراه اتحاد» به این فراز استناد نموده است.
- (۷۵۵) - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۱۰.
- (۷۵۶) - هاشمی خوئی: منهاج البراعه، ج ۶، ص ۱۰۶.
- (۷۵۷) - [حضرت علی علیه السلام با این عبارت، مقبولیت مردمی و عمومی خلفا را زیر سؤال برده‌اند].
- (۷۵۸) - محمد باقر محمودی: نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.
- (۷۵۹) - سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۶.
- (۷۶۰) - محمد واعظ زاده خراسانی در مقالهای که به کنگره بین المللی امام علی علیه السلام ارائه نموده، به این فراز استناد جسته است.
- ر.ک:
- مجموعه مقالات «کنگره بین المللی امام علی علیه السلام و عدالت، وحدت و امنیت» ج ۲، ص ۳۸.
- (۷۶۱) - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۷.
- (۷۶۲) - طبری امامی: المسترشد، ص ۴۱۵ (طبع محمودی).

- (۷۶۳) - همان منبع، ص ۴۱۲ (طبع محمودی).
- (۷۶۴) - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۸۲ - ۲۸۳.
- (۷۶۵) - طبری امامی: المسترشد، ص ۴۱۲ (طبع محمودی).
- (۷۶۶) - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۶.
- (۷۶۷) - منظور، ورود کلمه‌ای از حاشیه نسخه خطی به متن حدیث می‌باشد.
- (۷۶۸) - در نقل «المسترشد» این فراز نیز قابل توجه است:
و لَوْ لَا آتَى فَعَلْتُ ذَلِكَ لَبَادَ الْأَسْلَامِ.
و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین رفته بود
- (۷۶۹) - محمد برفی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام» ج ۲، ص ۴۹.
- (۷۷۰) - تنها در همین مورد است که می‌توان از واژه «بیعت صوری و ظاهری» استفاده نمود، زیرا نشانه‌های اجبار در آن نمایان نمی‌باشد.
- (۷۷۱) - طبری شافعی: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۴۷.
- (۷۷۲) - [عین عبارت چنین است: و فی حدیث عَزُوهُ فَلَمَّا رَأَى عَلِيَّ أَنْصَرَافَ وَجْوهَ النَّاسِ عَنْهُ ضَرَعَ إِلَى مَصَالِحِهِ... أَبْيَكِرُ
- (۷۷۳) - [عین عبارت چنین است: وَ لَا نَفَاسَةً عَلَيْكَ بِخَيْرٍ سَأَقَهُ اللَّهُ الْيَك...]
- البته در ترجمه روایت، کلمه «بِخَيْرٍ» به «چیزی که» ترجمه شده که در واقع نوعی فرار از ترجمه صحیح عبارتی می‌باشد که نقش حساسی در بطلان حدیث و نقد دلالت آن ایفا می‌نماید.]
- (۷۷۴) - حیدرعلی قلمداران: شاهراه اتحاد، ص ۲۰ - ۲۱.
- (۷۷۵) - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۳.
- (۷۷۶) - [این ادعای واهی در تعارض آشکار با نظریه اهل سنت در مبحث «خلافت انتخابی» می‌باشد که در بخش دوم از کتاب! درسنامه قرائت‌های وحدت اسلامی به شرح آن پرداخته‌ایم.
- به هر حال، جای تعجب است که چرا ابوبکر در بحران سقیفه و اوج جدال با انصار بر سر تصاحب قدرت، هرگز به این قبیل نصوص اشاره‌ای نکرد؟! و حتی به هیچ یک از فضائلی که برای او نقل کرده‌اند، استناد نجست؟!]
- (۷۷۷) - بخاری: صحیح بخاری، ج ۴، حدیث شماره ۳۹۱۳؛ مسلم؛ صحیح مسلم، ج ۳، حدیث شماره ۳۳۰۴
- (۷۷۸) - آیا با وجود این عقیده، درنگ شش ماهه امیرالمؤمنین علیه السلام از انجام بیعت با ابوبکر و غضب الهی حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر، در هاله‌ای از سؤال و ابهام قرار نمی‌گیرد؟!]
- (۷۷۹) - نتیجه موارد (۸ - ۱۱) صلاحیت ابوبکر برای تصدی مقام خلافت است!
- (۷۸۰) - حیدرعلی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۶۹.
- (۷۸۱) - همو: شاهراه اتحاد، ص ۲۹۲.
- (۷۸۲) - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۱ - ۲۲.
- (۷۸۳) - همو: همبستگی مذاهب اسلامی (چاپ سوم)، ص ۲۵۵.
- (۷۸۴) - در ابتدای سندی که ملاحظه می‌فرمایید، به حضور این افراد تصریح شده است.
- (۷۸۵) - مسلمبن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۲.
- (۷۸۶) - [جالب است که ابوبکر برای اشاره به خلافت خود از واژه «ولی» بهره گرفته است؛ ولی سنیان آن را به دوست معنی

می‌کنند!؟]

(۷۸۷) - ر.ک:

ابن قُتیبَه: الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۶؛

ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛

یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۶۲؛

بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

(۷۸۸) - منابع اهل سنت، حداکثر نقشی که در این ماجرا برای امیرالمؤمنین علیه السلام ترسیم نموده‌اند، نصیحت ابوبکر در نبرد ذی القُصه می‌باشد.

ر.ک:

ابن کثیر: البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۵

قابل توجه است که این نقل نیز با عنایت به تحقیقات علامه عسکری در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد.

(۷۸۹) - [انگیزه دستگاه خلافت در فرستادن عثمان به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام را باید در همین نکته جستجو کرد.]

(۷۹۰) - [چنین استنکافهایی از قبول فرمان خلیفه، بهترین گواه بر عدم وقوع بیعت است.]

(۷۹۱) - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۱۱۶؛

به نقل از:

واقدی: کتاب الرده، ص ۱۹۷ - ۱۹۸؛ ابن اعثم؛ الفتوح، ج ۱، ص ۵۷

(۷۹۲) - همان منبع، ص ۱۱۷.

(۷۹۳) - همان منبع، ص ۱۱۷؛

به نقل از:

یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۷۹۴ شیخ طوسی قدس سره در این باره می‌نویسد:

و آي اِخْتِيَارٍ لِمَنْ يَحْرَقُ عَلَيْهِ بَابَهُ حَتَّى يَبَايِعَ؟»

مگر کسی که در خانه‌اش بر رویش آتش زده می‌شود، راهی جز بیعت دارد؟

شیخ طوسی: تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶

(۷۹۵) - خوارزمی: مناقب، فصل ۱۹، ص ۳۱۳؛

جوینی: فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۲۰، رقم ۲۵۱؛

ابن عساکر: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲ ص ۴۳۴؛

ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۲؛

عسقلانی: لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶؛

متقی هندی: کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۴.

(۷۹۶) - [خلافت حق انحصاری من بود.]

(۷۹۷) - [منظور، طاعت به عنوان ثانوی است.]

طاعت ثانوی به معنای اطاعت از سلاطین و امرایست که فرامین و دستورهای آنان به خداوند متعال مستند نبوده و به ناحق و با زور

بر مسند حکومت اسلامی تکیه زده‌اند. خداوند متعال اطاعت از فرامین آنان را (در چارچوب‌های که برای حفظ دین و جلوگیری از ارتداد امت اسلام لازم بود به امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه فرمودند.
ر.ک:

محمد بیابانی اسکوئی: معرفت امام، ص ۲۲ - ۲۳

(۷۹۸) - [خلافت حق انحصاری من بود.]

(۷۹۹) - امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور شدند که عدم قیام به سیف علیه خلافت را برگزیده و بدین وسیله از بروز جنگ داخلی و ارتداد امت که در نهایت به نابودی اسلام و اهل بیت علیهما السلام می‌انجامید ممانعت به عمل آورند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتعم فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

